تاریخ گیتی گشا

در تاریخ خاندان زند

تألیف

میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی

با دو ذیل آن

تألیف میرزا عبدالکریم بن علی رضا الشریف و آقا محمد رضای شیرازی

با تصحیح و مقدمهٔ سعید نفیسی

کتابفروشی و چاپخانهٔ اقبال

خیابان ناصر خسرو (تلفن ۸۷۰۱)

طهران ۱۳۱۷

ارزش با جلد عالی ۳۰ ریال

« « « متوسط ۲۵ ریال

دیباچه

تاریخ گیتی گشای میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی متخلص بنامی و ذیلهای آن در میان سه چهار کتابی که در تاریخ سلسلهٔ زند نوشته شده از همه دقیق‌تر و کامل تر و معتبر ترست. مؤلفان آن‌خود معاصر با وقایعی بوده اند که درین کتاب شرح میدهند و در بسیاری از آن وقایع خود حاضر بوده اند و بهمین جهة کمتر کتابی در زبان فارسی هست که این درجه از اعتبار وراست گوئی را داشته باشد. یگانه عیبی که این کتاب بیشتر و دو ذیل آن کمتر دارند اینست که بروش تاریخ نویسان آن زمان باانشائی‌که کنایات واستعارات وتشبیهات‌بی‌مورد مخل و اطنابهای فراوان دارد نوشته شده و گاهی خواننده را گمراه میکند وپس ازمدتی سرگردانی مطلب در ذهن اونقش می بندد، بهمین جهة در آغاز کار که بچاپ کردن این سه کتاب عزم کردم دو دل بودم که آیا هم چنانکه هست و از زیر قلم نویسندگان آن بیرون آمده است چاپ کنم یا اینکه حاق مطلب را از قشر و لفاف این عبارت- پردازیهای بارد بیرون آورم و بزبان سادهٔ روان که همه کس معنی آنرا دریابد وخواننده را خسته وبیزار نکند همان مطالب را از نو بنویسم. پس از مدتی درنگ دیدم خیانت بامانت روا نیست و کوچک ترین اجری که بنویسندگان گذشته می توان داد آنست که خواهش طبع و حتی هوی و هوس وبد سلیقگی ایشان را باید محترم شمرد وهرچه نوشته‌اند

در آن تصرفی نکرد، بهمین جهة با آنکه این سبك نویسندگی ازروش من بسیار دورست و شیوه ایست که بهیچ وجه نمی پسندم ناچار پسند خویش را فدای حقیقت جوئی و احترام بآثار گذشتگان کردم و این سه کتاب را هم چنانکه بود انتشار دادم.

این کتاب مجموعه ایست از سه تألیف در تاریخ سلسلهٔ زند: نخست تاریخ گیتی گشا تألیف میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی متخلص بنامی که دبیر ونویسندهٔ معروف وتوانای نیمهٔ دوم قرن دوازدهم ایران بوده و از آغاز تاریخ زند تاحوادث بیست ویکم محرم ۱۲۰۰ را پرداخته و می خواسته است بپایان رساند که عمر بروی وفا نکرده و در گذشته است. دوم ذیلی است که میرزا عبد الکریم بن علی رضا الشریف شیرازی برتألیف استادخودمیرزا محمدصادق نامی نوشته و آنرا با واسط پادشاهی لطفعلی خان رسانده و معلوم نیست چه شده است که تمام نکرده. سوم ذیل دیگریست از میرزا محمد رضای شیرازی شامل خاتمهٔ تاریخ لطفعلی خان تا انقراض این سلسله بدست قاجار ها و ازین قرار این سه کتاب روی هم رفته شامل یك دورهٔ کامل و دقیق از تاریخ سلسلهٔ زندست.

درمیان خاندانهائی که درایران پادشاهی کرده‌اند هیچ‌خانواده‌ای نیست که مانند سلسلهٔ زند مردان آن همه پاك دامن وغیرتمند ودادگر و مهربان و دوستدار دیار خویش و بیزار از بیگانه و بیگانه پرستی بوده باشند. کریم خان زند یکی از مردان بسیار گرامی تاریخست وگذشته از پادشاهی جای آن دارد که پیشوای اخلاقی آدمی زادگان باشد.

جانشینان او اگر هم مانند ابوالفتح خان خوش گذران و باده پیمای بوده اند بامردم ایران ستم نکرده ودود از نهادی یادیاری برنیاورده‌اند.

لطفعلی خان یکی از عزیز ترین و دلجوی ترین شهدای تاریخ ایرانست. هنوز اگر کسی برأحوال او بنگرد و آن رنجهای جان فرسا و دلیریهای شگفت و بزرگواریهای پیدا و پنهان او را بنگرد جای آن دارد که برو اشك ریزد و در اندوه او همزبان شود.

درتاریخ این سلسله چند کتاب بزبان فارسی نوشته شده. ازین کتاب یعنی تاریخ گیتی گشا و ذیلهای آن که بگذریم جامع ترین و مفصل ترین آنها تاریخ گلشن مراد تألیف میرزا ابوالحسن غفاری کاشانیست که در حین تألیف این کتاب در ۱۲۱۰ آنرا تمام کرده و درین کتاب نام آن آمده است ولی آن مغلق تر و پر استعاره تر و پر کنایه تر ازین کتاب و بهمین جهة ناپسند ترست و این درجه از دقت و تفصیل را در آن بکار نبرده است. دیگر کتاب مختصریست معروف به «تاریخ زندیه» تألیف علی رضا بن عبدالکریم شیرازی که در لیدن توسط ارنست بیر مستشرق آلمانی در سال ۱۸۸۸ میلادی چاپ شده و شامل وقایع جانشینان کریم خان است. همین تاریخ گیتی گشا را مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل‌الملك نوری حکمران معروف کرمان که از مردان نامی قرن سیزدهم ایران بوده و در ۱۶ جمادی الاخرهٔ ۱۲۸۶ در گذشته است در جوانی خویش پیش از سال ۱۲۷۵ که نایب الایالهٔ کرمان بوده است تهذیب کرده، باین معنی که عبارت پردازیهای آنرا ازمیان برده وشیرهٔ مطلب را در کتاب کوچکی بیرون

کشیده است ولی دو ذیل این کتاب را در نظر نگرفته بهمین جهة آن
تألیف وتهذیب مرحوم وکیل الملك ناقص است وتاریخ کامل این خاندان
بزرگوار نیست. دیگر منظومه ایست بنام درة التاج در احوال علی مراد
خان که در سال ١١٩٤ میرزاعبدالله خان شهاب ترشیزی شاعرمعروف
قرن دوازدهم متوفی در ١٢١٥ نظم کرده است.

میرزا محمد صادق نامی چنانکه پیش ازین گذشت ازشاعران
نامور نیمهٔ دوم قرن دوازدهم بوده، حاج لطفعلی بیك آذر بیگدلی که
معاصر وی بوده است در تذکرهٔ آتشکده که پس از ١١٨٠ تألیف کرده
در ذکر احوال معاصرین خود (چاپ بمبئی ١٢٩٩ ص ٤٣٩) در
بارهٔ وی چنین مینویسد:

«نامی ـ اسمش میرزا محمد صادق، از اعاظم سادات موسوی،
اجدادش قریب بیکصد و پنجاه سال می شود که بحکم سلاطین صفویه
از فارس باصفهان آمده، بطبابت سرکار سلاطین مشغول بوده، خلاصه
حضرتش برادر زادهٔ میرزا رحیم حکیم باشی و درجوانی مشق انشاء
کرده، درنظم ونثر وقوفی حاصل وتاریخی بروقایع دولت زندیه مینویسد
و در فن نظم بمثنوی مایل و مثنوی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین
و وامق و عذراء گفته و بعضی دیگر در نظر دارد و این اشعار را در
مثنوی خسرو و شیرین گوید، بد نگفته است....» و از آن پس
بیست بیت از اشعار خسرو وشیرین اورا آورده است. ازین قراراجداد
نامی درحدود سال ١٠٣٠ از فارس باصفهان رفته اند.

عبدالرزاق بن نجفقلی دنبلی متخلص بمفتون مؤلف مشهور نیمهٔ

اول قرن سیزدهم در تذکرهٔ نگارستان دارا که در سال ۱۲۴۱ تألیف کرده است در بارهٔ وی چنین می نویسد:

« نامی ـ اسمش میرزا محمد صادق از قدمای معاصرین و از سادات موسوی و از سلسلهٔ میرزا رحیم حکیم باشی، وقایع نگار کریم خان زند بود. مثنوی بسیار گفته: درج گهر، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، یوسف وزلیخا، وامق و عذراء و قصاید و غزل نیز دارد و با مؤلف بسیار آشنا بود، از آن جمله است این دو بیت:

بسینه دل زجفای تو خون شود چندم

دل از امید وفای تو کاش می کندم

بسادگیم نگر کز پی هزار خلاف

بوعده های دروغ تو باز خرسندم

در کتاب خسرو وشیرین می گوید:

چو شیرین شهره شد در دلربائی — غرورش کرد دعوی خدائی

بلی خوبان خدای عاشقانند — ولی رسم خداوندی ندانند

در زمان علی مراد خان بفاقه و تنگدستی مبتلا و برای خرج یومیهٔ خود معطل بود و عادت بخوردن افیون داشت وعمری بتلخ کامی می گذاشت، تا در اوایل دولت خاقان مغفور محمد شاه قاجار وداع جهان ناپایدار نمود. »

مرحوم رضا قلی خان هدایت نیز در مجمع الفصحاء (ج ۲ ـ ص ۵۲۳ـ۵۲۴) ترجمهٔ حالی ازو آورده است که عیناً از آتشکده برداشته و گوید:

« نامی اصفهانی - نام‌نامیش میرزا محمد صادق ازسادات‌موسوی متوقف در فارس و اصفهان و از انجاب آن سلسلهٔ علیه ، گویند اجدادش قریب یکصد و هشتاد سال زیاده است که از شیراز باصفهان آمده اند و بطبابت خاصهٔ سلاطین سلسلهٔ صفویه می پرداخته اند ، وی برادر زادهٔ میرزا رحیم حکیم باشی بوده وبفنون نظم ونثر رغبت نموده ، تاریخی بر وقایع دولت کریم خان وکیل و دیگران نگاشته ، منشیانه- عبارت پردازی کرده ودر تمجید آن طایفه اصراری بلیغ نموده که بیش از اندازهٔ ضرورتست و سخنانی نگاشته که بربعضی مایهٔ کدورت ، علی- ای حال درفن نظم بمثنوی سرائی راغب بوده ، قصد تتبع خمسه داشته ، سه مثنوی که خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و وامق و عذراست منظوم کرده ، وامق و عذرا دیده نگردیده ، از خسرو و شیرینش این ابیات تحریر یافت . . . » و از آن پس بیست بیت از اشعار خسرو و شیرین او را هم چنانکه در آتشکده هست نقل کرده است و پیداست اینکه نقل خانوادهٔ او را از فارس باصفهان قریب یکصد و هشتاد سال پیش از تألیف خود می نویسد خطاست ، زیرا که مجمع الفصحاء را در ۱۲۸۸ تألیف کرده است و بنابر آنچه گذشت انتقال این خانواده باصفهان در حدود ۱۰۳۰ و نزدیك ۲۵۸ سال پیش از آن روی داده است .

تاریخ رحلت نامی چنانکه در ذیل شاگرد وی میرزا عبدالکریم (ص ۲۷۶ از چاپ حاضر) صریحاً آمده درسال ۱۲۰۴ بوده است .

میرزا محمد صادق نامی در میان شاعران قرن دوازدهم بفراوانی

آثار ممتاز بوده است . از دیوان قصاید و غزلیات او اثری نیست . ظاهراً پنج مثنوی بتقلید خمسه گفته است که مجموعهٔ آنها را « نامهٔ نامی » نام نهاده و آن عبارت بوده است ازدرج گهر وخسرو و شیرین ولیلی و مجنون و یوسف و زلیخا و وامق وعذراء . از خسرو وشیرین و وامق و عذرای او هریك نسخه ای نزد من هست .

خسرو و شیرین او منظومه ایست تقریباً شامل چهار هزار بیت که بیت نخستین آن اینست :

بنام آنکه در عنوان نامه — بود نامش نخستین نقش خامه

در خطبه و دیباچهٔ آن گوید هنگامی‌که در رکاب کریم خان در شیراز بوده بنظم آن آغاز کرده و در آنجا چنین گوید :

مرا در موکب سالار کشور — خدیو ظلم سوز عدل پرور
وکیل قائم آل محمد — که دور دولتش بادا مخلد
گذارافتاد سوی ملك شیراز — چه‌شیرازآنکه‌برجنت کندناز

وامق و عذرای او تقریباً شامل دوهزار بیت و بیت نخستین آن اینست :

ای ز نامت نامهٔ نامی بنام — وی بنامت افتتاح هر کلام

این‌مثنوی وامق و عذرا را پس از انجام خسرو و شیرین‌سروده است چنانکه خود در دیباچهٔ آن گوید :

چون بتائید خدای کار ساز — بود طبعم نامهٔ نامی طراز
موج میزد هرزمان دریای‌من — بر کران میریخت گوهرهای من
آن گهر های ثمین آبدار — بود زینت بخش گوش روزگار

بود آن دریای ژرف بی کران
موج خیز و موج او قطره فشان

قطرهٔ او همچو باران بهار
بود کشت اهل دل را آبیار

از فسون سازی ساحر خامه‌ام
گرم بود اندر جهان هنگامه ام

باز بود از شوق دل روز وشبم
در سرود نامهٔ نامی لبم

از مددگاری طبع سحر سنج
چونکه پر شد از در و گوهر سه گنج

بهر چارم گنج بزمی ساختم
خانه از نا محرمان پرداختم

حیرتم بر دل بیفزود اضطراب
تا چه آئین را در آرم درحساب

طبع را ازنو در آموزم چه فن
از کدام افسانه پردازم سخن

ناگهان آمد ندائی ازسروش
وز سروشم این ندا آمد بگوش

کای خوش الحان بلبل بستان عشق
وی زالحان تو خوش دستان عشق

باز اندر عشق دستان ساز کن
در حدیث عاشقان لب باز کن

باز نام عاشقان را تازه ساز
ساز ایشان را بلند آوازه ساز

قصهٔ شیرین و خسرو شد کهن
باز گو از وامق و عذرا سخن

تاکنون این داستانرا کس نگفت
مثقب خامه‌دری زایشان نسفت

این حدیث آمد ز غیبم چون بگوش
در اجابت از دلم آمد خروش

خاطرم انگشت بردیده نهاد
طبعم آئین سخن را ساز داد

دیگرم دریای طبع آمد بجوش
در حدیث عشق بگرفتم خروش

ازین جا پیداست که وامق وعذرا منظومهٔ چهارم خمسهٔ اوست و پس از انجام دادن خسرو و شیرین که منظومهٔ سوم بوده است باین مثنوی که آنهم جزو نامهٔ نامی اوست آغاز کرده . امـا این که گوید تا کنون این داستان را کس نگفت ظاهراً مقصود او اینست که تاکنون

کسانی که خمسه سروده اند وامق وعذرا را جزو خمسهٔ خودنیاورده‌اند وگرنه پیش از نامی چند تن از شاعران ایران داستان وامق وعذرا را نظم کرده اند ازآن جمله است ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی شاعر معروف قرن پنجم و ملك الشعرای دربار محمود غزنوی متوفی در ۴۳۱ و نسخهٔ آن ازمیان رفته است ولی در فرهنگها بشاهدلغات ابیاتی چند ازآن مانده و از آن جمله است این بیت :

بپیشش بغلتید وامق بخاك زخون رخش خاك همرنك لاك

وپس ازو فصیحی گرگانی شاعر ندیم امیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندربن قابوس زیاری درهمان قرن واندکی پس ازعنصری این داستان رانظم کرده ویگانه بیتی که از آن بدستست اینست :

چه فرخ وجودی که از همتش بمیرد بپای ولینعمتش

درهمان زمان ودرمیان شاعران امیر کیکاوس مزبور شاعری دیگر بوده است امیر فرخاری که وی نیز ظاهراً همین داستان را نظم کرده واز آن چیزی بدست نیست . پس از آن درمیان شاعران قرن دهم این داستان رواج بسیار داشته و شعیب جوشقانی که از دبیران دربار شاه عباس بزرك بود و سپس بوزیری هم رسید ومولانا محمد علی قسمتی استرابادی که از شاعران دربار جلال الدین اکبر در دکن بوده و کمال الدین حسین ضمیری اصفهانی شاعر معروف معاصر شاه طهماسب وشاه محمد خدابنده ونوعی خبوشانی شاعر نامی مقیم هندوستان همه این داستان را نظم کرده اند و پس ازمیرزا محمد صادق نامی هم حاج محمدحسین

شیرازی متخلص بحسینی معاصر فتحعلی شاه ومتوفی در ۱۲٤۰ همین داستان را نظم کرده است .

دیگر ازمنظومات نامی مثنوی لیلی ومجنون اوست که درحدود دوهزار بیت دارد وبیت نخستین آن اینست :

کز عشق بنای عالم افگند   این نامه بنام آن خداوند

از دو مثنوی دیگر خمسهٔ نامی یعنی درج گهر ویوسف وزلیخا تا کنون اثری نیافته‌ام ودرج گهر وی میبایست تقلیدی ازمخزن‌الاسرار نظامی وبهمان وزن وروش باشد .

اما تاریخ گیتی گشا یعنی کتاب حاضر ، گویا این نامیست که میرزا عبدالـکریم نویسندهٔ ذیل نخستین بآن داده است ، زیرا که در دیباچه ای که میرزا محمد صادق نامی خود برآن نوشته چنین نامی ذکر نکرده و شاید چون مجال نیافته‌است آنرا بپایان رساند نامی بدان‌نداده و این نام تنها در دیباچهٔ ذیل میرزا عبدالـکریم (ص ۲۷۹ از چاپ حاضر) دیده میشود وپیداست پس از آنـکه وی ذیل خود را برآن‌نوشته آنرا بدین نام خوانده است . در هر صورت این کتاب همواره بدین‌نام معروف بوده است و تمام نسخهای خطی آنرا بهمین نام خوانده اند و در همهٔ فهرست‌ها بهمین نام‌وصف کرده‌اندوبهمین‌جهة درنام آن تغییری‌ندادم .

خاور شناس نامی انـگلیسی چارلز ریو درفهرست کتابهای‌خطی فارسی موزهٔ بریطانیا (مجلد اول ـ ص ۱۹٦) در وصف این کـتاب می نویسد که ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی در کتاب فوائد صفویه که کتابیست در تاریخ عمومی و در سال ۱۲۱۱ تألیف کرده گفته است

که علی مراد خان (۱۱۹۶ - ۱۱۹۹) میرزا محمد صادق را بواسطه دروغهائی که در تجلیل خاندان زند درین کتاب گفته بود مواخذه کرد و این کتاب را بفرمان جعفر خان نوشت (۱۱۹۹-۱۲۰۳) و پانصد تومان پاداش گرفت .

از نویسندهٔ ذیل نخستین یعنی میرزا عبدالکریم بن علی رضا الشریف آگاهی درستی نیست . ادگار بلوشه خاور شناس فرانسوی در فهرست کتابهای خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس (مجلد اول ص ۳۰۳) می نویسد پس از مرگ میرزا محمد صادق نامی میرزا عبدالکریم واکه در قیمومت نامی بود میرزا حسین فراهانی وزیر مامور کرد که این کتاب را تمام کند و پس از مرگ آخرین پادشاه زند لطفعلی خان در ۱۲۰۹ میرزا عبدالکریم بخدمت پادشاهان قاجار پیوست و تاریخی از سلطنت فتحعلی شاه نوشت .

ظاهراً این میرزا عبدالکریم بن علی رضا الشریف همان عبدالکریم بن علی رضا الشریف الشهاوریست که فتحعلی شاه مأمور کرده است با میرزا محمد رضی تبریزی منشی معروف قرن سیزدهم ایران کتاب زینت التواریخ را که تاریخ عمومی از آغاز جهان تا سال ۱۲۲۶ است بنویسد وازین قرار وی تا ۱۲۲۶ زنده بوده است.

چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت کتاب کوچکی در تاریخ جانشینان کریم خان بنام تاریخ زندیه در لندن بدستیاری ارنست بیر خاور شناس آلمانی چاپ شده است که نام مؤلف در آن علی رضا بن عبد الکریم شیرازی آمده و احتمال بسیار می‌رود که آنهم از همین

نویسندهٔ ذیل‌نخستین‌باشد و کاتب نام او و پدر اورا قلب کرده و بجای آنکه عبد الکریم بن علی رضا بنویسد علی رضا بن عبد الکریم نوشته است. مؤلف این ذیل خود در خاتمهٔ آن (ص ۳۷۲ ازچاپ حاضر) در ذکر فرارلطفعلی خان از مرو دشت بکرمان می نویسد که در آن زمان در سلك ملتزمان آقا محمد خان بوده ودر آن شب حضور داشته است. ازین فرار وی پیش ازنابود شدن‌لطفعلی‌خان بدربار قاجاریان پیوسته است و چون در صحیفهٔ ۳۷۳ از ذیل خود بتاریخ گلشن مراد تألیف میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی که در ۱۲۱۰ نوشته است اشاره می‌کند معلوم می شود که این ذیل خود را پس از ۱۲۱۰ نوشته است و چنانکه خود در صحیفهٔ ۲۷۹ گوید می‌خواسته است بازماندهٔ وقایع لطفعلی خان‌را بنویسد و « جلوس ثانی » نام گذارد.

اما از آقا محمد رضای شیرازی نویسندهٔ ذیل دوم بهیچ وجه اطلاعی نیافتم و تنها چیزی که معلومست اینست: چنانکه در پایان صحیفهٔ ۳۹۵ اشاره شده است معلوم میشودکه ذیل خود را پس‌ازسال ۱۲۱۹ نوشته است.

نسخهای خطی تاریخ گیتی گشا یعنی متن میرزا محمدصادق‌نامی فراوانست و در بسیاری از کتابخانهای ایران و اروپا نسخه ای از آن هست که بیشتر تنها متن‌میرزا محمد صادق نامیست وگاهی هم ذیل‌میرزا عبدالکریم وکمتر ذیل آقا محمد رضا با آن توامست. چون همهٔ این نسخها تازه است و هیچ نسخه ای نیست که اعتبار کامل داشته باشد ضرور نبود که یکی از آنها را اساس قرار دهم ناچار بیك نسخهٔ خطی متعلق بخویشتن بسنده کردم و درضمن هر جا که این نسخه افتادگی

داشت و آنرا در ته بندی و صحافی پریشان کرده بودند بنسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای ملی که در ۲۲ ربیع الاول ۱۲۸٤ نسخه برداشته اند رجوع کردم . نسخهٔ خطی متعلق بمن که بیشتر اساس این چاپ بر آن نهاده شده نسخهٔ تازه ایست که تاریخ ندارد وشاید چنانکه از خط وکاغذ برمی آید در اواخر قرن گذشته نوشته شده باشد و نسخه‌ایست بسیار نادرست وپرغلط که بچند خط مختلف بدستیاری کسانی که در زبان فارسی بسیار مبتدی ونادان بوده‌اند نوشته شده وچندجای آن افتادگی‌های بسیار دارد . نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس هم‌ازحیث‌نادرستی کم از آن نیست بهمین جهة در بسیاری ازموارد بهیچ یك ازین دونسخه اعتماد نکردم وعبارات را بمسئولیت خویش و با سوابقی که ازین گونه انشای مغلق پر کنایه و پر استعارهٔ زشت دارم اصلاح کردم و نامهای کسان و جاها را از روی اسناد و مآخذ دیگر ترتیب دادم واین‌کتاب چنانکه امروز بدست خوانندگان می افتد فراهم شد .

مقصود من از انتشار این کتاب چنانکه پیش ازین هم گفتم این نیست که نمونه ای از انشای پسندیده بدست خوانندگان بدهم ، زیرا که‌این گونه انشاء را که درین کتاب بکار رفته مخصوصا درتاریخ نویسی بهیچ وجه نمی پسندم وخود هنگام نوشتن فرسنگها از آن دورم . یگانه مقصود این‌بود که مجموعه‌ای نسبة کامل ودرست از تاریخ‌خاندان زند که یکی از جلیل ترین وگرامی ترین خاندانهای شاهی تاریخ ایرانست بدست خوانندگان بیفتد و نقیصهٔ بزرگی را که بواسطهٔ چاپ نشدن چنین کتابی درایران هست برطرف کند و این کتاب و دوذیل آن کاملا این مقصود را برمی آورد .

در درستی مطالبی که درین کتاب نوشته شده است هیچ شك

نیست و نویسندهٔ متن و دو ذیل آنرا می توان تاریخ نویسان درست گوی امین دانست. البته پیداست هر کتابی که بفرمان هر کسی و در زمان او نوشته شود از تملق و مزاح گوئی و اغراق و زیاده روی در القاب وعناوین تهی نیست و این سیر تیست که از آغاز تاریخ نویسی در زبان فارسی روا بوده است و هر کتاب تاریخی که در ایران نوشته اند همین حال را داشته است ولی صرف نظر ازین ظاهر سازی ناگزیر اگر پرده از روی خوش آمد گوئی برداریم می بینیم که حقایق همه جا آنچنان که می توان با اسناد معتبر دیگر قیاس کرد و پی بدان برد آشکار میشود و اگر هم عین حقیقت نباشد لااقل انعکاس مسلم وصریح عقاید وآرای عامهٔ ایرانیان درآن زمان بوده است وهمه بهمین صورت حوادث ووقایع را می دیده و بهمین زبان آنها را تعبیر میکرده اند. برای نمونه همین بسست ذکر کنم که آنچه درین کتاب از بدرفتاریها و نابکاریهای زکی خان گفته شده در آثار دیگر آن زمان هم دیده میشود و مثلا طوفان هزارجریبی شاعر معروف همان زمان شمه‌ای از آنرا درین قطعه می گوید:

زکی خان چو درغارت اصفهان برانگیخت آتش بر آورد دود
پس ازبردن سیم وزر آن چنان بفرزند و زن دست یغما گشود
که نه‌زاده‌ای ماند جز طفل اشك نه زاینده ای غیر زاینده رود

در هر صورت مقصود عمده ازانتشاراین کتاب این بود که راهی از حقیقت جوئی در قسمتی از تاریخ ایران گشوده شود واگر خوانندگان خطائی درین صحائف ببینند برمن منت گذارند ومرا از آن بیاگاهانند، زیرا نوشتن وچاپ کردن یگانه وسیله‌ایست که خوانندگان خطاکاری را از خطاهای وی برهانند ودراصلاح آن بکوشند تاحقیقت در نهانگاه اذهان مردم دانا وبینا نماند وبدینوسیله پرده ازروی‌بردارد وبیازارآید.

طهران شهریور ماه ۱۳۱۷ سعید نفیسی

فهرست مندرجات

تاریخ گیتی گشا

صحیفه

صحیفه

صحیفه

صحیفه

صحیفه

صحیفه

ذیل میرزا عبدالکریم

صحیفه

صحیفه

ذیل آقامحمد رضا

بسم الله الرحمن الرحیم

طراز کلام مورخان سخن پرور و زیور اقلام نگارندگان قصص و سیر حمد و ثنای مالك الملکیست که پادشاهان نامدار و فرماندهان ذوی الاقتدار رادیهیم والای ابهت ازو بر سرست و گردن کشان روزگار و سر افرازان تاجدار را خلعت زیبای دولت ازو در بر . در هر عهدی بجهة انتظام امور عالم سایهٔ عاطفت بر سر یکی از سرداران انداخته وظل ظلیل بر مفارق آسایش گزینان هر کشور و مملکت و گوشه نشینان هر ولایت ممهد ساخته ، که بندگان حضرتش از تابش آفتاب حوادث در امان و از تصادم تند باد فتن بر کران باشند . در هر عصری بنا بر آرامش طبقات امم یکی از سعادتمندان را بنظر مرحمت بدر آورده ، تارك جلالش را زیب بخش دیهیم و کلاه و قامت عظمتش را رتبت افزای مسند و گاه کرده است که صورت پذیرفتگان دست صنعش که جمهور عباد و سکان بلادند در پناه دولت و حمایت او از آسیب نوائب و تعرض مصائب مصون و محفوظ گردند . نام نام آوران بزبان منهیان لطف او در روزگار سمرست و اسمای سروران بمحض مرحمت وشفقت او طراز کتب اخبار وسیر ، اگرچه ملك بی زوالش از اعانت وکیل مبراست و سلطنت لا یزالش از کفایت کفیل معرا ، لیکن بجهت انتظام جهان و مصلحت احوال جهانیان مملکت آرایان کشورگیر و گیتی گشایان صاحب تدبیر را شیرازه بند اوراق روزگار نموده وانتظام امور عالم ونظم مهام بنی آدم را بر رای گیتی آرای ایشان محول فرموده است ، که بندگان حضرتش رادر تطرق اسباب جور وبیداد نگاهبان وپروردگان دست عنایتش را از تطاول اهل فتنه و فساد پاسبان بوده ، همگی صغیر و کبیر وقاطبهٔ برنا و پیر در مهد امن وامان غنوده بلوازم بندگی و عبادتش قیام و بمراسم شکر نعمتش اقدام نمایند . نقد کامل عیار

ناقدان دکان سخنوری و جوهریان بازار معنی پروری از ذکر جلال و تذکار انعام و افضال او سرمایه بخش کنوز دفاتر و معهذا زبان زبان آوران عبارت پیرا و نطق سخن پروران معانی آرا در اظهار عظمتش و تکرار مرحمتش قاصرست ودرود نا محدود که کاربندان دفتر نکته پردازی از احصای آن عاجز آیند و تحیات نا معدود که محفل آرایان بزم سخن سازی از حصر آن بقصور اعتراف نمایند سزاوار جناب خیرالبشر و لایق برگزیدهٔ دادار داورست ، که جمهور انبیاء و رسل و جمیع هادیان خیر السبل که متون کتب تواریخ و شروح صحف سیر بوصف فضایل وتعریف محاسن خصایل ایشان ناطق و فصول مناقبشان ورد زبان و زیور بیان سخنوران سابق و لاحقست ابجد خوانان دبستان و اطفال سبق خوان اویند . غرض اصلی ومقصود کلی نقشبند صور مخلوقات و صانع کل مصنوعات از حیوان و معدن و نبات و تخمیر خمیر آدم و تکوین مکونات عالم بروز گوهر وجود و ظهور کوکب مسعود اوست و صلوات زاکیات و تسلیمات وافیات بر اولاد او ، که اختران مسعود بروج خلافت و شموع بی‌دود محافل امامت وگلهای رنگین بساتین کرامت و لئالی ثمین بحار ولایتند بتخصیص جناب حیدر صفدر، ولی حضرت داور، ابن‌عم‌جناب خیرالبشر، کـنندهٔ در خیبر ، کشندهٔ عمرو وعنتر ، باب شبیر وشبر ، غالب کل غالب ، مظهرالعجایب ، علی بن ابی طالب ، علیه و علیهم صلوات الله الملك الوهاب باد .

اما بعد : بر ضمایر ارباب بصایر و خواطر اصحاب مأثر مخفی و مستور نخواهد بود که در هر عصری از اعصار ضبط وقایع و تدوین احوالات بدایع روزگار و بیان رسوم دولت سلاطین کامگار و ابراد قواعد سلطنت خواقین نامدار و ثبت محاسن صفات آن فرقهٔ والا مقدار و نشر مکارم ذات آن طبقهٔ کامگار برصفحات لیل و نهار واجب و در هر زمانی از زمن یکی از کار بندان عرایس سخن و نام آوران صاحب پیشه و فن و شیرازه بندان اوراق داستانهای نو وکهن بامر یکی از برگزیدگان واهب ذو المنن باین امر خطیر

پرداخته و بدایع وقایع آن عهد را مدون ساخته ، نام نامی و القاب گرامی نام آوران را در ساحت روزگار بالسنه و افواه انداخته اند. درین اوان سعادت نشان که زمان دولت و اوان شوکت داور دارا افسر ، سکندر فریدون فر، خدیو قضا مطیع ، قدرچاکر ، دارای جم شکوه ، فریدون سیر ، قهرمان دشمن سوز ، دوست پرور ، جهانگیر کسری نظیر ، کی همسر دلیر ، خورشید تیغ ، بهرام خنجر، سپهبد شهاب ، رمح هاله سپر ، سپهدار ستاره حشم ، انجم لشکر، طرازندهٔ رخسار عرایس فتح و ظفر ، معمار معمورهٔ ملك و کشور ، لایق تاج وسرافراز افسر ، برگزیدهٔ حضرت داور ، المؤید بتایید الملك الاکبر، **ابوالمظفر محمد جعفر خان** زند ، دوحهٔ سرا بستان این سلسلهٔ ارجمند و نوگل گلزار این فرقهٔ سر بلندست ، این حقیر خاکسارو ذرهٔ بی مقدار ، **محمد صادق الموسوی متخلص بنامی** که دلال متاع قلت بضاعت و تاجر کالای عدم استطاعت و از خدمت گزاران قدیم این دولت جاوید مدتست ، از جانب سعادت جوانب این شهریار کشور گیر و بفرمان واجب الاذعان این ملك آرای بی نظیر مأمور گردید که لئالی وقایع دولت این خدیو کامگار و گزارش اوان شوکت این خسرو عالی مقدار را بتفصیل در سلك تحریر ورشتهٔ تنظیم کشیده ، جمیع کلیات و جزئیات را مدون سازد و واقعات ایام دولت این سرور آفتاب رایت ، بعد از ایراد احوالات گذشته ، بپردازد . لهذا حسب الفرمان واجب الاذعان اجرای آن خدمت را انگشت قبول بر دیده نهاده و قدم بر شاهراه اطاعت گشاده ، چگونگی و کیفیت امور بدایع را بر صفحهٔ بیان نگاشته و این صحیفهٔ شریفه را در کتابخانهٔ روزگار بودیعت گذاشته ، انشاءالله تعالی زمان دولت این شهریار گیتی مدار تا زمان ابد پایدار و قصر بی قصور شوکتش تا قیام قیامت استوار باد .

نسب طایفهٔ زند

بر ضمایر مشتریان جواهر معانی وبیاعان متاع نکته دانی مخفی ومستور نماند که سلسلهٔ زند وآن فرقهٔ سعادتمند از اعاظم ایلات عراق و در شیمهٔ کریمهٔ شجاعت مشهور عراق وحجاز و در شیوهٔ حمیدهٔ بسالت (۱) پیوسته از اقران ممتاز و فی مابین جمع فرق مباهی و سر افراز و در لوازم مروت و مردی و مردانگی و مراسم دلیری و فرزانگی بی شریك و انباز بوده ، در اواخر دولت سلاطین جنت مکین صفویه و اختتام سلطنت شاه سلطان حسین صفوی که ابواب فتنه و فساد برروی اهل عراق باز و تند باد شورش وغوغا از مهب احکام قضا در اهتزاز و جماعت افاغنهٔ قلجه و قندهار رایت افراز عرصهٔ اقتدار و از سلطان نافذ الفرمان ایران قطع اختیار نموده ، بر دارالسلطنهٔ اصفهان که محل توقف ایشان بوده است تسلط و اختیار باز و بازوی شوکت و اقتدار بر تخریب بنیان ملك ومال سکان عراق گشوده بودند و جماعت رومیه نیز فرصت کرده ، روی بتسخیر بلاد عراق آورده ، تااعمال قلمرو علیشکرو توابع ولواحق آن بوم وبرلگد کوب سم ستوران آن طایفهٔ پر شور و شر و محل غوغای آن فرقهٔ بیدادگر گردیده ، رایت اقتدار نیز در آن سر زمین بذروهٔ چرخ برین رسانیده ، همگی ایلات و اویماقات و اکثری از ممالك ایران گردن بزیر بار افاغنه کشیده متاع فاسد وکالای کاسد حکمرانی آنهارا بنقد جان خریده و در معرض فرمان برداری آرمیده بودند ، طایفهٔ جلیلهٔ زند و آن فرقهٔ علیهٔ فیروز مند که همواره شیر فلکشان اسیر خم کمندست ، با آنکه در بری من اعمال ملایر ونواحی قلمرونشیمن و در میان دوست و دشمن مسکن و ازطرفی اتصال بجماعت رومیه و از جانبی قرب جوار بفرقهٔ افاغنه داشتند ، آن هر دو فرقه را نا بود انگاشته و آن دو طایفه را معدوم پنداشته ، بزور بازوی مرد افگن و قوت نیروی دشمن شکن راه مرور بر روی مترددین آنها بسته و پیوند تسلط ایشان را از موطن خود گسسته ، در مأمن عافیت

---

۱ بسالت یعنی دلیری و دلاوری

نشسته بودند. جماعت افاغنه و گروه رومیه بکرات درمقام انطفای آتش اقتدار و اطفای نوایر گیر و دار این طایفهٔ جلیله بر آمده ، بهیچ وجه علاج ننمودند و مدت هفت سال دولت افغان قرین امتداد و قصر تسلط رومی قوی بنیاد بود و مشام آرزوی آن طایفه از جانب این سلسلهٔ جلیله بغیر از بوی خون رایحه ای نمی شنود .

چون دولت افاغنه بانجام رسیده و شوکت آن ملاعنه باختتام انجامیده و زمان دولت سلطان نادر شاه گردیده ، گوش هوش نادرشاه آوازهٔ خصم افکنی و طنطنهٔ دشمن شکنی طایفهٔ جلیلهٔ زند را بکرات و مرات شنیده ، از تیغ تیز و شمشیر خون ریز آن نهنگان لجهٔ ستیز مخوف و حرکت دادن ایشان را از موطن مالوف در خاطرش تصمیم پذیرفته ، بنا بر احتیاط نخستین باباخان چاپشلو را فرستاده ، امر نمود که بتدبیری بر ایشان دست یافته و رجال آنهارا آنچه مقدور شود قتل عام و تتمه را بالاخره بصوب خراسان حرکت دهند. باباخان مزبور بحیله و کنم (۱) و اجرای قسم آنها را خاطر جمع نموده و بدام تزویر کشیده ، متوجه امضای حکم شاهی گردیده و جمعی کثیر از آن یلان شیر گیر را بی خبر بقتل رسانید . بعد از آن حکم شاهی بحرکت دادن ایشان صدور یافته ، بقیهٔ رجال و نسوان واطفال آن فرقهٔ هزبر خصال را روانهٔ خراسان و در محلی موسوم بدره جز که محل ترکتاز جماعت ترکمانست ساکن نمودند ، الغرض بعلة شهرت رشادت جمعی از تازه نهالان بستان مردانگی در آن قضیه برخاك هلاك خفتند و بسیاری از نو باوگان گلستان فرزانگی در آن واقعه روی بنهان خانهٔ خاك نهفتند و تتمه آوارهٔ دیار غربت و ره نورد بیابان کربت گشتند.

---

۱ کنم بمعنی نزدیکی

در بیان نسب و حسب خدیو گردون قبب و ذکر شرذمه‌ای از حالات آن خسرو نامدار

بر شناسندگان جواهر کلام و خریداران کالای پربهای این دفتر فرخنده انجام مخفی نماند که ایناق خان و بوداق خان دو برادر بودند که درمیان طایفهٔ زند بر سایر آن قوم فیروزمند شرف سروری و مرتبهٔ برتری داشتند. ایناق خان برادر مهتر را دو پسر بود: جناب محمد کریم خان فرزند ارجمند و محمد صادق خان پسر کهتر، که دو اختر بودند از برج سعادت و دو گوهر از درج شرافت، آثار عظمت وجلال از ناصیهٔ حالشان ظاهر و انوار دولت و اقبال ازروی منیرشان باهر، در مبادی حال آثار انوار آفتاب عدالت و ضعیف پروری از افق ضمیرشان طالع و در آغاز دولت پرتو مرحمت و عدالت گستری از چراغ عالم افروز خاطرخطیرشان لامع وآتش‌شمشیر جهانگیرشان دشمن سوز وشمع پرنور رحمت دوست‌پذیرشان گیتی‌افروز، اگرچه ابنای سلسلهٔ زند همگی صاحب شمشیر وافراد آن فرقهٔ سعادت پیوند جمله پر دل و دلیر بودند، لیکن از صدمهٔ تیغ بی دریغ جناب محمد کریم خان قرین اندیشه و بیم و همواره بر کمند عدو بندشان سر تسلیم داشتند. چون در سال هزار و صد و شصت هجری، بنحوی که در تاریخ نادری مفصلست، نیر دولت نادر شاه بسر حد افول و غروب رسید و چراغ شوکتش از تند باد قضا و قدر منطفی گردید، در الکای خراسان علیشاه اسباب سلطنت فروچیده، ابنای سلسلهٔ جلیلهٔ زند در ظل رایت آن دو برادر سعادتمند اجتماع کرده، روی نیاز بخدمت آن سرور سر افراز آورده، استدعا نمودند که ایشان را در ظل حمایت و سایهٔ عاطفت جای داده، عنان توجه بجانب الکای عراق گشاده، در موطن پیشین و اماکن دیرین در پناه نخل برومند و ظل دوحهٔ سربلند آن دو برادر ارجمند سایه نشین و یك چند بفراغ بال و رفاه حال آسایش گزین باشند. آن دو برادر کامگار نامدار مقید بدولت علیشاه و مشوش از آن همه

لشکر و سپاه نگشته ، افراد آن طایفهٔ جلیله را جمع آورده ، ازاعمال ابیورد و دره جز حرکت و روی عزیمت بجانب الکای عراق هشته ، بر ادهم سعادت و اشهب کرامت برنشسته ، علیشاه فوجی کثیر ازلشکر شیر غرور پیل زور متعاقب آن فرقهٔ منصور مأمور و لشکر مزبور از صدمهٔ سنان و شمشیر و ضرب دست خنجر و تیر آن هژبران دلیر و رزم آوران شیر گیر چون روباه از چنگ شیر با تن‌های خسته و سرهای شکسته مراجعت نمودند. طایفهٔ جلیلهٔ زند وآن یکه تازان رستم کمان بهمن کمند در موکب نصرة پیوند آن دو برادر سعادتمند محفوظ از شوایب آسیب وگزند ، مراجعت بمواطن و عرصه بیرای اماکن و ساحت آرای مساکن گشتند . چون جناب محمد کریم خان برادر مهتر بود محمد صادق خان را بر ایشان مقدم داشته ، همگی اعاظم سلسلهٔ مزبور و افاخم طایفهٔ مذکور و سر داران و سر خیلان آن فرقهٔ منصور و سایر نزدیك ودور گردن برطوق فرمانش گذاردند. چون بری من اعمال ملایر محل توقف و توطن آن طبقهٔ با اعزاز شده ، آواز شهامت محمد کریم خان در اطراف واکناف منتشر گردید وصیت بسالت آن حضرت بگوش دور و نزدیك رسید . بعضی از ایلات و اویماقات حوالی و حواشی بخدمت آن حضرت شتافتند و بسیاری از مردم آن نواحی سعادت ملازمتش را دریافتند . از آنجا که ابراهیم شاه با برادر خود علیشاه آغاز طغیان و عصیان ودرالکای عراق بنیاد فتنه نهاد و ابواب موافقت بر روی وی بسته و درهای مخالفت گشاده وطنطنهٔ شوکت وصیت جلادت آن‌حضرت مسموع ابراهیم شاه گردید بخاطرش رسید که خاطر خطیر آن جناب را بطریقی بدست آورده ، ایشان را بکاری مشغول و از فکر لشکر و خیال ملك وکشور باز دارد وضمیرمنیر آن جناب را باندیشهای دیگرباز نگذارد. شرحی بان حضرت قلمی نمود که : بعضی ایلات عراق و برخی از اهل جور و نفاق دست ترکتازی گشاده ، پای طریق عدوان و طغیان نهاده وبانواع تطاول و تطرق (۱) اقدام دارند ، تنبیه و تادیب

---

۱ تطرق بمعنی راهزنی

آنها و ترفیه حال رعایا و برایا و امنیت طرق آن ولا محول برای آن جنابست و در طی شرح مزبور خلعتی گرانمایه و اقسام جواهر و پیرایه ارسال داشت و بنحو مسطور امور مزبور را مفوض داشت .

در بیان انقراض دولت طایفهٔ افشار و انتقال بخدیو جهانگیر نامدار

مفصل احوال هدم‌قصور دولت نادرشاه‌افشار و کیفیت‌وقایع آن‌روزگار در اواخر تاریخ نادری و درهٔ نادره مسطور و مذکور و این ذرهٔ محقور بضبط وقایع اوان دولت سلسلهٔ علیهٔ زند مامور و ایراد وقایع ما قبل از سیاق این دفتر دور و خلاف فرمودهٔ این خدیو منصور و بهمه جهة متابعت فرمان واجب الاذعان مطلوب و منظورست ؛ لیکن بجهة انتظام سر رشتهٔ کلام و ارتباط لئالی این درج با نظام مختصری از تطول وقایع آن ایام را زبانزد کلک شیرین کلام و موجزی از مفصل آن آغاز و انجام را بی سپر خامهٔ خوش خرام و باظهار آن بدین نمط قیام و اقدام می نماید که : در سال هزار وصد و شصت هجری که شداید ظلم و عدوان نادری بجمیع دور و نزدیك و ترك و تاجیك و اقطار ممالیك رسید سرخیلان همیشه کشیك در نم شبی تاریك اورا بقتل آورده ، بنیان دولتش را منهدم کردند . علیقلی خان برادر زادهٔ آن که در آن اوان بسرداری زابلستان قیام داشت با عم خود آغاز مخالفت گذاشته ، رایت طغیان افراشته ، با لشکرهای زابل و سیستان و هرات و اویماقات هزاره‌جات عازم پیکار و مستعد کارزار عم گردیده ، تا بمنازل جام و لنگر رسیده بود که از واقعهٔ عم و کیف و کم آگاه شد . با قدم سرعت در گاه و بیگاه مرحله نورد راه و آن راه دراز را بر خود کوتاه ساخته ، خویشتن را بمشهد مقدس اعلی انداخت و در ارض اقدس بساط دولت و اسباب سلطنت ممهد گردانیده ، خودرا بشاهی منصوب و درم و دینار بنام او مضروب و باعث نوایر فتنه و آشوب و بالسنهٔ بد و خوب بعلی شاه منسوب و بسبب فضل بذل اطباع اتباع را مرغوب گشت . نصرالله میرزا و سایر اولاد

نادر شاه که در قلعهٔ کلات و آن کوه گردون درجات که شرفاتش با محدب فلک اعلی برابری و اوجش از اوج چرخ معلی برتری داشت حصار عافیت ساختند . اگر چه تسخیر قلعهٔ کلات از مقولهٔ محالات وصعود بان کوه گردون درجات ازبابت خوارق عادات می‌نمود، لکن چون حکم ازلی بتخریب قصر دولت نادری جاری وطی بساط شوکت آن تقدیر لم یزلی از حضرت باری بود ، علیشاه سهراب‌خان غلام خود را با فوجی از لشکریان موکب خویش و سپاهی از حد اندازه بیش با خاطری بر تشویش بعزم تسخیر قلعهٔ کلات روانه نمود. کرا بخاطر میرسید و کدام ذی عقل را باور می گردید که تسخیر قلعهٔ کلات با وجود کثرت خزاین و غلات و عدت دفاین وخروارهای جواهر و خرمنهای ذخایر و سایر متصرفات نصرالله میرزا ممکن و ظهور سلطنت علیشاه با دست خالی و طبع لا ابالی میسر و مقدور تواند بود ؟ از آنجا که مخفیات عالم مستور از دیدهٔ بشر و احکام قضارا سر و کار دیگرست و ادراک رازهای درون این‌نه برده نه‌حد هر ناقص عقل و کوتاه نظر ست سهراب خان مزبور بمجرد ورود بخارج کوه بر قلعهٔ آسمان شکوه جمعی از جماعت بختیاری را برسم جاسوسی امر بصعود کوه نموده ، از اتفاقات مستحفظ برجی از بروج حوالی دروازهٔ سرچم نردبانی بخارج برج نهاده ، از چشمهٔ آبی که درکمر کوه وببرج مزبور قریب بود ببرداشتن آب رجوع بنمودند و برداشتن سلم را فراموش نموده بخواب غفلت غنوده بودند . کوه نوردان بختیاری ، که شوامخ جبال در پیش اقدامشان با زمین هموار برابر و قلال تلل در زیرگامشان از سطح زمین هموار ترست ، بقلهٔ آن‌کوه آسمان پیوند و بنشیب این برج بلند رسیده ، نردبان مزبور را دیدند و بی مانعی پای بر پلهٔ سلم مقصود نهاده ، خود را برفراز برج کشیدند . در حال سهراب خان را از کیفیت اتفاق و تصرف آن برج فلک رواق مخبر ساخته و رایتی بر فراز برج افراخته ، خان مزبور بقدم تعجیل بر اوج کوه تاخته ، صدای ولوله درین‌کاخ و آوازهٔ غلغله درین گنبد فراخ انداختند . نصرالله میرزا جمعیتی بی

موقع برفراز کوه دیده ، علامت رایت سفیدی در شرفات آن حصن فلك شکوه مشاهد او گردید، بردخول لشکر بیگانه متیقن و باحتراق کوکب طالع نادری منفطن شده ولاعلاج غلامان و منسوبان خود را جمع آورده ، روی بجانب مدافعه کردند . در عرض راه یکی از غلامان میرزا را هدف تیر بلا ساخته ، تفنگی بجانب او انداخت . نصرالله میرزا را یقین شد که تیر قدر را هدف و تیغ قضارا سپر و بجز تسلیم او چارهٔ دیگر نیست . امامقلی میرزا و برادر او شاهرخ میرزای برادر زادهٔ خودرا با خود برداشته ، روی براه فرار گذاشت و در عرض راه مرو شاه جهان محمد نام افشار غلام قوشچی میرزا که از اعمال جهنه و مهنه عازم خدمت میرزا بود مستقبل برخورده و حقوق نمك را فراموش کرده ، ولی نعمت خودرا دستگیر وامامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را نیز اسیر و گردن هر سه را طراز سلسلهٔ یك زنجیر و بحضور علیشاه رساند . نصرالله میرزا و امامقلی میرزا بحکم علیشاه نخستین بنیشتر ستم کور و بالاخره [۱۰] سم در نهانخانهٔ عدم مستور گشته و بر شاهرخ میرزا پنهان و آشکارا از بیگانه و آشنا اقا کرده ، ازخون او درگذشته ، جمع کنوز از معلوم ومرموز و مجموع خزاین از ظاهر و کامن و در جهای جواهر و صنادیق ذخایر و اسباب زرین و اثواب نگارین و اوانی سیمین و فروش رنگین و ظروف سنگین و اقسام تاج و نگین و منسوجات فرنك و مصنوعات چین و پیرایهای مشحون بیواقیت ثمین ، زیاده ازحدوحصر وتخمین ، از کلات بسرکار علیشاه نقل شد . مدت سلطنت اویازده ماه امتداد یافته ، بالاخره ابراهیم میرزای برادر او که بتمشیت امورعراق مامور بود بر برادر عاصی گردید . علیشاه عزم تادیب او از خراسان لوای عز و شان نموده و در سلطانیهٔ خمسه تلاقی فریقین شده ، شکست بر لشکر علیشاه رسید و بدست ابراهیم شاه اسیر و مردم دیده اش از هم آغوشی شاهد بینائی محروم گردید . ابراهیم شاه بتخت سلطنت جلوس و صاحب نای وکوس و آوازهٔ شوکتش گوشزد سکان روم و روس و طنطنهٔ جلالش شورش افگن این گنبد آبنوس

شد . امرای خراسان و سر خیلان اویماقات آن کشور وسیع البنیان نیز شاهرخ شاه را از گوشهٔ اختفا که بحکم علیشاه مختفی بود برآورده، تاج خسروی را زیب افزای تارکش کردند و از خراسان نهضت نموده ، روی بپیکار ابراهیم شاه آوردند و در جائی که نواحی استراباد و ساحل رود گرگان [است] مضرب خیام شاهرخی و بلدهٔ سمنان مقر کوکبهٔ ابراهیم شاه شد . عساکر ابراهیم شاه فوج فوج از اردوی او فرار و بر همزن هنگامهٔ اقتدار او گشته ، تا بحدی رسید که جمیع توبخانه و زنبورکخانه و کارخانجات و اساسهٔ دولت و اسباب شوکت او دسته دسته بمعسکر شاهرخی پیوسته ، مشارالیه بادل خسته و عنان گسسته و سر شکسته فرار و در محلی موسوم بقله بری من توابع خمسهٔ عراق ، ماه دولتش قرین محاق و بدست پناه خان قله بری دستگیر و بقید گرفتار و اسیر و حسب الامر شاهرخی او وعلیشاه برادرش بخون شاهزادگان دودمان رفیع بنیان نادری مرحله نورد فیافی هلاك و زاویه نشین عزلت خانهٔ خاك و موکب شاهرخی بجانب خراسان مراجعت نمود . بعد از چندی او نیز بصوابدیدامرای خراسان از شغل خطیر سلطنت معزول و دیدهٔ جهان بینش بکحل عمی مکحول و گوشه گیر زوایای خمول و میرزا سید محمد صدر پسر میرزا داود که دختر زادهٔ شاه سلیمان صفوی بود بسعی وصلاح امرای خراسان بامر والای شاهی مشغول و پس از چهل روز از متابعت او نیز نکول و در بارهٔ آن جناب همان عمل کرد معمول و مکفوف البصر ، اختر دولتش قرین افول ، دگرباره سلطنت شاهرخ شاه را با ظلمت بصر قبول نمودند، جمیع اثاثهٔ دولت واسباب سلطنت که کلك با فصاحت بایراد کم و کیف آنها جسارت کرد در هنگام این معاملات بیغمای امرای بی حیای بی پروای خراسان رسید و تاراج ایشان گردید ؛ اظهار احوال اینها بجهة نظم مدعا همین قدر کافی و سلسله سخن را وافیست .

در بیان شطری از فتوحات حضرة باری و استمداد علی مردان خان بختیاری و نصرة یافتنش

نوروز فیروز بهار عالم افروز بمبارکی و فرخندگی دررسید، سپهدار نسیم بهار و لشکر آرای فروردین و آذار، عازم تسخیر دارالسلطنهٔ چمن و مصمم تصرف دارالملك گلشن گردید. سپاه‌قوای نامیه بشوق عرصه پیرای باغ، با لشکر نسیم بهار همداستان‌وسرخیل عشیرهٔ نفوس نباتی بامید ساحت آرای راغ و با افواج هوا هم عنان گشت و غلغلهٔ هزاران و ولولهٔ طایران سرود خوان درشهربند گلستان از ایوان کیوان درگذشت. جور پیشگان برف و باران که بحکم سلطان بهمن حکمران دار السلطنهٔ چمن بودند از صولت باد نوروز و صدمت بهار گیتی فروز شکست یافته بنا بر بن بقلعهٔ عدم شتافتند. سلطان گل بسعی سپهداران مربع نشین مسند گلزار وزیب افزای‌سریر شاخسار گردیده، خطیب عندلیب بخطبهٔ سلطنت سنبل و سخنوری بلبل بفاتحهٔ دولت گل بر فراز منابر گلبن آواز بر کشید،

بار دگر موسم نوروز شد — باد بهاری چمن افروز شد
شاهد گل پرده زرخ بر گرفت — صحن چمن تازگی از سر گرفت
غالیه سا گشت نسیم بهار — نغمه سرا شد بگلستان هزار
ابر بهاری گهر تر فشاند — برسر گل خرمن گوهر فشاند
مقدم فرخندهٔ گل در رسید — رایت نصرة بفلك بر کشید

خامهٔ عبارت طراز چگونگی وقایع آن ایام فرخنده فرجام را بدین گونه صفحه پردازمی گردد که: حکومت دارالسلطنهٔ اصفهان درآن اوان حسب الفرمان شاهرخی بابوالفتح خان بختیاری تعلق داشت و علی مردان خان که نیز یکی از سرخیلان آن طایفه بود از بن معنی صور حسد بر صفحهٔ خاطر می نگاشت و درکمین وقت بود و همیشه انتظار فرصت می نمود تا امور سلطنت بنحو قصه پردازی قلم شیرین زبان مشوش و پریشان گردید، علی مردان خان را هنگام فرصت دررسید. لشکری ازطوایف بختیاری و تفنگچیان جابلقی وخونساری جمع آورده، روی عزم و رزم بجانب اصفهان وقطع بر استیلای

ابوالفتح خان آورد . خان مزاور نیز لشکری در ظل رایت و علم آورده ، بمدافعهٔ علی مردان خان مرحله نورد کوه و بیابان شده ، بعد از تلاقی فریقین وتفاوت فئتین و حملات جلادت دلاوران جانبین لشکر ابوالفتح خان قرین فتح در پناه علی مردان خان خط سطح شدند . علی مردان خان از واقعهٔ شکست ارکان کاخ جمعیت مضطر و بجهة چاره بهر طرف پویه ورو علاج خودرا درآن منحصر دانست که دست توسل بذیل مرحمت خدیو عاجز نواز و سر پنجهٔ تشبث بدامان رافت قهرمان دوست پرور دشمن گداز زده و روی نیازبسوی آستان چرخ انباز داور گردن فراز آورد ؛ در غایت عجزوانکسار و نهایت افتادگی و اضطرار و استعانت استدعای اعانت نمود . چون شیمهٔ کریمهٔ عاجز پروری از محاسن صفات و شیوهٔ حمیدهٔ درماندگان را یاوری از محامد ذات آن حضرت بود استدعای اورا بسمع قبول شنوده و مسئولش را بگوش مرحمت اصغاء فرموده ، اعانتش را بقدم عنایت اقبال ومتظللان ظلال رایات نصرة اشتمال ودنباله داران مرکب ظفر اتصال را امر باجتماع نمودند . یکه تازان سلسلهٔ جلیلهٔ زند و جانبازان طایفهٔ علیهٔ فیروزمند امضای فرمان مطاع را بر اجرای حکم الاتباعش بر خود لازم و رکاب نصرة انتساب آن جناب را از جان ملازم و اعانت علی مردان خان را عازم و سلسله جنبان جمیع اوالی اعاظم شدند . خان مذکورراالتفات آن حضرت موجب مزید آبرو و پردهٔ دریدهٔ ناموسش را بسوزن التفات و رشتهٔ عنایات آن حضرت رفو و توجه خدیو آفاق باعث استظهار او گردید و موکب نصرة کوکب بهیأت مجموعی روی بدارالسلطنهٔ اصفهان نهادند . چون سلیم خان افشار قتلو از جانب شاهرخشاه بسرداری عراق مامور و درآن اوان وارد اصفهان و حسینعلی خان معیرالممالك نیز بعد از تخریب ارکان کاخ دولت ابراهیم شاه و آن خطهٔ بهشت نشان و جمعی از سرکردگان معروف و امرای بشیوهٔ شجاعت موصوف نیز درآن‌حین در سر زمین جنت قرین دارالسلطنه صدر نشین و لشکری گران از هرکس و هرجا بحسب اتفاق در آنجا مجتمع و هرکدام از امرای

مزبور فی‌الواقع قوانین نیرورا مخترع بودند ، همگی باعانت واستظهار ابوالفتح خان بر خاسته ، بانواع تجمل و اقسام خواسته و لشکرهای آراسته پای بمیدان جنگ و عنان بعرصهٔ نام و ننگ گشوده ، صحرای محلی مشهور بقهیز مجمع البحرین آن دو دیار خونریز و آن ساحت دلاویز موضع تعیین میدان ستیز و مکان سر افشانی تیغ بران و خنجر تیز شد ، نای تندر نعره در خروش و آواز خم هفت جوش پرده‌در گوش ، فغان گیر ودار شیران پلنگینه پوش آفت عقل و هوش و زهر شمشیر در کام یلان دلیر شیرین تر از نوش گشت و موج خون از فوق چرخ آبگون و طوفان دم از اوج این طاق هفت خم در گذشت ، پرچم رایات عالی‌جناب پرده برروی آفتاب و سرادقات زرین قباب [نقاب] بر رخسار تراب بست و ضرب عمودهای گردان از صدمت گرزهای پر دلان ترک فلك و تارك هندوی چرخ را بر شکست ،

اندر آن ساعت که از توپ جهان آشوب جنگ
وندر آن دم کز تفنگ دهر سوز کار زار
زد تتق اندر هوای معرکه نیلی دخان
شقه بست اندر زمین دشت کین مشکین بخار
گشت از آن پردهٔ نیلی هوا همرنگ قیر
گشت از این شقهٔ مشکین زمین همگون قار
زان فرو بارید بر میدان کین سوزنده برق
زین فرو پاشید بر دشت وغا سوزان شرار
ریخت آن سوزنده برق اخگر بخاشاك توان
ریخت این سوزان شرار آتش بکالای قرار
هردم آمد در فغان و هرزمان شد در خروش
کوس جنگ از پشت پیلان همچو رعد از کوهسار
داور لشکر شکن دشمن کش جمشید وش
بر سمند برق مانند صبا سرعت سوار
تیغ زن چون مهرخاور هم زپیش وهم زپس
حمله ور چون شیرنر هم بر یمین هم بریسار

دلاوران شهاب سنان زند و هزبران مجره کمان فیروزمند از رکاب ظفر پیوند قهرمان عدو گیرخصم بند چون نهنگان دریاکش در آن لجهٔ سرکش و دریای آتش غوطه ور و از آتش شمشیر و شعلهٔ برق اثیر خرمن سوز خشك و تر ، مانند شیران و هزبران بر آن ثعالب و شان اراذب سیر بصدمات کوه فرسا حمله ور و آن گروه بی پا و سر از صدمات گرز خارا شکن و سنان گذر متکلم بکلمهٔ « این المفر؟ » و در وادی هزیمت بی سپر گشته ، گروهی انبوه در خاك هلاك بمنزلت خانهٔ مغاك مسکن و مقر نمودند . مختصر سخن : از دستبرد دلیران زند و پایداری آن شیران عدوبند شکستی عظیم بر قوایم لشکر ابوالفتح خان رسید ، نام او بر عکس نتیجه بخشید و بپای اضطراب و اضطرار عنان گشای بیدای فرار وراه‌نورد فیافی ادبار و در نارین قلعهٔ اصفهان مشهور بقلعهٔ تبره متحصن شد . مواکب نصرة کواکب باتفاق علی مردان خان وارد دارالسلطنهٔ مزبور و از صدمات خمپاره و آتش ریزی توپ دوزخ شراره بیك دوروز نارین قلعهٔ مذکور مفتوح و ابوالفتح خان از قلعه بیرون آمده از جملهٔ متابعان شده .

در بیان معاهده خدیو خسرو نشان با ابوالفتح خان و علی مردان خان و استقرار سلطنت بر اسمعیل میرزا صفوی و رزم خدیو نامدار

خسرو مشکین تاج سیمین تخت ، یعنی قلم فیروزبخت ، بدین نسق مربع نشین اورنگ ورق و بطریق صدق و حق بمفتاح فصاحت فاتح ابواب داستانهای مغلق می گردد که : بعد از تسخیر و تصرف اصفهان داور شاه نشان با علی مردان خان در بزم کنکاش و محفل سور نشسته ، قرار دادند که یکی از دختر زادگان سلطان سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی را بر مسند سلطنت نشانیده و خدمت اورا بجهة صلاح عباد بر خود لازم گردانند . سه امیر کبیر برسم اخوت طریق سلوك مسلوك داشته ، علی مردان خان در موکب شاهی متوجه تمشیت امور رعیت و سپاهی و بوکالت و نیابت شاه انجام مهام نماید

و امور سرداری و کشور گیری و ملك گشائی منسوب بحضرت ظل اللهی بوده ، در تقدیم امور مذکور بازوی مردانگی گشاده و ابوالفتح خان بحراست دارالسلطنهٔ اصفهان و تمشیت امورات آن ، که در حقیقت تختگاه سلطنت و مقر دولتست ، اقدام ورزد . پس هر سه ، بفرمان امیر صاحب فر ، پیمان را بایمان موکد و مشید ساخته ، قسم خوردند که با هم بطریق صداقت و خلوص نیت سلوك کرده ، عهد قدیم را مبنی بر لازمهٔ صدق و صفا و مشحون بر مراتب دوستی و ولا بپایان آورده ، چنانچه احدی از یاران ثلثه خلاف پیمان و نقض ایمان نمایند دیگران نیز در قصد خلاف مطعون نباشند. پس بعد از تشیید عهود و ایمان قرار تعیین سلطان را امضا داشته ، و قرعهٔ این امر خطیر را بنام میرزا ابوتراب والد میرزا مرتضی ، که دختر زادهٔ شاه سلطان حسین بود ، نگاشتند . در ساعتی مسعود و طالعی محمود اورا بر تخت سلطنت و سریر دولت جلوس داده ، شاه اسمعیل نام نهادند . رؤس منابر و وجوه دنانیر بخطبه و سکهٔ پادشاه مزبور زیب و زینت گرفت و اسباب دولت و اساسهٔ جلالت او، از غلام و قورچی و عمله و یساول و حد صاغ و صول و اوانی سیمین و زرین و سایر اسباب جاه و تمکین ، مهیا کرده ، بمعرض آوردند . بعد از جلوس پادشاه مزبور و انجام و اتمام لوازم سور و سرور و تقسیم خلاع فاخر بارباب معالی و مفاخر ، خلعتی گرانمایه مشحون بانواع حلی و پیرایه ، بارقم سرداری ، حسب الاشارهٔ علی‌ـ مردان خان ، از دیوان شاهی بحضرت ظل اللهی ارسال و آن داور بی شریك و همال که انوار تائید ایزد متعال از ناصیهٔ حال و جبههٔ شوکت و جلالش آشکار و هویدا و ظاهرة و پیدا بود با جانبازان رکاب سعادت انتساب از اصفهان حرکت و بجانب قلمرو علیشکر نهضت آرا و محمد علی‌خان تکلو ازجانب دولت شاهرخی در قلمرو توقف و خود را سردار می دانست و شش هفت هزار لشکر و سپاه و زنبورك و نقاره‌خانه همراه ورایت جلالت بر فراز مهر و ماه‌داشت ، موکب حضرت ظل‌اللهی اردوی اورا بقدوم خصومت استقبال و اعلای

لوای استبداد و استقلال نمود . دلیران فیروزمند و بهادران طایفهٔ زند بفرمان خدیو خصم گیر عدوبند اعلام فتح و نصرة افراخته و تیغهای شوکت و شجاعت آخته و چون شیران نر و پلنگان حمله آور بر آن قوم روباه سیر تاخته ، سلك ازدحام ایشان را متفرق ساختند ؛ از زنبورك و نقاره خانه و یراق و اسبان مکلل زین زرین رکاب از هرگونه و هر باب بتصرف عساکر نصرة مآثر در آمد . چون حسینعلی خان کرد از نادانی موکب فیض مبانی را خدمت گزاری نکرده ، پای براه غرور و نخوت در آورده بود ، رایات فتح آیات متوجه ولایت کردستان و بنیان عز و شان او نیز لگد کوب سم ستور گشت . مشار الیه و اتباعش طوعاً و کرهاً در سلك متابعان دولت والا قرار گرفتند .

در بیان طغیان علی مردان خان و نقض پیمان و ایمان و رفتن او بشیراز و شکست صالح خان

چون علی مردان خان درامور نیابت سلطنت شاه شروع نموده ، بفکر تدمیر صالح خان بیات که در فارس استقلال داشت افتاده ، ارقام شاهی حسب الصلاح علی مردان خان در خصوص هدایت او بطریق فرمان برداری صادر گردیده ، صالح خان مزبور که گوش غرورش ازپنبهٔ غفلت انباشته بود مضامین ارقام را بگوش رضانشنود . در جواب فرمان زبان باظهار کلمهٔ عصیان گشود . علی مردان خان را نقض پیمان و خلاف ایمان دامن گیر گشته ، ابوالفتح خان را مقتول و حاجی بابا خان عم‌خودرا متصدی امورحکومت و ایالت شاهی ، محرك افواج لشکر و سپاه گردید . خیام دولت را از شهر بیرون و دستگاه جلالت را بسوی هامون کشید . صالح خان نیز از کیفیت واقعه آگاهی و با لشکری از حیز احصاء بیرون مرحله نورد کوه وهامون گشته ، پای بوادی مدافعه نهاده ، بعد ازتلاقی فرق ازجانبین و اعلای رایت و منجق ، از آغاز فلق بانجام شفق مبارزان دوطرف دراضطراب وقلق بودند . بعد از گیر و دار بسیار آثار انکسار در

ناصیهٔ لشکر صالح خان عیان گردید . شکستی فاحش بر قوام تاب و توانشان رسید . صالح خان بعد از هزیمت از میدان ترکتاز راه نورد شیراز و بمصالحت و متابعت رضا شد . شهر شیراز و سایر امصار فارس در حوزهٔ تسخیر و تصرف علی مردان خان در آمده، از دستبرد و تاراج و اجحاف در تعیین خراج و اعتساف رسوم طمغا و باج اضرار کلی بمستغنی و محتاج رسانید . چون مراتب تلف نمودن علی مردان خان ابوالفتح خان را بعرض خدیو کسری نشان رسید از نقض عهد علی مردان خان غضب قیامت لهب آتش افروز شعلهٔ غیرت جهان سوز گردید . یقین فرمودند که علی مردان خان مزبور در پیمان شکنی دلیر و کام جانش از خلاف عهد چاشنی گیر و اعتماد را سزاوار نیست . تخریب بنیان عز و جاه اورا عازم گشته، خاطر خطیر که دراجرای احکام جهان مطاع نایب قضا بود بجمعیت لشکر نصرة قرین و اجتماع پلنگ خشمان شیر کمین روان گردیده ، نقبای لشکر و رؤسای عسکر ازدلیران برخاش جوی سپاهی فزون ازانجم و اختر در ظل رایت ظفر برور اجتماع نموده ، عزیمت اصفهان و خون خواهی ابوالفتح خان را تصمیم و پیشنهاد رای مستقیم فرمودند . چون سلیم خان قنلوی افشار ، بنحوی که قبل مسطور و در همین صحیفه مذکور شد ، در صحرای قمیز از صدمت تیغ خونریزشیران بیشهٔ ستیزراه نورد گریز ، درقلعه ای که در میان ساوجبلاغ ری داشت توقف وهفت‌هشت هزار لشکرجمع آوری نموده بود ، از کیفیت ارادهٔ حضرت ظل اللهی مخبر و مطلع گشت برسل و رسایل دست تشبث بدامن جلال خدیو بحر نوال زده ، بچاکران دربار گردون وقار متوسل شده ، استدعا نمود که در سفر خیر اثر ملازم رکاب ظفر انتساب و در عزیمت تنبیه علی مردان خان از ملتزمان موکب نصرة نشان و بقدر طاقت و توان یاور باشد . حضرت ظل‌الله مسئول اورا بعز اجابت موصول و التماسش را بمحض عنایت قبول و اورا بنظر عاطفت مشمول فرموده ، مشار الیه نیز دنباله دار موکب مسعود گردیده .

در بیان ورود موکب مسعود بدارالسلطنهٔ اصفهان و فرار حاجی باباخان و حکومت محمد صادق خان

فاتح ابواب سیر و مقالید این گنج گوهر ، یعنی کلك فصاحت پرور بدین گونه گشایندهٔ درهای این داستان مختصر و بدین زبان سرایندهٔ این حکایت و خبر می گردد که : چون بحر ذخار و دریای خونخوار معسکر نصرة مدار و سیل بی زینهار اردوی ظفر شعار و امواج بحر کردار متهاجم و آن قلزم بی زنهار متلاطم و آن قیامت در حوالی اصفهان قائم شد حاجی باباخان بختیاری که بطریق مسطور حاکم دار السلطنه بود در برابر آن سیل خانه بر انداز تاب مقاومت و طاقت مصادمت نیاورده ، چون مسرعان دبور و شمال با قدم سرعت و استعجال مرحله نورد بوادی نکال و با هزار گونه ملال بیابان گرد فیافی و بال و گرفتار جزای سوء اعمال شد . ساحت اصفهان از اهتزاز باد بهارقدوم بهجت آثار رشك افزای گلستان ارم و آن خطهٔ بهشت نشان از طرازندگی فیض مقدم سعادت توام عبرت افزای بیت الصنم گشت . بمعماری لطف و عنایت بتعمیر و مرمت شکستگی های اهل اصفهان که بتیشهٔ جور وعدوان روی داده ، بمداوا و معالجهٔ خستگی های ساکنان آن بلدهٔ فردوس نشان که اذیت واضرار مفسدان آنرا ماده بود پرداخته ، صغیر و کبیر آن خطهٔ دلپذیر در پناه نخل برومند دولتش از تابش آفتاب حوادث آسوده و برنا و پیر در ظل قصر بی قصور عنایتش محفوظ از آسیب نوایب غنوده ، خاطرهای پریشان از شوق دیدار همایونش خرسند و شادمان و دلهای خرم جفاکیشان از بیم شحنهٔ غضب قیامت کریش تفرقه و پریشان گشت . محمد صادق خان برادر را بیگلربیگی دارالسلطنه فرموده ، ترفیه حال رعایا و تنظیم اوضاع برایا و تأدیب ارباب جور و عنا و تنبیه سالکان طرق عدوان و جفارا حواله بر رأی عقده گشای آن حضرت نمودند . بتیغ عدالت آن حضرت ابدان بسیاری از جور کیشان در میدان سیاست طعمهٔ کلاب و اجساد انبوهی از ستم اندیشان درمعرض هلاکت تحفهٔ ذباب و دعای عمر و دولت آن دو برادر عالی جناب ورد زبان شیخ و

شاب و ذکر اللسان اولوالالباب گردید.

در بیان وقایع سال فرخنده فال سیچقان ئیل مطابق یکهزار و صد وشصت و پنج هجری ۱۱۶۵

هنگام بهار خرم بفیروزی و فرخی در رسید و نوبت گلشن آرائی نسیم بهاری و وقت چمن پیرائی باد آذاری گردید. فراشان با فر و شان قوای نامیه سرادقات رنگارنگ ریاحین وگلهای آذاری‌را بجهة قلع مواد افساد فتنه جوبان دی بوسعت گاه کوه و دشت کشیدند. کار گزاران طرز دان نقوش زیبا و بساطهای دلکش و فروش منقش اقسام گلهای رنگین را بغیرت افزائی سفنه خوبان بهمن در فضای کشت و چمن گستریدند. لشکر بی پا وسر شباط از صولت سپهدار گیتی مدار بهار شکست یافته، بجانب کوهسار ادبار شتافتند. سپهدار گل بجهة انتظام دالمرز گلزار ازدارالسلطنهٔ کمون بیرون و لشکر مسعود بلبل بجهة رونق مازندران گلستان که اشرف اقالیم جهانست بر مسند سعادت پیوند گلبن سوار گردیده، قامت رعنا قدان سرو و صنوبر را بحلهای دیبای خضراء آرایش نمودند و بالای والای زیبا قامتان شمشاد و عرعر را بحلهای گران بهای اوراق زیب وزینت افزودند. قمری خوش نوا با عندلیب نغمه سرا هم داستان وصحن چمن از پرند رنگاری و پرنیان گلناری غیرت بزم گلرخان شد.

باز از تازه در رسید بهار ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کوه شد باغ و دشت شد گلزار
محفل آرای بزم فروردین ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بزم افروز محفل آذار
از نکو عارضان سبزه و گل ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وز سهی قامتان سرو وچنار
گشت گلشن نمونهٔ خلخ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ شد گلستان نشانهٔ فرخار
باغ شد رشك چرخ مینارنگ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌ راغ شد غبن چرخ میناکار

محفل نشاط و مجلس انبساط دارالسلطنهٔ اصفهان بچابك دستی طراحان نگاربند و طرح اندازان مشکل پسند انتظام یافته، برودوش سران لشکر و سراپای سروران کشور از حلهای نگارین زر اندود و ثیاب رنگین سیم دوز نمونهٔ باغ بهار و نشانهٔ گلزار گشته، خزینهای

سیم و زر و خرمنهای لعل و گوهر که محصول صد سالهٔ بحر و کان بود صرف انعام سران سپاه و طراز جیب و کنار بندگان درگاه گشت . در خلال آن حال خبر رسید و معروض رای عالم آرای گردید که : علی مردان خان بعد از وصول کوکب کوکبهٔ عز و شأن ببیت الشرف اصفهان سراسیمه وار مضطر و ناچار از الکاء فارس متحرك و بجانب کوهستانات بختیاری نهضت نموده ، پای کوه نورد در صعود و هبوط کوه های صعب و قله های سخت گشوده ، این معنی در نظرها غریب و بکلی بعید می نمود که عبور لشکر وسپاه و مرور اردوی اثقال دستگاه از طریق مزبور که مشتملست برمضایق سنگ و کریوه های تنگ و ارتفاع قلال و ارتقاء جبال و اعتلای تلال و معابر مضیقه و شرفات مرتفعه ممکن و مقدور تواند بود . بعد از چندی مشخص گردید و بتحقیق رسید که بهر صعوبت که بوده و بهر سختی که روی نموده اردوی مذکور از شوامخ مزبور عبور و طلیعهٔ ایشان را از افق کوه طالع و صخرات آن راه برنشیب و فراز را قاطع گردیده ، بکنار آب کرن رسیده اند . حضرت ظل الله گیتی پناه بتدارك لشکر و سپاه امر فرموده ، لشکری که محاسبان وهم از تعداد آن عاجز آیند و عساکری که عارضان اندیشه از شمار آن بقصور اعتراف نمایند ، در ظل رایت فتح آیت اجتماع نموده ، بر انهدام بنیان جمعیت علی مردان خان تصمیم عزم و ارادهٔ توجه بسوی میدان رزم فرمودند . امر قضا نمون بتعیین ساعتی میمون بجهة تحریك موکب همایون بعز نفاذ مقرون شد . منجمین اسطرلاب بین و اخترشناسان حکمت آئین و رصد بندان بطلیموس قرین در نظرات کواکب نظر و ملاحظهٔ اوضاع انجم و اختر کرده ، در ساعتی قرین سعادت و طالعی خالی ازآشوب نحوست پیش خانهٔ همایون را بفضای هامون کشیده ، خیام والا مقام برده پوش سپهر فیروزه فام وسرادقات فلك احترام بر اوج نه چرخ والا قیام نموده و قبه و بارگاه گردون درگاه سر بذروه های مهر وماه سوده ، صبحگاهان که پادشاه دارالملك فلك اخضر یعنی مهر انور پای سعادت برکاب افق نهاده و شقهٔ

زرین رایات اشعات را ازهم گشاده ، سهی قامتان اعلام نصرة بروز و زیبا قدان رایات ظفر پیکر ، چون معشوقان دلبر ، در فضای بسیط اغبر جلوه گر گردیدند . کوس تندرخروش چو رعد بهاران آفت گوش و خم هفت جوش چون ابر کوهساران بر خروش آمد . رایضان برق جولان برزین باد پایان نشسته و فارسان سبك عنان از غلبه و ازدحام راه مرور برمسرعان صبا و دبور بستند و بسیط زمین از جوش سواران آهن پوش متزلزل وگوش وگونهٔ هوا از ارتفاع غبار متبدل گردید و فغان چاوشان موکب منصور باوج مهر و ماه و نوای کرنای و آواز روئین درای بگوش ساکنان سپهر رسید . شیران خونخوار و پلنگان جان شکار بشوق کار زار ازدشت وکوهسار جوشیدن آغاز و بهادران اژدر ستیز با تیغهای خونریز چون صور رستخیز خروشیدن ساز کردند . چون بجانب کوهسار بختیاری مرحله ای چند با قدم ستوران برق سان باد پا مانند بیموده وکرهٔ زمین از صدمات سمهای آهنین تازیان لاغر میان فربه سرین واسبان مکلل لگام مرصع زین فرسوده ، تا پشت گاو زمین از تك و پوی ببر صولتان شیر کین پلنگ آگین سوده شد ، مسموع سموع مقربان درگاه ونزدیکان بارگاه حضرت جهان پناه گشت که معسکرعلی‌مردان‌خان بکنار رود کرن که اقصای چهار محال و ازین جانب آغاز جبالست رسیده ، در آنجا موقف کرده‌اند ، موکب نصرة مرکب نیز بانطرف آهنگ صحرا وکوه را از هجوم لشکر سیل شتاب کوه درنگ بر شیر و پلنگ تنگ کرده و موضع مزبور محل تقارب آن دریای پر شور و اردوی علی مردان خان مزبور مشاهد پیش تازان سپاه منصور شد . آن روز لشکر فیروز در آن سر زمین بهجت اندوز خوشتر ازعیش عید نوروز گذرانیده ، چون روز بپایان رسید و پرده دار شام مشك فام پردهٔ ظلام در اطراف جهان برکشید ، آن شب بهادران شیر شکار با دید های بیدار در انتظار روزگار پیکار ستاره شمار و دلیران خونخوار بشوق وقت کار تاصبح درانتظار بودند . سحرگاهان که سپهدار عالم مدار مهر در رزمگاه سپهر تیغ

خونریز خطوط شعاعی از نیام افق برآورد و لشکر از حد وحصر افزون تر از انجم واختر را بیك حملهٔ جهان سوز متفرق کرد حضرت گیتی ستان جهانبان پای دولت برکاب سعادت نهاده ، زین آن سواری سمند دیو مانند را از چرخ والا رتبه برتری و بر خیل ستوران شرف سروری داده ، جمیع لشکر و سران و سرکردگان کیوان شان بهرام منظر بائین شایسته و بایسته در عرصهٔ قول (۱) بمعرض صاغ و صول (۲) چون کوه خارا و ستون پا برجا ایستادند ، آواز گاو دم تزلزل بخش آسمان و انجم و نعرهٔ روئین خم زلزله افگن اساس این طارم و خروش نای و نفیر و فغان دار و گیر بنیادکن قصر سپهر و از تك وتاز ستوران روئین سم بسیط زمین بر تلاطم شد . علمداران شقه های زر تار الویهٔ گردون خرام را از هم گشودند و رایات افرازان کیوان مکین برچمهای رایت نصرة قرین را چون طرهٔ مشك فام دلبران دلارام پریشان نموده ، از صفوف سپاه سدهای آهنین در میدان کین بسته و جانهای بی سامان وکالبدهای خسته پیوند ارتباط از هم گسیته ، مرغ روح ازقفس قالب رسته شد . توبچیان شراره بار و جزایر چیان آتشکار با فتیله هـای سوزان چون اخترهای فروزان از توبهـای رعد آواز و تفنگهـای برق انداز شرر ریزی و آتش انگیزی آغاز نمودند ، از سحاب برتاب توپ و غمام نیل فام تفنگ در میدان جنگ که مزرع جانها وکشت زار روانهاست رعد بلا بغریدن و ژالهٔ عنا بباریدن آمد ، برق توبهای آتشبار بمرتبه ای رسید و تصاعد گرد و غبار بجائی کشید که روزگار چون شب قیر فام تیره و تار وپردهٔ مشکین و تتق عنبرین دود گردون گرد گرد آلود حجاب دیده های بینای اولوالابصار گردید . کمند آدم ربای اژدها آسای چون طرهٔ عنبر سای خوبان دلربای بنداقگن گردن گردن کشان و داس هلال مثال شمشیر کج مبارزان چون تیغ ابروی دلجوی پریوشان دروگر مزرع جان گشت وافغان دلیران میدان جنگ

---

۱ قول در لغت ترکی بمعنی ستون و جناح سپاه است ،

۲ صاغ و صول در لغت ترکی بمعنی راست وچپ و میمنه و میسرهٔ لشکرست ،

و نعرهٔ نایهای رعد آهنگ ازین هفت طاق فیروزه رنگ برگذشته، دامان هامون ازخون بردلان گلگون و فضای میدان از جریان سیلاب دم رشك فرات و جیحون شد . دلیران شیرگیر چون پلنگ وشیر در خونخواری دلیر و جان جوان و پیر از هراس آن دار وگیر از قالب عنصری سیر و بسوی امن آباد عدم سرعت پذیر گشت . القصه در آن وحشت سرای صحرا هنگامهٔ قیامت بر پا و در آن دشت پر غوغا شور رستخیز هویدا گشته ، شاه اسمعیل چون علامات ادبار در ناصیهٔ احوال علی مردان خان مشاهده و آثار انکسار در ارکان تاب و توان انصار و اعوان او ملاحظه کرده روی توجه بجانب قول همایون و قدم تشبث بسوی قلب لشکر ظفر نمون آورده ، از آن جانب که از سوء سلوك ورفتار وطریق روش ناهنجار علی‌مردان‌خان آزرده و از نیش بد سلوکی او زخم کدورت خورده بود باجمعی عملهٔ خود بجانب جناب حضرت ظل اللهی جهان بناهی در فتح چنان مباهی وهم عنانی و همراهی بندگان ذی‌شان شاهی بجانب دارالسلطنه راهی و بدست کرم درم بخش لشکری و سپاهی گشتند . گلشن سرای دلگشای آن خطهٔ وسیع‌الفضا از اهتزاز نسایم فیض لازم‌مواکب جهان گشا بتازگی خضرت و نضارت گرفت و فضای روح فزای آن بلدهٔ جهان پیرا از هبوب ریاح راحت بخش کوکبهٔ گیتی آرا دیگر باره خرمی و طراوت پذیرفت و گلهای مسرت و بهجت ازسرا بوستان احوال صغیر وکبیر و ریاحین میمنت و سعادت از گلستان آمال برنا و پیر آن بلدهٔ بهشت نظیر شکفت . جمهور مرد و زن و دوست و دشمن از ازدیاد فروغ آن چراغ روشن در سر و علن سجدات شکر قادر ذوالمنن کرده ، لوازم جشن و سور و مراسم شادی و سرور بعمل آوردند . سلیم خان افشار قرقلوراکه یك چشم او بحکم نادرشاه فرسودهٔ نشتر و در آن هنگام اعور بود چشم دیگر بعلت ظهورعصیان وبروزحرام نمکی وطغیان بگزلك مکافات نابود ودر سلك اعمی معدود و در بارهٔ سلیم خان قنلو و یك دو نفر از اعوان او نیز همین عمل‌معمول شد . .چون یك چند درآن بلدهٔ فردوس مانند بتعمیر

احوال جنود ظفر پیوند و تدمیر سایر خصمان اژند وترفیه هر دسکین و مستمند پرداخته ، جمیع مهام ملك و مال و همگی امور ماضی و حال و لوازم اسباب استعداد واستقلال را منتظم ساختند اوقات مملکت آرائی در رسید و نوبت گیتی آرائی گردیده ، ارادهٔ تسخیر الکاء گیلانات و مازندران در خاطر عدالت نشان شهریار جهان رسوخ یافت. اکنون برضرورت خامهٔ فسانه پرداز و کلك ورق نگار صفحه طراز بمیدان این داستان عنان تاخته بمضمار تحریروتقریرداستان وقایع مازندران و گیلان و سوانح آن شتافت .

دربیان مختصری ازاحوال دارالمرز وچگونگی‌استیلای محمد حسن خان قاجار بر الکای مازندران و عزیمت خدیومنصور بصوب مزبور

کلك صحیفه پیرا بر لوح مدعا می نگارد که : از مختصری از احوالات الکای دلگشای مازندران‌وگیلان و سایر اعمال و امصاراسترآباد و جرجان نا گزیر و ناچار و بجهة انعقاد عقدگوهر های مطلب ضرور و در کار وبیان آن واجب بر قلم وقایع نگارست ، لهذاسمند تیز گام قلم وکمیت خوش خرام کلك بدایع رقم باین صفت نگارندهٔ حکایت و بدین‌نمط گزارندهٔ روایت می گردد که : قبل ازین مذکور و در این صحیفهٔ حال مسطور شدکه امرای‌خراسان بعد از عزل‌شاهرخ میرزا سید محمد نوادهٔ دختری شاه سلیمان صفوی را برمسند سلطنت عاریت نشانیده ملقب بشاه سلیمان ثانی گردانیدند . مشارالیه محمدحسن خان قاجار قوانلوی اشاقه باش را که بعضی احوالات او و فتحعلی خان والدش در تاریخ نادری مسطور و در حین سلطنت شاهرخی ایشیك آقاسی دیوان بود سرکار الکای دارالمرزو جرجان کرده روانه نمود . مشارالیه بعد از ورود باسترآباد و اختتام سلطنت شاه سلیمان گردن بطوق اطاعت دیگران در نیاورده ، آغاز گردن کشی و بعضی از رؤسای اشاقه باش راکه با جنابش سمت ایلی و علاوه نسبت نسبی هم داشتند بقتل آورده ، برمازندران واسترآباد استیلا و لوای‌استعدادش بغایت اعتلا یافت و از مازندران با لشکر های گران از راه ساحل

دریای خزر وآب بجانب بلاد گیلان شتافت . حاجی جمال فومنی که از اعاظم گیلان بیه‌پس و در آن هنگام بر جمیع ولایات بیه‌بس وبیه پیش فرمانده بیگانه و خویش و حکمران غنی و درویش و از نفاذ امرش گرگ پاسبان میش بود ابواب بر روی محمد حسن خان بست و با اعوان و انصار خود که جمعی کثیر وفوجی غفیر بودند در سنگر خود داری نشست . بالاخره بعضی از اشرار گیلان بیه پس در جزو با محمد حسن خان‌سازش وآن‌مهمان نورسیده‌را درافتتاح‌ابواب سپه وسنگرنوازش نموده ، راه دخول بر لشکر او گشودند . بعلت مخالفت اهل ولایت که دشمن خانه اند حاجی جمال عاجز از محافظت و لاعلاج از متابعت و موافقت گردید . محمد حسن خان بعد از اخذمال و قبض منال و تحصیل اسباب اعزاز و اجلال ارادهٔ مراجعت وچون از اعیان ولایت دیگری در نظرش جلوه ننمود کـه قابل محافظت ولایت ولایق قبض و بسط امور سپاهی و رعیت تواند بود حکومت‌را بحاجی جمال محول و جماعت عمارلو که در ایلات گیلان متوطن بودند و مشهور بشرارت ظاهر و باطن تادیبی مجمل و بجانب دارالسلطنهٔ قزوین نهضت و از قزوین نیز بعد از روزی حرکت و ازراه طالقان متوجه تنکابن وبمازندران مراجعت نمود . حضرت جهان‌پناهی بعد از تنظیم وتمشیت امور عراق و تدارك وتهیهٔ اسباب و یراق بجهة چاکران آستان‌عرش رواق و سرانجام وانتظام ادوات یساق(۱) ارادهٔ یورش‌صوب‌مازندران و گیلان نموده ، بکلی تصمیم عزم فرمودند . حکمای مجسطی گشاو سطر لاب سنجان حکمت اقتضا تشخیص‌سعادت انجم و اختر و تحقیق اوضاع خیر وشر نهاده ، ساعتی میمون باسعد نظرات مسعود ومقرون تعیین نمودند. فراشان محکم بازوی ستبر پشت و خیامان قوی شکست درشت انگشت سرادقات گردون قباب و خیمهای کاه‌کشان طناب‌رابحمل شتران پشته پشت کوه‌کوهان و استران شیر زورپیل توان از شهر بند اصفهان بساحت دشت و بیابان کشیدند . روز دیگر کـه لشکر آرای میدان گردون گردان یعنی مهر درخشان بعزم ایلغار مراحل این نیلی

۱ یساق لغت ترکی بمعنی قانون و منع و اینجا بمعنی دفاعست

بیابان با رخسار تابان و درخشان شتابان شد ، بهادران دلاور و شیر دلان رزم پرور بر پشت آهوان تکاور وغزالان پیل پیکر بر نشسته ، چون شیران از بندرسته و پلنگان سلسله گسسته در کشیك خانه های والا صف بستند . نوای روئین نای پرده در گوش ساکنان چرخ هفتمین وفغان کوس شورش بخش ملایك گردون نشین شده جلوداران سبك عنان غزالان شیر خصال پویه ور وابرشان طاوس جناح تذر و پر و بال را بساحت کریاس سپهر اساس رسانیدند . عقاب شیر چنگال یعنی ماهیچهٔ لوای نصرة اشتمال با مرغ زرین جناح آفتاب انور هم آشیان و اوج نهم آسمان مطار شاهبازان بلندپرواز سرطوق اعلام سعادت توامان گشت ؛ نعرهٔ نفیر و خروش تازیان آهو گیر از فراز کرهٔ اثیر و اعالی این طاق اوج گیر بر گذشت . بعد از پیلان زور آزمای و سلسله از شیران زنجیر خای برداشتند . هزبران پولاد پوش و ببران سخت کوش از کنام شهرستان روی پیکارجوی بوسعت گاه بیابان گذاشتند . مرحله بمرحله زمین از نعل ستوران سهمگین قلهٔ آهنین و هوای کوه و دشت ازگرد سوار وارتفاع غبار پردهٔ عنبرین گشت . چون دارالسلطنهٔ [قزوین] مطار همای همایون فال اعلام گیتی [نورد] و ساحت آن سرزمین سیرگاه رعنا قامتان طوبی مثال یعنی الویهٔ جهان گرد گردید محمد حسن خان از الکاء گیلان متحرك و بعزیمت مازندران انصار و اعوان خودرا محرك شد . دارای عالم و زینت افزای مسند کسری و جم یعنی حضرت قدسیان چاکر ملایك خدم بایك [عالم] حشر و یك جهان حشم از شوارع پر درخت ومضایق سخت فرساینده قدم در الکای گیلان فرازندهٔ رایت وعلم و آرایش بخش آن گلزار خرم که فی الحقیقه مانندش در جمیع بلاد کمست گشتند . امور گیلان را باندازهٔ فرصت و اقتضای معدلت فی الجمله صورت وحاجی جمال را مجددا حکومت داده ، عنان اشهب عزم را وشقهٔ رایت رزم را بجانب مازندران گشادند . محمد حسن خان ازمازندران نیز عطف عنان بسوی استراباد و عنان بریکران داده ، حضرت خدیو کسری شان در انتظام مهام مازندران نیز بلوازم عدل و احسان عمل فرموده ، محمد حسن

خان را تعاقب و درخارج قلعهٔ استراباد باسپاه مشارالیه تقارب نمودند. قلعهٔ مزبور حصاریست محکم ونهایت حصانت و رزانت در آب و گل آن مدغم ، اطرافش مشتمل بر ثغور سخت و اکنافش مشحون بجنگل های بردرخت ، در شوارع خار و خاشاك متراکم و در نواحش وحشی صفتان اتراك متهاجم . يك جانبش متصل ببحرذخار و يکطرفش متحد بشوامخ کهسار ، صحاریش مشتمل بر انبوهی بیشه و جنگل و نواحیش مبتنی بـر شرفـات کوه وکتل و يك سمتش بشش فرسنك مسافت بدشت قبچاق ووحشی سیرتان ترکمان‌ویموت و اویماق کوکلان در آن بر سهم بیابـان نشسته . الغرض معسکر قیامت اثـر در ظاهر استراباد نزول و جماعت قاجار سد ابواب دخول کرده ، از طرفین روی بلوازم جدال و رای بمراسم قیل و قال آوردند . از آنجاکه بهایم سیرتان بانجا نزديك و همواره آن جماعت از غایت خصم ترك و تاجيك و بعلت قـرب جوار با طایفهٔ قاجار رفیق و بهر کاری و روزگاری با ایشان شفیق می باشند در اطراف اردوی میمون دست بدستبرد و سرقت گشاده وبنا بر قطع طرق نهاده ، دواب اردو را که بجهة حمل علیق وآذوقه بهرطرف میرفتند می گرفتند ودرجائی جمعیت و توقف نداشتند که لشکر بقلع و قمع ایشان تعیین و تدمیر آن وحشی صفتان صحرا نشین تواند شد . باین علت در اردوی جهان پوی آثار غلا بدید و علامت قحط ظاهر گردید ، بفقدان آذوقه کار را بر لشکر تنك و [عدم] وجدان غله عسکررا مانع ازدرنك آمده ، در روزی که جماعت قاجاریه ازقلعهٔ استراباد بعزم جنك وارادهٔ کوشش نام و ننك بیرون و از تنگنای شهر بفضای هامون تاخته ، بنیاد کار زار و اساس گیر و دار انداختند در حین اشتعال نوایرهیجا وهنگام افروختگی آتش وغا شاه اسمعیل بنا برعادت دیرین و شیوهٔ پیشین روی بجانب قلعهٔ استراباد نهاد و این معنی علاوهٔ دلشکستگی سپاه و اضافهٔ سوانح آن گاه گشت . شیخعلی خان که یکی از روسای سلسلهٔ جلیلهٔ زند بود و شرف قرابت بخدیو فیروز مند داشت بجستی روی بر تافته ، بجانب کتل مشهور مغل شکن شتافت . حضرت ظـل اللهی

نیز صلاح دردرنك وصرفه در جنك ندیده ، عنان از میدان کشیدند .
جماعت یموت ازجوانب هجوم آورده ، شروع بنهب واسر بقیهٔ لشکر نمودند . جمعی کثیر در آن دارو گیر بدست تر کمانیه اسیر و فوجی غفیر از برنا و پیر در آن واقعهٔ ناگزیر بقید آن فرقهٔ بهایم نظیر دستگیر گشتند . محمد حسن خان در موکب شاه متوجه اشرف مازندران شد .

در بیان عطف عنان خدیو گیتی ستان ببلدهٔ طهران و و تعمیرات و مرمت خرابی احوال لشکریان و عزیمت بدار السلطنهٔ اصفهان

بررای مستمعان این حدیث سعادت نشان مستور نماناد که بعد از خروج از مضایق استراباد ورستگی از بیشه و جنگل آن نواحی و بلاد بلدهٔ طیبهٔ طهران محل نزول مواکب عز و شان و موضع اجتماع آن جمع پریشان گردیده ، دسته بدسته طایران از بند قفس رسته و فوج فوج آن قوم پریشان خسته بمعسکر سعادت اثر پیوسته ، شیرازه بندان قضا برشتهٔ « تعز من تشاء و تذل من تشاء » دیگر باره دفتر پریشان را تازه ومحکم ترین شیرازه بربستند . احکام قضا نظام و مناشیر قدر انتظام باحضار لشکر های پراکنده و اجتماع هر آزاد و بنده از مصدر جلال صادر ، بعهدهٔ علمداران ولایت و کارگزاران مملکت مقرر شد که از سلاح و یراق و اسباب یتاق(۱) وآلات یساق وثیاب زرتار خورشید اشراق و منسوجات فارس و عراق روانهٔ دربار گردون رواق خدیو آفاق نمایند. گزك یراقان (۲) سرکار وسعت مدار که حاصل دریا وکان کمترین سرمایهٔ ایشان نیز بود بجهة خلاع آفتاب شعاع اقسام و انواع بهر طرف متلاشی گشته و در اندك زمانی از امتعهٔ زرتارواقمشهٔ سیم دوز بوته دار و پرند هـای رنگین و پرنیانهای افرنج و چین و اطلسهای نگارین و کمخاهای زرین فزون از حد و احصاء و تخمین و انواع اسلحه از تیغ و سپر و زوبین و خنجر و نیز های خارا گذار و تیر های ثعبان اثر و تفنگهای دوزخ شرر و اقسام جوشن و

(۱) یتاق لغت ترکی بمعنی خوابگاه و پناه گاه .
(۲) گزك یراق بترکی بمعنی سلاحدارست .

و دواب بی حد و مراز اسب و استر و شتران پیل پیکـر و مغفر بختیان دیو منظر و امثال خیمه و چادر دربلدهٔ فاخرهٔ طهران چندان جمع آور گشتند که محاسبان اوهام ازاستیفای آن قاصر و عقول اذکیای ایام از حصر آن عاجز بودند . خدیو بی همال بالطبع دریا مثل و دست بحر نوال شروع ببخشش و آغاز داد و دهش نمود . جمیع آن اسباب بی حساب که محاسبه اش در هیچ کتاب و شرحش در هیچ نصاب امکان نداشت در میان ملتزمان رکاب ظفر انتساب تقسیم شد . چون مکرر بعرض میرسید و متوالی مسموع مقربان درگاه آسمان جاه می گردید که علی مردان خان که از بیم شمشیر بهادران ضیغم نشان در شوامخ کوهستان سر گشته و پریشان و در زوایای تواری شوریده و بی سر و سامان بود بعلت غیبت خدیو جم شوکت و وقوع مسافرت داور دارا صولت قدم از گوشهای تواری و پای از زوایای جبال بختیاری بیرون نهاده و بازوی دراز دستی گشاده ، حضرت ملایك خدم و زیب افزای مسند کسری و جم قطع و دفع افساد و قلع موادجور و بیداد اورا اولی واهم ، بادستگاهی که شهریاران پیشدادی و تاج داران کاوسی و قبادی بائین او رشك آورند و سپاهی که قیصرو خاقان و لشکری که فغفور وقاآن بر تزیین او حسرت برند از شهر بند طهران بیرون و از آن خطهٔ ارم نشان بوسعت گاه هامون خرامیده ، در طی منازل و قطع مراحل اعلام ظفر شمایل انوار مهر و ماه را حمایل و دارالسلطنهٔ اصفهان از ورود مواکب نصرة اثر بهشت برین را مماثل ، چـون آفتاب انور وجـود سعادت اثر ببیت الشرف اصفهان تحویل وزلال زنده رود ازآمیزش غبار موکب مسعود آبروی کوثر و سلسبیل یافت ازفیض بهار قدوم میمنت آثار گلهای مسرت وشادمانی و ازهار بهجت و کامرانی ازگـلبن احوال اقاصی وادانی سر برزد و و عروس زیبا و شاهد دلارای آن ملك دلگشارا از وصول کوکب جهان پیرا گلهای دولت و اقبال سر برزد ، کـوچك و بـزرك را از مشاهدهٔ دیدار همایونش دیدها روشن و تازی وترك را از سعادت مقدم میمونش خراب آباد کاشانها غیرت گلزارو گلشن وچراغ افسردهٔ وضیغ وشریف

از قباب شمع پرتو افگن دولت فرخنده اش فروزان و آفتاب عالم تاب مرحمتش دیگر باره نور افزای روزهای سیاه تیره‌روزان شد .

در بیان سال فرخنده فال اودئیل مطابق ۱۱۶۶ و استیلای لشکر منصور برعلی مردان‌خان وانهزام آزاد خان و سایر وقایع غریبه

خسرو اقلیم طارم چهارم و صدر نشین ایوان این بلند طارم بدارالملك حمل خرامیده یساق کشان گلهای بهاری و سفر کردگان ریاحین آذاری زیب افزای مأوا ومسکن و زینت بخش دارالسلطنهٔ چمن گردیدند و ساحت گزینان سبزه های اردی بهشت دیگر باره در موطن صحرا وکشت آرمیدند . سلطان مجهول‌النسب بهمن که بتوابع باغ وگلشن در آمده،با همه دم سردی و سودای جهان گردی در دماغ داشت از صولت گیتی پناه فروردین انهزام نمود و سردار بی‌وقار شباط ازشوکت قهرمان کشورستان بهار شکست یافته ، بسوی کوهسار ناهنجار عدم طریق هزیمت پیموده ، افغان زاغ وزغن در عرصهٔ چمن افغان‌شور انگیزی بر آوردند و یغماگران عنادل‌و هزاران در فضای گلستان گل برك های تر و ورقهای لاله وعبهر را غارت کرده ،

دگر از فیض نوبهاران گشت	سبزه در سبزه دشت اندر دشت
بچمن بست نو بهار طراز	تکیه زدگل بچار بالش ناز
حلهٔ باغ شد ز سبزه پرند	شد زمین رشك آسمان بلند
لاله با سبزه داد دست بدست	لعل و فیروزه شد بهم پیوست

مجلس نوروزی بفرخندگی و فیروزی در دارالسلطنهٔ اصفهان انتظام پذیرفت ، عمارات مبارکات شاهی ازمحفل آرایان صاحب آگاهی زینت بخش ماه تا ماهی وجیب وکناررعیت و سپاهی از فروغ زر و سیم غیرت نور صبح گاهی و سران لشکر کماهی از فرط اشفاق ظل اللهی مفتخر و مباهی شدند . بعد از انقضای بزم ارم‌نظم‌نوروزی بعرض کشورستان خدیو جهان فیروزی رسید که علی‌مردان‌خان بختیاری باطمینان عدم حضورحضرت مملکت مداری سراز گریبان تواری بر آورده لشکری جمع آوری کرده،بسوی کرمانشاهان شتافته‌و،ردی مجهول‌النسب خودرا

بسلسلهٔ علیهٔ صفویه نسبت داده ، پسر صلبی شاه سلطان حسین نام نهاده، بشاه سلیمان ثانی ملقب و بجعل و تزویر صاحب نسب گشته و مصطفی خان بیگدلی که در اواخر دولت نادرشاه بشراکت میرزا مهدی خان منشی صاحب تاریخ نادری ایلچی روم گردید ، بادستگاهی که لایق دولت نادرشاه تواند بود ، متوجه اسلامبول و بدارالسلام بغداد رسیده ، نادر شاه تخت و تاج را بدرود و مهدیخان منشی مورخ مراجعت ومصطفی خان در آنجا متوقف گردید بود . درجزو مقوی دروغ و نور بخش چراغ بی فروغ شاه مجعول گشته و اورا از بغداد برداشته ، بکرمان شاهان آورده بود ، که بلکه بتدبیر جمعی از پدر گسسته و از مادر رسته ، برهنه و گرسنه بر سر آن اجتماع و آنشاه مجهول را سرمایهٔ انتفاع سازند . علی مردان خان نیز بمقتضای « الغریق یتشبث بکل حشیش » شاه مزبور را مایهٔ استظهار خویش و با خاطر فساد اندیش قبول خدمت شاه درویش نمود . حضرت ظل اللهی با سهمگین سپاهی که شیر فلك از اندیشهٔ شمشیر خونریزشان ازقرص آفتاب سپر برسر کشیده وبهرام خون آشام از بیم تیغ انتقامشان بپناه پنجم آسمان خزیده ، ارادهٔ قلع مادهٔ و عزم کوتاه دستی علی مردان خان نموده، در ساعتی قرین سعادت و طالعی مقرون بفرخندگی و میمنت خیام گردون مقام و سراپردهٔ انجم احتشام را بخارج شهر کشیدند . ازبوارق سلاح سواران آهنین قبای بولادی کلاه بارقهٔ مهرو اشعهٔ ماه پوشیده شد، از علمهای عالیمقام علامات روز قیامت قیام وماهیچهٔ رایات گردون خرام در منزل ماه مقام نموده ، اسبان صبا رفتار و تازیان برق پویهٔ را هوار بتحریك سواران خونخوار هنجار خدمت را بسرعت باد بهار پیمودند، ازخیام فلك تزیین آسمانها بروی زمین کشیده ، طبقات زمین از تردد یکه سواران میدان کین و تك و پوی ستوران گوهرین لگام زرین زین برچیده شد ، نقود نامعدود درم و دینار و اسلحهٔ فراوان بی شمار و اسبان باد پای برق رفتار بدل سپاه ظفر همراه گشته ، عنان اشهب عزم بجانب میدان رزم گشادند . در صحرای کرمانشاهان آن دو بحر سرکش ودو دریای آتش تلاقی یکدیگر وقطراب این بحار پر شرر و امواج آن

لجهای بر خطر موجب شکستگی کالبد بهادران دلاور گشت . هنگام صبحی که سفینهٔ بی قرین خورشید بمعلمی فرمان دادار داور در این دریای بی منتهای اخضر و این بحر ژرف بهناور بسوی ساحل باختر روان گردید آن دوبحر پرتلاطم بجوش و دو دریای بر تصادم درخروش آمده ، امواج بلا بچرخ والا و طوفان ابتلا بسپهر اعلی رسید ، از میدان ناورد هیجان گرد بگردون تیزگرد و از دشت نبرد ارتفاع دود بفلك لاجورد رفت ، نهالهای علمهای بلند بالا از باغ بالا باوج ثریا سر بر کشیده ، ازهار هلاك جانها و اثمار تاراج خانمانها بارور گردیدند ، سرافیل بیشگان نای رزمی نوا بسان صور نوای مهلك آواز دم در دمیدند و عزرائیل منشان خانه بر انداز تیغهای جان ستان را از نیام بر کشیدند ، در آن صحرا و آن عرصهٔ رستخیز که تنهای سروران آغشتهٔ خاك و خون و سرهای گردن کشان آویزهٔ فتراك بود غوغائی شد که یاد از روز محشر و هنگامه ای پدید آمد که خبر از جزع اکبر می داد . بعد از حملات کوه فرسای بهادران جانبین و توالی لطمات امواج دریاهای افواج عسکرین دیگر باره بنیان استواری سپاه علی مردان خان از هم ریخت ، مجددا شیرازهٔ پایداری لشکر مشار الیه از یکدیگر گسیخت ، از صولت یلان انتقام کش و صدمهٔ سواران برق پویهٔ اترش شکستی افحش چون شکست خاشاك از معارضهٔ آتش بر آن قوم سفله وش افتاده ، فرار ودیگر باره قدم فرسای اوراد نشیب و فراز گشتند و از زلزلهٔ دوال طبالان گورکه نواز ابواب مسرت بر چهرهٔ جهانیان باز شد .

کیفیت محاربهٔ خدیو جم غلام کسری احتشام با آزاد خان افغان وحقیقت وقایع آن ایام مسرت نشان

زاغ تیره شب سیاه زبان کلك غرایب رقم و کلاغ دل خراش افغان قلم فصاحت شیم در شاخسار ورق برین گونه و باین نسق در فغان می آید و باین حکایت زبان می گشاید که : آزادخان افغان غلیجه یکی از سر دستگان افواج افغان و بعد از تخریب ارکان دولت ابراهیم شاه بنواحی شهر زور رفته ، در آنجا مسکن و رفته رفته بعلت معارضهٔ افشار

بایکدیگر و ظهور نفاق فی مابین آنها در قلعهٔ اورومی مستولی و محل نشیمن خود و سایر خانواری افغان را ماوا و مامن ساخته ، فتحعلی خان افشار ارشلو ابواب دوستی بر روی مشار الیه گشوده و بساط یك جهتی در میان انداخته بود . درحالی که علی مردان خان را بعلت اندك طول مدت مرارت زهر شمشیر جهانگیر خدیو دشمن شکن دوست پذیر از کام جان بیرون رفته ، مذاقش حلاوت ازچاشنی لشکر کشی پذیرفته ، بنحوی که قبل مسطور و مذکور گردید خفاش‌وار از نور آفتاب بیضای ذات کشور آرای گیتی گشا مخفی بود ، درشامگاه فرصت از گوشهٔ اختفا ظهور نموده پر و بالی گشود. چون مهر انور ذات سعادت اثر از سفر مغرب مازندران انصراف و بجانب عراق عطف عنان فرموده ، اشعات عالم آرایش از افق مشرق اصفهان طالع و عازم تادیب علی مردان خان گردیدند ، مشارالیه از بیم جان و تشویش احوال قرین ا لخذلان ، از آزاد خان افغان استمداد و مشار الیه را استدعا امداد نموده ، آزادخان مزبور باهفت هشت هزار نفر افغان و افشار و غیره که در آن هنگام مجتمع ساخته بود بعزم امداد علی مردان خان از اورومی حرکت و بسوی کرمانشاهان نهضت و یك دو سه مرحله باقی بود که باردوی علیمردان خان وارد و ملحق شود که اردوی خدیو کشور گشا بسروقت علی مردان خان رسیده ، کارش را بر وفق تقاضای مردی و مردانگی دیدند . آزادخان افغان بعد از شکست علیمردان خان از آنجا که نزول کرده بود ارادهٔ مراجعت بصوب اماکن و اوطان خود نموده خدیو منصور با لشکر بلنك غرور شیر زور راه مراجعت را برو بسته ، در طریق ممانعت نشسته ، آزاد خان بوساطت سفرا معروض رای عقده گشا گردانیده که گناه ناکرده و جرم از قوه بفعل نیاورده ، گناه این بندهٔ عذر خواه بغیر از اعانت علیمردان خان چیست ؟ در شرع مروت گناه ناکرده را مکافاتی نیست . اگر مقرر شود که لشکر ظفر پرور از طریق ممانعت بر خیزند و بمواخذهٔ جرم نا کرده بامشتی عذر خواه نستیزند از شوایب ترك شیوهٔ ستودهٔ مروت پرهیزند و در عرصهٔ آرامش عباد غبار فتنه و فساد نینگیزند و زلال عذب دوستی را بملح اجاج کدورت نیامیزند سزاوار

شیوهٔ حمیدهٔ مروت و لایق شیمهٔ کریمهٔ فتوت خواهد بود . محمد خان و شیخعلی خان زند که از اعیان سلسلهٔ سعادتمند و اقربای خدیو خصم گیر عدوبند بودند نیز تصدیق سخنان آزاد خان و بعرض داور جمشید شان رسانیدند که : قبول مسئول آزاد خان بصلاح اقربست و افتتاح طریق عبور او بهر حال انسب و ترك ممانعت و رفع منافشت اصوب ، زیرا که ملتزمان موکب مسعود را بحمد الملك المعبود نصرتی چنین روی داده و و جنود سعادت نمود رابعنایت عزیزالودود ابواب این فتح مبین بر چهرهٔ مقصود گشاده، ما را با آزادخان بی‌موجبی چکار و چاکران والا را با جماعت افغان بی تقصیری چه بازار ؟ خدیو منصور از غایت غرور بسخنان ایشان التفات نفرموده واستدعای ایشان را بسمع قبول نشنوده، عساکر منصور را امر بمبالغه در تسدید راه نمودند. آزادخان بضرورت در مقام مدافعه برآمده ، از طرفین آتش پیکار شعله ور و از جانبین شعلهٔ کارزار خرمن سوز چرخ اخضر گشت. بهادران تند خو چون شیردر صیدآهو در تك و پو در آمدند. نعرهٔ رعد کوهساری ، یعنی فغان کوس رزمی ، از کوههٔ بختیان کوه کوهان برخاست و باران بهاری یعنی، پیکانهای آبدار ، از تیرهای خارا گزار روی زمین را از گلهای حمرای خون چون صحرای لاله زار بیاراست . کشتی پارهای جان ها در غرقاب آب تیغ غرق و بارقهٔ شمشیر های تابناك کشت زار درونهای پاك را آتش برق گشت . ازابر توپ قیامت آشوب برقی پدید آمد که هر تابشش دوزخی شد تابناك و از غمام تفنك رعد آهنك ژاله‌ای فروبارید که هر دانه‌اش سنگی باَئینه جانهای پاك و از صدمت زلزلهٔ نعرهٔ کره نای کیوان خراش لرزه برین بلند منظر و از صولت و لولهٔ فغان روئین درای شکست در خم این طاق اخضر افتاد . چون خدیو جمشیدشان در آن عهد و زمان افواج جزایر چی و تفنگچی را بیشتر از سایر منظور نظر اشفاق نشان فرموده، از ین رهگذر خاطر اعیان زند را بنا بر استیلای حقد تفرقه ، در بارهٔ ترك مخاصمت بازاد خان نیز سخن ایشان را نشنوده بودند ، در آن روز در عین ارتفاع نوایر جنك و شدت قطره افشانی سحاب توپ و تفنك شیخعلی خان که سرخیل افواج یمین و محمد خان که

با فوجی از بهادران صف مباشرین لشکر ظفر قرین بودند هردو مرکز خویش را بعمد رها کرده، روی بمرحله نوردی بوادی هزیمت آوردند. از ظهور این کلی فتور خلل انتظام قلب سپاه منصور در شور آمده و آن شورش برجمیع صفوف جناحین و غیره سرایت کرده، هزیمت بر لشکر افتاد. هر کسی عنان هزیمت بجانب چند گشاده، حضرت ظل اللهی در بری قلعه ای اساس نهاده بودند که چشم کیوان دربن بلند ایوان حصاری برفعت آن ندیده و گوش گردون بیر قلعه ای بحصانت و رزانت آن نشنیده بود. بعد از شکست مزبور بقلعهٔ مذکور توجه فرمود. اساس انتظام و استحکام از هرگونه بر پا کرده، شیخعلی خان و محمدخان را با بعضی از هوا داران دولت جاویدان بجهة حراست و حفظ قلعه متوقف فرموده، خود وظهیرالدوله محمد صادق خان برادر با گروهی از بهادران دلاور که ملتزم رکاب فلك فرسا می بودند بصوب دارالسلطنهٔ اصفهان عنان یکران گشودند. چون در اوایل حال که دار لسلطنهٔ اصفهان مفتوح غازیان نصرة مال وموضع تمهید بساط جاه و جلال گشت یك دو سه نفر از اراذل آن خطهٔ ارم مثال مدخلی در امور دیوان و راهی بحضرت سلطان بهم رسانیدند بعلت رذالت و خباثت و اضرار واذیت بسیاری از ایشان بمسلمانان رسیده شجرهٔ خبیثهٔ ذاتشان متفرع بفروع تضییع نفوس و نوامیس اکثری از وضیع و شریف گردیده بود عامهٔ خلایق از کوچك و بزرگ و کافهٔ فرق از تازی و ترك ازدحام نموده، چون قصهٔ شکست بندگان ظل اللهی منتشر گردید و هر فردی از افراد سکان اصفهان از حقیقت آن واقعه مخبر گردیدند و عامهٔ خلایق از کوچك و بزرك ازدحام نموده، چهار پنج نفر از آن گونه اشرار نابکار را بهجوم عام مقتول گردانیده، بسزای سوء اعمال رسانیده بودند. در روزی که در ظاهر اصفهان از ظهور طلیعهٔ موکب شوکت و شان خدیوجهان خبر یافته، فوجی از اعیان ولایت که باستقبال موکب منصور شتافته بودند، در خارج شهر بسزای خود بفرمان قضا جریان بقتل آمده بودند. موکب سعادت کوکب وارد شهر و چند روز توقف وچون دارالسلطنهٔ مزبور مکان جمع آوری لشکر و سر انجام حشم و حشر بود بسوی الکای فارس عطف عنان

عزم فرمودند . آزادخان بعد از وقوع فتح چنان ، که بتقدیر قادر مستعان بی امیدی اورا روی داده ، ابواب آن نعمت بی کران بدون کلید برچهرهٔ احوال او گشاده ، مرحله بمرحله وارد قلمرو انتظام مهام ملك و دولت تازه و نو پرداخته و قلعهٔ پری را محصور ساخته ، بعد از آنکه زمان محاصره با متداد انجامید و اوان خودداری محصورین ملول کشیدم وعلامت نقصان ظاهر گردید ، مستحفظین قلعه نظر بصلاح حال بمصالحه راغب گشته ، آزاد خان باجرای یمین و انعقاد مواثیق متین آن شیران حصاری و نهنگان دریای پایداری را بدام آورده ، آن قلعهٔ محکم اساس که سطح مقعر بروجش بامحدب فلك مماس وزحل نور از آتش دیدبانش اقتباس نموده بود مفتوح او شد . چندان خزاین سیم وزر و درجهای یواقیت احمر وقطعهای لعل فروزنده تر ازخورشید خاور و رشتهای ارزندهٔ گوهر و زرینهٔ مکلل باقسام جواهر وانواع نفایس دیگر از حد وحصر و تخمین افزون تر بتصرف آزادخان در آمده ، شیخعلی خان و محمدخان و سایر اعیان و اعاظم آن سلسلهٔ جلیله را با والدهٔ ماجدهٔ حضرت ظل الله و سایر خانه کوچ که در قلعهٔ مزبور بودند بطریق حبس و بند و قید و اغلال اثقال مستحکم روانهٔ قلعهٔ ارومی وعلم خان افغان را با فوجی کثیر و لشکری غفیر ازسپاه افغان وغیره مستحفظ ایشان نموده ، بانجام مهام قلمرو و سایر ولایات عراق عنان عزیمت بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان ، اساس دولت و اسباب سلطنت و جلالت در چیده ، در اردوی او جمعیتی منعقد گردیده که شمارش از قوهٔ عارضان اوهام بیرون و تعدادش از اعداد انجم افزون بود . افاغنه را بر اهل ولایت و سپاهی و رعیت تسلطی فزون از حد اعتدال بهم رسید . وضیع و شریف و قوی وضعیف لگدکوب سم عناد و پایمال جور و جفاشان گردیدند . بجهة یراق سپاهی و لشکر وزینت و زیور تفنگچی و جزایرچی طلا را برطل ومن وذرع گرفتند وشورش و فزع بدید آمده ، از نوایب جفا در آزار و بشداید بلا گرفتار بودند .

ذکر مراجعت حضرت ظل الله از الکای فارس بجانب عراق و شکست آزاد خان در قمشه و کشته شدن اسکندر خان

فارس مضمار فصاحت و یکه‌تاز میدان بلاغت یعنی خامهٔ صحیفه نگار و کلك گوهر بار نگارندهٔ این افسانهٔ مسرت فرسا و گزارندهٔ این حکایت غم افزا می گردد که : قبل از این معروض رای اصحاب نکته دانی گردیده بود و بعرض دانایان دقایق معانی رسیده که جناب ظل‌الهی بعد از آنکه مستورات احکام قضا از پردهٔ خفا ظهور و در جنك آزاد خان ورزم افغان شکست بر سپاه خدیو منصور افتاد عنان بصوب نزهت آباد اصفهان تافته و در آن خطهٔ بهشت نشان نیز مجال توقف نیافته ، بجانب الکای دلگشای فارس شتافتند . صالح خان بیات که علی مردان خان بختیاری بعد از حرکت و خروج از فارس مجددا اورا ایالت و امارت داده ، قبض و بسط الکای مزبوررا دیگر باره در کف اختیار او نهاده بود ، مشارالیه هاشم خان نام بیات راکه یکی از جمله توابین جزء او بود بنیابت خویش در شیراز گذاشته ، رایت جلالت بصوب گرمسیرات افراشته بود . هاشم خان مزبور از متابعت و ملازمت خان تخلف و در حصار خود سری توقف و با لشکر و رعیت آغاز تلطف نموده ، بازوی خود داری گشوده بود . چون در موکب مسعود آن برگزیدهٔ حضرت معبود بجز سواری معدود مهیا و موجود نبود تسخیر و تصرف شیراز در موقف تاخیر و تعطیل ماند . حضرت گیتی مدار متوکل بجانب جناب اقدس باری و در نهایت شوق و امیدواری از حضرت دادار داور یاری و از جناب حیدر صفدر مددگاری طلبیده و مهیای جنك و پیکار و مستعد رزم و کارزار آزاد خان و سپاه کینه خواه افغان گردیدند و بعزم مراجعت از فارس رایات گردون آیات را بر فلك اعلی بر کشیدند و بپای باد پای آهو خرام مرحله نوردیدند . تا قصبهٔ قمشه که از نواحی اصفهان و نه‌فرسخی آن خطهٔ فردوس نشانست محل نزول مواکب سعادت مشمول گردید. اهالی قمشه بنا بر رعایت حقوق ولی نعمت دیرین ابواب اخلاصمندی

گشاده ، در معرض فرمان برداری ایستادند . آزاد خان لشکری انبوه و سپاهی باشکوه بمقابلهٔ ایشان فرستاده ، ابواب گیر و دار از طرفین بر روی مبارزان گشاده، شمشیرهای خونریز از غلاف و بهادران ضیغم نشان بر ستیز بمیدان مصاف در آمدند . دست سنان بگرفتن جان دلیران دراز وعقاب تیر بصید تذروان ارواح یلان دلیر از آشیان کمان در پرواز شد . اسکندر خان برادرامی آن حضرت که آیتی بود از آسمان شجاعت نازل و شیر فلك را از هیبت حملهٔ جهانسوزش هراس دردل ، تیغ خمیده اش در چرخ جلالت غرهٔ شهر نصرة را هلال و از افق شمشیرش مستظهران حمایتش را صبح امید روشن ، براشهب سبك گام صرصر خرام بر آمده ، بر آن گروه انبوه حمله آور و بهر حمله جمعی را در وادی هلاك بی سپر ساخته ، بسیاری از لشکر و یکه تازان میدان نبردکین از پشت زین بر روی زمین انداخت . یك جهان لشکر و سپاه از مصافش چون از مصاف شیر روباه بعزلتگاه انهزام پناه برده ، آن یکه تاز میدان دلیری با تن تنها آنها را تعاقب نموده ، تاموضعی موسوم بار خیلی پنج فرسنگی اصفهان از عقب آن قوم قرین الخذلان تاخت . تا موضع مزبور که مشتمل بردرهٔ تنك دراز برنشیب و فراز نامردی از لشکر دشمنان در عقب سنگی پنهان گلوله بجانب آن شهسوار میدان شوکت و شان افگنده و اورا از صدر زین بزمین افگنده ، چون نونهال بار آور از پای افتاده ، از صدمهٔ صرصر برزمین انداخت و عزلتگاه خاك و خلوت خانهٔ مغاك را جایگاه آن سرو نو خیز ساخت و چون حضرت ظل‌الله‌را نسبت ببرادر محبتی مفرط و طبع همایونش از مشاهدهٔ دیدار او منبسط بود از وقوع آن قضیه بغایت آزرده خاطر و سنوح آن سانحه جنابش را حیرت بخش باطن و ظاهر گشته و خاطر خطیرشان از فرط آزردگی در تدابیر امور جنك و فکر وکوشش نام و ننك برگذشته ، شوریدگی خاطر خطیر بر افواج لشکر اثر وپریشانی ضمیر منیر نظم سپاه‌را اززلف سیاه دلبر پریشان تر کرده ، پای از میدان نام و ننك و دست از استعمال آلات جنك برداشته ، روی براه بیابان و سر بدشت بی‌پایان

گذاشته و با معدودی از جان‌سپاران رکاب سعادت انتساب متوجه چهار محال وراه نورد صحاری و جبال و از آنجا ببعضی از توابع کوه گیلویه مرور نموده ، عنان بصوب خرم آباد گشودند . خانواری ایلات که بعلت تسلط آزاد خان مرحله پیمای کوه و بیابان بودند از توابع کرمانشاهان و پشت کوه تا بادرائی و باد غائی و سدمره و اقصی سرحدات قبلی وجود مسعود آن حضرت را طفیلی گشته ، باستظهار مقدم میمون و استبشار موکب همایون از هر کوی و برزن و هر گوشه که ماوی و مسکن نموده بودند در ظل ظلیل رایات ظفر آیات جمع وجملگی پروانهٔ آن فروزنده شمع گشتند واز قضایای نوادر غرایب ووقایع بدایع اعجب العجایب آنکه بنحوی که قبل نگاشتهٔ کلك بدایع نگار شعبده کار گردیده رؤسا و عظمای زند که همگی هفده نفر از خردو بزرك آن سلسلهٔ سعادتمند باجمعی کثیر زنان و نسوان و اطفال بحکم آزاد خان مقید باغلال روانهٔ ارومی و علم خان افغان با هزار سوار ازلشکر بجهة محافظت باایشان همراه،بیوسته از احوال آنها آگاه بودند . درحین نزول بمنزلی از منازل نسوان آن طایفهٔ مجاهد مقاتل بتدبیری خود را بمردان رسانیده و قیود ایشان را شکسته ، بندهای محکم راگسسته و یك قبضه سلاح شکسته بسته را برداشتند و روی جلالت بعلم خان گذاشتند . بعداز زوال آفتاب که آغاز زوال آفتاب عمر علم خان بود آن مخذول‌مردود از خواب راحت بیدار واز مستی‌منام هشیار گردیده، از خیمهٔ خویش بیرون خرامیده که آن دو یك اجل مسرع و مستعجل بسر وقت او رسیده ، متوجه اتمام کارش گردیدند و سایر نهنگان دریای جلادت بطریق عادت شروع بدار وگیر لشکریان علم خان وقتل‌جماعت افغان کرده،جمیع آن گروه جمعی‌مقتول وبرخی‌مخذول‌بهرطرف پراکنده شد . اموال و اسباب علم‌خان و سپاه افغان را برداشته ، تا خانه کوچ سلسلهٔ علیهٔ زند روی براه‌سلامت گذاشته ، در نواحی‌بروجرد بموکب والا پیوستند .

در بیان جدال خدیو کشور جلال باعبدالله خان و شکست یافتن او از سپاه ظفر توامان

بنحوی که شیرین زبان مرتب بیان قلم بلاغت توام در خرم آباد ورق خرم و شادان بتقریر قضیه و داستان رطب اللسان گردید موکب سعید بقصبهٔ خرم آباد رسید . از استیلای آزاد خان خانواری ایلات که در اقصی جهات بودند بموکب همایون پیوستند و جمهور دهاقین آن ولایت در ظل حمایت و سایهٔ عاطفت آن حضرت از تسلط اهل عدوان و اندیشهٔ افغان رستند . در آن هنگام موسم سردی دی و بهمن ووقت رنگ زردی گلزار و گلشن بود . دلاوران جویبار را از آب منجمد زره ها در بر و دلیران شاخسار را از پارهای یخ مغفرهای فولاد بر سر ، تیغ تیز صرصر برد نوجوانان اشجار را در سرافشانی وشمشیر بران باد سرد تازه نهالان شاخسار را بیم زندگانی ، کرهٔ اثیر مزاج زمهریر گرفته ، آتش سوزنده را نام حرارت از یاد رفته ، از صولت سرما خونها در عروق ابدان منجمد ، از رطوبت هوا رطوبت در شرائین اجساد منعقد ، ابر بهمنی بربساط کوه و بیابان کافور بیز وسحاب شباطی از مجاری سهل و جبل سیل انگیز در موسمی چنان سرد وهنگام اشتداد برف و برد آزادخان چون از توجه موکب ظفر بنیاد بجانب خرم آباد مطلع گردید یکی از سرداران لشکر خودرا موسوم بعبدالله خان سردار با لشکری پرکین وسپاهی سهمگین بمقابلهٔ حضرت ظل اللهی تعیین نمود . لشکر مزبور بنواحی بروجرد رسیده ، خدیو منصور از این معنی مطلع گردیده ، از قصبهٔ خرم آباد رفع الویهٔ شوکت و استعداد ، تلاقی عسکرین اتفاق افتاده ، مبارزان دوجانب بیکدیگر تاختند و دلیران آن دو طرف غلغله در گنبد گردون انداختند . دستها بغارت جانها گشوده وگوی سر ها بچوگان شمشیر ربوده . کالبد ها در زیر سم اسبها فرسوده شد . زور بازوی مردان مصاف وپلارك تارك شکاف بکار ودر باغ میدان نهالشان را میوهٔ اجل ببار آمد . مردان که میدان نبرد را حجلهٔ دامادی و روز های جنك را ایام شادی میشمردند کوشش های مردانه آغاز نهادند و مجاهدان عرصهٔ جان ستانی که بجای

ساغر راح ریحانی باکاسهٔ سر ها خون ارعوانی می خوردند با تن خویش داد باده آشامی دادند . نعرهٔ رزمی نای گوش یلان رزم آزمای خوشتر از نوای نای سور ، فغان روئین درای بمسامع بهادران آهن خای فرح فزای تر از آهنگ سرور شد.عبدالله خان را از صدمات حملات بهادران پای طاقت و توان سست گشته و از بیرون بردن جان و سر کارش درست شد .

بیان وقایع سال فرخنده فال خجسته بال بارس ئیل مطابق ۱۱۶۷

نیر اعظم و عطیه بخش عالم و صدر نشین عرصهٔ این نیلگون خیم در چمن مکمن نقطهٔ اعتدال خیام اشعات و سرادقات انوار بر افراشته و نگارندهٔ صفحات کون مکان و طرازندهٔ انواع باغ و بستان در ساحت باغ وفضای راغ با کلك قوای ربیع صد هزار نقش بدیع نگاشت . سپهدار فروردین سرادقات رنگارنك اقسام ریاحین رادرساحت چمن بر کشیده و لشکر آرای بهمن در عرصهٔ چمن اسباب جلالت راکه فرو چیده بود برچیده ، افغان قمری از فراز سرو وچناروآواز هزار از اوج شاخسار برخاست ومشاطهٔ اردی بهشت در خلوت سرای باغ و گشت رخسار شاهدان و چهرهٔ دلبران گلهای مشکین کلاله را بغارت غازهٔصنعت وگلگونهٔصفت بیاراست. لشکربهمن ازعرصهٔچمن براشهب صرصر بر نشسته ، عنان بجانب کوهستان هزیمت گشودند و سپاه شباط بساط انبساط از ساحت جانفزای باغ و بستان بر چیده ، مراحل مهاجرت را میپیمودند ، محفل عید و بزم جشن سعید در چمن های سیلاخور ترتیب و بکار بندی پیشه وران صاحب صنعت زیب و زینت یافته ، خلاع رنگین وثیاب نگارین بر ودوش سران لشکررا تزئین نمود .
آزاد خان ایندفعه لشکری خونخوار و سپاهی افزون از شمار عرض دیده ، تدارکات شایسته باهتمام وکلای دیوان بجهة ایشان سر انجام کرده ، فتحعلی خان افشار راکه در دولت او مدار الیه و مشارالیه بود با جمعی کثیراز سر کردگان وسرداران ازبك وافغان بمقابله ومقاتلهٔ حضرت ظل اللهی تعیین و روانه نمود و در موضعی موسوم بسدو آب من

توابع سیلاخور آن دو کوه خارا و هو سد پا برجای در برابر یکدیگر ایستاده ، چشم براه انتظار وقت گشادند . هنگام صباحی که خسرو فلك اقلیم چهارم بعزم مقابلهٔ لشکر اختر وانجم پای بر کاب اشقر این گردنده طارم نهاد و در وسعت ایـن سبز میدان شقهٔ زرین رایات اشعات و برچم رنگین اعلام انوار را از هم گشاده ، دلیران میدان ستیز چون شیر خونریز دندان خونخواری تیز کرده ، روی کینه جوئی بیك دیگر آوردند . علمهای لمند بالا چون بتان و رعنا قدان بزیبائی آراستند و سنانهای جان ستان چون نیکوان آفت‌جان بعزم فتنه جوئی برخاستند . کمانهای دلیران تندخو چون ابروی دلجوی بتان زیبا روی تیرافگنی آغاز نهادند و کمندهای اژدها آسا چون زلف پرچین وجعد مشکین بربر خان بی مهر و کین بازوی مرد افگنی گشادند . خنجر های بران چون دشنهٔ مژگان سیاه چشمان بسینهٔ مبارزان آغاز کاوش وسیل خون از چشمه های چشمهای سوکواران تراوش کرد . تیغ های بی دریغ یلان رزم جوی چون شمشیر غمزهٔ جادوی نازنینان آتش‌خوی چاك سینها را تا بکمر آورد . عقابان تیرها از آشیانهای کمانها سر گرم پرندگی و بمخلب و منقار پیکان تیزبال بر ریز تذروان زندگی گشتند و سهام گردون خرام چون تیر دعای مستجاب از آسمان برگذشتند . زبانهٔ آتش دوزخ از دهان توپ زندگانی بهنگام عمر وجوانی بسر آمد . عرصهٔ جنك بر یلان جنك جو تنگ و نامهای نام آوران مبدل بننك شد . چون کوچ و حرم حضرت ظـل اللهی و سایـر مقربان درگاه آسمان جاه در همه جا بوده ، محکمه‌ای نداشتند که محل توقف کوچ و منسوبان صغیر و کبیر وموجب اطمینان‌ضمیر منیر و تسلی خاطر بهادران دلیر تواند بود . این معنی باعث سستی لشکر و مورث بی دست و پائی یلان فرمانبر گردیده ، دست‌از کار کشیدند . حضرت ظل الله لشکر پناه جزئی حرم وعورات و نسوان سلسلهٔ جلیلهٔ زند وسایر کوچ یلان فیروزمند را بپیش انـداختند ، خود و معدودی سوار از ملتزمان رکاب میمنت انتساب که برجا بودند از عقب با عورات روان و سپری از آهن و فولاد بعقب سر نسوان و بپشروی دشمنان

بسته ، بجانب کوهسار کوه گیلویه عنان گشای یکران شدند . سردار آزاد خان و لشکریان ازبك و افغان آغاز تعاقب ، در تعاقب لازمهٔ تعصب نموده ، مراحل طریق راگام درگام اهل هزیمت می پیمودند. حضرت ظل اللهی با دلیران طایفهٔ علیهٔ زند و سایر بهادران فیروزمند بنحو مسطور عورات از پیش روانه و خود سر راه بر تعاقب کردگان گرفته ، راه آنها را چون کوه خارا می بستند و سرودست بگرزو تیغ می خستند . تا عورات ونسوان مسافتی بعید می پیمودند ، بهادران ستوده باز بجنك گریز و لازمهٔ شیر و آواز خویشتن را بفرزند وزن می رسانیدند . چندین مرحله از شوامخ جبال و مسالك تلال بدین منوال بپایان می رسید و فراز و نشیب بسیار بان هنجار نوردیده می گردید ، تا خود و متعلقان وعورات ونسوان از اصول بلیات مجموعی از آن بلیه رهائی یافته ، از جبال کوه گیلویه عبور و بتوابع فهلیان مرور و از آنجا بکازرون شتافتند . محمد خان زند در آن سفر از موکب خدیو فیروزمند تخلف و بجانب نواحی کرمانشاهان توجه واز آنجا بجبال بختیاری و باردوی علی مردان خان رفته ، از غرایب وقایع و نوادر قضایا اینکه درحالتی که باتن تنها در بزم علی مردان خان نشسته ، و رشتهٔ الفت و پیوند صحبت بپوسته بود ، خنجر دلیری آخته علی مردان خان را مقتول ساخت وبصحت وسلامت از میان آن ازدحام بیرون رفته ، در کرمانشاهان رخت توقف انداخت .

ذکر توجه آزاد خان بساحت فارس و شکست یافتن از قهرمان جم اساس در نواحی چشت

سرو آزاد قلم فصاحت شیم عرصه آرای چمن صفحه می گردد که چون آزادخان مسموع داشت که رایات ظفر مقرون و اعلام نصرة نمون آن برگزیدهٔ حضرت بیچون در ساحت بهشت مساحت کازرون سر باوج گردنده گردون کشیده ، موکب مسعود وجود سعادت نمود از افق آن ولایت طالع گردیده است . یقین دانست که در اندك زمانی و فرصتی از اقتباس انوار تفضلات قادر متعال آن اختر فروزان آفتابی خواهد شد نور بخش عوالم امکان و در کمتر زمانی آن هلال غرهٔ

اقبال بدری خواهد گشت از تابش او روشن شبهای تیرهٔ امیدواران، در مقام چاره و علاج و کار مختل خودرا در تدبیر رواج بر آمده ، بعزم فارس و اصفهان حرکت و رفیع الویهٔ شوکت نموده ، قدم جسارت بصوب فارس کشید . حضرت ظل اللهی از کازرون بجانب چشت که از توابع گرمسیرات فارسست میل و اهالی آنجا استقبال آن سرور اشیا نموده ، هر خشت از انوار التفات آن حضرت آفتابی شد تابنده و هر ذرهٔ خاك آن صحرا و آن کشت از اشعات آفتاب توجه آن جناب ماهی شد فروزنده . آزاد خان بنحو تقر قلم دوزبان مراحل راه را پیموده ، وارد شیراز ودر آن خطهٔ بر تراز تمهید بساط اجلال واعزاز نموده و از آنجا ارادهٔ مقابلهٔ لشکر ظفر برور کرده ، عنان جلالت بصوب چشت گشوده ، چون شوارع چشت مشتملست بر مضایق صعب سخت و نشیبی بر کوه و کتل و بشته و تل حضرت ظل اللهی تفنگچیان دشتستانی راکه چهار هزار نفر معسکر نصرة اثر بودند که ذره را در هوا و کوکب را در سما می زدند امر فرمود که مضایق طریق و معابر دقیق را گرفته ، شیران زند و دلیران فیروزمند نیز چون شیران آشفته بر اسبان اژدهاوش وهیونان چون آتش سوار و آغاز گیر و دار و لشکریان آزاد خان بمعابر مضیقه در آمده ، تفنگچیان مزبور مهرهٔ بلا انگیخته و از ابر آتش بار دود ژالهٔ عنا ریخته ، از صدمات آن قلیل مردم آن قلزم بر تلاطم متفرق و تقدیر الهی بهدم بنیان آن لشکر متعلق شد . آزاد خان با احوال پریشان بصوب شیراز عنان تاخته و در آنجا نیز مجال توقف نیافته، حکومت شیراز را کرة بعد اخری بصالح خان بیات گذاشت و خود بان ضعفی که از فساد مادهٔ مستولی بر شخص دولتش عارض شده بود راه بجانب اصفهان برداشت . خدیو منصور از محل مذکور اعلای اعلام شوکت و غرور وامور گرمسیرات بقدر وفور فیصل و بهادران فیل توان شیر زور بـا خاطر قرین مسرت و سرور بعزم قلعه و تسخیر شیراز مرحله پیمای نشیب و فراز شدند . صالح خان ابواب قلعه را بسته ، با خاطری خسته و دلی شکسته ، درحصار خودداری نشسته و باعتقاد خود از بیم جان رسته ، رشتهٔ عمر خودرا در حقیقت گسسته ،

لشکر سیل شتاب کوه درنك و جان بازان میدان نام و ننك اطراف قلعه را فرو بسته ، بهادران منصور جنك باتش افشانی توب قلعه را گرد از بنیاد و اهل قلعه را دود از نهاد بر آوردند . بمحض گیر و داراول آن قلعهٔ گردون محل مسخر دیران بیشهٔ جدل وکار صالح خان بیك باره مختل و مضطرب، بتعجیل بامید علاجی دلیران منصوررا مستقبل و در حوالی شاه میر علی حمزه گرفتار چنك اجل ، شیخعلی خان باو رسیده ، بضرب چوب دستی کارش را باتمام رسانیده ، خطهٔ شیراز که الحق شهریست رخسار عروسان ممالك را طراز موقف موکب لازم ـ الاعزاز و ابواب آن قلعهٔ بهجت پرور محنت پرداز بر رخساربندگان درگاه فلك انباز بمقالید نصرة بازو نسایم الطاف خدیو گردن فراز بر احوال و ضیع و شریف در اهتزاز شد . صغیر و کبیر آن ملك دل پذیر بشرف عتبه‌بوسی حضرت آسمان نظیر شتافته ، هریك در خورد خویش نعمای بیش از پیش یافتند .

بیان سال همایون فال توشقان ئیل مطابق ۱۱۶۸

هنگام بهار جهان آرا و نوبت نضارت کوه و صحرا در رسید و وقت شکفتگی گلها و طراوت چمنهای خضرا گردید . لشکر آرای هوای بهار و سپهدار نسیم آذار بجهة تمشیت گرمسیرات گلزار ازدار الملك کمون بیرون تاخته ، خدیو جهان گشای فروردین با سپاه رنگین ازهار و ریاحین بجهة انتظام خطهٔ چمن و ضبط امصار باغ و گلشن سرادقات سنجاب سحاب و خیام ابرمشکین طناب را در دارالعلم شیراز ازبطون کمون بر فراز کوه وهامون ظهور و بروز کشید . غلغل بلبل و هزار و نغمهٔ چکاوك و سار از عرصهٔ گلزار و از فراز شاخسار بر خاست و بساط با انبساط لاله وگل و جلباب پرنیان وکمخاب سبزه و سنبل دامان پشته و تل وکنار سهل و جبل‌را بخوش ترین وضعی بیار است .

از گل و سبزه باغ و دشت ستوه — لاله در لاله کـوه اندر کوه
کوه مینا و دشت مینا رنك — کوه با دشت برنیان فرنك
کل جوشنجرف وسبزه چون زنگار — لعل و فیروزه رسته از گلزار

بطراحی نگار بندان محفل طراز ترتیب بزمی خوش و بساطی دلکش زینت و زیب یافته ، صنادیق اطلس و خارا و انبار های زر بفت و دیبا بمصرف خلاع سرداران سپاه وچاکران حضرت آسمان‌جاه خالی و تهی شد . چون خطهٔ لار که از گرمسیرات اوسع ومحصولات آن از دیگر ولایات انفع و مردم بلده و بلوکاتش در امور تفنگ اندازی سرآمد دهور و در رسوم آتش بازی مشهور عصر ، نصیر خان لاری در ولایات مزبور استقلال بهم رسانیده وگروهی از تفنگچیان ضرر انداز وکمانداران آتشبار را مجتمع گردانیده ، خود سری آغاز و درهای مخالفت را فراز کرد . چون تائید کارکنان قضا و تاثیر طالع گیتی گشا امور ملك را نظام و مهام دولت را انتظام آمد ، تنظیم مدار خطهٔ لار وجههٔ همت چاکران آستان گیتی مدار گردیده ، بامر و الا بهادران معسکر نصرة پیرا رخت سفر بصفای صحرا و اسباب ظفر بدشت غبرا کشیدند . شاهدان رایات فتح آیات طره‌های پر پیچ وخم شقه وپرچم را بر باد دادند و عروسان هیونان باروش بوق دست زنان و پای کوبان رقص نشاط آغاز نهادند . کوه پاره‌های کوسهای رؤس را بر پشت کوه پیکران قوایم درشت یعنی اشتران بشته بشت بستند . از غریدن رعد کوس از کوهسار پشت ستوران شموس بنیاد طاق سپهر سندروس و ارکان حصار فلك آبنوس شکستند . کوه وکمر از هجوم حشم و حشر سیاه و روز روشن از گرد و غبار تیره تر از شامگاه شد . موکب جهان طراز اجلال واعزاز از شهر بند شیراز بیرون و اهل اردوی گردون نمون و پیروان موکب همایون بااختری سعد ومیمون توجه بجانب هامون نمودند . از دارالعلم شیراز تا خطهٔ لار مرحله بمرحله صید افگن و شکار انداز سیر و از سعادت خیر لازم المقدم آسمان برین را رشك بوبن دیرینه دیر آمد . اعزه واعیان گرمسیرات منزل بمنزل استسعاد زیارت آستان فیض شامل را حاصل ، منافق و موافق بمراسم خدمت گزاری شایق و پیش کش های لایق می کشیدند . چون خطهٔ لار عقابان ظفر جناح رایات فتاح را مطار و ساحت آن بلدهٔ بهشت مدار اردوی فلك آثار را محل قرار گشت نصیرخان لاری بنابراین بقلعه‌ای که دریك جانب شهر درموضعی

مرتفع واقع و درحین قضایا دخول بیگانه‌را فی‌الجمله مانع و صدمت یورش را بقدر امکان‌دافعست پناه برده ، شهر لاررا باجمیع سکان‌فرو گذاشت . اهل شهر اولیای دولت قاهره را بتحت فرمان قضا مظاهره در آمده ، ارکان و اعیان بتقبیل آستان کروبیان مکان شتافتند و از جبهه‌سائی عتبهٔ علیه شرف سرافرازی و رتبهٔ سربلندی حقیقی ومجازی و فیض مباهات میان فارسی و تازی یافتند . تاوین قلعهٔ لار که از ارتفاع جدار الیف سماك و خلیف افلاك بود وسرفرازش آتش‌دیدبان را از جرم کیوان کس فرق نمی توانست نمود اردوی جهان گشا را نقطهٔ بسیط و محاط و محیط گشته ، دوسه دفعه نوایر جدال فی مابین اشتعال و اسباب فتح و ظفر بچاکران آستان سدره مثال انتقال یافته، نصیر خان که مردی فرزانه و صاحب تدابیر عاقلانه بود چون آثار غلبه از جانب خدیو کشور اقبال و علامت ضعف در ظاهر و باطن احوال خویش ملاحظه نمود در مقام اصلاح و ابواب تدبیررا در صددافتتاح بر آمده ، بواسطهٔ امنای خویش معروض رای معدلت کیش گردانید که : این بندهٔ دیرینه بعلت اینکه تا بحال از زیارت آستان سدره مثال‌تقاعد ورزیده و تا اکنون در سلك جان سپاران سدهٔ گردون نمون منخرط نگردیده منفعل و سر افکنده و خجلت زده و شرمنده است ، اگـر خدیو کشور گشای اقبال از ترك محاصره برین‌چاکران اخلاص مآل‌منت نهند و فدویان جان سپار را فرمان مراجعت دهند این اخلاص مند از بیم غلط واندیشه مطمئن وخرسند گردیده ، هنجار در بار عرش وقار را بپای امید نوردیده ، در هرجا وهر مکان که فرمان واجب الاذعان شرف صدور یابدبعز بساط‌بوسی محفل‌ارم مشاکل مستسعد و بساط‌خدمت گزاری بعنایت الله العزیز الباری ممهد شود . چون در آن زمان هنگام حدت هوا و غایت گرما و نوایب افروختگی کوه و صحرا و فضای گرمسیر چون عرصهٔ کرهٔ اثیر سوزنده و هوای آن ولایت چون آه سوزان ارتاب هوا فروزنده بود اهالی اردوی نصرة برور راکه اکثر پروردهٔ هوای سرد و خو کردهٔ برف و برد بودند توطن و توقف در آن زمین برتف ممکن نمی‌بود و حضرت جم قدر کسری

شأن نظر باینکه امور کلیه در پیش و ارادهٔ کشور گیری مکنون خاطر صلاح اندیش داشتند بنصیر خان ایفا وبعهد او اکتفا فرموده پیشکش های مرسوله را قبول ومطالب مشارالیه را قرین انجاح مامول ولوازم لطف و عنایت دربارهٔ اومعمول فرمودند . اردوی گیتی گشا بامر خدیو کشور آرا در طریق مراجعت مرحله نورد کوه و صحرا و در مناهج شیراز راه پیما شدند . در مبارکترین ساعتی از ساعات اعلام گردون درجات بدان ملك عدیم البدیل انتقال و تحویل یافته ، ساحت آن خطهٔ بهشت عدیل از سعادت موکب جلال صاحب مرتبهٔ جلیل و اشفاق خاطر خطیر شامل حال عزیز وذلیل گشت .

ذکر ورود موکب مسعود باصفهان وطغیان جماعت گرمسیری در آن خطهٔ فردوس نشان

چون آزادخان را مسموع و اخبار صحیحه از اطراف بجانب او مرفوع شده بودکه خدیو رستم نبرد بهمن مصاف از سفر لار انصراف ودرآستان ملایك مطاف لشکرهای فراوان از جهات واطراف اجتماع و سپاه بی کران خالی از گزاف در حضرت آسمان شان سایه نشین اکناف و عازم سفر عراق و بر آن عزم جازم ، در تدارك یساق می باشند وکذلك ازجانب دارالمرز مازندران در خصوص استعداد محمد حسن خان و عزیمت او بحرکت اخبار صحیحه شنیده ودر نزد او بتواتر رسیده بود از آنجاکه مشارالیه از جانب قهرمانان عدو بند بهادران زند اندیشمند و نا خرسند بود و کیف که در میان دو بحر سرکش و دو دریای آتش توقف تواند نمود ، صلاح خود را در حرکت بصوب آذربایجان دید و عنان عزیمت بدان صوب منعطف و زمام توجه بدان جانب منصرف گردانید . قهرمان کشورلطف و مرحمت بمقتضای عزیمت خاطر والا همت از دار العلم شیراز حرکت ورایت فتح آیت بجانب اصفهان و از فیض قدوم با سعادت و مقدم لازم - المسرت ساحت وسیع المساحت اصفهان بهشت برین را غیرت و رشك فرمای ارم و جنت گشت ، وضیع و شریف ، نا فرو الیف ، قوی

و ضعیف در حضرت فلك ردیف ودر درگاه جهانیان مطیف اجتماع نموده ، از شرایف الطاف و جلایل اعطاف آن جناب هریك بحظی وافر منجلی شدند . از اهتزاز نسیم مروت و فتوت آن جذب گلهای حصول مرام و ریاحین وصول مراد در سرا بوستان احوال همگی شکفت و تحریك صبای مرحمت وشفقت خس و خار جور و بیداد از گلشن سرای حال جمهور رفت . جهان پیر دیگر بار جوانی یافت و گردون گردنده از شیوهٔ قدیم خویش یعنی آزردن دلهای ریش رخ برتافت.

از سوانح حیرت افزا اینکه در ایام توقف اصفهان چریك گرمسیری و تفنگچیان فارسی که ملازم موکب مسعود و معسکر نصرة نمود بودند در محوطهٔ شهر اصفهان آغاز عصیان کرده ، رو وادی طغیان آوردند و همگی در محله ای جمعیت نمودند و بام خانها را سنگر و دست تفنك اندازی گشودند . حضرت ظل الله گیتی پناه افواج سپاه ظفر همراه را دسته بدسته همراه ، اطراف محلات که محل جمعیت آنها بود تعیین و لشکر فتح آئین نیز بر فراز بلندیها بر آمدم و اطراف بامها را سنگر کرده ، شور نشور در قصور اعتصام آنها پدید و آتش آشوب و غوغا و شعلهٔ فتنه و بلا باوج چرخ والا رسید . چندی در شهر این فتنه در کار و در کوی و محله این غوغا گرم و از طرفین گیرو دار در کار بود . تابالاخره برهنمونی خرد خرده بین و دلالت عقل صلاح گزین بروسای آن حضرت فلك رفعت توسل و برحمت و رافت قهرمان قدر قدرت توکل کرده ، روی نیاز بدرگاه جهان طراز آوردند .

در چنین هنگامی که لشکر این گونه فساد و مملکت را فتور کلی در بنیاد بهم رسیده و قضای جان آشوب حادث گردیده بود خبر رسید که محمد حسن خان با سپاه گران و لشکر بی پایان از الکای مازندران حرکت و بجانب عراق نهضت و تصمیم عزیمت نموده است .

وقایع احوال محمد حسن خان قاجار وجنك او باشیخعلی خان درسنجان کزاز و شکست سپاه نصرة طراز

افغان هزار دستان قلم معجز بیان چگونگی داستان را بدین گونه مسموع ارباب فکنه دانی می گرداند : در حالتی که قضیهٔ قتل نادری وقوع یافت و هر فردی از افراد ملتزمان اردوی فتنه‌جوی آن پادشاه تند خو بجائی رسید ازآن جمله احمد بیك افغان که از بزرگ زادگان طایفهٔ ابدالی و لشکر را نسبت بخانوادهٔ او نسبت پیر و مریدی بود در آن وقت در سلك یساولان حضرت نادری انسلاك داشت ، فوجی از افغان ابدالی راکه در آنجا حضور داشتند با خود برداشته ، سوی جنب قندهار الی‌زمین داور وآن‌زمین‌وآن نواحی شتافت ودر فراه خزانهٔ شاهی راکه ازوجوه دیوانی‌ممالك موضوعهٔ هند حمل و نقل بکلات می نمودند ملاقات و آن کلی مبلغ موجهی المغ بتصرف او در آمده بود و در قندهار فوجی کثیر و بی شمار از هر جا و از هر دیار برسر او جمعیت و نام شاهی را براو اطلاق کرده ، گردن بطوق اطاعتش در آوردند . دو سه سال که در الکای خراسان نوبت سلطنت بعلی شاه رسیده ایشان‌فرصت تدبیراونکرده بود و دولتی وافرو قدرتی قاهر حاصل و مناقص و نقایص امور خود را کامل کرده ، روی بهندوستان آورده و دارالملك شاهجهان آباد راکه‌در آن هنگام بعلت وفات محمد شاه بادشاه‌هند روبخرابی نهاده و بی‌صاحب افتاده بود مسخر واز شداید عمل زیر و زبر گردیده ، از خزینه و جواهر حظی وافر یافته ، براه مراجعت شتافته ، در سالی که امرای خراسان میرزا سید محمد ملقب بشاه سلیمان را از شغل خطیر سلطنت معزول کرده ودیگر باره‌شاهرخ شاه که بنیشتر مکحول بود بقصر سلطنت دخول نمود احمد شاه افغان عزم تسخیر خراسان کرده ، روی عزیمت بدان جانب آورده ودار السلطنهٔ هرات را مسخر ساخت . علم توجه بصوب مشهد مقدس معلی افراخت و ارض اقدس و بلدهٔ مقدس را محصور و آغاز فتنه وفتور

نمود ، لیکن حفظ حضرت امام ثامن ضامن ابواب ظفر برروی امیدش نگشود . چون هنگام دی گردید و نوبت برودت هوا در رسید ، از ابر بهمنی ژاله آغاز بارش و از سحاب شباطی آب منجمد بنیاد تراوش کرد لشکر افغان که اکثر پرورده گرمسیرات شرق و در صحاری مشهد مقدس از پای تا فرق در وحل آب و گل غرق بودند تاب مقاومت لشکر سرما وطاقت مصادمت سپاه برودت هوا نیاورده ، بالضروره راه مراجعت پیمودند ، امیر علم خان عرب خزیمه در الکای خراسان رایت تسلط افراخت ، همگی اتراك و اکراد خراسان را طوعا و کرها مطیع و منقاد ساخت ، یك چند بساط استیلای مشارالیه در ملك مزبور ممهد وارکان اقتدارش مشید بود . دیگر باره احمد شاه افغان عزیمت خراسان و بعلت کناره جوئی امرای الکای مزبور از امیر علم خان بمشارالیه مسلط و بمشهد مقدس نیز بصلح و صلاح ووعده دادن مردم بفوز و فلاح مستولی گردیده و از آنجا رخت عزیمت سوی نشابور و سبزوار کشید . بعضی از امرای اتراك واکراد و بهایری و قلیچی و بموت المولئی وسپاه موفور بسر کردگی ابراهیم خان وتقی خان اوعباسقلی خان بهایری و علی خان قلیچی از ترك و عیسی خان و ابوطالب خان از کرد بعلت اندیشهٔ سپاه افغان وصاحب بودن بعضی جواهر وخزینهٔ امیر علم خان که در حال انقلاب احوال امیر مزبور بدست آورده تصرف کرده بودند متوحش و از آن دولت مندهش ، با کوچ و خانواری از خراسان متواری و بصوب مازندران فراری شدند . محمد حسن خان وجود آنها را مغتنم و مقدمشان را محترم و وجود آن جماعت را مصدر مواهب معظم شمرده ، در مازندران جای توقف و مکان توطن و املاك واقطاع و اسباب اجری و انتفاع بایشان داده ، در مازندران ابواب تلطف و تکلف بروی امیدشان گشاده ولشکریان آنها راکه چهار هزار نفر مردان مرد و دلیران نبرد بودند با سپاه خود منضم ساخت ، علم عزیمت بجانب عراق افراخت و در آن زمان که بطریق تحریر در تقریر سابق جماعت گرمسیری فارس بحضرت سدره اساس طغیان وعصیان بنیاد نهاده ، ابواب شورش و غوغا گشاده بودند خبر رسید که مواکب

محمد حسن خان بتوابع فراهان رسیده، لشکری گران بان حدود کشیده است . حضرت ظل الله کشور پناه شیخعلی خان را بمقابله و محمدخان زند را نیز متعاقب بامداد شیخعلی خان فرستاده ، در محلی موسوم بسنجان من توابع کزاز در میان آن دو لشکر جانباز کینه گزار مجادله و محاربه آغاز شد . دلیر های مصاف تیغهای بران را از غلاف بر آورده و رجز خوانان از دو جانب بلاف درآمدند . کالبد ها از پیکان فولاد شقه و غبار زندگانی بجاروب قضای آسمانی از ساحت دهرفانی رفته و عروسان عمر و جوانی و زوجات حیات وزندگانی را سه طلاق گفته شد . زمین لاله رنك شده ،آسمان قیر گون،و هوا مرکز خاك گشت و صحرا دریای خون ، کوس روئین در سوك جوانان شیون فرماونای زرین در ماتم دلیران فغان افزا گشت . بعداز شدایدگیر و دار و تکاپوی نهنگان دریای کارزار شکست بر لشکر این طرف افتاد . محمد خان که شیری بود در بیشهٔ شجاعت و پلنگی درکوهسار بسالت بدست لشکر قاجار گرفتار و او را با قیود مضبوط و اغلال مبسوط روانهٔ مازندران و محمد حسن خان خود در غایت امتنان از بخت کارساز عطف عنان بجانب اصفهان جنت‌طراز مینموده قهرمان کشور دلاوری با وجود بی یاوری و فتنه و فساد جماعت گرمسیری در غایت بی باکی ودلیری بعزم قتال و ارادهٔ جدال محمد حسن خان از دارالسلطنهٔ اصفهان رفع الویهٔ شوکت و اجلال واعلای اعلام‌استقلال کرده ، روی مردانگی‌بسوی میدان‌جنك آوردند . در قریهٔ مسمی بحاول آباد توابع بلوك قهاب چهارفرسنگی اصفهان آن‌دودریای تیر و تیغ و آن دو آتش بار میغ بیك دیگر رسیده ، حصاری از آهن و روی از دو جانب بر کشیدند . کوس روئین وگورکهٔ آهنین از پشت شتران کوه‌کوهان بشته سرین چون رعد و ابر کوهساری بغرید و نای زرین درعرصهٔ جنك و میدان کین از درد آن واقعهٔ سهمگین بنالید و بنیاد زمین و ارکان آسمان هفتمین از هول آن رستخیز بلرزید . تیغ بی دریغ سر افشانی آغاز کرد و تیر عقاب طیر روی بشکار طایران جان دلیران آورد و از توپ بنیاد کوب‌اساس

قصور هستی فروریخت و رعد تفنگ کشور آشوب آتکرك بلا بر سر پیر و برنا بیخت و از هول آن صاعقه ورعب آن حادثه جان از تنگنای تن بسوی مامن عدم گریخت . کار بر دلیران جانبین سخت و بختیاران را هنگام برگشتگی بخت شد . در آن دریای پر شور ودر آن گرداب پافتور نخل بالای بهادران معرکه آرا را آب از سر وپدر از پاری بسر گذشت ودر آن بحر عمیق قعر بعید غور یعنی لجهٔ پرخون فلك کشور ملك بیك بارگی غرق گشت . نظر بقلب معلول اکثری از تفنگچیان آتشین زور شعبده باز پای ثبات سپاه متزلزل و قوت وظفر که همیشه لازم آن لشکر بود بضعف وشکست مبدل گردیده ،شکست یافتند وا روی از وادی و عنان از میدان دلاوری برتافتند وملتزمان موکب مسعود وجان نثاران رکاب سعادت نمود درخدمت مواکب خدیو گردون عدت بجانب الکای فارس وصوب قلعهٔ شیراز شتافتند .محمد حسن خان وارد اصفهان وکامجو وکامران توقف نمود .

وقایع سال همایون فال لوی ئیل مطابق ۱۱۶۹

دیگر باره آغاز فروردین و هنگام گلشن آرائی ازهار ورياحين گشته ، نقاش ربیع نقشهای بدیع برصفحهٔ کوه وهامون نگاشت و سردار سپاه کینه خواه قوای نامیه رایات خضرای شقهٔ نو باوگان واعلام گلگون پرچم گل وارغوان را در دار الملك چمن برافراشت . افغان هزار از آذربایجان گلزار برآمده وترك تازان لشکر بهمن را نوبت تسلط کشور چمن بسر آمد . دارای گیتی گشای گل دیگر بار درقصر شاخسار چمن چهره بارایش بزم گلشن بر افروخت و آتش برق بهاری رخت خس وخار را که بحکم فرما نفرمای دی در ساحت باغ ممهد بود بسوخت. مجلس عید و محفل سعید در دار العلم شیراز نگار فرمائی و بساط آرائی آرایشی که از بدیع پرداز تبت وطراز یافته خلاع بسیار واقمشهٔ زرنگار سران سپاه وچاکران درگاه را حلیهٔ جیب و کنار شد . محمد حسن خان ارادهٔ یورش الکای فارس کرده ، بنه واقروق را درد ار السلطنهٔ اصفهان بر جا گذاشته ، امیر گونه خان افشار ایرلو را حاکم اصفهان وخود با لشکری جرار بصوب فارس ایلغار نموده و چندی در آنجا بیمین و یسار شتافته و بهیچ

وجه مدخلی نیافته و کاری پیش نبرده ، پس عنان جناب مراجعت منعطف و زمام عزمش بطرف باز گشت منصرف گردید . بعد از ورود مواکب محمدحسن خان باصفهان خبر رسید که آزاد خان از آذربایجان حرکت و سمت عراق عزیمت نموده ، عنان استقلال بسوی آن ملک ارم تمثال گشوده است . محمد حسن خان بوصول این اخبار از دارالسلطنهٔ اصفهان توجه بجانب بیرون و ازبیرون راه نورد کوه و هامون گردیده ، در خارج دارالمؤمنین کاشان رایات جلالتش سر باوج گردون کشیده ، چون دو سه روز در کاشان شمع دولتش محفل فروز بود پیشتازان اردوی آزادخان در بلدة المؤمنین قم شورش و تلاطم افگنده ، محمدحسن خان با آن مقدار جمعیتی که داشت معارضه و مقابله با لشکرگران آزادخان را بر خویشتن صلاح و آن مجادله را موجب فوز و فلاح ندیده ، از راه سیاه کوه و مرنجاب سبکی بخش عنان و گرانی ده رکاب و باعمال خوار و ورامین رسیده ، از آنجا راه نورد مراحل مازندران گردید . آزادخان بعد از قطع طریق بدارالسلطنهٔ اصفهان دخول و رسم خویش و عادت پیش را معمول و یك چند توقف نموده ، بتدارك لشکر و اسباب تهیهٔ سفر مشغول شد . بعد از مرمت احوال و تعمیر ارکان استقلال درغایت اعزاز واجلال عزیمت تسخیر مازندران را درخیال آورده ، ازدارالسلطنهٔ اصفهان رفع رایات آسمان شان و مرحله بمرحله بانهایت تعجیل هم عنان براه مقصود عنان بربکران سپرده ، تا ماه رایتش از افق فیروز کوه طالع و برق خاطف شوکتش از نواحی مازندران لامع گشت . محمد حسن خان محمد خان قاجار قوانلوی عموزادهٔ خود را که بیگلربیگی الکای دار المرز بود با گروهی از لشکر بضبط معبر آمل مقرر و سایر معابر نیز مستحفظ فرستاده و ضبط هر معبری را بفرقه‌ای از اهل ولایت و گروهی از سپاه با جلادت داده ، خود با بقیهٔ عساکر درمحل علی آباد که در سر راه فیروز کوه واقعست توقف کرده ، چون اوسع و انسب طرق مازندران راه فیروز کوه بود و آن زمینی است سنگلاخ و کوهیست شاخ آزادخان دردخول آن گستاخ نگردید ، عنان باز پس کشید و ازفیروز کوه مراجعت کرده ، از راه طالقان روی بقزوین آورده ، ازقزوین عزم تصرف گیلان زمین نموده ، مسالك مصاعب آن حدود را بپای سعی بپیموده

و برالکای گیلان تسلط یافته ، امیر گونه خان افشار که در آنزمان از جانب محمدحسن خان مستحفظ گیلان بود فرارا بسوی مازندران شتافت. محمد حسن خان را در آنزمان زیاده از هفت هشت هزار نفر لشکر در معسکر نبوده، بسوی آمل توجه نمود، یك چند در آمل توقف و ارادهٔ ایلغار بسوی گیلان و تدمیر آزاد خان بر خاطر اشرفش ساری گردید.

ذکر ایلغار محمدحسن خان بجانب گیلان وهزیمت آزادخان افغان

کیفیت منحویست که محمد حسن خان از رفتن آزادخان بالکای گیلان و تصرف بلدهٔ رشت مخبر و مطلع گشت ، در بلدهٔ آمل که بسمت گیلان اقرب بلاد مازندرانست توقف و قشلاق و بکلی متوجه تدارك اسباب یساق گردیده ، در آنسال برفی عظیم بارید، شداید سرما و سورت برودت هوا بمرتبهٔ اعلی رسید. چون یك دوماه آزادخان در گیلان ومحمدحسن خان در آمل مازندران توقف نمودند محمدحسن خان مهیای قلع مادهٔ مستولی برمزاج گیلان و از راه کنار دریای خزر که شارع معهود است سلسله جنبان محرك حشم و حشر و بطریق تعجیل بی سپر گشته ، بسرعت برق وتندی باد شرق از کناردریا گذشت و چنان در سرعت مبالغه نمود که احدی از آن لشکر طریق گیلان را نتوانست پیمود، چنانکه خبر توجه محمدحسن خان بهیچوجه بگیلان نرسیده و احدی از پیش خبران سپاه افغان از آن واقعه باخبر نگردیده ، عبدالعلی خان عرب عامری که از جانب آزادخان مامور بضبط طرق مازندران بود دررودسر که محلیست درچهار فرسنگی لاهیجان سنگری متین و بیشه‌ای حصین بسته . یك طرف آن بدریای اعظم و جانب دیگر ببحیره‌ای بلفت گیلان زمین مشهور بمرداب متصل وبجنگل وبیشهٔ صعب بیشه مشتمل وتساط بیگانه بانجا غیر محتملست که در کمال اطمینان نشسته بود و کذلك خسروخان مکری ایشیك آقاسی دیوان آزاد خان نیز سنگری نهاده ، با چهار هزار الی پنجهزار نفر از لشکر بمتانت [پشت] سنگرداده بمحارست راآماده بود . محمد حسن خان که بطریق تحریر خامهٔ دو زبان راه نورد طریق تعجیل گردید

غافل از سنگر عبدالعلی خان رسیده ، بر سنگر صعب حمله آورده ، عبدالعلی خان و لشکر او که در مهد بی خبری آسوده و در بستر غفلت خوابیده و غنوده بودند از قضیه آگاه و متوجه بتنظیم لشکر و سپاه گشته ، اندك تك و پوی کردند . لشکر محمد حسن خان بر سنگر مستولی و سنگر مزبور را بغلبه بدست آوردند . عساکر عبدالعلی خان از معرض مذکور گریخته و اکثری بدر پای طرفین ریخته ودر پیمودن طریق عدم با مقتولین معرکه رفیق شدند . معدودی که از آن معرکهٔ پر مهلکه خلاص یافتند بسوی لاهیجان شتافتند و نیز ازورود لشکرشکسته متوحش و روی از محافظت خود برتافتند. فراریان سپاه عبدالعلی خان و متواریان لشکر خسرو خان مکری با عساکرمامور برشت‌وارد گشته ، آزاد خان را پای ثبات و قرارازجای‌وقوت‌و قدرت‌ازدست‌وپای‌رفته ، امکان خودداری و طاقت پایداری امیر ومأمورنماند . آزادخان درروزشیوع این خبرو ورود وشکست لشکرننه واغروق واثاث واسباب دولت را بر جا گذاشته ، رایت هزیمت بجانب دارالسلطنهٔ قزوین برافراشت و اورا فرصت‌نشد بعضی ازملتزمان رکاب‌خویش را که‌در بلدهٔ‌رشت حضورداشتند باخود بر دارد وکیف اکثر لشکریان‌را که بقراء و اطراف بلوکات نشیب و فراز رفته بودند از قضیه آگاه و با خویشتن همراه تواند نمود ؟ محمد حسن خان باستعجال وارد رشت ، دو سه روز بجهة آسودگی لشکر و تهیهٔ اسباب سفر مقیم گشت و از آنجا بعزیمت الکای آذربایجان و تسخیروتصرف قلعهٔ ارومی از الکای گیلان سبك‌عنان برگشت و از راه کنار دریای خزر و باب‌الابواب و اعمال طوالش‌عبور و در قزل اباع توقف نمود .

ذکر وقایع سال خجسته فال سنهٔ ۱۱۷۰ و مامور شدن شیخعلی خان بدارالسلطنهٔ اصفهان

باز نوروز شدو گشت دگرفصل بهار قمری آمد بفغان نغمه‌سرا گشت هزار
گل بیاراست رخ ولاله برافروخت جبین سروپاکوب شدودست‌فشان گشت چنار
ریخت ازابر ربیعی بچمن لولو تر ریخت ازباد بهاری بدمن مشك‌تتار

بهارعالم آرادرفضای کوه وصحرا اذرگهای خضرا و گلهای حمراسرادقات اطلس

شوق در حدیقهٔ خاطر نشانده واز چشمهٔ چشم آب بروی آن افشانده .
باوجود آنکه غلات را که کم یاب و ملاقتش بخیال وخواب بود خرواری
بمبلغ ده تومان داد و ستد می نمودند هر روزه بقدر پانصد خروار
غله و مقدار خطیری روغن گوسفند و برنج و قند و عقاقیر وغیره
که محاسبان و هم اندیشه از حساب آن عاجز بودند بجهة سیورسات
و اخراجات آن سر کار ضرورت داشت و رعایای بیچاره را که ازسر
انجام قوت عیال خویش عاجز بودند بمهم سازی آن مبالغ خطیر که
هرگز خیال آن بخاطر شان خطور نمی کرد تکلیف می نمودند وآن
بی نوایان هر روز از صدمهٔ محصلین وداع جان شیرین می کردند و
سر انجام بهیچ وجه صورت حصول نمی بست . مختصر کلام تا مدت
هفت هشت ماه آتش این فتنه شرار افگن خانمانها و شعلهٔ این آشوب
برق خرمن دودمانها بود ، ایام دی سپری گشته ، محنت زدگان گلشن
از بیداد سپهدار بهمن رهائی یافتند . محمد حسن خان زیاده توقف
خودرا فوق قوت و قدرت اهالی اصفهان یافته ، عزم الکای فارس و
تصمیم صوب شیراز بر خاطرش خطور کرد .

سال میمون ۱۱۷۲ ووقایع آن زمان فرخنده نشان

دیگر باره نیر اعظم و عطیه بخش عالم پای در پای حصون
حصین حمل نهاده ، سپاه بهمن که در دار السلطنهٔ چمن قشلاق نموده
بودند بار مسافرت بستند ونام آوران قوای نامیه بفرخی وفیروزی بقلعهٔ گلشن
در آمده ، برمسند حکمرانی نشستند وسرداری که با لشکر گران برف
و باران محیط حصین جهان را فرو گرفته بود از شوکت سپهدار بهادر
بهار شکست یافته ، روی بدار المرز هزیمت نهاده و فرمانفرمای سپاه
ربیع سلطان بهار برپا شد و از شمشاد و عرعر الویهٔ اجلال وجهانبان
آذر فلك فرسا دلاوران و سرهنگان نامیه را بضبط الکای دلگشای
باغ و بوستان وکوه و بیابان فرمان داد ، سرو وصنوبر جلال از گل
های آذری خودهای زراندود برسر نهاده و دلبران جویبار ازحلقهای
موج زره داودی در بر کردند . دامن جویبار از جوشن لاله .چون

فضای کارزار گلگون شدو کنار کوهسار از هجوم شقایق مانند کناردلبران جنگی پرخون . حضرت گیتی پناهی در خطهٔ دلنوازشیراز و سادهٔطراز محفل اجلال و اعزاز گردیده ، از بذل خلاع آفتاب نظیر و ثیاب زرتار پرنیان و حریر بر ودوش جمهور اعزه و اعیان کشور و جمیع وضیع و شریف لشکرزینت و زیور پذیرفت . بعد از انقضای بزم نوروزی بمسامع والا رسید که محمد حسن خان بفکر خروج از دارالسلطنهٔ اصفهان افتاده، در تهیهٔ اسباب وسرانجام آلات محاربه میباشد. بندگان ظل اللهی خبر آمدن او را پیش آمد کار و مقدمهٔ فیروزی و اقبال شمرده ، در کمال بی ادبی و بی التفاتی زیبندهٔ مسند عشرت وکامرانی بودند. خان مشارالیه نیز ازتدارك یورش فراغت یافته، سلسله جنبان آن گروه انبوه و در باغ سعادت آباد و چند روز هم رایات عدوان در آنجا بر پا داشته ، بقیة السیف ستمدیدگان را از تشدد محصلان جفا کار که بجهة سیور سات و سایر ضروریات تعیین کرده ، لازمهٔ اذیت و آزار و نهایت ایذا و اضرار رسید . پس حسین خان قاجار دولورا که از جملهٔ دشمنان و بظاهر دوست بود بایالت اصفهان و امارت آن خطهٔ بهشت نشان نصب نمود . رایت حرکت بصوب فارس کشود و از راه آباده که آبادی آن نسبت بسایر شوارع بیشتر وحصول ذخیرهٔ و آذوقه در آنجا ممکن و میسر بود طی مسافت نموده و از تل بیضا عطف عنان بصوب ممسنی و کازرون نموده ، مختصر کلام بالاخره در چنار راه یك فرسخی شهر شیراز رخت اقامت انداخته ، بلوازم گیر و دار و تهیهٔ آلات کار برداخت . نصیر خان لاری که پا بتخت خویشتن زده ، مدتی بود که دم از مخالفت دولت دوران عدت می زد و بنهجی که سابقاً مذکور شد موکب نصرة کوکب در اوایل تسخیر فارس یك دفعه بعزم تنبیه اونهضت فرموده ، بعلت مشاغل کلیه که آن حضرت را پیش آمد فرصت نشد که بکلی قلع افساد مواد گردیده ، نشد که باو بپردازند . ورود محمد حسن خان را موجب ترفیه حال خویش دانسته ، با گروهی از تفنگچیان لاری و گرمسیری در خارج شیراز بمعسکر محمد حسن خان ملحق و

رعدکوس بغرید و نای رزم بنالید ، از ضرب تیغهای فولاد اندام بسیار از روئین تنان چاك و پیکر یلان آتشین خوار از آب تیغ بهادران رزم چودر رهگذر باد پایان خاك شد . بعداز کروفر بسیار نخستین بار شکست بر سپاه سواران محمد حسن خان افتاد . افواج کثیری عنان بصوب وادی فرار گشادند . محمد حسن خان با معدودی از سواران اقربا و نزدیکان بر سر افواج پیاده ایستاده ، در آن حین شهباز خان دنبلی که از اعاظم سرداران آزاد خان بود با افواج توابع خویش راه قلب سپاه محمد حسن خان از پیش گرفته ، تا بمشارالیه ملحق و متفق گشت . این معنی موجب شکست ارکان دولت و کسر قوایم صولت آزاد خان گردیده ، از میدان جنك بمضمار نام و ننك رخت سلامت بیرون کشیده ، بطریق فرار مرحله نورد جوانب اکراد یزیدی و بلباس شد . محمد حسن خان بعد از برك ریزان شجرهٔ دولت وخزان بوستان آزاد خان مراجعت بارومی وفتحعلی خان افشار و سایر سرخیلان سپاه آزاد خان مایوس و هبوط کوکب بخت او قرین ندم و افسوس گشت . وسایط بجهة مصالحه بمیدان انداخته ، نیز بحضور شتافته ، سعت ملازمت دریافتند . چون یوسف خان هوتکی از جانب آزادخان از برای موافقت وسایل ساخته مقالید قلعه‌را تسلیم و عزیمت طرفداری آن دولت را تصمیم نموده ، محمد حسن خان از جماعت افغان‌فوجی سوار ملتزم موکب خویش و تتمه را با خانه وکوچ و اموال و اثقال بسر کردگی یوسف خان مزبور روانهٔ مازندران و امر بتوطن وتوقف نموده و از آنجا متوجه اعمال گنجه و قراباغ گشته و در قلعهٔ شیشه که در تصرف بناه خان جوانشیر بود تاختن آورد . لیکن کاری از پیش نبرده ، مراجعت و فتحعلی خان افشار و شهباز خان دنبلی و بعضی اعیان آذربایجان را مصحوب خود ساخته ، رایت عزیمت بصوب عراق و دارالسلطنهٔ اصفهان افراخت . چون دار المؤمنین کاشان محل نزول ومتوقف خیول او شد شیخعلی خان زند و معدودی ازعساکر فیروزمند که بفرمان قهرمان عدوبند در اصفهان توقف‌داشته نظربکثرت

جنود محمد حسن خان صلاح در توقف ندیده ، رخت مراجعت بجانب فارس کشیده ، راه شیراز برداشتند .

سال میمنت منوال ۱۱۷۱ و وقایع آن زمان فرخنده توامان

چون بطریق مسطور شیخعلی خان بنا بر صلاح وقت مراجعت بشیراز و مواکب محمد حسن خان دراصفهان نزول اعزاز نمود دست بر اخذ مایعرف سکان و اوطان آن بلدهٔ طیبه گشاده ، بجهات مختلف غنی و فقیر وصغیر وکبیررا معذب‌داشت و بر بیچارگان محصلی غلاظ و شداد می گذاشت ، بحدی که عهد ستمهای ضحاك تازه شد و رسم جفاهای نادری تازه وتجدید گشت . دیده های خونبار که بعد از دولت نادرشاه هنوز در ماتم کشتگان خویش از گریه و زاری و اشك‌افشانی و سوکواری بس نکرده بودند خون حسرت باریدن از سر گرفتند و مشتی ستم دیده که از جفای آن شهریار ستمگار در قید حیات مستعار مانده بودند دل از جان شیرین برگرفتند . گردون که یك چند بنای مدارا با آنها نهاده بود باز آغاز ستمگری کرد و چرخ بی مروت رسم جفاهای فراموش کرده را بیاد آورد . خانه ای نبود که آه و فغان اهالی آن بکرهٔ اثیر نمی رسید وکاشانه ای کس نمی دید که ناله و خروش ساکنان آنرا بمسامع صوامع اعلی نمی شنید . آتش قحط و غلا شعله و رشد و شرارهٔ تنك دستی و بی نوائی برق خرمن هر خشك‌وتر گشت . گرسنگان بی نوا درحسرت نان چشم بر قرص خورشید دوخته بودند ، تنگدستان بیچاره از برای پختن خیال خام در تنور گرم سینه ازشعلهٔ آه آتش افروخته . از شوق گندم سینها چاك بود و از حسرت نان دیدها نمناك . از خوردنی بغیر از لخت جگرنشانی نبود و از آشامیدنی بجز از خون دل نامی نه . اگر چه ابر رحمت در آن‌سال رشحه ای بر کشت امیدواران نبارید اما ازهرچشم صدچشمهٔ‌خون گشاده بودند و هرچند از سحاب کرم قطره ای بر مزرع دل‌افشانیده از خون جگر سیراب می کردند ، برنا و پیر از حسرت میوه نهال

ودیبار افراشت و نقاش صنع با قلم نامیه بر ورق خاك و صفحهٔ مغاك نقشهای بدیع و صورتهای غریب بنگاشت . افغان زاغ و زغن که در فصل بهمن در عرصهٔ باغ و چمن زلزله افگن در بر خاستن نغمهای چکاوك و هزار فرونشست و شیرازهٔ لشکر های دی از صولت تهاجم سپاه بهار و هجوم عسکر گلهای آذار از هم گسست . حصون حصین باغ و بستان و قلاع متین گلشن و گلستان بضربت خوشگواری دریغ برق بهاران مفتوح گشت . حضرت ظل الله لشکرپناه در دارالعلم شیراز ممهد بساط سرورونشاط و ناظم آلات فرح و انبساط گردیده ، از تجرع رحایق گل رنك ریحانی و تمتع اقداح عقیق گون ارغوانی داد بهجت و کامرانی داده ، ابواب خزاین و اقفال دفاین را بمفتاح جود و کرم و مقلاد لطف و نعم بر روی طبقات امم و اصناف اهل عالم گشادند. جیب و دامان صغیر و کبیر از سیم و زر غیرت معدن و کان و آستین و گریبان برنا و پیر از عقود گوهر و مرجان رشك قلزم وعمان شد . بعد از انقضای محفل عید سعید شیخعلی خان زند و فوجی از بهادران زند دشمن گیر عدو بندرا مامور بدارالسلطنهٔ اصفهان و منصوب بتنظیم امور عراق فرموده ، روانه نمودند . خود بدولت و اقبال عازم تسخیر کوه گیلویه و تنبیه وحشی صفتان بهایم کیش و روباه وشان خدیعت اندیش الوار که اهالی آن دیار و غولان جبال و کوهسارند گردیده ، مراحل محل مزبور باقدام برق پویگان باد خرام یعنی آهوان دشت نورد تیز گام نوردیده ، مواکب نصرة کواکب بخارج شهر بند بهبهان که اعظم امصار کوه گیلویه است نزول و قلعهٔ مزبور محصور و نقطه وار مرکز دایرهٔ سپاه منصور شد و با وجود آنکه آن ولایت از جملهٔ گرمسیرات آتشین هوا و غیرت افزای کوه در حدت گرماست که درایام تموز که نسیم صبا چون کانون پرسوز و باد شمال شراره ریز آتش افروز بود در اطراف قلعهٔ مذکور منزل و بالاخره لشکر ظفر اثر و شمایل بجدار و دیوار قلعه شامل و آن حصن حصین را که رفعت بروجش انیف سماك وفراز کنگره اش حلیف افلاك بود مفتوح ساخته ، وکلای سرکار معدلت مدار امور کوه گیلویه بر وفق عدالت و رعیت

بروری و مقتضای رأفت و عطوفت گستری که شیوهٔ حمیده وشیمهٔ کریمهٔ آن حضرت بود مضبوط ورایت مراجعت بمستقر دولت بر افراختند .

حرکت موکب محمد حسن خان ازمغان وتسخیر قلعهٔ ارومی و شکست آزاد خان

چون نوروز فیروز درگذشت و هنگام سر سبزی کوه وبیابان گردید ، علوف دواب بحکم خالق خاك و آب از صفحات حجر و تراب مهیا گشت ، محمد حسن خان عزم محاصرهٔ قلعهٔ ارومیه که محکمهٔ دولت آزاد خان و مأمن عورات و نسوان جماعت افغان و یوسف خان هوتکی خازن آن گنج روان بود نموده ، از موغان حرکت و کوچ خود را بارومی رسانیده ، اطراف قلعه را فروگرفت . چون یوسف خان را با آن مقدار جمعیت که داشت طاقت مقاومت سپاه محمد حسن خان در جنك مواجهه نبود در قلعهٔ مزبور محصور و بانتظار مقدم آزاد خان اسباب قلعه داری فرو چیده ، متحصن گردیده . آزاد خان بعد از شکست گیلان در ورود بقزوین توجه شکستگی احوال و افتضاح خود کرده ، یك چند در آنجا آرمیده و تدارك اسباب یساق بعزم سایر ولایات عراق نموده ، چون توابع فراهان را مضرب خیام عز و شان ساخت و رخت نزول در آن ناحیه انداخت اهالی آن ولایت باستظهار بعضی حصون حصین و جبال رفیع متین باز اد خان عصیان ورزیده ، متوجه افروختن شرر و آتش شور گردیدند . آزاد خان مشغول کار آنها و کار اطفای نوایر فتنه و غوغا بود که ورود محمد حسن خان و محاصرهٔ قلعهٔ ارومی را مسموع و اخبار موحشه سمع اورا مقروع گشت ، سراسیمه وار بجانب آذربایجان عطف عنان و ادهم عزم را بجانب تبریز جولان نمود و از جانب گروس ونواحی مکری قدم سرعت بصوب قلعهٔ ارومی گشود . چون قرب مواکب آزاد خان گوشزد محمد حسن خان چهار پنج هزار نفر از لشکریان خویش را در اطراف حصار بر قرار و خود بجانب آزاد خان ایلغار ، در موضعی که شش فرسنك مسافت بقلعه فاصله داشت لوای گیر ودار برافراشت

بگمان آنکه بظلمت شب و عدت اختر و کوکب راه بر مهر جهان افروزمی توان بست در معاندت آن دولت با محمد حسن خان هم‌عهدوهمداستان شده . مختصرسخن چوزضمیرمنیرحضرت گیتی‌پناهی مشرق انوار غیبی بود ، بیقین می دانستند که جناب خان نظر بسستی رای و عدم استحکام دولت شیرازهٔجمعیت‌اوخودبخود از یك دیگر خواهد ریخت و استقبال ایشان را بهیچ وجه برنجه شدن غازیان و ریختن‌خون مسلمانان [حاجت] نیست . اورا مانده ووجودش را نابوده انگاشته و در باب مجادله و مداومه بهیچ قسم متعرض مشارالیه نشد. بفراق بال و رفاه حال در محافل اعزاز و اجلال از وصال شاهد حور لقا و گلرخان ماه سیما کام ستان بودند . چون اکثر اهالی اعمال و توابع فرس پشت گرمی اقبال مصون از زوال داور بحر نوال در قلاع و حصون خود متحصن و هیچ گونه مدخلی بجناب خان نداده بودند ابواب ذخیره و آذوقه را بر روی او بسته ، بامید انجلای آفتاب دولت دوران عدت که بعلت این گونه حوادث فی‌الجمله غبار انکساف گرفته بود نشسته بودند . هر روز صبح که دهقان قضا در مزرع سبز فلك برده از روی خرمن‌خورشید بر می داشت ملتزمان معسکر محمد حسن خان با دواب بسیار بجهة تحصیل قوت روی امید باعمال وامصار اطراف و اکناف آورده ، هنگام شام که مهر خاوری از ساحت چمن نیل فام با روی زرد و کاسهٔ تهی روی بعزلت خانهٔ مغرب می نهاد باکمال خجالت زدگی با دست خالی مراجعت نموده ، بغیراز ذخیرهٔ حسرت ونا امیدی چیزی با خود نمی‌آوردند و جمیع ملازمان آن سرکار از اعالی و ادانی شب و روز بجز خون دل ولخت جگر لقمه‌ای نمی خوردند . دواب اردو از حسرت کاه متصل چشم بر انبار کاهکشان دوخته بودند و از آرزوی جو دیم روی امید بر خوشهٔ سنبله و خرمن پروین گشوده ، هر گیاهی که سر از نهانخانهٔ خاك بر می آورد بمصرف غذای خداوندان دواب رسیده ، دواب بیچاره را نصیبی از آن نبوده ؛ هر نباتی که‌سر از حجاب تراب بیرون می کرد صرف‌قوت آقایان عالی جناب

گردیده ، مشام امید حیوانات بی‌زبان بوئی از آن نمی شنود . دلیران جنك جورا از غایت گرسنگی چنان دست و پا از حرکت افتاده بود که قادر بر تردد نبودند ، تا باجرای آلات حرب چه رسد و مبارزان تند خو را از کمال بی قوتی چنان بی قوتی روی داده بود که قدرت بر حرکت نداشتند ، تا از استعمال ادوات طعن و ضرب چه آید ؟ القصه کار اردوی خان و سر کردگان بپریشانی و بی سر و سامانی رسید ، ارکان تاب و توانشان بکـلی متزلزل گردید . پس با خود قرار دادند و بنای کار خود در آن نهادند که جمیع دواب اردو را با بعضی از لشکر بصوب بلوك اردکان که حصول آذوقه بآن مکان گمان میرفت فرستند ، که شاید مشتی قوت که قوتی حاصل شود بچنك آورده ، از بیم هلاك رهائی یابند . بمرتبهٔ ده دوازده هزار دواب بارکش تعیین، و دو هزار لشکریان را بانها قرین و روانه نمودند . حضرت گیتی پناهی بانهای اخلاص کیشان از حقیقت حال آگاهی یافتند . شیخعلی خان را با بعضی از هزبران معرکه آرا و گروهی از شیران بیشهٔ وغا بر سر راه آنها تعیین و مقرر فرمودند که در هر جا بان جماعت تلاقی نمایند ازدرمجادله در آمده ، میان آن فرقه و مقصود حایل آیند . شیخعلی خان بر حسب فرموده راه مقصود را [بیموده] ، نخستین در قریهٔ موسوم بجویم بابوالقاسم خان نسقچی باشی محمد حسن خان که با دویست سیصد سوار چنداول بنهٔ مذکور بود برخورده ، با سهل وجهی خان مزبور را با اعوان او اسیر ومقید ، روانهٔ حضور داور گردون سریر، در محل دیگر مسمی بپل دوزخ با لشکریان مستحفظین دواب ملاقات و از طرفین حمله ور گردیده ، باندك دارو گیری شیخعلی خان و بهادران رستم نشان بر آن گروه پریشان غالب و قبل از آنکه مطایای آمال ایشان از تحصیل آذوقه گران بار شود بجمیع دواب و اغنام و عساکر و اسب و یراق و اسباب طمطراق و آلات یساق را گرفته ، بدرگاه عرش رواق خدیو آفاق ایصال والحاق نمودند . بندگان کشور پناهی بشکرانهٔ این عطیه که فی الحقیقه از جملهٔ فتوحات عظمی بود جمیع دواب و غنایم را بدلیران ظفر هم عنان

بسویت در میان آنها قسمت فرمودند. هر کس را در خور مرتبه و مکان از خزانهٔ عاطفت نیز انعام فرمودند. چون حقایق این خبر باردوی محمدحسن خان در رسید و میان صاحبان دواب و خداوندان آلات و اسباب مشتهر و منتشر گردید، یکباره دل از جان و امید از دولت محمد حسن خان بر گرفته، بر تخریب اساس آن دولت یقین کلی حاصل کرده، پیوسته رأی بتدبیر و چارهٔ کار خود آورده، خلاصی می جستند، که بلکه جان بی سامان را از ورطهٔ مهلکه خلاصی داده، خود را بعزلت گاه اوطان خویش رسانند. مختصر کلام در روزی که جناب خان بهزار حیله اساس جمعیت خود را بر پا و مردم را بصد افسون بر جا داشت، شب بست و ششم شهر شوال المکرم نیر اعظم از شجر قلعهٔ گردون دل بر گرفته، آهنگ فرار بصوب دیار مغرب نموده، نخست جمعی از جماعت افاغنه که بعد از شکست آزاد خان قلادهٔ متابعت دولت محمد حسن خان را بر گردن نهاده بودند، چون بنای دولت اورا در آن هنگام سست و انجامش را بدیدهٔ بصیرت از نخست دیدند، از سنگر پای فرار گشاده، روی نیاز بدرگاه عرش انباز خدای عاجزنواز نهادند. چون خبر فرار افاغنهٔ مزبور دراردوی خان مذکور شایع شد شورشی عظیم حادث گردیده، جمعی از عساکر که بضبط سنگر مامور بودند مرکز خود را خالی گذارده، هر کس خود را بر اسب سواری رسانیده، روی بجانبی می نهادند. هر شخصی خویش را بگوشه‌ای کشانیده، عنان بامنی می دادند. دلیران نامجو خیمه و خرگاه و اساس و اسباب را بر جا گذاشته، روی ببیغوله‌های گمنامی می گذاشتند و شیران تند خو دست از امتعه و اقمشه، بل از زن و فرزند بر داشته، وجود آنها را نابود انگاشتند. الغرض واقعهٔ غریبی حادث و شورش عظیمی سانح گردیده و محمد حسن خان خویش را از خیمهٔ خاص بیرون افگنده، از جمیع آن گروه انبوه که دشت و کوه از هجومشان ستوه بود بغیر از معدودی چند از خاص اثری ندیده، پس لا علاج بر اسب تیز گام فرار نشسته، از سودای آن خیال خام رست. کیفیت این بشارت بعرض بار یافتگان

درگاه جلال و سعادت اندوزان حریم عز و اقبال رسید . جناب شیخعلی خان را با دسته ای از شیران بیشهٔ شجـاعت و نهنگان لجهٔ بسالت متعاقب فراریان مامور و خود بدولت بضبط اثاثهٔ جلالت و اسباب شوکت محمد حسن خان برداخته ، از نفایس اسباب مبلغهای خطیر که محاسبان اندیشه از حساب آن قصور اعتراف داشتند واصل امنای دولت شد .

ذکر قتل جماعت افاغنه در مازندران بدست محمد حسن خان قاجار

چون بنحوی که سبق صورت نگارش یافت محمد حسن خان در حین حرکت از اصفهان حسین خان دولو را بحکومت دارالسلطنهٔ اصفهان [تعیین] نموده ، عنان عزیمت بجانب مقصود گشوده بود ، از آنجا که حسین خان مذکور و سایر ریش سفیدان و سرکردگان قاجاریهٔ یوخاری باش که دم از همسری و هم چشمی محمد حسن خان و سایر جماعت اشاقه باش می زدند بیوسته از مکاید محمد حسن خان اندیشه مند و از اندیشهٔ او مخوف و نا خرسند و بکلی استقلال او نا مرضی خاطرشان بود و از استماع خبر شکست او غایت مبتهج و مسرور گردیده ، حسین خان باارادهٔ اینکه قبل از محمد حسن خان خود را بالکای مازندران انداخته ، آن ولایت که مامن و مقر خان مشار الیه متصرف و باین علت موجب استیصال او گردیده ، قبل از آنکه احوال محمد حسن خان مشخص و معلوم شود که بعد از فرار از خارج شیراز عزم کدام ناحیه کرده و روی بکدام جانب آورده است از دار السلطنهٔ اصفهان حرکت و معدودی از نزدیکان خود را همراه برداشته ، راه مازندران بیمودن گرفته ، صفر علی خان قاجار قوانلو این معنی را بمحمد خان بیگلر بیگی مازندران اعلام و او را با خبر از آغاز و انجام نموده بود . چون بنوعی که قبل مذکور شد و مسطور گردید محمد حسن خان بعد از استیلای ارومی واستیصال آزاد خان خانواری جمهور افاغنه راکه کوچانیده و روانهٔ مازندران و یوسف خان هوتکی را سر خیل ایشان نموده بود ، محمد خان

مشار الیه اعاظم آنهارا در شهر ساری سکنی داده ، بحراست احوال ایشان اشتغال داشت . در همان روز که خبر شکست محمد حسن خان و عزیمت حسین خان بجانب مازندران بمحمد خان رسید از جماعت افغان مخوف گردید ، صلاح کار و عاقبت روزگار خود را در آن دید که قبل از آنکه خبر مذکور منتشر و مشهور و گوشزد نزدیك و دور گردد دیگر باره ا وجود اینکه جمیع اعوان و انصار محمد خان از غلامان و عمله زیاده بر شست هفتاد نفر نبودند اعاظم سرکردگان افغان و سرخیلان ایشان‌را یك یك بتدبیری طلب داشته ، همگی را دستگیر و مقید کند و زنجیر نموده و سایر نفری و آحاد جماعت مزبور از گرفتاری سران و سر کردگان آگاهی یافته و از هر سه موضع بیکجا شتافته و سنگر و سیه گردا گرد خویش بسته ، متوهم و متوحش نشسته‌و متوجه حراست خویش بوده ، احتیاط کلی می‌نمودند. در شبی که ماه جهان‌آرا منخسف گردید ، شبی بغایت هایل خبر رسید که محمد حسن خان دولو بفیروز کوه که آغاز مازندران است رسیده و جماعت افاغنه نیز در خبر باو متفق گردیده ،در قصد غوغا می باشند . محمد خان قاجار آن شب هایل را بتشویش‌دل بروز آورده ، علی الصباح آن روز که سپهر فتنه اندوز سر بریدهٔ مهورا بر طشت زرین افق نهاده ، محمد خان بیگلار بیگی بفکر سمك‌وماه افتاده و محبوسین را نیز چارهٔ کار خود درآن دانست که آن جماعت را بقتل آورده ، ظهور این واقعه را موجب یأس محمد حسین خان و ضعف افغانان که اجتماع نموده بودند سازد . نخست یوسف خان هوتکی را که از اعاظم سر خیلان آن‌طایفه‌بود مقتول و یك یك آنهارا بدستور ، بی خبر از یك دیگر از حبس برآورده ، بقتل میرساند . هنگام شام که دامان چرخ نیل فام از خون شفق گلگون و کنار افق مانند بحر پرخون‌شد، در مرتبهٔ‌پنجاه نفر از خوانین وسرکردگان آن جماعت را اندام هستی در خون کشیده ، خلعت گل رنك وجامهٔ لاله گون پوشیده و جمیع اموال و نساء و اطفال آنها بمعرض نهب واسردر آمده ،بدست اطرافی و رجاله که بطمع غارت جمعیت کرده

بودند در آمد . وقوع این گونه قتل و غارت موجب جمعیت گردیده ، سه چهار هزار نفر از اهل ایلات و مردم مازندران و استراباد بر سر محمد خان جمعیت نمودند . محمد حسین خان بعد از اطلاع بر کیفیت این واقعه و آگاهی از جمعیت محمد خان از دخول مازندران عنان کشیده ، از فیروز کوه متوجه هزار جریب واز آنجا باستراباد شتافته و شهر بند استراباد را متصرف و شروع بافساد بطریق مختلف کرد. محمد خان از حرکت حسین خان بصوب استراباد قطع نظر نموده ، از مازندران اطمینان حاصل و قلع افاغنهٔ سنگر را پیشنهاد دل ساخت . پس اعوان خود را جمع آورده ، عزم سنگر افغانان کرده ، از آغاز آنروز تا بانجام هر چند مجادله نمود در امیدی بر روی خاطرش نگشود . روز دیگر که لشکر کش مهر انور بر حصن حصین افق مسلط گردید محمد خان مجدداً یورش کرده و روی بسنگر آورده ، افغانان بقدر حال در مدافعه کوشیده و بالاخره مغلوب گردیدند . افواج واعیان واعوان محمد خان بسنگر ریخته ، بان جماعت درآویخته ، جمعی کثیر از آنها بقتل آمده ، اموال و جهات و نسوان و احمال و اثقال و منسوبان و اطفال در عرصهٔ یغما در آمدند .

ذکر بقیهٔ احوال محمد حسن خان قاجار و بیان سوانح و وقایع آن زمان

کمیت تیز گام قلم در شاهراه ورق باین قانون و این نسق پای رفتار می گشاید که :محمد حسن خان پس از فرار از خارج شیراز با معدودی از متابعین که با او موافقت نموده، راه خدمتگزاری و طریق یاری پیموده بودند وارد باغ قوشخانهٔ خارج دارالسلطنهٔ اصفهان و مرکز حسین خان دولو را خالی دیده ، سبقت حرکت او بیشتر موجب تفرقهٔ خاطرش گردیده . زیاده یك دو ساعت در باغ مزبور توقف ننموده ، روی براه مازندران گذاشت . بعد از ورود ببلدهٔ طهران فتحعلی خان افشار و شهباز خان دنبلی که تا بانجا شرایط موافقت را مرعی داشته ، گام در گام او گذاشته بودند ، ترك موافقت کرده ، با وصول رخصت روی

تعجیل بجانب آذربایجان آوردند . ابراهیم‌خان بغایری و طایفهٔ او کـه کوچ و بنهٔ ایشان در دامغان متوطن و مدتی بود که در آنمکان متمکن بودند نیز آستین بر متابعت ، عنان بسوی دامغان گردانیده. محمدخان با محمد قلی‌خان دولو را با دوازده نفر دیگر از آقایان قاجار وغلامان کـه مجموع چهارده نفربودند وارد علی‌آباد شدند که مازندران باشدو محمد خان بیگلر بیگی مازندران بنحویکه سابق نگارش یافت وجواد خامه بمیدان تحریر آن شتافت بعلت تاخت‌و تـاراج اموال افـاغنه در مرتبهٔ سه چهار هزار نفر از ایلات و مردم ولایات و غیره جمع آورده ، از اثاثهٔ منهوبه تدارکی کرده بود محمدحسن‌خان را در علی‌آباداستقبال وجمعیت‌مزبوره‌مشارالیه‌راموجب‌استقلال گردیده،وارد ساری‌وچندروزی‌توقف و بمردم اطراف آغاز تلطف کرده، باز گروهی لشکر جمع آورده ، در خلال آنحال خبر رسید که حسین‌خان دولو بمجرداستماع خبرورود محمدحسن‌خان بالکای مازندران فرزند و زن و جمیع مایعرف خویش را برجا گذاشته، برادران را با خود مصحوب و راه بسوی‌دامغان برداشته، باتفاق ابراهیم خان بغایری رایت مخالفت افراشته. محمدحسن‌خان بعد از تحقیق این خبر جمعیت خود را منظم و روانهٔ استراباد و امور آنجا را فیصل داده ، متوجه دامغان و ارباب طغیان را محصور نمود. در آن هنگام خبر رسید که جناب شیخ علی‌خان وارد فیروز کوه و از ازدحام لشکر با شکوه صحرا و کوه بستوه آمده، محمد حسن‌خان باندیشهٔ آنکه شیخ‌علی خان متوجه مازندران و آن ولایت را تصرف و محمدخان قوانلو نظر بعدم استعداد از مجـادله تخلف نماید ترک محـاصرهٔ دامغان کرده ، روی بجانب مازندران آورده ، با خود قرارداد کـه در الکای مزبورکه بجنگل و بیشه و معابر سخت و مضایق بر درخت مشتمل و زمینی بغایت خوفناک وهایل و دخول لشکر بیگانه باسانی درآن غیر محتملست توقف و بـارام خاطر توطن نموده، بالضروره شیخ علی خان صلاح خویش را در تعاقب ندیده ، از عزیمت مازندران متقاعد گردیده بود ، در فولاد محلهٔ هزار جریب در طی مسافت اندک بی وقوفی کرده، از فولاد محله تا بلدهٔ ساری راکه مسافت زیاده بر دو منزلست در یک

سواری بی توقف بپایان آوردند . چون دشمن نزدیك بود لشکریان اینگونه تعجیل را بر علامت فرار تاویل نموده بود . در ساری هریك بائی بطرفی. گشودند. ترکمانیهٔ یموت که پیوسته آرزومند چنین اوقات ومشتاق چنین اتفاق بودند و میباشند آهنك تاخت و تاز ودست بر یغما گری دراز کردند و از هر طرفی روی غارتگری بنشیب وفراز آوردند . محمدحسن خان هر قدر کوشش نمود که آن شورش فرو نشیند ، عنانهای گسسته بپیوند تدبیر بسته و از اختلال آن غوغا رسته گردد مفید نیفتاد. بکلی لشکر متفرق و آثار ضعف متحقق شد. لاجرم با بعضی از اعیان قاجار اشاقه باش و قوجی ازغلامان که بر جامانده بودند ، آستین برخدمتش نیفشانده بودند شاه اسمعیل راکه تا بان وقت در ساری متوقف و با وضعی از اسباب آسایش قرین آسودگی و آرامش بود برداشته ، رایت عزیمت بصوب استراباد افراشت و مازندران را باهل غوغا باز گذاشت .

چون بحقیقت رفتن مشارالیه بسوی استراباد مفهوم شیخعلی خان و مسموع مبارزان نصرة هم عنان شد علم عزیمت بجانب مازندران افراخته و مضایق بیشه و جنگل راکنام شیران بیشهٔ شجاعت و شوامخ کوه و کتل را مقام پلنگان کوهسار جلادت ساخته ،در بلدهٔ ساری متوکل بحضرت باری رخت اقامت و رحل استقامت انداخته ، ابراهیم خان بغایری و محمدحسین خان قاجار دولو نیز از دامغان متحرك و درسلك ملتزمان رکاب جناب شیخ علی خان منسلك و طریق خدمتگزاری را سالك شدند. امامحمد نام مشهور بدادو سواد کوهی که سواد کوه ولایت آن بلوکست و درسر کوه فیروزکوه واقع و بلدهٔ ساری من جمیع توابع و مومی الیه در دولت محمدحسن خان از کدخدایان جزو بچوبك داری قیام داشت در آنوقت چهل پنجاه نفر از طبریان جنگل گردو وحشی صفتان بیشه‌نورد را که تا بانروز کشاورزان شلتوك کارو تبر بدوشان دهره دار و در هنگام ترقی‌عوامل‌نشین و گاوسوار بودند جمع آورده ،چون میمونهای بزسوار بر یابوهای جنگلی گراز گردن گاوسم سك‌دم شیرسر هزبر تن فیل گوش خر خروش موش تن خرس موی سبترساق ضعیف زانوی غوك چشم و گوسفندپشم بر نشانده ،بجانب اردوی شیخ‌علی‌خان شتافت .در فیروزکوه

سعادت حضور دریافت. چون موی الیه اول کسی بود که از مازندران
باردوی جناب شیخعلی خان رسیده و از جملهٔ سایر طبریان پیشتر سالك
طریق خدمت گردیده ، بجهة تالیف قلوب سایر طبریان و
امیدواری جمهور اهل مازندران او را لقب خانی داده و محمدخان نام
نهاده . در آن اوقات که مواکب جناب خان در عرصهٔ بیدای مازندران
توقف نمودند محمد داودبنا بر خیانت باطن و شرارت کامن شروع
بغمازی کرده ، هر روز یکی از باز ماندگان دولت قاجار را از
زوایای اختفا پیدا کرده ، بمعرض تعریض و تعذیب در می آوردند و
مایعرف آن بیچارگان را قدری بو کلای سرکار شیخعلی خان داده و
تتمه را خود تصرف میکرد و باین علت صاحب وضع بزرگانه
گردیده ، بالاخره بحکومت مازندران رسیده ، مفصل آن در موقع
مناسب نگاشته میشود .

بیان حرکت موکب جهان گشا از شیراز بصوب طهران

لوای گیتی گشای قلم بدایع رقم و رایت کشود آرای خامهٔ سحر
توام در فضای صفحه و ورق بدین گونه شقهٔ سخنوری می گشاید که:
چون حضرت ظل اللهی مملکت پناهی از انتظام مهام فارس کماهی فراغت
حاصل نموده ، جیب و کنار جمهور و سران و سروران لشکر منصور و
قاطبهٔ افراد و همگی آحاد سپاه افزون از ملخ و مور را گرانبار زر و
سیم و اثاثهٔ دولت بر جا ماندهٔ محمد حسن خان را که مساوی خراج
هفت اقلیم و موازی نعمای جنت رحمت و نعیم بود بسویت تقسیم
فرمودند جمیع اعیان عراق و اهالی اطراف آفاق که در مدت محاق
ماه منیر دولت آفتاب اشراق بمحمدحسن خان التجا و انفاق نموده ، قدم
در راه خدمت گزاری او گشوده بودند در آن هنگام که کوکب مسعود
سعادت نمود از افق نصرة طالع و آفتاب تابان آندولت مجددا از مشرق
عاطفت حضرت احدیت تابنده و لامع گردیده ، دیگر باره همگی روی
نیاز بدرگاه عرش انباز داور عاجز نواز آورده ، جرایم خویش و گناه
بیش از پیش را شفیع کرده ، روی شرمساری برراه عفو واغماض

شهریاری گشادند . حضرت کسری معدلت در بارهٔ هر یك انواع لطف و عنایت معمول و هر کدام را باقسام رافت و مرحمت مشمول فرمودند ، جرایم همگی را بعفو بی نهایت مقرون و قاطبه را بانواع کرم و اقسام نعم ممنون فرمودند و تقصیرات سابقه را و جرمهای سالفه را بر روی احدی نیاوردند و هیچ یك را مؤاخذه و باز خواست نکردند و بلکه جستجوئی نفرمودند که در آن مدت از اعیان ولایت کدام سالك طریق خدمت محمد حسن خان بوده و کدام در زاویهٔ انزوا غنوده ، در گوشهٔ عافیت متقلد بوده اند . بلی درنظر عقل دور اندیش قاعدهٔ سلطنت چنین و راه و رسم خرد خرده بین همین می باشد ، زیرا که بر اولوالابصار معلومست که ضعف و قوت سلاطین صاحب تمکین که درحقیقت سایهٔ خدا وبیشتراز دیگران منظور نظرلطف خالق ارض و سماء اند بنا بر مصلحت های نهانی و حکمت های بالغهٔ جناب یزدانیست و از ضعف و قوت ایشان خلقی عظیم قوی وضعیف و از شکست و نصرة آنها گروهی انبوه وضیع و شریف می کردند . پس غالبیت و مغلوبیت سلاطین بهمه جهة در کلیات مصالح نظام کل و تدبیر و تصرف آن در دست مخلوق نیست . در صورتی که مشیت ازلی برضعف دولت یکیاز آن فرقهٔ علیه قرار گرفته باشد از مخلوقات ضعیف و نفوس نحیف آنها چهبر می‌آید ؟ از اعانت و یاری [ویا] از اهانت و بیزاری ایشان چه می گشاید ؟ دربن صورت بعد از این که قصر منهدم گردیده و دولت صاحبدلی مجدداً بمعماری لطف حضرت باری مرمت پذیرد و چراغ افسردهٔ شوکت صاحب سعادتی بنور شفقت جناب احدیت بار دیگر روشنائی گیرد لازم می آید که آنچه روی داده گناه مشتی مخلوق عاجزنا توان نشمارند و اقبال و ادبار رابمشیت ازلی منسوب دارند و بشکرانهٔ این عطیه که لطف الهی دیگر باده شامل حال فرخنده مآلشان گردیدهو علم سر نگون گشتهٔ در دولتشان مجدداً سر باوج گردون کشیده گناه گناهکاران را بر روی ایشان نیارند و جرم داران را بمؤاخذهٔ تقصیرات گذشته نیازارند ، تا این معنی موجب ازدیاد امیدامیدواران و باعث مزید خجلت و انفعال شرمساران

و سرمایهٔ رفع بیم و هراس ارباب عصیان گردد ، همگی بدل وجان قدم در شاهراه بندگی گذارند و جمهور بجان روی باستان عبودیت آرند و از تشویش جرمی که بخود گمان می برند بگوشهای دفع‌الوقت بگریزند و چون روبهان بتنگنائی افتاده ، از بیم جان با شیر ژیان نستیزند'. در تواریخ مبسوط مسطورست که در هنگامی که خاقان‌چین و فرمانده آن سر زمین بقصد ملك بهرام گود با لشکرافزون ازملخ و مور محرك سلسلهٔ کین و طمع کار کشور ایران زمین گردیده ، بنواحی آن مملکت رسید ، چون بهرام بادشاهی عاقل و فرزانه وأ خداوند تدبیر عاقلانه بود چون باطراف کار و آثار روزگار بدیدهٔ بصیرت نگریست یقین نمود که آغاز ضعف دولت او و قوت شوکت خصم کینه جوست ، لاجرم بهیچ تدبیری نپرداخته و بان حادثه‌هیچ گونه چاره‌ای نساخته '.چون بهرام بادشاهی عشرت دوست بود بعیش و کامرانی نشست و در های کاخ دولت را بر روی دشمن و دوست [بست] ، تا خاقان بدار الملك‌قریب وکار از صبر و شکیب بر گذشت . سیصدسوار نامدار نیزه زن خنجرگزار از افراد اشکر و آحاد برداشته ، رو براه آذر بایجان گذاشته ، خاقان چین این گونه حرکت را بانهزام بهرام محمول‌و باطمینان خاطر خویشتن را بطرب مشغول و اعیان لشکر و رؤس کشور در بزم مینا وساغر همدم مغنی و خنیاگر نشستند . امرای بهرام از اطراف‌روی باستان خاقان آورده ، باو بپیوستند . چون بهرام دشمن را غافل و از امارات لایحه حکم تقدیر را بر ارتفای بنای دولت خود مایل واز علامات خارجه لطف الهی را بر احوال خود شامل دیده ، بیقین فهمید' که روز بد بختی بسر ودولت رفته در بر رسیده ، باسیصد سوار نامدار جرار بجانب اردوی خاقان ایلغار و برسم پیشروان ثابت و سیار شبها را بپیمود و روزها در بیغولهای جبال وصحاری غنوده ، چنانکه اعدا از نهضت او باخبرنگردیده ، شبی بسر وقت مردم خاقان رسیده ، با همان قلیل مردم بر سرادقات خاص او حمله آوردند . خاقان در آن غوغای عام و فتنهٔ بی هنگام بتیغ اعوان بهرام مقتول و

جمیع لشکر او پراکنده بگوشهای خمول گشتند. بهرام علی‌الصباح آن شب را بر سریر خاقان نشسته ، با امرای بی وفادرسخن پیوسته، هریك را در مرتبهٔ امکان نوازش و هر کدام را برسم غمخواران پرسش نمود. در آن [زمان] مفرشی از مراسلات اعیان ملك ایران را که بخاقان نوشته بودند بنظر بهرام رسانیدند. در ساعت حکم فرمود که آتشی بلند بر افروزند و جمیع آن مکاتیب را در آن آتش بسوزند. چون وزرا آمدند و از سبب آن تفحص نمودند در جواب فرمود که: تا بر من محقق نشود که صاحبان آن نوشتجات چه اشخاص بوده و کدام فرقه ازملازمان من باستدعای مقدم خاقان سبقت نموده‌اند ، تا من از آنها ملول نشوم و ایشان از من مخوف نگردند. مختصرسخن: جهانبان لشکر شکن نواب اعتضاد الدوله محمدصادق خان برادر والا گهر را بیگلر بیگی جمیع ممالك فارس که تختگاه فرماندهان ملك عجم و دارالملك کسری و جم‌بود باضافهٔ گرمسیرات و بنادر و کوه گیلویه فرموده ، انتظام مهام ورتق وفتق ممالك مزبوررا از آغاز وانجام در عهدهٔ اختیار برادر والا مقام نمودند وخودبدولت عازم یساق الکای فارس و عراق و چاکران دربار گردون رواق‌امور بخروج ومشغول بکوچ گشتند. پس در ساعتی میمون و طالعی همایون از خطهٔ دلنواز شیراز رفع رایات گردون طراز و باغ دلگشا را که در جنب شهر واقع است مخیم خیام اجلال و اعزازفرمودند. چون ایام محرم‌الحرام در رسیده بود تا روز عاشورا بنا بر احترام حضرت سیدالشهداء در باغ مزبور منزل و مأوا و بمراسم سوگواری و شرایط تعزیه داری قیام و اقدام و علی‌الصباح یازدهم شهر مزبور اعلای زرین پرچم وتحریك اردوی کواکب حشم و بصوب دارالعباد یزد نهضت و بدولت روی بان جانب و قرار داد خاطر فیض مظاهر دادند که بلدهٔ طهران که وسط الکای عراق و آذربایجان و دارالمرز و خراسان واقعست نظر بقرب مازندران بجهة اتمام کار محمد حسن خان انسب ، محل نزول معسکر قیامت اثر سازند. چون تقی خان بافقی حاکم یزد مردیست افسونگر پرفن ، با دوست و دشمن بسر وعلن برفتار تقالب در کار

خدیعت و از خباثت باطن با سایر و ساکن در کمین حیلت، با دشمنان در ظاهر یار و از دوستان در باطن بیزار ، صلاحی دارند سراسر فساد و عدل اظهار می نمایند و تمام جور و بیداد و از غایت رزاقی قلیانرا حرام میدانند و مال مردم را حلال ، شب باداى نوافل قیام دارند و روز مضیع جان و مال ، بغرض اغراض فاسد جمعی از مسلمانان را بدون جرمی بلیشتر جفا کور و بشر انگیزی خیالات مفسده بی تقصیر گروهی از مسلمانان را بتیغ از زندگانی مهجور و با این فساد باطن در ظاهر خویشتن را بصلاح مشهور نموده ، دکان شیادی گشوده اند ، در مدت تردد آزاد خان و محمد حسن خان و اوان اقتدار ایشان نسبت باین دولت قوی ارکان نیز بعادت خویش و برسم نفس حیلت اندیش روباه بازی و خدعه‌سازی پیش گرفته بود . چون دارالعباد یزد مخیم خیام فلک احتشام و مضرب سرادقات عرش احترام شد تقی خان مزبور را وخامت رفتار و شئامت کردار عاید روزگار گردیده و بر حسب فرمان کار کنان دولت جاوید کارش بمؤاخذه و مصادره رسید و امرش بحبس و قید انجامید . در چند روز توقف موکب ظفر کوکب دوازده هزار تومان نقد از اموال او بخزانهٔ عامره تحویل و جنابش ضعیف و ذلیل ، بهمراهی موکب سعادت دلیل بسفر مأمور و انگشت نمای نزدیک و دور گشت . بعد از چند که باز رنك و نیرنك و طرح شعبده بازی ریخته و شفعا بر انگیخته ، مجدداً بحکومت یزد منصوب و تا حال تحریر که قریب بسی سال می باشد بکار فتنه پردازی و روباه بازی و دو بر هم اندازی مشغول و عادت دیرینه یعنی کید و کینه را معمول دارد و از اعجب عجایب آنکه در زمانی از ازمنهٔ توقف حضرت در ظل‌الله در دارالعلم شیراز اهالی یزد از بیداد خان مزبور بجان و از سوء رفتار بفغان و بحضور داور کسری نشان آمده ، از جور او فریاد و باو هزار گونه بیداد اسناد نمودند . حسب‌الامر خدیو منصور خان مزبور بجهة مرافعه بحضور مامور شد . اهالی یزد بمشار الیه ادعای چهل هزار تومان می کردند که برسمی که حوی و

خلق قدیم و طریقه و آئین وخیم اوست عجالة زیادتی نموده واضافه
بر متوجهات حسابی برسم بی حساب بدون حجت و کتاب از شیخ و
شاب در آن ملك ویران خراب باز یافت فرموده . خان مشار الیه
این معنی را منکر و مرافعه بمحکمهٔ شرع انور محول و مخیر گشت
مدعیان مبلغ پانزده هزار تومان‌را باقامهٔشهود و ابراء از حجج موجود
اثبات و لازم بر خان عالی درجات آوردند . مساوی مبلغ بیست و چهار
هزارتومان‌را خان شب زنده دار نوافل گزار انکار و مدعیان عجز از
اثبات و اقرار کردند .حکام‌شرع مبین‌در خصوص مبلغ‌مزبور رجوع بیمین،
محصلین خان‌صاحب‌تمکین ودین‌را تکلیف بانقیادحکم‌جناب‌سیدالمرسلین‌وچون
دعاوی مبلغ مزبور رجوع و دعاوی مختلف وارباب ادعا بصفات متباین
متصف بودند،حسب‌الشرع هشت‌هزار قسم بجناب خان و اجرای آن بر پشان
متحتم‌شده‌بود. محصلین که بجهة اتمام این مهم وتدبیر این بلای‌مبرم‌مقرر
بودند خان مزبور را باستانهٔ شاه چراغ که تربت یکی از اخلاف امام‌موسی
کاظم وملاذ اصاغره و اعاظم‌است‌برده ، جناب خان عالی شان سه روزوسه
شب در ازای غذای چاشت و شام قسم میل فرمودند و در ظرف آن
مدت از آغاز فلق تا بانجام شفق بجای هرنوع از کلام تلفظ باسماءجلاله
مینمودند. هشت‌هزارقسم وبیست و چهارهزار تومان دینار و درم را بیك
جانوش جان و این امر اعجب اعظم را حیرت افزای اهل جهان وعبرت
بخش پیر و جوان فرمودند و این واقعه یك جزوی ستم بود که بر
یزدیان بی نوای پریشان کردند . مختصر کلام :درهمه ازمنه و اوان‌یزدیان
ناکام ناتوان از جفای خان ضحاك نشان گیرو مسلمان گمگشتهٔ بوادی
حرمان و در اقطار جهان‌متحیر و سرگردان، بدریوزه گری ودربدری
میگذرانیدند. عجایب احوال و غرایب افعال که ایراد آن ازنوادر حکایات
و بدایع روایاتست در طریق‌معاملات و رسوم‌وعادات‌خان‌عالی‌درجات زیاده
از آنست که التزام ایرادآن توان نمود ، هرگز همگی زبان توان گشود
وراقم حروف را بهیچ‌وجه‌سابقه با جناب‌خان نمی‌دارد وهیچگونه کدورتی
از او بپیرامون خاطر نمی‌آرد ولیکن چون اطوار و اوضاع او از جملهٔ
غرایب و آثار و افعالش از مقولهٔ اعجب العجایبست‌و درحقیقت ایرادو

اظهار مختصری از مفصل آن بسیاق تواریخ لایق و تحریر و تسطیرش بجهة عبرت و حیرت موالف ومخالف موافق بود ، لاجرم بتحریر این مختصر پرداخت و ایراد این مجمل را زینت بخش این صفحهٔ شریف ساخت سخن کوتاه ، بعد از معاملهٔ تقی‌خان دیگری را از اهل‌دار‌العباد یزد بحکومت منصوب فرموده ،فقرا و مساکین وجمهور سکنه‌ومتوطنین را مورد اشفاق و الطاف نموده، انوار عاطفت آنحضرت بر وجنات احوال کافهٔ آن دیار تافت و هر کس در خور مرتبه و مکان لازمهٔ انعام واحسان یافته واز آنجا اعلای لوای شوکت وشان،[شهر کاشان] مضرب خیام مجره طناب ومقر سرادقات زرین قباب شد . حکام‌ساعی باطراف و اکناف بلاد و امصار عراق تعیین و از آنجابیلدة المؤمنین قم‌نزول و بلوازم زیارت آستانهٔ بضعة البتول مشغول و مبلغهای خطیر نذور از سرکارفیض‌مدار بخدمت آستانهٔ مشرفه و سایر ارباب استحقاق وصول یافت . پس موکب نصرة کوکب بجانب بلدهٔ طیبهٔ طهران متحرک‌و امر اقدس آن جهان حشر دنیای لشکر را محرک شد ، درساعتی میمون و زمانی بفرخندگی مشحون بلدهٔ طهران محل نزول موکب سعادت نشان گشت . از وقایع حیرت افزا و سوانح محنت زا که دربن سال از پردهٔ غیب ظهور نمود شهادت محمد رفیع خان زندست . مفصل این مجمل آنکه : محمد رفیع خان خلف بوداق خان عم زادهٔ جناب‌معدلت‌انتساب ظل اللهی جوانی بود خوبروی و اخلاق حمیدهٔ‌نیکوئی و آثار بزرگی و بزرك زادگی از ناصیهٔ‌حالش ظاهر و هویدا و انوار اخلاق حمیده و اطوارپسندیده‌در ذات فرخنده صفاتش پنهان و در حالی که موکب نصرة کوکب خدیو گردون افراز از دارالعلم شیراز در جناح حرکت و عازم نهضت بودندحکومت دارالسلطنهٔ اصفهان و ایالت آن خطهٔ بهشت نشان رابخان مشارالیه‌تفویض داشته، اعیان دارالسلطنهٔ اصفهان را که جناب شیخعلی خان درهنگام آوازهٔ ورود محمد حسن خان کوچانیده ، روانهٔ شیراز و در آن‌مدت درظل حمایت عاجز نواز آسایش گزین و بفراغ بال گوشه نشین‌رفاه حال بودند مرخص و هر یك را بمنصبی و خدمتی ازمناصب در دارالسلطنهٔ

مزبور تعیین و باتفاق خان مشار الیه روانهٔ موطن اصلی نمودند . چون اندك روزی از ورود حاکم و عمال منقضی شد سبز علی خان زند که همشیره زادهٔ خدیو فیروز مند و برادر زادهٔ شیخعلی خان و بحکومت الکای قلمرو و سرحدات خرم آباد و نظم و نسق امور فیلی و لرستان مامور و مقرر بود بطریق عبودیت عبور و از دارالسلطنهٔ اصفهان در حالتی که بعزم توجه محال ایالت خود حرکت می نمود ازرنود جهال و اشرار رجال که درسلك حواشی و خدم خان مشار الیه منسلك و نظر بعادت جهال و سوء اعمال سالك بودند دریکی از اسواق بفردی از اهل حرفه دست انداز و شلتاق نموده ، دست زیادتی گشوده بودند. این معنی معروض محمد رفیع خان گردیده و بگوش ایشان رسیده ، چون مشار الیه مردی بود .در غایت متانت احکام شریعت محتاط و نظر بصفای طینت و حسن سیرت از بی اعتدالی بنهایت احتیاط ، آتش حمیت در کانون خاطرش شعله ور و شعلهٔ غیرت در ضمیرش سوزندهٔ خشك و تر و فروزندهٔ خیر و شر گردیده ، در نهایت تغیر خود را بمرکوب یکی از عمله که حاضر و مهیا بود رسانیده ، بدون اطلاع و اخبار اعوان و انصار متوجه تعاقب سبز علی خان شده ، بمحض رسیدن بخان مزبور حمله و مشار الیه نیز نظر باینکه از نشائه باده از خویش بی خبر ، با سنانی که در دست داشت بیش آمده ، رمح مزبور را بر پهلوی خان مذکور محاذی و زخم کاری باو رسیده ، در ساعت عالم فانی را بدرود کرده ، بنزهت گاه باقی خرامید. سبزعلی خان که قصدش افنای محمد رفیع خان نبود از کردهٔ خویش نادم و پشیمان و از عمل فساد اندیش قرین ندامت و خسران گشته ، از اندیشهٔ مکافات وهمی عظیم پیرامون خاطرش گشته ، بسرعت برق و تعجیل باد سوی محل ایالت روی نهاد ، بلرستان فیلی و سرحدات اعراب شوشتر و حویزه رفته و از خجلت حرکت بتقدیم خدمات کلیه قیام کرده ، حضرت جهانبان کشورستان بنا بر رعایت شیخعلی خان در مقام مواخذه در نیامد و بمرحمت و رافت گذرانیدند . بقیهٔ احوال سبزعلی خان مزبور و آنچه بحکم قضا و فرمان ارض و سما ظهور نمود در موقع خود نگاشته خواهد شد.

ذکر بقیه احوال محمد حسن خان و چگونگی اوضاع آن زمان و سایر وقایع آن اوان مسرت نشان بامر خالق انس و جان

بطریقی که خامهٔ ورق نگار صفحه طراز و کلك فرخ انجام فرخنده آغاز بذکر ورود و دخول جناب شیخعلی خان رسید در خلال آن حال خبر رسید که محمد حسن خان بالشکری گران از استراباد حرکت و در بلدهٔ اشرف اعلای لوای جلالت نموده ، در خارج این سوی اشرف روی بسمت ساری سنگری متین بسته ، در کمال جلادت نشسته است . جناب شیخعلی خان بعزم مقابله ومقاتله از ساری تحریك لوای دشمن شکاری کرد ، روی بجانب اشرف آورده و در مقابل سنگر محمد حسن خان سنگری محکم بسته‌وبهادران طرفین دررهگذر تیر و گلوله نشسته ، پیوند علاقهٔ جان و تن را از یك دیگرگسسته، آتش کار زار مشتعل و چرخ جفا کار دربی‌آزرمی قوی دل گشته ، منادی نای رزمی ندای « ارجعی الی ربك راضیة مرضیه » بگوش‌رزم آوران می رسانید و ساقی اجل از آب شمشیر فتنه جویان را شربت « کل نفس ذائقة الموت » می چشانید . مختصر کلام : هر چندشیران دشت نام و ننك و هزبران کینه جوی خون آشام اهتمام نمودند که کار مجادله از تردد تیر و گلوله گذشته ، محمد حسن خان از سنگری که حصار عافیت خود ساخته بود پای جلادت بیرون نهاده ، در میدان دلیری بازوی‌شجاعت گشاید مفید نیفتاده بود ، جنود محمد حسن خان در پناه سنگر و دلیران رزم آور در خارج برجی و گلوله های پر شرر بسر رسانیده ، هنگام شام که جنود مسعود ثوابت و سیار با دیدهای بیدار اطراف سنگر استوار سپهر دوار را فرو گرفته ، بحراست مشغول شدند ، دلاوران معرکه آراو نهنگان لجهٔ هیجا اقطار. سنگر محمد حسن خان را احاطه نموده ، از شوق روزجنك و تحصیل نام و ننك تا روز ستاره می شمردند وهنگام سحر که سپهدار مهر انور بکین خواهی سپاه انجم و اختر پای سعادت برکاب چرخ اخضر نهاده ، لشکر ظلمت شب و سپاه اختر

و کوکب با هزار تاب و تب پای فرار بصوب دیار مغرب گشاده ، جناب شیخعلی خان با قاطبهٔ دلیران وستم کمندآرش کمان پیکر بدرع و مغفردلبری و دلاوری آراسته و بعزیمت کینه‌جوئی بر خاسته ، بر پشت تکاوران باد پا نشستند و در مجاری سنگر صفوف الوف بستند، که شاید محمد حسن خان از حضیض خود داری بیرون خرامد و در میدان نبرد بمواجههٔ شیران بیشه گردآن جماعت سر رشتهٔ حزم و طریقهٔ آن قسم رزم را از کف داده ولی پای جلادت بخارج سنگر نگشادند . شیخعلی خان چنین صلاح دید که از آنجا حرکت و بسوی استراباد نهضت نموده ، این معنی را محرك سلسلهٔ غیرت آن جماعت سازد و مراتب جنك را بمكان دیگر اندازد . پس آوازهٔ این اراده را بالسنه و افواه انداخته و رایت این عزیمت را بر افراخته ، توجه بصوب استراباد را وجههٔ همت ساخته و از راه کنار دریا و ساحل بحر طبرستان که راهی‌غیر معهودست مرحله‌نورد طریق مقصود گردیدند . چون محمد حسن خان آن بحر ذخار و تلاطم آن‌دریای خون خوار را خبر دار و از مستی غرور هشیار گردیده زیاده‌توقف در سنگر اشرف را صواب ندیده و باستصواب محمد ولی خان چنین قرار کردند که از راه خیابان که شارع متعارف و راه عبور و مرور جمهورست[عنان] بصوب استراباد کشیده‌ودرآنجا چاره کارش پردازندو باجماعت ترکمان باسهل‌وجه کارش را بسازند. پس مقارن حرکت اردوی جناب شیخعلی خان‌محمدحسن خان نیزطبل رحیل فرو کوفته ،افواج بحرمواج در کنار دریا رسیده ، محمد حسن خان از راه خیابان عنان گشای صوب‌مقصود و راه پیمای طریق مطلوب گردیده ، هر دو لشکردر آن‌روز هریك در هنجاز خویش چهار فرسنك در نوردیدند . اردوی محمد حسن خان وارد کلباد و معسکر شیخعلی خان در کنار در موضعی که بین العسکرین عرض از فرسنگی کمتر بود نزول نموده ، افراد هر یك از آن دو لشکر و آحاد هر یك از آن دو عسکر بجهة تعیین جا و مکان و تحصیل آب و نان باطراف‌بیشه و جنگل متفرق ومتلاشی شدند . چون بنحو مسطور منزلین عسکرین را چندان فاصله نبود در

مکانی از جنگل فرقه ای از دلیران طرفین و مبارزان جانبین را با هم تلاقی افتاده ، چون اتحاد اضداد و اجتماع شمع و باد از جملهٔ محالات و مقولهٔ خوارق عاداتست فی ما بین ایشان کار بمجادله کشید و امر بمحاربه انجامید و آواز رعد انباز تفنك وجوش و خروش دلیران میدان جنك که غفلة بیك دیگر ریخته ، با هم در آویخته بودند بگوش بهادران جنك جو و پلنگان تند خو رسیده ، جمعی که روز جنك را شب دامادی و اندوه وشربت جان را عیش وشادی و آب تیغ را شربت نبات وشربت مرك را آب حیات می پنداشتند از هریك از آن دولشکر گروهی بامداد یاران و از هر کدام از آن دو عسکر فوجی باعانت هوا داران خویش بر خاستند و در میان جنگل و کنار دریا دو سپاه بتموج در آمده ، لطمات آن زورق حیات بسیاری از مبارزان را بگرداب نیستی انداخت . اسبان تازی مانند بط دربحر خون شنا ور شدند و دلیران غازی از برق شمشیر آتش فگن خشك و تر گشتند . زورق تاب وتوان اعوان محمد حسن خان از تند باد حادثه در هم شکسته ، از آنجا بسرعت باد دبو رو نسیم صبا بجانب استراباد عنان هزیمت گشاد . شیخعلی خان نظربصلاح و رافت در تعاقب تقاعد ورزیده ، چون محل کلباد پایان مازندران و آغاز استراباد بوفور آذوقه و علف مشحون و نظر تعرب استراباد توقف در آنجا بصلاح و صواب مقرون بود شیران بیشهٔ جلادت و نهنگان دریای بسالت را امر بتوقف محل مزبور و آن مکان را مقر اردوی منصور نمودند .
محمد حسین خان دولو قاجار که مجملی از احوال او سابق نگاشتهٔ کلك اظهار شد در آن اوان ملتزم رکاب جناب شیخعلی خان و نظر باینکه با محمد حسن خان اظهار عناد و باین دولت جاویدان ادعای اتحاد می کرد و باعتقاد خود در تضییع احوال محمد حسن خان کوششها نموده و در سلوك طریق خدمت جم مرتبت پای ترددات گشوده بود در خیال با خود قرار داد که در امر سرداری با جناب شیخعلی خان شریك وسهیم ومدار علیه جمهور ترك و تاجیك باشد . چون از جانب خان مشار الیه کار خود را برونق مدعا ندید ومشام

امیدش بوئی از گلهای توقعات نمی شنید زیاده بر آن توقف خودرا در اردوی شیخعلی خان موجب تفصیل عزت و کمال مذلت دانسته ، محرم کعبهٔ حضور فیض گنجور خدیو منصور شد ، روی نیاز بدرگاه بدرگاه بنده نواز آورید . درطهران شرف تقبیل بساط گردون قماط رسیده ، وکلای سرکار وسعت مدار مقدم اورا بقدرحال گرامی داشتند و از تفویض خلعت وانعام سر مباهات را باوج سپهر والامقام برافراشته ، جنابش را بیگلربیگی استراباد نام گذاشتند . چون آغاز زمستان و اول نزول برف و باران در رسیده ، سپهدار بهمن دارالمرز این طرفه گلشن بار نزول گشاد، سردار سپاه شتا با لشکر گران برف و سرما از نهانخانهٔ مکنون پای بیرون نهاده ، کوس رعد و طنطنهٔ صولت سپهدار دی بگوش ابنای گلستان رسانیده و تیغ برق از غلاف ابر بر آمده ، نو باوگان گلستان را در حزن خزان نشانید . از شدت نزول امطار و کثرت رطوبت آن دیار و صولت برودت هوا وشدت سمیت سرما و اینکه توابع کلباد را بنائی نبود که مانع نزول آب و حایل تابش آفتاب تواند شد شیخعلی خان زیاده توقف کلباد را موجب تصدیع سپاه ظفر انتساب و مورث تضییع دواب دیده ، رخت مراجعت بجانب بلدهٔ طیبهٔ اشرف کشید .

ذکر سر انجام کار و پایان روزگار محمد حسن خان قاجار

سپهدار گیتی مدار نظم سپاه کینه خواه الفاظ و معانی را برین نمط در میدان صفحه و مضمار ورق بجلوه گری در می آورد که : محمد حسن خان بعد از شکست کلباد ونهضت بصوب استراباد کس روانه نزد ولی خان و نجف خان کرد شاد لو و ایشان رابااعانت و امداد خویش دعوت نموده ، بمواعید دل فریب زبان گشود. خوانین مذکوردعوت ایشان را بسمع قبول تلقی نموده ، با لشکری موفور و سپاه پیل توان شیر زور که بده هزار نفر می رسیدند رایت عزیمت بجانب استراباد کشیدند و کذلك شیرعلی خان قاجار شامباتی که محمد ولی خان

دو لو قاتل والد مشار الیه و او بعلت تقرب محمد ولی خان بخدمت محمد حسن خان از آن دولت روی گردان گردیده ودر دشت قبچاق در میان طایفهٔ عاق که یکی از عشایر یموت می باشند می زیست باستراباد طلب داشته ، اورا مورد کمال اشفاق و اعطاف ساخته ، سر جلالتش رادر مقابل محمدولی خان باوج گردون افراخته واز تفنگچیان استراباد و جماعت کرایلی و حاجی لر و کفشگیری و کتول و سایر فرق و خیول در مرتبهٔ شش هفت هزار نفر دیگر که باا کراد خراسان هفده هجده هزار نفر بودند در معسکر مشار الیه اجتماع نمودند . چون محمدولی خان و برادران او و بنی اعمام حسین خان بطریقی که نگاشتهٔ کلك بلاغت ترجمان گردیده در باطن بدولت محمد حسن خان دشمن ونمی خواستند که دولت او باعلی مراتب ارتقاء واسنی مدارج اعتلاء رسد ، زیرا که چنان می دانستند که اگر درکار خود مستقل گردد و دولت بیکباره باو منتقل شود و رفع احتیاج از وجود آنها روی نماید بافنای طایفهٔ یوخاری باش عازم و ابقای ایشان بمزاجش ناملایم خواهد بود . پس باین اندیشه پیوسته درکار آن دولت اختلال وهمواره بقدر خود در حال او آخرین اضتلال می نمودند . محمدحسن خان نیز از کید آنها باخبر و درکمین آن طایفهٔ فتنه گر می بود . درین حین که حرکت چنین از حسین خان صادر و بدی باطنش ظاهر شد در مقام قلع هوی و اضداد جماعت یوخاری باش بر آمده و برخلاف دریافت آنها که در هنگام قوت ازو مخوف بودند در هنگام خود در مقام قمع ایشان برآمده ، شیر علی خان شامبیاتی که محمد ولی خان را قاتل والد خویش [و سبب] آوارگی خویش می دانست بر قتل محمد ولی خان تحریص و جمعی غلامان بجهت اعانت او تشخیص نمودند . در هنگام صبحی که گردون بی مهر سر بریدهٔ مهر را بر سر نیزهٔ خطوط شعاعی کرده ، از خلوت سرای باختر بعرصهٔ فضای خاور آورد و دامن افق را در خون شفق گلگون کرد ، شیر علی خان مزبور و غلامان مامور راکه در پس پردهٔ جفا مخفی و در بستر اختفا مستور داشته ، در حالی کـه محمد ولی خان و برادران و جمعی از اعیـان

قاجاران یوخاری باش بحکم محمد حسن خان در مجمع کنکاش مجتمع بودند، نظر بر علامتی که از برای وقت کار قرار داده شده بود، محمد حسن خان ببهانه ای ازمحفل برخاسته ، جماعت مذکور که در کمین نشسته ، دل بر ظهور علامت بسته بودند با تیغهای آخته از کمین بیرون تاخته ، محمد ولی خان و سه نفر برادر او را با جمعی از آقایان یوخاری باش که حاضر بودند بقتل رسانیده ، ابنای طایفهٔ یوخاری باش بزوایای تواری پناه برده ، محمد حسن خان جاسوسان بفهان گردوبیك های راه نورد بجستجوی آنها تعیین نموده ، که بسان جواسیس اندیشهٔ دانشوران حکمت پیشه بکنج کاوی در آمده و یك یك را از گوشه‌ای خمول بیرون آورده ، برخی را مقتول و بعضی را محبوس و محصلان شدید بر باز ماندگان مقتولین ومتعلقان محبوسین گماشته و ایشان را بانواع شداید معذب داشته ، اموال و اسباب هریك را بحیطهٔ ضبط در آورده ، بر جماعت اکراد و سایر فرق که اعانت نموده بودند سویت میکرد ، تاآنکه مبلغهای خطیر از نقود و جواهر و امتعه و اقمشه حاصل و بآنها واصل گردیده ، منایای آمال همگی آن طوایف گرانبار انواع نفایس شد . بعد از فراغ از تمشیت آن مهام بفکر خروج از استراباد و مقابلهٔ شیخعلی خان ، با کثرت انبوه واشکر کوه شکوه از استراباد حرکت و اعلای لوای مناعت نموده ، در نیم فرسنگی شهر بار نزول گشوده ، روز دیگر مسافت فرسنگی را پیموده ، الفصه در غایت هموار و نهایت بردباری بجانب مقصود در حرکت آمده ، اشهب عزمش بحدی آهسته بود که از ساحت استراباد تا صفحهٔ اشرف راکه شانزده فرسنك مساحتست در مدت پانزده روز بپای عزیمت طی نمود ، که گویا مقصود ایشان آن بود که جناب شیخعلی خان از آوازهٔ شوکت و طنطنهٔ کثرت جمعیت اندیشه مند گردیده ، از الکای مازندران کرانه گیرد . لیکن باد این تدبیر آتش مهات بهادران را بیشتر از بیشتر تیز وایشانرا بیشتر در کار ستیز کرده ، در بلدهٔ اشرف پای جلادت افشرده ، تاآنکه محمدحسن خان باراضی قورق که

در نیم فرسنگی شهر واقعست رسیده ، بساط منازعت گزید . روزدیگر که لشکر مهر انور از چمن باختر آهنك کوچ کرده ، در ساحت خاور که اشرف بلاد چرخ اخضرست رایت جلالت بر افراخته ، محمدحسن خان با آن لشکر گران از چمن مذکور متحرك گردیده، تاظاهر شهراشرف در هیچ جا عنان نکشیده ، شیخعلی خان دلیران فیروزی توان را بنظمی خوش و یاسائی دلکش صفها آراسته و از جوانب نوای نای جنك و افغان توپ و تفنك بر خاسته ، در جوارح کوچه بند های اشرف صفوف قتال بر کشیده ، از طرفین رایات عالی جناب باوج ماه و آفتاب رسیده ، نو عروسان اسبان تازی بجلوه گری در آمدند و دلیران ترکتاز بسان بتان طناز بتاراج دلها و یغمای جانها آغاز نهادند . کمانهای جنگجویان چون کمان سیه توز ابروی خوب رویان بدلجوئی رزم آوران آغوش دلبری گشادند . سهام جانستان مانند تیر دلدوز مژگان کاوجگر دادند . کمند بر بیچ و خم بکردار جعد مشکین هزاران جان نازنین مقید ساخت و علم زرین پرچم برفتار دلارای قد سهی قامتان قامت بفتنه سازی بر افراخت . دوران روزگار چون چشم فتان یار فتنه انگیزی آغاز و سپهر ستمگار درهای جفارا بر روی روزگار باز کرد . صرصر اجل وزیدن گرفت و ابر بلا بباریدن آمد . نوای نای باد ازصور قیامت می‌داد و مقالید تیغهای دلیری دلیران رزم آزمای در های اجل می گشاد . بازار جان فروشی گرم شدو چرخ جفا پیشه در ریختن خون مبارزان بی آزرم ، اسبان تازی در غایت جولان گری در تك و پو ایستاده و دلیران غازی ازشدت اجتهاد بپشت افتادند ، جماعت اکراد که از خراسان بمعاونت محمدحسن خان آمده ، مبلغهای خطیر در ازاء ان از آن سرکار گرفته بودند نخست شکست یافته ، روی از معسکر بر تافتند و بسرعت برق و تعجیل باد بجانب اوطان خود شتافتند ، فوجی از مبارزان جناب شیخعلی خان اکراد هزیمت کرده را تعاقب نموده ، محمد حسن خان بر سر بیادگان سپاه خویش وسواران متفرقه که کم و بیش بر جا مانده بودند ایستادگی و در آن معرکه نهایت مردانگی و مدتی دیگر در چنان عرصهٔ پرخطر توقف و تصابر

نموده ، بالاخره دید که کار از دست رفته و بخت را از پای افتاده دید ، سر ببیابان هزیمت نهاده ، بجانب استراباد روان گردید ، چون شوارع مازندران راهیست [مانند] اندیشهٔ کم همتان باریک و تنک و طریق خیابان وصل گاهیست مانند راه دراز امل بر گل و سنک و جانبین او متصل بهم ، بیشه و جنگل و طرفین بیوسته بیکدیگر جلاب و وحل، تراکم اشجار بحدیست که راه عبور تنک نظر و محل دخول نور بصر نیست . در چنین گذر گاهی در موضعی پلی بر جلاب بسته و پل مذکور از کثرت عبور و مرور شکسته ، هزیمت گردگان و تعاقب نمودگان اهل هزیمت که بیشتر رفته بودند درراه باریک و تنک و بر گل و سنک ازدحام کرده ، مخصوص در سر پل شکسته راه را ازغایت هجوم بسته بودند . در یک جانب پل مزبور قلیل وسعت گاهی بنظر می رسید و اندک فضائی مشهود می گردید که نظر بمواضع دیگر آن بوم شجر در آن کمتر و سطحش اندک خالی از حجر و مدور بود . محمد حسن خان از آن راه تنک بان قلیل وسعت گاه میل و آهنک نمود، که بلکه خویش را از انبوهی سر پل بیش افگنده ، در آن هنگام اسب سواری ایشان که با برق خویشی و از باد پیشی داشت بجلاب با درنهاده ، دروحل افتاده و در آن حال سبزعلی نام کرد که از اکراد قدیمی آن ولایت و از جملهٔ ملازمان قدیم محمد حسن خان و در آن هنگام بمات ضعف آن دولت درنزد شیخعلی خان اختیار ملازمت نموده بود پیاده سوار کرد ومحمدعلی آقای دولوبرادر حسین خان دولو چون بلای ناگهان ازقفا رسید . محمد حسن خان را بان حالت دیده ، دیده را از حقوق دیرینه پوشیده ، دست بشمشیر و سنان و بزخم نیزه از پایش در آورده ، سری را که سالهای دراز بسر گردن کشان سر افراز و سرور بود بر سر نیزه کرده ، نزد جناب شیخعلی خان بردند . معظم الیه در ساعت سر را با بعضی تحف دیگر بر طبق اخلاص نهاده ، بدربار عرش وقار فرستاده ، در بلدهٔ طهران بنظر انوررسید . حضرت ظل الله حکم کردند آنرا بگلاب شسته و بمشک ناب معطر کرده ، بمحفل بهشت

شمایل آورده ، اظهار نهایت اندوه و غم و افسوس وندم فرموده ، پس امر شد که سر را باستراباد ارسال و با جسد اتصال داده ، در موضعی مرغوب مدفون سازند .

ذکر دخول جناب شیخعلی خان بشهر استرابادبموجب حکم و مراجعت باردوی نصرة نشان

چون محمد حسن خان بعد از خروج استراباد محمد خان قاجار قوانلو را بیگـلر بیگی کرده ، قبض و بسط مهام آنـجا را بقبضهٔ تصرف اودرآورده بوددرهمان شب که خبرقضیهٔ محمدحسن خان رسید تاب توقف وتحمل وقوت پایداری و توکل نیاورده ، درهمان شب با آقا محمد خان و سایر اولاد محمد حسن خـان روی بجانب اویماقات ترکمانیهٔ یموت که بیوسته در حالت اضطرار مفر و مأمن جماعت قاجار می باشدکرد . جناب شیخعلی خان دیگر وارد خارج استراباد وچون شهر را تهی وقلعه را خالی دید رخت عزیمت بدرون کشیده ، عامل اعمال اخذاسباب و امـوال و مصادرهٔ نسوان و رجال گردیده ، ازدربارفلك اقتدار نزامیقی بجهة ضبط اموال تعیین یافته، خان معظم الیه مدت دهروز در قلعهٔ استراباد توقف و اموال و اشیاء متعلقهٔ دیوان را تصرف و حسب امر داور دارلشأن بمراجعت مازندران و استراباد را بحکم خدیو منصور بمحمد حسین خان قاجار سپرده ، روی بجانب مازندران آورده ، در خلال آن حال نادر خان زند از آستان‌سدره مانند فرمان واجب‌الاذعان [آورد] که لشکر ظفر پرور را سرکرده و سرداروبوده ، جناب شیخعلی‌خان حضور فیض گنجوررابپای سرعت پیموده ، در بلدهٔ طهران شرفیاب تقبیل عتبهٔ آسمان شان گردیده ، اشراف و اعیان و ارکان واعاظم مـازندران را نیز بحضورمعدلت‌دستور طلبیده و شیخعلی خان دلیل طریق و هم عنان و رفیق ایشان گردیده، در بلدهٔ مینو نشان طهـران شرفیاب سده بوسی آستان کـرو بیـان پاسبان گردید .

ذکر وقایع سال فرخنده فال مطابق ۱۱۷۲

بفرمان قادر لم یزل بار دیگر این تابنده مشعل نور بخش بزم حمل و بحکم خدای عز و جل خسرو انجم واختر بساحت بیت‌الشرف منزل و محل گزید • خدیو بهار و قهرمان آذار در ساحت گلزار و در ساحت و عرصهٔ روزگار از سرو و چنار رایت اقتدار بر فلک دوار بر کشید . مهام دارالمرز چمن که از ید تصرف باغبان بهمن انتزاع شده بود بحکم سلطان نافذالفرمان ربیع انتظام پذیرفت و امور دارالامان گلستانکه از ممالک متغلبهٔ دی بتسخیر دارای ملک آرای فروردین در آمده بود نظم ورونق گرفت . بالای رعنای عشیرهٔ نباتی یعنی نو باو گان باغ و گلستان راکه باجنود زمستان همداستان گردیده بودند بامر قهرمان بهار از شکفتن گلهای لعلگون در خون کشیدند و جمهور سکنهٔ گلشن و گلزار در سایهٔ مرحمت خدیو آذار بفرخی و خرمی آرمیدند . بزم عید و محفل نوروز سعید در بلدهٔ مینو نشان [طهران] انعقاد یافته ، برودوش اعیان سپاه و کنار و جیب قرب یافتگان درگاه از بذل خلاع زرتار و بخشش درم ودینار غیرت گلشن و گلزار شد . چون جماعت افاغنه ازآغاز افول دولت نیر سلسلهٔ علیهٔ صفویه تا باین هنگام مصدرانواع شور و شر و باعث اقسام نقصان و ضرر بوده ، در هر عصری ابواب هزار گونه خیانت وجنایت گشوده ، خدمت هیچ مخدومی را باتمام و کار هیچ صاحب کاری را بانجام نرسانیده ، بغیر از شرارت و فساد و لجاجت و عناد امری از ایشان بظهور و ثمرهٔ شجرهٔ ملازمتشان بجز از میوهٔ فتنه و شر و شور نبوده ، در آن وقت جمع کثیری ازطایفهٔ مزبور دراردوی کیوان بوی اقدس جمع آمده ، ازدحام کرده و گروهی نیز در مازندران بعد از مقابلهٔ محمد خان قاجار از گوشهای جنگل و بیشه و زوایای بیغوله و کربوه برآمده ، اجتماع کرده بودند . آثارشر ازچهرهٔ احوالشان ظاهر و علامات ضرر از ناصیهٔ اطوارشان باهر و حضرت ظل اللهی گیتی پناهی که خاطر خطیرشان محل ظهور تجلیات غیب و ضمیر

منیرشان از ضمیر هرکس خوانندهٔ خطوط هنر و عیب بود بروجود آن طایفه نفعی مترتب ندیده ، چیزی مشاهدهٔ مشاهدان نگردیده ، در صبح نو روز فیروز حکم بر قتل آنها فرموده و جمعی کثیر از خوانین و عظماء و رؤسای ایشان با فوجی فزون از قوهٔ تحریراز قواد و ابطال ایشان درحال مقتول گردیده ، خلعت کلگون ممات بوشیدند. علی خان شاهسون را بقتل گروهی که در مازندران اجتماع داشتند تعیین و آنها نیز همان شربت شیرین را چشیدند . از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ حضرت ظل‌الله این بود که حکومت هر ولایت و ریاست هر مملکت را بیکی از اهل آن ولایت عنایت و اورا منظور نظر تربیت فرموده ، بر اهل بلد از نیك و بد غیری را مسلط نمی نمودند محمد خان دادوی سواد کوهی را که باعتقاد خود خدمت کرده و بیشتر از جملهٔ اهل آن ولایت روی به‌آستان عبودیت آورده و در حقیقت تربیت یافتهٔ آن دولت بود بحکومت تعیین وبااعزه واعیان وعمال وارکان آنجا که در رکاب فلك فرسا باستان آسمان اعتلا جبهه سا بودند روانهٔ الکای خود فرمودند .

ذکر احوال دار الامان کرمان و مامور شدن خدامرادخان زند بسرداری آن‌ملك خلد مانند

ناحیت کرمان ولایتیست بهشت نمون ، بانواع نعمای الهی مشحون و در اراضی وصحاری وحدایق و بساتین آن اقسام تکلفات گوناگون ، شست فرسنك در شست فرسنك توابع و بلوکات و امصار و قصبات کرمانست ، جمعی از افشاریه از ایام دولت صفویه تا باین زمان در آن ولایت توطن کرده اند . شاهرخ خان نام سرکردهٔ آنها در اوان دولت شاهرخ شاه بمشهد مقدس معلی رخ آورده ، رقم حکومت کرمان را باسم خود صادر کرده ، بعلت گیر و دار محمد حسن خان و آزادخان و این معنی که ولایت کرمان در کناری واقع و حدوث فتنه را مانعست کسی بفکر او نیفتاده ، تا بان هنگامه خود سر

میزیست. در این ایام حضرت [ظل‌الله] خدا مراد خان را که ایشیك آقاسی دیوان معدلت ارکان بود بسرداری کرمان و تنبیه شاهرخ خان مامور فرموده ، از اتفاقات حسنه که بروز بخت بلند و تأئید طالع ارجمندروی نمود آنکه چون اهالی کرمان که از شداید شاهرخ خان بجان و از مکاره او در افغان بوده ، قرب مواکب خدا مراد خان استماع ، آن موهبت را سرمایهٔ انتفاع و ازخدمت شاهرخ خان مزبور امتناع کردند . از آن جمله اهالی بهاباد که محلی از محال کرمانست گردن از متابعت شاهرخ خان بپیچیده ودامن از دست خدمتش کشیده و شاهرخ‌خان که هنوز بتقریب نرسیدن خدا مراد خان پنبهٔ‌غفلتش در گوش ودیك طمعش در جوش بود جمعیت خود را برداشته ، با توپ و خمپاره و زنبورك و نقاره بجانب بهاباد حرکت و بتأدیب بهابادیان عزیمت و در خارج قلعه نزول و باوج تکیهٔ برجی که قریب‌بقلعه بود عروج نمود . از حکم قضا و قوت طالع جان گشا گلوله‌ای برجدار برج آمده ، بر خلاف عادت گلولهٔ تفنك از خاك و سنك در گذشته و با خان مزبور قرین گشته ، ازپایش در آورد و در خلال آن‌احوال خدا مراد خان نیز در رسید . مملکت کرمان علاوهٔ ممالك مملوك داور کشورستان گردیده ، سایر وقایع کرمان بعنایت‌الله العزیز المتعال در محل و مکان نگاشتهٔ قلم سحر توامان خواهد شد .

بیان چگونگی تتمه وقایع این سال فرخنده فال و سایرامور ایام توقف در طهران

چون هوای بلدهٔ طهران بحرارت و عفونت مایل و سمیات وبائی در آن ولایت متعدد و ملتزمان موکب خدیو آفاق اکثر پروردگان هوای ییلاق و مردم بیشهٔ ولایت عراق ، سرحد نشین و معیشت‌ایشان در این سر زمین شاق بود ، بلوکیست موسوم به شمیران ، متصل ببلدهٔ طیبهٔ طهران و چون در دامن کوه واقع و چشمه های آب خوشگوار از کوه بفراء و امصار آن جاری و مراتعش بغایت بسیاری و هوایش بسلامت اقرب و توقف موکب ظفر کوکب درین سرزمین

اولی و انسب بود ، الویهٔ کشور گشائی و اعلام ملک آرائی بجانب بلوك مزبور در حرکت ، از سرادقات زر کش طناب و شاد روانهای مخمل و کمخواب ساحت تراب عنبرین آن نیلگون قباب و خیام فلك اسباب عارج معارج ماه ه آفتاب و ایام حرارت هواو هنگام‌بودن گرما بر ملتزمان اردوی معلی بخوشی و خوشوقتی گذشت . از آنجا که امور عراق و مهام همگی اطراف آفاق بعلت تسلط و تردد لشکر بیگانه اختلال و اغتشاش پذیرفته ، جمیع آن‌بوم و بر خرابی و ویرانی و کل آن ملك و کشور تفرقگی و پریشانی گرفته و رونق ورواج آنها منظور نظر خیریت پرور و رتق و فتق مهامشان مقصود خاطر معدلت گستر و توقف طهران بعلت این گونه مشاغل نا گزیر و توطن درین عرصهٔ خلد نشان موجب سهولت این شغل خطیر بود ، چون ایام تموز بانجام و هنگـام مدت هوای آتش امروز باختتام رسید ، ابر مشکین و سحاب عنبرین خیام سنجابی بفضای کوه و شجر کشید ، اردوی گردون شکوه از ساحت دشت و کوه بعزم شهرستان مراجعت بسواد طهران نموده ، در عمارات مبارکات که بمعماری سعی و اهتمام این خدیو کیوان مقام صورت انجام یافته بود مشغولی بلوازم عیش و نشاط واقدام بمراسم بهجت و انبساط فرمودند ،

خوش آن نیك بختیکه‌در نو بهار / عزیمت نماید سوی مرغـزار
خرامان شود جانب بوستان / نشیند بپای گـل و ارغوان
ز گلشن چو گل خیمه بیرون زند / خزان بر بهاران شبیخون زند
فروریزد از ابر بهمن تگرك / برافشـاند ازسروو گل باد برك
بر آید ز باغ ودر آید بکاخ / بکاخی چو ایوان گیتی فراخ
ز عشرت نکوشد بکار دگر / صبوری کـند تا بهار دگر

ذکر رسیدن بهار و نوروز گیتی افروز سال هزار و صد و هفتاد و سه هجری

بار دگر فصل بهاران رسید / نوبت سر سبزی بستان رسید
غـالیه سا گشت نسیم بهـار / ریخت هوا سودهٔ مشك تتار
چهره برافروخت گل ازمهدشاخ / همچوخور ازمشرق ولبلی بکاخ

ساحت آرای این عرصهٔ وسیع کشور و سپهدار لشکر انجم و اختر، یعنی مهر انور در ساعتی میمنت اثر بجانب سلطانیهٔ حمل روی نمود و بزم والای بیت الشرف را زینت کردند. فراش قوت نامیه سرادقات گل و ریحان وخیام لاله و ارغوان بفضای چمن و ساحت گلشن کشید. گل آذری از کاخ شاخ رخسار دلبری بر افروخت و گل برك طری ازغالیه بیزی هوای بهار ونافه انگیزی نسیم آذار خرمنهای آودهٔ عنبر و خروار هـای مشك تر بیندوخت. سلطان گـل بجانب سلطانیهٔ چمن عنان سعادت گشاده و ناظم کشور گلشن ، یعنی نسیم اعتدال بحکم قهرمان بهار بسوی کوهسار باغ و بوستان روی نهاد. جهان رشك فردوس برین و هوا عنبر بیز وعبیر آگین گشت . فصل دی سپری شد و موسم افسردگی درگذشت . محفل نشاط و سرور و مجلس عیش و سور برنك آمیزی طراحان صاحب اندیشه و نگار بندی شگرف کاران صناعت پیشه آرایش پذیر گشت . از نعم گوناگون و حلاوت از حد افزون چندان بمحفل حضور و بزم سرور آورده کـه بیشتر از قوت مقرر جمیع مخلوق و زیاده از رزق مقدر کـل مرزوق بود . روسای پیاده و شرفای درگاه در حواشی بارگاه فلك اشتباه صفها بسته ، مغنیان نغمه پرداز وزخمه وران قانون نواز نغمات خوش و سرود های دلکش دربیوستند . بعد از انقضای بزم ارم نظم کار کنان آستان کروبیان پاسبان بمراسم عادت ، یعنی انتظام مهام مملکت و تمشیت امور سپاه و رعیت مباشرت و مبادرت نموده ، چون هیبت الله خان ولد مسیح خان با بوی یاشت کوه گیلویه مدتی بود که ملازم رکاب ظفر انتساب و بجهة قبض و بسط امور کوه گیلویه شاخصی مشخص نگردیده، ضبط و ربط امور ولایت مزبور بانضباط کلی نرسیده بود ، در آغاز این سال همایون فال قبسی ازقبسات انوارعاطفت بر ساحت احوال مشارالیه منجلی گردیده وقطره‌ای ازقطرات بحار رحمت بمزرع آمال او چکیده ، مومی الیه را بیگلربیگی الکای کوه گیلویه و اشهب عزمش بان صوب سبك گام خرام بوئیده . ایلات کوه گیلویه از اشرار الوار و پروردگـان قلل کوهسار ، همگی آن طوایف بصفت شرارت متصف و گروهی مختلف می‌باشند و هیبت الله

خان مزبور جوانی جاهل و این معنی را در نزد خود متحمل که
بقلت سن و جهالت امور آن ولایت را بکلی کفالت نتواند نمود . میرزا
طاهر نام چهار محالی‌الاصل اصفهانی را که میرزائی بود سپاهی وش ،
صاحب قلمدان و ترکش ، جامع تیغ و قلم ودرموکب اقدس از جملهٔ
قدیمیان خدم ، وکالت کوه گیلویه داده ، بان نواحی فرستادند ، که چون
مردی بود خداوند تجربه و خرد و شناسای عیار نیك و بد ، بولایت
مزبور رفته ، در قبض و بسط امور با هیبت‌الله خان مذکور اتفاق و
سعی خود را باهتمام او الحاق و ترتیب در باب وفاق و عقوبت اصحاب
نفاق بنماید ، چون میرزای مشار الیه وارد ولایت کوه گیلویه گردید و
بحوالی دارلایاله رسید ، بعضی از اهالی ولایت که بنحو مسطور دوستدار
فتنه و شور و از شرر انگیزی مشعوف و مسرور و از صلاح اندیشی
فرسنگها دور ، میرزای مشار الیه رااستقبال و لوازم استکمال و خودرا
بمومی الیه جزو استقلال نموده و ابواب فساد را گشوده ، فی‌مابین مشار
الیه و هیبت‌الله خان و آن دو عامل را بر یك دیگر بدهشت انداختند و
دوستی ظاهر را بدشمنی باطن متبدل ساختند . روزی هیبت الله خان
بدیدن یا باز دید میرزای عالی شان و منزل و مکان او رفته ، درحین
محاورات و هنگام مکالمات برادرمیرزای مذکورحسب المعهود اوطپانچه
از کمین جیب بر آورده ، بگلولهٔ طپانچه خان بیچاره را از پای در
آورده ، پس بالانفراد او در امور حکومت دخیل و مهام رعیت و
سپاهی را کفیل و این معنی معروض کار گزاران حضرت وکیل گردید .
موجب اشتعال نوایر غضب قیامت لهب ومیرزا طاهر را بحضور مقدس
طلب و جمعی را باحضار او مقرر فرمودند . مامورین بعد ازورود بکوه
گیلویه میرزای مشار الیه را برداشته و روی براه مراجعت گذاشتند .
تدبیری که میرزای مزبور بکار خویش کرد و علاجی که بخاطر آورد
آن بود که محصلین را بمواعید فریفته و باعیان سرخ و سفید شیفته
گردانید . استدعا نمود که اورا از راه دارالعلم شیراز بگذرانند و از آن
جانب عنانش را بطرف مقصود کشانند . غرضش از آن اندیشه این بود
که خود را بحصن قوی بنیاد و قلعهٔ آهن و فولاد حضرت اعتضادالدوله

محمد صادق خان رسانیده ، در پناه سایهٔ مرحمت وجوار حصن امن حمایت آن حضرت از آسیب انحادثه خلاص یابد . سر پنجهٔ نیرویش دست چرخ بلند ساید . پس بنحویکه قرار داد نموده بود بظل حمایت وسایهٔ رافت آن حضرت‌را برده ، خویش را بعروة الوثقای لطف و کرم آن جناب سپرده ، بمحض این تدبیر و حیله و یمن آن واسطه و وسیله از بلای آن قضیه دامن جان بسلامت برد .

ذکر حرکت موکب جهان‌گشا بجانب خمسهٔ عراق وسایر اتفاق بتقدیر خالق انفس و آفاق

چون موسم اعتدال هوا در گذشت و فصل اشتداد حدت و امتداد حرارت گشت توابع خمسه و نواحی ابهر وسلطانیه بجهة قشلاق اردوی همایون تشخیص یافته ، کارگزاران در بار ایران مدار پیش خانهٔ مبارکه را از راه راست بجانب پنجگاه خمسهٔ عراق کشیده ، موالف و مخالف درظل همایون اوج منصوری یعنی رایات فتح آیات بجانب حجاز مقصد شتافتند . ساربانان جدی‌خوان اشتران کوه کوهان راکه حامل اضعاف درم ودینار ومتحمل بار گران وامتعهٔ گران مقدار بوده ، نوای جدی بجانب محل مزبور گرم رفتار نموده ، چون ساحت سلطانیه مضرب سرادقات سلطانی ومقر خیام قاآنی گردید محمد آقا نام سلام آقاسی از جانب والی والاشان بغداد وبصره و عراق عرب بپیشگاه حضورداور کسری لقب خاقان حسب رسیده و بشرف تقبیل عتبهٔ جاه و جلال و فیض زیارت ارکان آستان سده مثال مشرف و مستفیض گردیده ، نامهٔ عبودیت ختامه و ذریعهٔ اخلاص ترجمه بنظر منشیان عطارد نشان و دبیران برجیس رای فضیلت توامان رسانیده ، پیشکشهای لایق سزاوار و سوقات درخور بسیار بساحت دربار فلك مقدار کشیده ، سلیمان باشا باشای کردستان بابان نیز از در عبودیت در آمده و اظهار خلوصیت و چاکری وشعار ارادت و فرمان بری کرده ، خلاصه سرداران اطراف و گردن کشان اکناف سربندگی بر آستان و گردن سرافگندگی برطوق امتحان نهادند . چون اوان سوز خزیران بپایان

و شدت هوای تابستان بانتهای زمان رسید دیگر ره بهجه رایت باوج مهر ومه افروخته و عقاب شیر علم در شاخ سدره آشیان ساخته ، از صدمات سمهای آهنین آهو تکان هزبر قرین پشت گاو زمین فرسوده و راه مراجعت پیموده شد . در حالتی که خیام عز و شان در سلطانیه و زنجان سرکوب برجیس و کیوان بود حکم مقدس جاری و فرمان اقدس بر مزاج ملك ساری شد که عمارتی بجهة خاصه سرکار در بلدهٔ طهران پردازند . کارگزاران دیوان عدالت ارکان شروع بسرانجام کار و تدارك اسباب بسیار کرده ، معماران اقلیدس گشا و بنایان کار آزما و نجاران بدایع نگار و نقاشان هیکل نگار از هر گوشه و کنار جمع آورده ، شروع باساس این بنای زیبا کرده ، در اندك روزی این عمارت بهشت رونق سرکوب سپهر مطلق و غیرت چرخ معلق و رشك طاق کسری و ایوان خورنق گشته ، در دیوان خلد و حرم و مکانهای کشیك چی و خدم بنالی چون باغ ارم آراسته و خانه ای چون بیت الصنم باتمام رسید .

ذکر وقایع سنوات هزار وصد وهفتاد وچهار و پنج بلطف خالق سرای سپنج

یك بار دگر موسم نوروز رسید هنگام بهار عالم افروز رسید
قمری سوی باغ نغمه پرداز آمد بلبل بچمن زمزمه آموز رسید

بهار خرم آرایشگر عرصهٔ عالم و زینت بخش بسیط غبرا و زینت افزای کوه و صحرا گردیده ، سلطان ذیشان قوت نامیه لشکر بجهة پروریدن سبزهٔ طری و گل آذری بجانب آذربایجان چمن و دارالسلطنهٔ گلشن ، ترکتازان جنود دی و بهمن که از قلعهٔ تنگنای کمون پای جلادت بیرون نهاده ، بتك و پوی کوه و صحرا عنان گشاده بودند ، از بیم سپهدار گیتی مدار بهار دیگر بار در قلعهٔ بطون و حصار کمون نشسته ، در بروی خویشتن بسته و نام آوران قوام ربیعی برغم متواریان خریفی بساحت ظهور و عرصهٔ بروزدرآمده سرادقات گلهای رنگین و خیام بنفشه و نسرین و سراپرده های لاله

ویاسمین را بیك دیگر پیوستند . دامان کوه و کمر از جوشن سبزه های تر رشك سپهر اخضر و فضای بسیط اغبر از هجوم گلهای عنبر احمر افق خاور شد . هزاران هزاران دستان سرا در صحن گلستان بنواهای دلستان سرود خوان شدند و قمریان خوش الحان در ساحت روز رخشان بناله و افغان نواسنج و نغمه سرا آمدند . در عمارات عالیات طهران محافل بهشت مشاکل و مجلس مینوشمایل برسمی که سزاوار وآئینی که شایستهٔ آن خدیو صاحب اقتدار بود صورت انجام گرفته ، خلعتهای زیبا وکسوتهای دیبا طراز سرا پا وزینت قامت وبای چاکران کریاس سدره اساس و بندگان درگاه فلك مماس گشت . قبل از این نگاشتهٔ قلم بدایع نگار شد که فتحعلی خان افشار در ورود بطهران در رفاقت محمدحسن خان گرفت و بجانب آذربایجان رفته و در قلعهٔ ارومی طوایف افشار و مردمان اطراف واقطاررا جمع آورده ، اساس خودسری و دستگاه مهتری بر پاکرده ، در آنمدت که موکب ظفر نشان داور کسری نشان در طهران انتظام بخش امور پریشان ولایات عراق و توابع آن بود فرصت نموده ، بمرور پای جرأت بنواحی بلدهٔ تبریز و مراغه وغیره گشوده بود . درین سال همایون فال تدمیر و گوشمال او وجههٔ همت دریا وسعت کارگزاران دولت ابدی الاتصال گردیده ، دریای لشکر بجوش وقلزم خطر بخروش و موجهٔ لجهٔ تیغ و خنجر باوج سپهر جوشن پوش ، اختر شناسان حکمت پیشه و زیجدانان صائب اندیشه بجهت تحقیق ساعت میمون و تدقیق در طالع همایون اسطر لابهای جهان نما بر کف ، درساحت کریاس گردون اساس صف گرفته ، چون ساعت معین دررسید رایضان ریاضت کار و کمیتان برق پویهٔ باد رفتاررا بپیشگاه حضور کشیدند . پای دولت رکاب فرسا و کلاه گوشهٔ جلالت فلك سا گشت . دنباله داران موکب منصور ، ازندیم تا دستور ، ازنزدیك و دور در حرکت آمده ، در خارج شهر طهران نقل مکان ، اردوی کیهان پوی واقع و ظلال خیام مرتفع شد ، نور

اجرام ساطع سحاب را مانع و ارتفاع گرد راه عبور بیك نظر را قاطع گشت . روز دیگر که لشکر انجم و اختر درمنزلگاه باختر نهان از دیدهٔ اهل نظر و پنهان از چشم ارباب بصر گردید . نوبت ظهور اختران سلاحهای مصقول و تابش انجم درع و مغفر بهادران خیول نصرة شمول و از انوار آن ستارگان پر نور و ضیای ماه و هور از نظر ها مخفی و مستور گشت و صدای رعد زنبورك و نقارهٔ جلو از طباق چرخ تیز رو گذشت . دلیران فتح آئین نصرة کیش آذربایجان را در پیش و بهادران خالی از هراس وتشویش راه بجانب حجله سرای خویش یعنی میدان جنك وعرصهٔ نام وننك گرفتند .

ذکر مراجعت اردوی نصرة توامان از سفر اول آذربایجان و چگونگی آن

لشکر آرای کلك بلاغت روش سپاه الفاظ را بدین گونه در فضای صفحه پرورش مینماید که چون الکای آذربایجان محل عسکر ظفر توامان و بلدهٔ مراغه مفتوح غازیان نصرة هم عنان گشت امور بلدهٔ مزبور را فیصل وانجام داده ، بعرض باریافتگان حضور ساطع رسید که فتحعلی خان خودرا بدارالسلطنهٔ تبریز کشیده ، باعانت تبریزیان مستظهر ودر قلعهٔ تبریز محرك سلسلهٔ فتنه وشر گردیده است. حضرت ظل الله لشکر پناه چون عقابان کبوتر شکار و شیران آهو خوار برپشت تکاوران رهوار نشستند، راه بسوی تبریز درپیوستند. چون طایفهٔ شقاقی وشاهسون از وادی ترك خدمت کناره گرد و در طریق خود سری مرحله نورد و بی خبر ازدستبرد مردان مرد بوده ، نخست جمعی از شیران بیشهٔ شجاعت برسم چپاول برسر آن طایفهٔ مخذول فرستاده ، چندان اموال و اسباب و اغنام و دواب و سلاح و یراق بی‌حساب بتصرف بهادران ظفر انتساب و بحیطهٔ ضبط و اکتساب در آمد که محاسبان اوهام در محاسبهٔ آن عاجز و عارضان اذهان از نصاب آن قاصر بودند . چون ظاهر دارالسلطنهٔ تبریز محل تموج آن دریای خون ریز و

جلوه‌گاه نهنگان بحر ستیز گشت فتحعلیخان در پناه شهر گریخته و ابواب قلعه را خاك بی غیرتی ریخته ، هر چند آن مجاهدان رزم ساز میدانهای اطراف شهر را محل ترکتاز و مشارالیه را بتکلیف ظهور و بروز صلا داده و درهای کوشش باز کردند گمان او بیشتر و استحکام ابواب سلامت جوئی و عافیت طلبی بیشتر از بیشتر گردید ، از مشارالیه بهیچوجه نشانی واز هستی او بغیر ازظن وگمانی نیافتند . مدتی خارج تبریز لگدکوب سم‌ستور و ظاهر آن ملك دلاویز مکان ترکتاز غلامان منصور وبلاد نزدیك و دورکه طلب کاران شر و شور بوده بغارت اهل جلادت رفته ، ایام زمستان قریب و هنگام نزول برف و باران نزدیك رسید ، حضرت جهانبان گیتی ستان اتمام امور آذربایجان را بسال دیگر گذاشته و بزمان تقدیر حواله داشتند . رایت عزم مراجعت برافراشتند ، منزل بمنزل طی مراحل و رحمت بی کران خالق انس و جان یعنی موکب عزوشان ببلدهٔ طهران نازل شد و اوان دی بحضور معشوق و می گذشت. در قصر دولت و کاخ جلالت از وصل کواعب اتراب ونغمات چنك و رباب و کیفیت شراب و نشائه بادهٔ ناب فیض جو و کامیاب گشتند و در آن مدت کارکنان دربار فلك رفعت بتدارك اسباب یورش و تهیهٔ آلات شورش آذربایجان وسر انجام ارادت تسخیر آن کشور وسیع البنیان کوشیده و مهیای یورش کلی گردیده ، بانتظار موسم چشم بر وصول بهار خرم و منتظر ورودنیر اعظم بنقطهٔ اعتدال آرمیدند .

ذکر توجه موکب نصرة نشان دیگر باره بجانب آذربایجان

چون روزگار فرا رسید و هنگام سر سبزی کوه و صحرا و نزهت بسیط غبرا و جلوه گری گلها و موسم گل گشت و تماشا گردید ، آب و علف در کوهو دشت وافر و نوبت سهولت امر سایر رسید یورش آذربایجان مجدداً پیشنهاد خاطر و اتمام‌کار فتحعلی خان وجههٔ خاطر فیض مظاهر گشت . اسبابی بجهت این یورش مهیا و اساسی بجههٔ این سفر بر پا شده بودکه دستگاه خاقان و قیصر بر باد و اساس دارا و

اسکندر ازیادرفت.رصد بندان تقاویم شناس ومسطربندان حکمت اساس احکام اجرام را اقتباس و در رفتار افلاك ملاحظهٔ اوضاع و ازگردش انجم تحقیق ضرر و انتفاع کرده ، نظرات کواکب را بنظر تدقیق در آورده ، ساعتی قرین انواع سعادات و طالعی دور از شوایب فسادات بجهة تحریك الویهٔ جاه و جلال و استعلای اعلام نصرة و اقبال مشخص نمودند . پس در وقت مختار صرصر عاد و سیل قمع بلاد یعنی طوفان حادثه زای و فزع نیستی گرای مهیای راه و مرکب کوه بر انداز زمین فرسای از جای جنبید و آشوب فزع اکبر وغوغای روز محشر در رهگذر لشکر قیامت اثر هویداگردید . نوای نای ساکنان صوامع ملاء اعلی راکرکرد و نعرهٔ رویین درای بنیان قصورسپهر والارا از بن بر آورد و رایات شوکت و شان فلك سا و ماهچهٔ اعلام ظفر توامان از افق شهر طهران ، پیش خانه کشان همایون از خیام فلك نمون بر زبر ربع مسکون گردونهای دیگر گون کشیدند و پیش خیزان موکب سعادت مقرون ازصنادیق امتعه ومفارش اقمشه واستهای براق ودستهای سلاح و یساق بر زبر همدیگرچیدند . القصه اردوی همایون ازشهربیرون و معسکر کیهان گرد ناحیه فرسای هامون شد . پس در هرمنزلی جهان تازه بر پا و در هر مرحله ای کشوری نو آشکارا میگردید ، تا اراضی و الکای آذربایجان از فر قدوم بهجت لزوم حسرت خلد برین وصحاری آن کشور فسحت بنیان از میمنت قدوم سعادت توامان غیرت نگارخانهٔ چین گشت و مشخص گردید که فتحعلیخان افشار این بار از بیم سحاب حادثه بار اردوی ظفر شعار با لشکر های خونخوار و افواج سپاهی افزون از حد تذکار موکب منصور را استقبال و از تبریز گذشته ، در موضعی قریب بقرا چمن بنهٔ همایون و اغروق سپاه ظفر مقرون را در پشتهٔ رفیع و قلهٔ منیع که کوه الوند سنك ریزهٔ دامان و جبل دماوند از جملهٔ سایه نشینان پیرامن آن بود برجاگذاشته و اطراف آنرا از سنگر های استوار و اساسهای پایدار مستحکم داشته ، نادرخان زند و

قوجی ازدلیران فیروزمندرا مستحفظ بنه وحارس خادمان حرم محترم و اسباب واثقال جمهور حشم فرمودند . اکثر لشکر ظفر اثر را پیاده کرده ، با کمال شوق و اعتماد بلطف خالق عباد ، با افواج بیرون از تعداد بسوی میدان فتنه و فساد روی نهادند و سپاه ظفر همراه را دسته بدسته وفرقه بفرقه بامرای نامدار و سالاران عالی مقدار سپرده ، تعیین قرقچی وقراول وتسویهٔ قلب و جناح وسان وسول ودست راست تیپ قیامت نهیب را بجناب شیخ علی خان که شیری بود از بیشهٔ شجاعت وپلنگی از کوهسار جلادت داده ، زکی خان زند را که عم زادهٔ آنحضرت بود نگهبان صفوف دست چپ ، قول همایون وقلب لشکر ظفر نمون بوجود فیض مشحون زیب و زینت گرفت و از آن جانب نیز فتحعلی خان تسویهٔ صفوف و تصفیهٔ الوف کرده و پای جلادت فشرده ، روی دلیری برزم بهادران معرکهٔ شیرگیری آورد . نای رعد نوای فغان جان فرسای برکشیده و از صدمهٔ نعرهٔ کوس سقف سپهر آبنوس ازهم بدرید ، از تردد سوار وازدحام سم ستوران باد رفتار کرهٔ خاك از پشت گاو زمین بر نشیب گاه افلاك ، از هول آن حادثه بردلان را رنك از رخ بپرید و از هراس آن سانحه سخت جانان را جان از قالب رهید . کارها سخت شد و پای ها سست ، دلها شکسته گشت و تنها نادرست . توپهای رعد آواز وتفنگهای برق انداز از دهان شراره فشان آتشی افشاندن گرفتند که عنصر هوا مزاج کرهٔ اثیر گرفت . ازغبار میدان جنك و دخان توپ و تفنك سحابی مظلم در هوا متراکم شد که بجای باران قطرات امطار گلوله بباریدن آمد . از سنانهای دلیران در فضای میدان نخلستانی پدید شد که گل حسرت و میوهٔ هلاك بار آورد وسهام جان ستان هژبران عقاب اجل شکار فرخنده چنان از میان کمان بروز نمود که جانهای شاد را از این مغاك پیوند ارتباط گسسته شد و چندان مرغ روح از قفس تن رهائی یافته ، بجانب نزهت سرای فردوس بپرواز آمد که راه آمدو شد بر خیل ملایك بسته شد . خاك گرسنه از خوردن خون دلیران سیر گشت و چرخ را

از فتنه انگیزی دلگیر هنگامه‌ای برپا شد که خفتگان خاك بگمان قیامت سر از نهان خانهٔ قبور برآوردند و غوغائی بدید آمد که جمع کروبیان بتماشا سر ازدریچهٔ افلاك بیرون کردند . صفوف دست چپ فتحعلی خان و لشکر های دست راست سپاه نصرة نشان که ضبط و نظم آنها درعهدهٔ جناب شیخعلی خان بود هجوم کرده ، تاختن آوردند. پای ثبات و قرار ایشان سست و عهدشان با هزیمت درست آمده ، روی از میدان جنگ و عنان از مضمار نام و ننگ بر تافته واشکر های دست راست شکست یافته ، دست چپ فتحعلی خان ازعقب هزیمت کردگان روان وارتفاع گرد باوج گردون گردان وهیجان غبار برفراز هفتم آسمان شد . چون میدان هیجا و مکان آن غوغا با سنگر و بنه شش فرسنگ مسافت داشت و هجوم گرد و غبار روی بجانب سنگر نهاد نادر خان زند در محافظت بنهٔ لشکر فیروز مند ارتفاع غبار و نزدیك شدن گرد را بر شکست لشکر و هزیمت خدیو کشور ظفر محمول داشته و در ساعت خدام حرم محترم و سوارهٔ بنهٔ انجم حشم را بر داشته ، روی بجانب عراق گذاشتند ، سایر اهل اردوی همایون و سایر ماندگان سپاه سعادت رهنمون نیز احمال و اثقال را بر جا نهاده ، هرفرد پای هزیمت بجانبی گشادند و هر دسته عنان فرار بصوبی دادند و در طرفة العینی جمیع آن جمع کلی در روی هم شکسته ، شیرازهٔ اتفاقشان گسسته گشت . بعضی‌افواج فتحعلی خان که از عقب گریختگان شتافته بودند بربنه و اموال و اسباب باقیمانده درآویخته، گرد از بنیادبنه و دود ازنهاد بقیهٔ مردم برجامانده برانگیختند. نادرخان باخادمان حریم عزوشان تا همدان وبعضی متواریان‌هزیمت تااصفهان رسیده ، متفرق گردیدند .

بیان افتتاح ابواب نصرة و ظفر بعد از شکست لشکر فتح پرور در قراء خمسه بلطف خالق خیر و شر

سالار سپاه نامه یعنی خامهٔ عنبرین شمامه در صفحات این کتاب مستطاب ابواب فیروزی را بدینگونه برچهرهٔ ارباب دانش میگشاید که : چون بنحوی که صورت نگارش گرفت شیخعلی خان که سالار دست

راست بود با لشکر های خود شکست یافته ، روی از میدان دلیری برتافتند ، آن واقعهٔ حیرت افزا و آن قضیهٔ حادثه‌زا که در حقیقت امری خطیر و بالضروره سرمایهٔ پریشانی سپاه نصرة پذیر بود باعث تزلزل ارکان جلادت وموجب انهدام بنیان شوکت و شهامت خدیو آفتاب رایت نگردید . شیخعلی خان چون سپاه خود را منهزم و رایات نصرة نمود را فلك سا واشکر قول وصفوف سول را برجا دید ، دست غیرت بر دامن و سر پنجهٔ صمیمیت عنان توسن او را گرفته ، تن تنها خود را در ظل رایت فتح آیت رسانید . زکی خان ازجانب دست چپ چون کار را چنان و حال را بدان سان دید خود را در میان جزایرچی جزو خویش بی هراس و تشویش انداخته ، پای غیرت مندی دررکاب خرسندی فشرده و چون نهنگان لجه پیما دربحر وغا ودریای هیجا غوطه خورده ، از قول همایون و قلب صفوف ظفر نمون نیز جناب شیخعلی خان با لشکر های قول هزبران و نره شیران بیشه ورو بامر آن گزیدهٔ حضرت داور حمله آور گردیده ، سپاه دست راست فتحعلی خان را از جای بر کنده وبساط صفوف دشمن را در هم شکسته ، سپاه فتحعلی خان پریشان ، نظم صفوفش بی سامان و یکباره از ساحت میدان عنان گردان گشت و شکستی فاحش بر آن فوج موحش روی داده ، رایات اجلال واعلام اقبالشان بر خاك ذلت و حضیض مسکنت افتاده ، در آن هنگامه و آن هنگام خبر شکست بنهٔ سعادت پرور و تفرقهٔ باز ماندگان لشکر ظفراثر مسموع داور اسکندر فرو در میان سپاه مشهور و منتشر گردیده ، خدیو کشور فیروزی سپاه نصرة پناه را در همانجا فرود آورده و پرستاری آنها را بجانب شیخعلی خان محول نموده ، بنفس نفیس با سه چهارنفر جلو دار روی بجانب بنه آوردند ، که از اسباب واساس و احمال و اثقال خاصه و عامه آنچه برجا مانده محافظت و آن حادثهٔ نا گزیر و آنواقعهٔ دامنگیر را تدبیر فرمایند . در آنحال روز باخر رسیده و سپهدار لشکر انجم واختر ازمیدان چرخ اخضر منصرف گردیده بود . آنحضرت رمح دلیری در دست ، در عرض راه در بیگاه نیز سپاه

فتحعلی خان را که از احوال بنه گرانبار و بی خبر از شکست فتحعلی خان در راه مراجعت گرم رفتار بودند ملاقات کرده ، بهر کس که برمی خوردند از نخل زندگانی و نهال عمر و جوانی بیزار و بهر یك که روی می آوردند بسوی ملك عدم روی می آوردند و جمعی کثیر از آن طایفه در عرض راه بر خاك و جمعی غفیر از آن فرقه را ازپشت زین برزمین هلاك انداخته ، زاویه نشین خلوتگاه خاك ساختند و آنشب در مکانیه در سنگر بسرآورده و چاباران مسرع بطلب نادر خان و سایر هزیمت کردگان روان کرده ، مراجعت باردوی همایون و عطف عنان بجانب معسکر ظفر مقرون فرمودند . الحق این واقعه ایست که گوش هیچ شنونده مثل آنرا نشنیده و این قسم حکایت را هیچ بیننده درتواریخ سلف ندیده ودر صورتی که شکستی چنان در عرصهٔ میدان واعاظم بنیان صفوف لشکریان روی نماید وبنحو ذلك خبر تفرقهٔ لشکر وتلاشی جمیع بنه و سنگر درچنین هنگامی می آید ثبات و پایداری شهرایار از جملهٔ خوارق عادات واستحکام و استواری صاحب کار از مقولهٔ ممتنعات و این معنی فوق حوصلهٔ بشر و فزون ازقوهٔ مخلوقات خالق خیر و شر مینماید.

بیان چگونگی محاصرهٔ قلعهٔ ارومیه وبقایای احوال فتحعلی خان

فاتح ابواب قلاع صفحات واوراق ، یعنی کلك فصاحت سیاق، فسانه‌پرداز این حکایت می گردد که : فتحعلی خان بعد از انهزام از میدان جنك و انصراف زمام ادهم برق آهنك ازعرصهٔ نام و ننك روی بقلعهٔ ارومی آورده ، در پناه نسج العنکبوت دیوار وحصار خزیده و قلعه نشین وعافیت گزین گردیده . حضرت ظل الله فلك دستگاه امور مراغه وخوی وسلماس وتبریز وسایر بلاد وامصار را تمشیت کلی داد و حکام لایق بولایات مفتوحه فرستاده، جمیع امور ازنزدیك و دور بروفق معدلت واقتضای مروت و مرحمت صورت انجام پذیرفت . پس عزم توجه بجانب ارومیه

و تصمیم تادیب فرقهٔ شومیه فرموده ، جمهور و امرا و رؤسای ملك آذربایجان ، مثل کاظم خان قراجه داغی که ازاعیان امرای آن ولایت و ملاذ سپاهی و رعیت بود و شهباز خان دنبلی و احمد بیك برادر او و پناه خان جوانشیر و قاطبهٔ صغیر و کبیر شرف پذیر خدمت داور جم نظیر و پناه خان مزبور نیز از جملهٔ اعاظم الکای مذکوره و ایلات توابع او از جوانشیر و قزاق و برچلو ، زیاده ازبیست هزار خانوار و قلعهٔ داور مشهوره بقلعهٔ شیشه و آن کوهیست مرتفع و متین و قلعهٔ خدا آفرین ، فرازش با افلاك محاذی و اوجش با سماك موازی ، مشار الیه در آن حدود از گردنکشان احدی را خدمت نکرده و گردن بطوق اطاعت احدی در نیاورده ، از آنجا که این دولت را سزاوار خدمت و آنحضرت را در خور طاعت دیده ، راه نورد بوادی عبودیت گردیده . مختصر سخن : خدیو لشکر شکن و موکب دشمن فکن بخارج ارومیه رسیده ، آن فضای بهجت افزا مطار عقابان رایت فلك سای گردون فرسای گردید . ارومیه قلعه ایست متین و مستحکم و حصاربست استوار و منتظم ، توابع آن متصل بولایات کوهستان اکراد یزیدی و بلباس وحکاری و اکراد مذکور از غایت بسیاری فزون از آنکه بسر انگشت تصور تعداد آحاد آنها توان نمود وعدهٔ حضرات مزبور زیاده بر آنکه بکار مآت و شمار الوف بتوان زبان گشود . بی تکلف حشراتی‌اند مخلوقات صحرا و کوه و بهایمی اند مشتمل برچندین گروه ، آنها را مذاهب مختلفه می باشد ، ارباب ادراکشان طریقهٔ سنت و جماعت دارند و از مذاهب سایر تفحص کنندگان عقول و اذهان سر بدر نمی آرند . در مذهب و در قتال و قطع طرق و نهب اموال وطریقهٔ انقیاد و اسر نساء و قتل رجال جماعت افشاریه بعلت قرب جوار با آنجماعت سازگار و بتقریب همسایگی و هم خانگی با یك دیگر یار می باشند . خدیو کشورستان چون ظاهر ارومیه را جلوه گاه شیران بیشهٔ هیجا و مقر دلیران قلعه گشای فرمودند کرة بعد اولی و مرة بعد اخری سپاهی از حد تخمین بیرون و لشکری از ریك هامون بیش و افزون برسم چپاول بر سر آن طایفه

فرستاده و رخصت نهب و غارت داده ، جماعت مزبور از بیم شمشیر غازیان منصور ترک اماکن و خیر بلد مساکن نموده ، پای بوادی فرار و عنان بصحرای ادبار گشودند و بولایت فراری و در زوایای مرز و بوم متواری شدند . مختصر سخن : حضرت ظل‌الله اطراف قلعهٔ ارومیه را و اقطار اوطان طایفهٔ شومیه را بنظر دقت دیده و بچشم خریداری ناظر گردیده ، لشکر پر خاشگر و سپاه بی حد و مر را باطراف اربعهٔ قلعه تقسیم نمود و حکم اقدس نافذ و امر مقدس جاری شد که بهادران نبرد و شرزه شیران دشمن شکار ، یعنی مردان مرد ، جانب خود محافظت و خیر خویش را حراست ، اززیروزبر نوع بشر و اصناف مرغان تیز پر را راه عبور و جاسوس خیال و پیک نسیم شمال را مجال مرور ندهند . از چهار جانب توپهای قلعه کوب و خمپار های شهر آشوب بر قلعه بسته و در و دیوار را درهم شکسته ، از آغاز فلق تا انجام شفق رعد آواز توپ زلزله افگن بنیان قلعهٔ گردون و از وقت بام تا هنگام شام صاعقهٔ خمپاره شراره ریز چرخ بوقلمون و زمین از صدمات زلزلهٔ عظیم بی سکون بود . از آنجا که شهر و نواحی ارومی از جملهٔ ییلاقات بسیار سرد و هفت‌هشت ماه از سال مقتضی برف و برد ، فتحعلی خان امیدی که داشت ببرودت هوا و خیالی که بر لوحهٔ خاطر مینگاشت وصول فصول شدت سرما بود . مکرر مذکور میکرد و این عبارت بر زبان می آورد که : ما را ریش سفیدی هست که درین اوقات خواهد رسید وباهتمام او حصول نجات و قطع وفصل این معاملات خواهد گردید . تا آنکه هنگام دی‌در رسید و موسم ترکتازسپاه بهمن گردید . چرخ گرمرو بنای سردی نهاد ومزاج زمهریر لشکر فسرده دم برف و سرما را بیغماگری طاقت و توان فرستاد و برودت هوا بمرتبه‌ای رسید که آتش پاره کار یخ ریزه می کرد وشدت سرما بجائی انجامید که آتش از بیم افسردگی از درون سنگ و آهن سر بیرون نمی آورد ودستها ازکار افتاده و پایها از رفتار ، خونها در عروق افسرده و نفسها در سینها سرمه زده . هوا کافور بیز شد و سحاب گوهر ریز شد . بیت :

شهر نمودببر باز آهنین جوشن   شجر نهاد بسر باز آهنین مغفر

بمعماری همت بلند و طراحی رای ارجمند عمارتی قوی پایه مشحون بانواع زینت و پیرایه بجهة خاصهٔ سرکار طرح انداخته ، امر و مقرر ساختند که سران سپاه و مقربان درگاه وجمهور آحاد لشکر ظفر بناه عمارات خوب و منازل مرغوب از نی و چوب اساس نهاده ، بزودی سرعت انجام داده ، رفع اضرار سرما و دفع اذیت برودت هوا نمایند . مامورین بر وفق حکم مطاع عمل نموده و هر یك درخور پایه و مقدار مایه اساسی و بنائی بانجام آوردند ، که اندك روزی در پیرامون شهر ارومی شهرستانی وسیع بر پا و قصور بی قصوررفیع منیع هویدا و بالمره علاج برودت هوا و چارهٔ اذیت و اضرار سرما شد . چون امتداد اوان محاصرهٔ قلعه و طول زمان قلعه داری افشاریه سه ماه رسید ، در دوروی قلعهٔ قضیهٔ قحط و نقص آذوقه حادث گردید . کار قـلعگیان ببی نوائی و رسوائی انجامید . مردم شهر ازبی قوتی وبی قوتی ازپا افتادند . اهل حصار ازبی‌نوائی تن بهلاکت دادند . شریف و وضیع از گرسنگی میمردند و مرضعه و رضیع از الم جوع جان نمی بردند . کار بر ایشان تنك شد و پاسداران قلعه‌عاجز از درنك . ازغرایب سوانحی که در آن حین ازپردهٔ خفا رخ نمود و عجایب عوارضی که در آن ایام از حجاب قضا چهره گشود این واقعه بود که : ابراهیم خان نوبری در سروخفا بافتحعلی‌خان‌همداستان و با بعضی حرام زادگـان‌لشکرنصرة‌توامان نیز هم عهدوپیمان گردیده ، از راه برگـشته بختی این خیال محال بخاطر رسید که معاذالله بذات بی نظیر زیان‌وبخدیو کشور اذیت جان رساند ° چند روز این معامله در میان و این اراده منظور نظر ایشان‌وبیکهای آن بی‌حیا نزدفتحعلی خان و منزلهای هم عهدان تردد نموده ، قرار داده‌بودند که شهبازخان نککی که یکی از سرکردگـان و تفنگچیان کوه مره فارس بود و در فن تفنك اندازی بی نظیر و در پیشهٔ کمانداری مشهور صغیر و کبیر تفنگی بجانب آن جناب انداخته ، ذات معدلت‌صفات را هدف تیربلا ساخته ، معاملهٔ معهودهٔ خویش‌بانجام‌رسانند . یکی از نمکشناسان دولت خواه که از اسرار ایشان آگـاه بود حقیقت‌را بعرض محرمان

حریم دولت رسانیده ، بر رأی ملک آرا معروض گردانید . حضرت ظل اللهی بعد از اطلاع و آگاهی از حقایق احوال کماهی وتشخیص و تحقیق آن گونه روسیاهی خلاصهٔ این گروه شوم واصل هم عهدان آن فعل مذموم برحکم مقید وبعد ازمکالمات و تحقیق حقایق حالات و اقرار ایشان بر تقصیر و ثبوت آن جرم عقوبت پذیر ابراهیم خان نوبری و مطلب خان کرمانی و شهبازخان مککی و چهار نفر دیگر را مقتول و رؤس ایشان برسم ارمغان بنزد فتحعلی خان مرسول شد . چون فتحعلی خان امور را بر خلاف مآرب و حریف را بر خویشتن غالب دید بساط بزرگی را در نوردیده ، اساس فرو چیده را برچیده و روزی بنا امیدی و نا مرادی از درون شهرقدم فرسای وادی و خودرا باصطبل سرکار وسعت مدار رسانیده ، بست نشین و متشبث بحبل المتین کمند سعادت سرمد گردید . حضرت ظل الله گردون دستگاه از غایت مروت جبلی و نهایت رافت و مرحمت ذاتی جان و ناموس اورا امان ، کارگزاران درگاه فلک اشباه اموال اورا بخزانهٔ عامره سرکار فرستادند . چون ابواب این فتح عظیم بررخسارهٔ امنای دولت ابدمدت باز ونسایم رحمت خالق بنده نواز برروضات احوال اهل ارومی در اهتزاز شده ، مواکب نصرة کواکب در طالعی مسعود وزمانی محمود بشهرستان ارومی ورود فرموده ، چون جان در قالب بشری وچون روح در کالبد عنصری قراو گرفتند و غبار نوایب وفتن و گردمصایب زمن را بزلال لطف و احسان و جاروب اکرام وانعام از خاطر رفتند ،

بیان قضیهٔ عمای شیخعلی خان و چگونگی وقایع آنزمان

بر خاطر اولوالابصار والالباب و ضمایر ناظران این کتاب مستطاب مستور و پوشیده نماند که بمصداق « الملک عقیم » سلاطین صاحب تمکین و کشور خدایان زمین رابرادر وفرزند وخویش و پیوند وسزاوار نیست ، زیرا که اقوام و عشایر نسبت بلازم باید ملازم و چاکر و بنده و فرمان بر باشند . اگر اقربای سلاطین خواهند که بمقتضای قرابت عمل نمایند و بهنجار اقربا رفتار آرند نظام ملک بالضروره خلل

می‌یابد وطبع غیور سلاطین کامگار برنمی‌تابد. شیخعلی‌خان را در آن اوان
مرض غرور برمزاج عارض ومستی نخوت باعقل او معارض گردیده، پارا از
حدخویش فراتر کشیده، اساسی افزون از مقدار چیده بود. بعرض اقدس رسید
که چیزی ازقلیل و کثیر بمهر وبرات خود بعضی از ولایات مفتوحه حواله
داشته و بجهة ایصال آن محصل گماشته. این معنی موجب اشتغال نوایر
غضب قیامت لهب و احتراق اسباب عزت و آبروی او را باعث وسبب
گردید. پس شبی مشار الیه را بخلوتگاه حاضر و بمحفل سرای اختصاصی
طلبیده، مسیل برچشم جهانبینش کشیدند. چون برادر مشارالیه چندی
قبل ازین واقعه بحکومت الکای گیلان مامور و متوجه صوب مزبور گردیده
بود، هدایت‌الله خان را که حکومت گیلان درحقیقت موروثی و مکتسبی
او بود در سلك ملازمان رکاب ظفر انتساب منصوب و از جملهٔ ملتزمان
موکب سعادت کـوکب محسوب بود در همان شب حسب‌الامر خدیو
کسری حسب بحضور معدلت دستور جلب و مجددا بحکومت گیلانات
مفتخر و بحبس و قید نظر علی خان مأمور و مقرر و بچاپاری روانه
فرمود و مشار الیه در استعجال نوند از ریح عاصف و جلوه از برق
خاطف عاریت نموده، پای سرعت بصوب مقصود گشود و بورود رشت
نظر علی‌خان از بیم همدستی برادر اندیشه مند و از سخط طبع غیور
خدیو منصور نا خرسند بود. لیکن چون خدیو عدل ساز جور سوز
شیخعلی‌خان را بعد ازدو سه روز که درحبس وقید داشت اطلاق ومورد
الطاف و اشفاق و تیولات و مقرری او مزیدی الحاق فرموده، ازراه
مرحمت و مروت کـه سرشتهٔ آب و گل و مخمر دل رأفت مایل بود
لازمهٔ عنایت و نوازش دربارهٔ او معمول داشتند. نظر علی خانرا نیز
بعد از استبعاد بتقبیل عتبهٔ سپهر استعداد مرحص و از حبس و قید
مستخلص وبطریق سابق مستظهر بخدمات لایق ساختند. سبزعلی‌خان زند
که کیفیت احوال او نگاشتهٔ کلك گهر پیوند و بطریق اظهار و بروز مأمور
بایالت سرحدات فیلی و عربستان بود، در آن اوان که خبر بیلطفی داور
جمشیدشان نسبت بجناب شیخعلی خان منتشر گردیده، باعراب و غیره
رسیده بود، درروزی که سبزعلی خان مشارالیه باعراب کثیر درپیوسته،
صفوف حرب و ضرب بسته بود، شیخ علوان که یکی از مشایخ اعراب

کشیرست حربه باو افگنده ، دوحهٔ حیاتش را از حدیقهٔ جوانی بر کند وصرصر مرگ غبار وجود آن تازه جوان را افنا فنای عالم بکار افگند .

ذکر حرکت موکب منصور از ارومی و وقایعی که مقارن آن اتفاق افتاد و گزارش زکی خان زند

کلک شیرین گفتار فسانه برداز و خامهٔ ورق نگار صفحه طراز بدین گونه نگارندهٔ این خبرو گزارندهٔ این سمر می گردد : رود ارس که از مشاهیر رودهای کبیرست دروسط آذربایجان جاری و متصل بدریای خزر و باب الابواب و بلاد و الکای مذکور آنچه در ماورای رود مزبور واقع گردیده‌است مشهوراست بولایت آن‌طرف آب ، که غرض‌از آن شیروانات وسالیان وباد کوبه‌وقبه وشابوران ودربند باب‌الابواب ،چون بهرمت بانی‌عدل‌جهان آراو‌تعمیرمعمارلطف مملکت پیرای خدیو کشور گشای ولایات اینطرف آب رونق وانتظام گرفته، حکام نیکو کارتعیین وبرقرارفرموده ، رای ملك آرا بانتظام مهام ولایات آن طرف واقع و رایات فتح آیات از ارومی متحرك و بیش خانهٔ همایون در طریق خروج از شهر سالك شدند . از فغان گورکه و نعرهٔ کوس و خروش ستوران حرون و سهیل اسبان شموس ولوله در طاق سپهر آبنوس و زلزله در کاخ چرخ سندروس افتاده ، مواکب سعادت کواکب منزل بمنزل طی‌مراحل فرموده و دارالارشاد اردبیل مقر کوکبهٔ عساکرنصرة دلیل وآفتاب عالم تاب ذات معدلت صفات ببرج دولت تحویل یافت . در آن هنگام چاباران مسرع ازالکای عراق رسیده ، واقعهٔ زکی خان رسانیدند . مفصل این‌مجمل آنکه : زکی خان از قراریکه سابق نگاشتهٔ قلم بدایع رقم شد ، عمزادهٔ حضرت ظل‌الله و آن حضرت را شفقتی مفرطنسبت بخان مشارالیه و او نیز در مقام اخلاصمندی ثابت قدم وسلسلهٔ ارادتش غایت متین و محکم و همواره سالاری کشیك و حراست نفس نفیس و ضبط و نسق درب دولت خانه‌متعلق بخان‌مشار الیه بود . در قضیهٔ حل فتحعلی خان بنحو تقریر کلك دو زبان مصدر خدمت نمایان و محامدات شایان گردیده ، ولیکن در همان اوان بتضریب جزوی از وکلای سرکار عصمت مدار رنجیده ، چون اعتماد کلی بالطاف واشفاق

خاطر خورشید اشراق خدیو آفاق داشت، نازشی بخاطر رسانیده، با معدودی از ملازمان جریده وار روی بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان گذاشت و در آن نزهت سرا بفراغت حال بتفرج و تماشا قیام میکرد و برفق و آرامش و آسایش روزی بشب می آورد. از آنجاکه بنحو مسطور ضمیر مرحمت مفطور خدیو منصور و توجهات خاطر موفور برعایت جانب او مقصور بود، حضرت ظل اللهی آقا حسین میر پنجه که از اعیان دولت ابدمدت و ازامنای حضرت فلک رفعت بود باتفاق نادرخان زند بجهة استرضای خاطر زکی خان و عنان کشی او بجانب اردوی فلک شان بدارالسلطنهٔ اصفهان گسیل فرمود. زکی خان از نصایح ومواعظ مشارالیهما منقظ و متنبه از وعظ واعظ نشده، از مراجعت امتناع و از علایق دنیوی اظهار انقطاع نمود. چون مأمورین بحضرت سپهر مرتبت معاودت و عاکفان سدهٔ آسمان رفعت عرض حقیقت نمودند، حضرت ظل‌الله بندگان پناه مجدداً بجهة تهذیب قلب زکی خان اورا بسرداری الکای قیمت فزای عراق بین الاقران مرفه و طاق و اظهار لطف و وفاق نسبت بمشار الیه فرمودند. بعد از وصول ارقام مطاعه زکی خان از اصفهان حرکت وبجانب توابع وامصار عراق نهضت کرده، رخ بان نواحی آورد. اگرچه بعلت نهایت شفقت که در حضرت ظل اللهی نسبت بخود گمان داشت، بتضریب جزوی در ظاهر نازی کرده بود، لیکن در باطن از جملهٔ هدویان آن دولت رفیع شان و بهیچ وجه مخالفت واقعی ومعاندت حقیقی پیرامون خاطرش نمی گردید و چگونه چنین نباشد؟ زیراکه در آن دولت مشارالیه رابربعضی امثال واقران شرف تفوق و خاطر خطیر اقدس رعایت جانب او رادر غایت تعلق بود. چون مواکب خان مشارالیه از اصفهان بیرون وجواد خوش خرام عزمش مرحله نورد هامون شد، بعضی از عقاربت انس وشیاطین بشر، از بختیاری وفرق دیگر بخدمت مشارالیه هجوم آورده، بجهة ارتکاب شرکه باآب و گلشان مخمربود آغاز فسونگری و بنیاد ساحری کرده، بوسوسه و دمدمه خان مشارالیه‌را فریب داده، ابواب فتنه وفساد گشاده وپای براه طغیان نهادند. چون علی محمد

خان ولد محمد خان همشیره زادهٔ خدیو فیروزمند ، که در میدان دلیری شیری بود شرزه وسنان جان ستانش هنگام جان ستانی ماری بود گرزه ، درآن اوان بحکومت بروجرد قیام داشت رقم لباسی مکتوب و بخاتم جعلی مختوم و در رقم مزوری مزبور حکم بزکی خان نمودند که علی محمد خان را دستگیر و جهان بینش را از لباس بینائی عاری سازد و رقم مذکور را بنظر علی محمد خان رسانیده ، باین حیله و این وسیله جنابش را باخود متفق و سرکشی و طغیان برزکی خان محقق شد . پس میر عبدی نام بختیاری را با معدودی سوار بطرف اصفهان گسیل نمودند . میر عبدی قبل از آن روز و انتشار خبر سرکشی زکی خان باصفهان رسیده ، حاج محمد آقا نام آغاز زرگر وانجام تاجر که ازاهالی دهات ماربین اصفهان بود غفلة گرفته ، مقید و محبوس نمود ، چنانکه کسی نمی دانست حبس وقید حاجی مزبور بحکم کیست وسبب ضبط وبیداد چیست ؟ بعد از سه چهار روز طلیعهٔ زکی خان از افق اصفهان ظاهر ومراتب عصیان و طغیان او منتشر گشت . پس خان مشارالیه ابواب گیرودار گشوده ، از نقد و جنس مالی که بحوصلهٔ ظنون نگنجد و خزاین قارون باعتبار آن نسنجد فراهم نمود ولشکری بی حد جمع آورد و خزاین بی حد برآنها قسمت کرد ، وجوه قواد و رؤس افراددر رکابش جمع و جمعی صغیر و کبیر پروانهٔ آن شمع گشته وبالمره چشم از حقوق ولی نعمت بسته ، بردر نمك بحرامی و حق ناشناسی نشسته ، درآن حین توجه موکب منصورظل اللهی بصوب عراق مشهور آفاق و متعاقب هم اطراف و اکناف مسموع آن سرا باتفاق گردید .

بیان انصراف موکب شوکت وشان از الکای آذربایجان وهزیمت زکی خان ازاصفهان

برواقفان رموز دانائی مخفی نماند که : زکی خان را ظن آن نبود و سایر مردم احدی گمان نمی نمودند که انصراف موکب مسعود از آذربایجان در آن زودی میشود و توجه بجانب عراق در

درآن نزدیکی مقدور باشد . چون بطریقی که قلم اعجاز شیم شرح آن برداخت زکی خان وارد اصفهان و باطمینان خاطر قبض و بسط امور را وجههٔ همت ساخته ، هنوز آشیان را گرم و دل مردم را بمتابعت خود نرم نکرده بود که خبر رسید موکب ظفر آثار ، چون سیلی بی‌زنهار ، روی باین دیارآورده است . مفصل این مجمل آنکه : درحالتیکه جهان حشر ودریای تیغ وخنجر ، یعنی معسکر ظفر اثر ، بدارالارشاد اردبیل ورود وتحویل و چون صحت در جسم علیل قرار فرمودند و توجه بجانب بلاد آن طرف آب را بیشنهاد خاطر خطیر نمودند ، آن معاملهٔ کیفیت عصیان و طغیان زکی خان و تسلط او باصفهان و قید و حبس آن خدلهٔ فردوس نشان معروض مقیمان آستان کروبیان پاسبان گردیده ، در ساعت جمیع سران وسرکردگان موکب سعادت مبانی از عراق وآذربایجان بحضور فیض گنجور طلب داشته ، بدست صدق برده ازروی مستورات حکایت برداشته و عزیمت حرکت صوب شیروانات و غیره را بتوجه جانب عراق تبدیل ومقرر فرمودند که فتحعلی خان افشار و غیره و امرا و اعیان آذربایجان با کوچ و بنه و اولاد و احفاد ملتزم رکاب سعادت بنیاد بوده ، حکم عالم مطیع را متابعت نمایند . بس محصلین جهة تحریک کوچ و بنهٔ مذکوره باطراف بلاد الکای مزبور رفته ، در اندك زمانی همگی در موکب خدیو کشور فیروزی مجتمع و جمیع امرا و اعیان و اعاظم الکا نیز رکاب نصرة انگیز را ملتزم ودر خصوص رسانیدن مژدهٔ توجه خدیو آفاق بعراق سایر و بهرسو رسانیدند . ازجمله امرای عظیم‌الشان الکای آذربایجان که الحق هریك صاحب کشوری وهرکدام خداوند لشکری دنباله داران رایات ظفر برچم و سعادت اندوزان ملازمان رکاب فتح توام ، اولا آزاد خان افغان بود که بعداز شکستن نخل بلند دولتش از تیشهٔ نیروی محمد حسن خان برسم هزیمت بمیان اکراد حکاری و بلباس رفته ، بعد از چندی از آنجا متوجه جانب بغداد بود ، مدتی نیز در آنجا توقف کرده ، از بغداد عازم سمت گرجستان و

وکارتیل و بالاخره بخت مسعود مشارالیه را دلیل و روی نیازمندی بحضرت وکیل آورد و آنحضرت از آنجا که پیوسته دستگیری از پا افتادگان مخمر خاطر خطیر ویاری تنها ماندگان شیمهٔ ضمیر منیرشان می بود مقدم او را گرامی داشته و سرپسنك حوادث آمده‌اش را باوج سپهر افراشته ، خود وعیال واطفال او مدة‌العمر ممنون نوال احسان آنحضرت بودند ، چنانکه بعنایت‌الله تعالی در موضع و موقع خود رقم زدهٔ کلك مشکین رقم خواهد گشت . دیگر فتحعلی خان افشار وکاظم خان قراچه داغی و پناه خان جوانشیر و نجفقلی خان و شهباز خان دنبلی وکوچ و خانوار احمد خان برادر مشارالیه ، که او خود بجهة ضبط و نسق خوی و سلماس از الکای فلك اساس مرخص و مامور بتوقف بود و حاجی علی محمد خان مراغه ای و حاجی خان کنگرلوی نخجوانی و برادر زادگان حسینعلی خان ایروانی بیگلر بیگی چخور سعد و رضاقلیخان گنجه‌ای برادر شاهوردی خان قاجار زیاد اوغلی بیگلربیگی قرا باغ و امیر گونه خان افشار ایرلوی طارمی و سایر ریش سفیدان و سرخیلان ایلات و الوسات افشار ارومی و شقاقی و شاهسون و دیگر وجوه قواد و رؤس افراد ، که خالی از تکلفات منشیانه وبیرون از اغراقات دبیرانه ، چنین اجتماعی از گردنکشان الکای مزبور در کمتر عهدی دست داده ، اتفاق افتاده بود . مختصر سخن : رایات فلك همسر واعلام ظفر پرور باشوکت وافر مرحله نورد سفر خیریت اثر وچون خورشید انور ذات معدلت گستر عرصه طرزان بوم و بر و از تفضلات حضرت داور ساحت آن خجسته کشور از فیض قدوم آن طرازندهٔ ملك و افسر زیب و زیور گرفت . زکی خان از آن خبر وحشت اثر متحیر و مبهوت گشته ، چون توقف را ورای قدرت خود دید و صورت مقاومت نقش پذیر خاطرش نگردید شروع بجمع آوری کوچ و بنهٔ ملتزمان معسکر قیامت اثر و زنان وفرزندان اهل بلده و بلوکات اصفهان و هرکس که اورا بخاطر وگمان میگذشت کرده ، روی بتقدیم و تمشیت این مهم عظیم وخیم بی‌حاصل آورده ،

از زنان و اطفال و اهل و عیال خرد و بزرك وديلم و ترك چندان مجتمع کرد وآن قدر گرد آورد که فضای هامون از ازدحامشان تنك و زمین بامسکون با ترددشان بی درنك بود و آن کوچ سنگین و بنهٔ رنگین را روانهٔ کوهسار بختیاری و خود نیز متعاقب متحرك گردیده ، رخت عزیمت بان صوب کشید . زنان و اطفال و نسوان و رجال ، بعضی سواره و برخی پیاده ، بکوهسار سماخ و زمینهای سنگلاخ ، افتان و خیزان قدم فرسای راه بی پایان گشته و از کوهسار زرده کوه گذشته ، ازراه مال امیر متوجه توابع شوشتر و درصحرائی موسوم بسر دشت بار نزول افگندند . الحق این تدبیر وخیم و این فکر نامستقیم و حمل و نقل آن همه زن و فرزند انبوه در پست و بلند صحرا و کوه موجب تزلزل دولت استوار و باعث تضییع کار و مورث تشویش روزگارش و باو رسید آنچه رسید .

ذکر ورود موکب مسعود بدارالسلطنهٔ اصفهان و گزارش آن اوان مسرت نشان

جواد خوش خرام خامه و ابرش سبك كامهٔ کلك بلاغت ختامه در شاهراه بیان باین حکایت و در منهاج شرح افسانهٔ فرخنده بدایت چنین رفتار می نماید که : مواکب مسعود و کوکبهٔ سعادت ورود درطی طریق مقصود همسر برق خاطف وهمگام ریح عاصف گردید و سلسلهٔ آن هژبران قوی چنك و عنان آن دلیران فیروز جنك را بطرف اصفهان کشیده ، درساعتی بفرخندگی میمون وروزی بمبارکی مشحون اردوی نصرة مقرون وارد دارالسلطنهٔ اصفهان وعمارات مبارکات شاهی را از قدوم مسرت لزوم غیرت بخش باغ جنان نمودند . پس نظر علی خان زند و فوجی از بهادران نصرة پیوند را بتعاقب زکی خان تعیین و روانه نمودند . مامورین چون بمنزل توقف زکی خان رسیده ، باردوی او برابر گردیدند محمد علی خان کرد که از قدیمیان خدیورستم دست بود وزکی خان مشارالیه را همراه برده ، با خوانین او داخل اعوان خود کرده بود ، برعایت حق نمك بحبل المتین دولت ابد مدت متمسك و طریق اردی نظر علی خان را سالك شد ،

این معنی موجب جرات دیگران گردیده ، اکثری این شیوه رامعمول و از خدمت زکی خان نکول نموده ، چون مشارالیه کار را چنان و لشکر را بدان سان دید و آن کثرت عیال و اطفال و غوغای زنان و طفال و هنگامهٔ نسوان و رجال بطریق مذکور کـلمك بلاغت منوال موجب شوریدگی حال او گردید ، مخدرات حریم جلالت را که از اصفهان همراه برده بود و جمیع این کوچ و خانواده وعدت زن ومرد سیار را برجا گذاشته ، کوچ و بنهٔ متعلقان خود را همراه برداشته ، باجمعی از غلامان و نزدیکان فرار و روی بولایت عربستان نهاد . نظرعلی‌خان مستوران ستر دولت را با سایر کوچ و بنهٔ اهالی لشکر و مردم ولایت و اموال و اسباب از هرگونه و هرباب باخود برگرفته ، مراجعت باصفهان وتشرف بحضور خدیو جمشید سان‌رسید ، از وقایعی که در اصفهان روی داد قضیهٔ قتل تراب خان بود . مفصل آن‌واقعه چنانست که : تراب خان‌چکنی مردی‌بودعاقل فرزانه ، خداوند رفتار عاقلانه ، از جملهٔ فدویان دولت ودر سلك مقربان حضرت‌بود . بعداز مراتب حرکت زکی خان شغل خطیر کشیك و حراست نفس نفیس متعلق بمشارالیه ودر دولت علیه مدار الیه ، روزی مورد قهر و غضب قیامت لهب گردیده ، بحکم حضرت ظل‌الله بقتل رسید . میرزا عقیل اصفهانی ، که ازجملهٔ مستوفیان عظام ودر سلك مقربان ودبیران عطارد مقام منسلك بود ، با دوسه نفر دیگر درآنروزهمان شربت را چشیدند ، گناه حقیقی و تقصیر واقعی ایشان براخلاص کیشان مشخص نشد . معلومست که ضمیر منیر سلاطین آئینه ای از حقیقت وگنجینهٔ اسرار احکام قضا و محل اشراق انوار هداست . امری که از ایشان صدور نماید خالی از سبب و جهت و عاری از کـلیهٔ علت نخواهد بود . اگر حقیقت بردیگران مستور ماند وکسی ادراك موجبات لطف و غضب ایشان راعلم نمی تواند بود ، زیراکه راز های سلاطین از ملزومات امور جهانداریست .

بیان ظهور نوروز سلطانی و گوهر ریزی سیماب نیسانی در سال هزارو صدو هفتاد و شش هجری

خسرو سیارگان و عطیه بخش عوالم امکان از دار الملك حوت

بیرون خرامید . سرادقات حمل را مظهر انوار جلال ساخت . فراشان باد بهاری خیمهای رنگا رنك گلهای رنگین را بفضای هامون کشیدند و کارگزاران قوهٔ نامیه بفرمان سعادت قرین فروردین از دیبای اخضر سبز های فرشهای زمردی در ساحت دشت اغبر و فضای کوه و کمر گستردند . سرادقات ریاحین و ازهار بجهة نزول اجلال سلطان بهار در ساحت گلزار بر پاشد و از پرند نیلگون ابر آذاری شادروان والی والاشان دارالسلام گلشن ، که از ترکتازی نزادان عشیرهٔ دی بجان آمده بود ، از عندلیبان خوش الحان ایلچیان سخن دان بجهة استدعای توجه سلطان بهار ارسال و سرو فریدون فر فروردین بجهة تنبیه طاغیان بهمن و تصرف خوزستان چمن از سرو آزاد و عرعر وشمشاد رایت جلالت برافراشت ، بحکم خاقان باعزوشان بهار سرداران نسیم اعتدال و باد شمال روانهٔ دارالامان گلزار و گلشن و مامور بنوردیدن بساط انبساط سفله و شان شباط شدند . طایفهٔ بختیاری برد و برف که یك چند تخت حب وطن بکوهسار گلستان وقلل جبال درختان کشیده و قطع طرق وانواع تطاول وتطرق مینمودند بیك حملهٔ کوه فرسای یکه تازان قوای ربیعی شیرازهٔ جمعیتشان از هم گسیخته واوراق اتفاقشان ازیکدیگر ریخته ، غارت زدهٔ جنود مسعود اردیبهشت گشتند . محفل نشاط ومجلس انبساط در دارالسلطنهٔ اصفهان طراحی وطرح اندازی طراحان هنرمند تمهید یافته ، شعشعهٔ خلاع گیتی فروز وبا ورقهٔ ثیاب زر دوز که زیب بر ودوش امرای لشکر فیروز بود برق خرمن مهر جهان افروز گشت . بعد از فراغ از لوازم سور و سرور فکر تنظیم امور دارالامان کرمان در ضمیر فیصل تخمیر رسوخ نمود . قضایای کرمان بنحویست که قبل از این نگاشتهٔ کلك بدایع سلك گشت که : خدا مرادخان حسب‌الامر خدیو فیروزمند بجهة تمشیت امور کرمان مامور و بر در دارالامان مذکور مسلط و منصور شده ، در بلدهٔ مزبور متوقف و بتمشیت امور دلیران متوجه و بتنظیم و تنسیق ولایت و فیصل و بسط مهام سپاه ورعیت مشغولی می نمودند . بعد از چندی تقی نام که از اهالی کوهستان کرمان

و مردم قریهٔ مسمی بدران بود ، گروهی از بهایم سیرتان کوهستان و بعضی از اراذل رجال کرمان و برخی سفله وشان که پیوسته در طلب شورش و همواره در تمنای غوغا می‌باشند همداستان گردیده ، درنیم شبی از بعضی بروج عروج و در حالی که خدا مراد خان و سرکردگان لشکر بی کران درمساکن خود درخواب گران وبیخبر از کید روباه وشان بودند در بامهای بلند آغاز تفنگ اندازی و بنیاد شرر ریزی وآتشباری نمودند . صبحگاهان که شبرو خورشید رخشان در بام بلند افق از آتش جانسوز انوار تتق برکشید و شرارهٔ دل سوزنده و بوارق آن شعلهٔ سرکش برق افگن خرمن ثوابت و سیار گردید خدا مراد خان و سایر لشکریان از کید آن ثعالب باخبر و بجهة اطفای نوایر شور وشر ازخانهای خود بکوچه وبازار شهربرآمده ، از جانبین شورش و فتنه درگرفته بود . چون جماعت مزبور خودرا در بامها و بلندیها کشیده ، انداختن تفنگ ورمی کلوخ و سنگ پیش گرفته بودند ، لاجرم از بام چهار سوق شهر گلوله ای بخدا مراد خان رسیده ، از اسب درغلتید و بساط هستی را در نوردید . چون بهادران شجاعت کیش سردار خویش را کشته و بخون و خاك آغشته دیدند ، روی بوادی هزیمت ومعاونین تقی رخ بجمع آوردن غنیمت کردند . تقی مزبور شهر کرمان را ضبط و اسباب خود سری وبساط سروری گسترد . در حالتی که همای ظفر جناح رایت فتح آیت از دارالسلطنهٔ اصفهان عازم حرکت و متوجه سفر فرخنده اثر بودند تنبیه تقی درانی و طاغیان کرمانی مذکور منظور نظر و خاطر فیض مبانی گردید . محمدامین خان گروسی وامیرگونه خان افشار را بسرکردگی و سروری تعیین و فوجی از بهادران نصرة قرین وگروهی ازدلیران رزم آئین را مامور متابعت ایشان و مواجب و انعام سپاه ظفر پناه را از خزانهٔ عاطفت و دارالضرب مکرمت مرحمت فرمودند و توپ های قلعه کوب و خمپاره و زنبورك و نقارهٔ سرکردگان مذکور عنایت و باتدارك شایسته روانه فرمودند . از آنجاکه جماعت بختیاری

از جملهٔ الوسات عراق و بکثرت و عدت مشهور آفاق و در جبال غربی اصفهان توطن دارند وموقف آنها کوهیست ورفعت مساوی طول سما و موازی قد جوزا و جبل مذکور تا بنواحی شوشتر بیوسته ، مشتمل است بر دره و کتل و بشته و تل و بلندیهای شماخ وپستی های سنگلاخ وپیوسته این جماعت بقطع طرق وانواع تطاول وتطرق اشتغال داشته ، هیچیك ازفرمان روایان ماضی را میسر نشده بود که دست جمهور آن گروه انبوه را از دامن کوه فلك شکوه و آن جماعت وحشی صفت کوه نورد و آن فرقهٔ بهایم طینت کنار گرد را باختیار یا باکراه سپر راه نمایند . از قراری که کلك قصه برداز در ضمن شرح احوال زکی خان بتحریر آنها برداخت نظر ببعضی حرکات ناهنجار که در آن روزگار از آن اشرار غدار ظهور یافته بود بشت گرمی صعوبت منازل و سختی مواقف خویش و اطمینان عدت و کثرت بیش از بیش و سستی رای کوتاه اندیش از سعادت خدمت خدیو معدلت کیش تقاعد ورزیده و خود را بشوامخ جبال صعب المسالك کشیده ، در حصون خود داری آرمیده بودند ، تنبیه آن جماعت وانتظام مهام بعضی ازولایات عراق منظور نظرخورشید اشراق و نظم و نسق لرستان فیلی و جهة همت امور جمهور عراق و مرکوز کارکنان درگاه عرش رواق بود ، درساعتی فرخنده آغاز مبارك انجام بحکم دارای دارا غلام علمداران اردوی انجم احتشام اعلای اعلام نصرةفرجام ورفع رایات گردون خرام وخارج دارالسلطنهٔ اصفهان مقر اردوی ظفر مقام وجلوه گاه ستوران زرین لگام گردیده جنود مسعود از دارالسلطنهٔ اصفهان تا ناحیهٔ چهار محال را در مدت شش روز در نوردیدند . چون ساحت چهار محال مطار عقابان زرین بال الویهٔ نصرت اشتمال شد جنود ظفر ورود وملتزمان موکب مسعود ، که در حین توقف قشلاق اصفهان مرخص باوطان خود گردیده ، در مساکن خویش آرمیده بودند ، بفرمان داور داراشکوه گروه گروه بمعسکر

آن حضرت بود و هرسال بتجدید قواعد آن خصلت قدیم می کوشید ، عروع ببذل خلاع خورشید شعاع نموده ، جمیع سرداران و سرکردگان سپاه فیروزی پناه را برودوش افتخار وسراپای اعتدال از بذل خلاع زردوز مزید غیرت گلشن و رشك گلزار کردند . هیچیك از سلاطین اورنك نشین وخداوندان معمورهٔ زمین را کرم خسروانه این اقتضا نکرده بود که چندین طاقهٔ رنگین و ثیاب نگارین بذل چاکران دربارعرش آئین نمایند ، مگراین خدیو جم قدر کسری فروداور دارا دربان سکندر چاکر ، که هزار خاقان وقیصر اورا بندگان فرمان بودند ، یعنی جناب معدلت انتساب جعفر خان در سال هزار و صدو نود و نه هجری ، در دارالسلطنهٔ اصفهان ازخلاع نقره بافت طلادوز و ثیاب گوهر نگار زراندوز ، طاقهای نگارین و جامهای رنگین ' همه چینی و رومی و خطائی ، در غایت دلربائی و شالهای کشمیری بانواع مختلف و الوان متباین ، چندان زیب دوش وبر و زینت کلاه وکمربندگان آستان و چاکران درگاه عزو شان فرمودند ، که ذخایر بحر و کان و نقود صنادق هفت آسمان وفا بعشر عشیر اخراجات نمی کرد . انشاء الله العزیز المنان تفصیل آن در موقع خود نگاشتهٔ کالك دو زبان خواهد گشت . لیکن بنابر مناسبت مکان مختصری بر زبان گذشت . سخن کوتاه : دراعمال چهار محال نوبت تنبیه جماعت بختیاری وتادیب آن فرقهٔ از خرد عاری گردیده ، جمعی از سرکردگان کاردان وگروهی از مبارزان ظفرهم عنان را دسته بدسته وجوقه بجوقه فرمودند . هردسته را مامور ساحت طایفه ای ازشعب بختیاری فرموده ، هرفرقه ای بجانبی از جوانب منزل آنها تعیین نمودند ومقرر شد که باستیصال ایشان برداخته ، اموال واسبابشان راعرضهٔ یغماساخته ودرخصوص قتل متعرض رجال ودر باب اسر مزاحم نسوان و اطفال نگردند وجمیع شعبهای هفت لنك و چهار لنك را از شوامخ جبال و مضایق تلال کوچانیده ' بوسعت گاه هامون کشیده ، دست نشست آن گروه را از گریبان و دامان کوه بریده ، اشهب عزم را صبا رفتار و ادهم سیرراهم عنان باد بهار وهرفرقه ای ازلشکر نصرة پژوه بمیان طایفه‌ای

از آن گروه ریخته و از بنیاد سامان ایشان گرد برانگیخته ، جمیع خزاین ودفاین و آلات و اسباب و اغنام و دواب و مجموع مایعرف آنهارا بحیطهٔ اکتساب درآورده ، مراجعت برکاب ظفر انتساب کردند و قاطبهٔ آن طایفه را از آن کوه که هرقله اش برتر از رفعت افلاك و هرشقه اش برزبر اوج سماك بود کوچانیده ، جماعت هفت لنك را در توابع دار المؤمنین قم و طایفهٔ چهار لنك را در بلوك فسا توابع فارس مسکن و موطن دادند و احکام مطاعه عز صدور یافت که در الکای فارس و توابع قم جای زراعت ومکان فلاحت ومراتع و مزارع بایشان داده ، جوانان توانا و مردان کار آزمای آن طایفه را درسلك ملازمان رکاب منسلك و منتظم و یراق حرب و آلات ضرب مرحمت و ملاحظه شان فرمودند و سه هزار نفر از آن طایفه بشرف ملازمت مستسعد گردیدند .

درین سفر مبارك اثر برادر زادهٔ والاگهر ، یعنی این شهریار فریدون فررا ، که درآغاز ابتسام بهار جوانی و اول خضرت ریاض فیاض کامرانی و در طی نخستین مراحل زند گانی بودند ، بجهت ملاقات طلب داشته ، این وارث ملك کسری و جم و نور چشم شهریاران معمورهٔ عالم بملاقات عم رسیده ، آنحضرت سرداری لشگر کشیك و سالاری خدم و ممالیك و حراست نفس نفیس را باین دوحهٔ سرابستان عصمت و نوباوهٔ حدیقهٔ جلالت رجوع نموده ، خود بدولت فارغ البال در مهد اطمینان خاطر آسودند . الغرض : چون همگی امور آن حدود حسب المرام دولت خواهان صورت انجام وسمت اتمام گرفت از زمینهٔ دهکرد چهار محال رفع رایات شوکت وجلال و اعلای اعلام دولت و اقبال فرموده ، سلسله جنبان حشر و چون چمن مرغ ناحیهٔ دیگر جلوه گاه لوای ظفر پرور گردیده ، بعرض رسید که : علی محمد خان زند کـه قبل از آن در موسم عصیان بازکی خان اتفاق داشت دست از مهرو پیوند ودل از عهدو سوگند او برداشته و مشار الیه را بخود گذاشته ، روی امید بدولت جاوید آورده ، از اندیشهٔ

مؤاخذه در آستانهٔ تبرکهٔ معصومهٔ قم مقیم و آنحضرت را شفیع گناهان خود ساخته ، بامید عفو خدیوانه رحل اقامت در آستانه مقدسة انداخته است . دیگر از صادرات قضا که درچمن مرغ رخ نمود قضیهٔ قتل فتحعلی خان افشارست • تفصیل این اجمال ومفصل این مقال آنکه : از همت خدیوانه وعفو و اغماض خسروانه سوء اعمال خان مذکور را که در هرعصر و زمان ازو نسبت بکارکنان این دولت سمت ظهور یافته بعفو و اغماض گذرانیده ، درحین تسخیر ارومی جان بخشی نموده ، جان و ناموسش را در حفظ مروت محفوظ ودرمدت ملازمت رکاب از گوهر باشی دست همت خود و متعلقانش بانواع نعم واقسام کرم بهره مند ومحظوظ ودیگر باره اورا بمدارج عزت دولت ارتقاء و بمعارج شوکت و شهامت اعتلاء داده و درکشیك خانهٔ علیه بجز آزاد خان برهمگی امرای نامدار و امنای دربار عرش مدار رتبهٔ تقدم و شرف تفاخرش دادند و در آنمدت که خان کافر نعمت در ظل تربیت و سایهٔ عاطفت آنسرور کشور مروت آرمیده بود باز در جزو مصدر بعضی حرکات ناقابل و سخنان لاطایل گردیده ، خبث درون خودرا بکرات بظهور آورده ، حقیقت اقوال وافعال او پیوسته در خلوت خانهٔ جلالت باخبار و انهای کار آگاهان بروز کرده ، معهذا از فرط وسعت حوصلهٔ خدیو جهان فتوت مأمون می زیست . امرای الکای آذربایجان ، که از شرم رفتار ناهنجار او پیوسته سر افکنده و از خجلت اطوار و افعال او همواره شرمنده و نظر باهلیت وقرابت از خصایص ذات او آگاه و از بیم فساد کلی از وجودش درغایت اکراه بودند ، بهیئت مجموعی مستدعی افنا واعدام او گردیده ، سخنان مناسب وقت بعرض رسانیدند . پس مزاج اقدس وطبع مقدس را براهین مدلول واحتجاج معقول شیوهٔ مماشات نکول داده ، مختصر مضمون : درافنای او فرمان بنفاذ مشحون وحکم بقضا مقرون و در شاه رضای قمشه مدفون شد . پس الویهٔ نصرة طراز بعزم توجه جابلق در اهتزاز آمده ، سیورسات وعلوفهٔ سپاه و دواب که حسب الامر خدیو کامیاب

در آنجا جمع آورده بودند بپروانهٔ لشکر نویسان معدلت ارکان بر غازیان جلادت نشان تقسیم ومهام آنجارا نیز قرین تنظیم نمود. همایان همایون زرین بال بجانب سیلاخور بال پرواز گشودند. سانحه ای حیرت افزا که در آنجا وقوع یافت عارضهٔ انحراف مزاج مقدس و سانحهٔ استیلای ناخوشی بر وجود اقدس بود. در حالتی که محل سیلاخور مذکور مضرب خیام انجم احتشام شد بیماری صعب عارض ذات شریف گردیده، مزاج میمنت امتزاج از اعتدال تجاوز ورزیده و نقاهت کلی بر وجود مسعود، از صعوبت این واقعهٔ حیرت انگیز اضطرابی باحوال اخلاص کیشان راه یافته، هر روز از وقت صبح تا دم شام یارب یارب نیازمندان باوج افلاك و هرشب از زمان شام تا هنگام صبح فغان و نفیر دعاگویان بقبهٔ سماك می رسید. حکمای صایب اندیشه و اطبای حذاقت پیشه دراستعلاج مزاج وهاج کوشیده، درانواع معالجت ید بیضا می‌نمودند، تااینکه سهام دعوات بهدف اجابت رسیده ودعا های نیازمندان قرین اجابت گردیده، حکیم علی‌الاطلاق از دار الشفای محافظت نعمت صحت کرامت فرمود و شفای عاجل حاصل شد.

ذکر مأمور شدن نظر علیخان زند برزم زکی خان وشکست یافتن لشکر زکی‌خان بحکم آفریدگارجهان

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آن که: بعرض اقدس رسید که زکی خان بعد از مراجعت نظر علی خان وسایر سرکردگان سپاه نصرة توامان و تلاقی که اورا بامولی مطلب والی عربستان روی داد وگرفتاری وحبس وقید وبالاخره بقتل رسانیدن، بمنازل اعراب آل کثیر که در نواحی دزفول خوزستان سکنی دارند رفته، مشایخ طایفهٔ مذکوره این گونه ورود را بدخالت حمل نموده، بقدر وسع وامکان بخدمتش قیام ودرشرایط میزبانی بازوی اهتمام گشودند. چون یك چند قلعهٔ ایشان موقف ملتزمان رکاب زکی خان گردیده، نظر باینکه در آن سال بعلت تردد لشکر و عسکر و عبور و مرور

غازیان ظفر همسرو وقوع انواع شورو شر درتوابع دزفول وشوشتر امور زراعت و فلاحت معوق مانده و غلات و حیوانات باقصی الغایه نقصان بذیرفته بود و گروهی که در موکب زکی خان باقی مانده بودند باز هرروزه مخارج مقدار خطیری آذوقه و در آن حدود گندم وجو بجز درخرمن بروان ومزرع سنبله نبود . گرسنگان بجای گردهٔ نان باقرص خورشید وماه عشقبازی می کردند و تنك دستان درعوض مأکولات و مشروبات لخت جگر و خون دل میخوردند . چون فقد ونقص آذوقه بحد افراط رسید و کار برمیهمان و میزبان تنك گردید ، زکی خان لاعلاج وناچار بامعدودی سوارکه با او باقی مانده ، رسم وفاداری و شرط حق گزاری را بتقدیم رسانیده بودند ، ازراه جبال و اراضی ولایات فیلی بعزم توجه خرم آباد عنان سرعت وتعجیل گشاد. غرض اصلی و مقصود کلی مشار الیه این بود که در قانون اخلاص کیشی دست ازخارج المسلکی باز داشته و پای از بوادی مخالفت بر کران گذاشته ، ترك عصیان و از محال عربستان از راه راست روانهٔ عراق و روی اشتیاق بچاکری دستگاه دولت خدیو آفاق آورده ، در میان بزرك و کوچك سر افرازی حاصل و خدمت آستان ملایك پاسبان را برخود فرض تر از فریضهٔ پنج گانه ساخته ، بتوسط این عطیهٔ عظمی درمیان موالف ومخالف پیوسته رایت منصوری برافراخته ، خواه در هرات وغور و خواه در اصفهان و نیشابور ازملازمت حضور مرحمت گنجور دور نگردد . نهایت چون بعضی از شیاطین انس و عفاریت هم جنس ، که در موکب خان مشار الیه بودند ، هریك مصدر انواع شور و شر گردیده ، دقیقه ای از دقایق خیانت را فرو نگذاشته ، رایت حرام نمکی بر اوج حرامزادگی افراشته بودند و همگی قواعد اخلاص و ارادت که از زکی خان درآن اوان ظهور نموده وبی نمود حاصل شجرهٔ خبیثهٔ افساد ایشان بود . نظربتقصیرات کلیه و جرایم مختلفه که در آن قضیه از هریك سرزده ، مجموع از غضب قیامت لهب اندیشمند و از هراس شر وبیم ضرر ناخرسند بوده ، بقدر وسع و طاقت در وسوسهٔ ضمیر زکی خان سعی نموده ، مشار

الیه را در امضای آن عزیمت باز می داشتند و از القای سخنان هراس انگیز رسوخ آن اراده را بیرامون خاطرش نمی گذاشتند ، و الا بر رای دوربین ارباب عقل و تمیز پوشیده نخواهد بود که صدور این گونه حرکات از خان عالی مقام از آغاز تا انجام نه از راه طلب وجاه ریاست و تقاضای شوکت وشهامت بود ، بلکه بوسواس همان عقیدت غولان راه ابواب فتنه را گشودند ، زیرا که از دولت خدیو کشور مروت اسباب دولت خان مزبور همواره مهیا و ادوات شوکت وشهامتش پیوسته پا برجا و مشار الیه نیز در شیوهٔ اخلاص و ارادت عارج معارج اعلی بود ودرهرصورت بعد ازتحقیق و تشخیص ورود زکی خان بتوابع فیلی حضرت گیتی پناهی نظر علی خان زندرا وفوجی از بهادران فیروزمند بتعاقب او تعیین و روانه فرمود . چون نظر علی خان زند و سپاه فیروزی نشان متوجه جانب او و بجهة تنبیه وتادیب مشار الیه رزم طلب و جنگجو شدند ، ارباب وسوسه و دیو سیرتان افسونگر ، که همیشه غول راه و اصل شجرهٔ تقصیر وگناه او بودند ، راه سخن و فرصت افسون وفن جسته ، اورا از غضب قهاری مخوف و رای اودا از توسل و تشبث تخویف و بعزم توجه جانب پشت کوه اعمال فیلی جنابش را تحریك و اورا تااقصای پشت کوه وآغاز سامان روم برده ، نظر علی خان نیز در تعاقب لازمهٔ سرعت نموده ، باخان مشار الیه تلاقی و از طرفین صفوف مقاتله بسته و بهادران جانبین دسته بدسته در مواقف خود قرار گرفته ، آتش گیرو دار شعله کشید و شعلهٔ کارزار بچرخ اثیر رسید . دلیران دست باستعمال آلات حرب بردند و بهادران پای مردی و مردانگی در میدان افشردند . خم روئین در خروش و خونها از آتش غیرت بجوش آمد . دربین وزیدن تند باد عنا و در حین هیجان آتش هیجاعساکر جناب زکی خان عنان خود داری از کف داده ، یساقچیان دست از محافظت پشت کوه کوتاه کرده ، سلك جمعیت لشکر زکی خان پراکنده و صفوف سپاه او از جا کنده ، سرکردگان او که بنحو مسطور مصدر انواع شر وشور بودند دستگیر وگرفتار و بحضور داور جم اقتدار رسیده ،

حسب‌الفرمان قضاجریان ساحت هستی از لوث وجود ایشان پاك و مصفی شد. زکی خان چون چنان دید خود را بکناری کشیده، مورد اضلال آن شیاطین را مندفع و غبار وجود آن عفاریت را مرتفع دید از نظر علی خان خواهشمند گردید که از راه مخالفت برخاسته، گذارند که روی نیاز بدرگاه خدیو عاجز نواز آورد. نظر علی‌خان مسئول خان مشارالیه را قبول و بنحو خواهش خاطر معمول داشت. مشارالیه روی توسل و تشبث بدرگاه گیتی پناه که پناه هر گناهکار و بی‌گناهست آورده وباصطبل خاصه پناه برده، یك چند در سرکمند سعادت پیوند دست امید بحبل‌المتین کرمهای بی‌منتهای حضرت گیتی پناهی زده، بالاخره نظر بلوازم مروت و کمال فتوت که مخمر آب و گل و سرشتهٔ دل مرحمت مایل آن حضرتست آن همه جرایم را بعفو و اغماض گذرانیده، از آن گونه جان بخشی تازه او را بانواع ندامت مقرون گردانیدند. بعد ازین‌قضیه تاآخر ایام حیات بلوازم خدمت آن دولت اقدام داشت.

ذکر ورود ایلچی عمر پاشا والی بغداد و سایر وقایع آن زمان مسرت نشان

بر دانایان لغات فارسی و تازی مستور نماند که: شیخ سلیمان بنی کعب از جملهٔ اعراب بادیه نشین بوادی ممالك روم و باج گزار فرماندهان آن مرزوبوم می‌بود. بعد انهدام بنیاد دولت نادرشاه بعلتی از والی بغداد و بصره رنجیده، از وکلای دولت عثمانی کوفته‌خاطر گردیده، عشیرهٔ بنی کعب را که در مرتبهٔ دوهزار خانوار میباشند مصحوب خود گردانیده، از موطن و مسکن خویش مهاجرت و از شط‌العرب عبور نموده، در خطهٔ دورق که از جملهٔ بلاد خوزستان و در جنب شط‌العرب واقع و در آن وقت بتقریب حدوث انقلاب قتل نادرشاه صاحبان آن مکان متفرق و بی‌صاحب افتاده بود، توطن گزید. سرانجام بر مترددین بحرعمان و متوقفین خور ولنگرگاه دست تطاول می‌گشود. مردم بصره و اهل توابع را این راه بانواع مختلف تعذیب

می‌نمود. بندگان ظل‌اللهی قبل از آن نیز از قراری که قبل ازورود فرستادهٔ عمر پاشا یك دوبار برزبان الهام بیان گذرانیده، عزیمت تادیب آن طایفه فرموده، لیکن چون شیخ سلیمان مزبور حد خود را نگاه داشته، هرگز بتعرض احدی از اهل امصار آن حوالی منسوب بمملکت ایران نمی‌گشت و دست تسلطش در بحر و بر بدامن ایرانی نمی‌رسید، حضرت گیتی پناهی را در خصوص تنبیه او چندان مبالغه نبود و رای مملکت آرا در تادیب او تعجیل نمی‌نمود. چون محل سیلاخور مکان تموج دریای خون خوار وموضع نزول سیل بی‌زینهار یعنی موقف اردوی نصرة مدار گردیده بود، محمد آقای سلام آقاسی از جانب عمر پاشای والـی بغداد وارد و ذریعهٔ ضراعت آمیز والـی را بنظر عاکفان سدهٔ جلال و مقربان آستان عز و اقبال رسانیده، مشروح بر آنکه: شیخ سلیمان بنی کعب که از جملهٔ اعراب بادیه نشین مرز وبوم روم ومدتیست رخت عافیت بدامن محال دورق کشیده، در ظل حمایت دولت ابدمدت آرمیده است پیوسته مرحله نورد بوادی عصیان و راه نورد فیافی طغیان و پای عبودیت بجادهٔ فرمان بری هیچ یك‌ازدولتین علیتین نمی گذارد و دست تاراج برمترددین بحر و ساکنین بصره و توابع گشوده، عبادالله را بانواع طرق و اقسام تطاول و تطرق معذب می‌دارد، اگر رایات فتح آیات بعزم تنبیه او در اهتزاز آیدو همای زرین بال علم ظفر برچم بهوای تادیب اوبال نصرة گشایـد، زهی شفقت و مرحمت ولطف و عنایت. در صورت قبول این‌مسئول سیورسات غازیان نصرة هم عنان را که در هنگام توقف دورق‌ضرور و در کارمی‌شود این اخلاص کیش در حوزهٔ شهر بصره بتعیین مسیرو بحمل سفاین و اصل‌سیورسات کشان معسکر قیامت اثرنموده و کلابکل هرچه ضرور شود و احتیاج افتد نیز موجود ومهیاکرده، شرایط‌خدمت و لوازم عبودیت بتقدیم خواهـد رسید. چون مضامین معروضه بعرض باریافتگان محافـل دولت و شوکت رسید و چگونگی معروض رای فلك‌آرا گردید، نظر باینکه شیوهٔ دستگیری ازصفـات کریمهٔ آن‌حضرت و طریقهٔ عاجز نـوازی از خصایص ذات حمیدهٔ آن صاحب دولت بود

مسئول عمر پاشا را بسمع قبل تلقی نمود و دست رد بر سینهٔ ملتمس او ننهادند . مثال قضا تمثال در خصوص قبول این مسئول از مصدرجاه و جلال شرف‌صدوریافت . رسول مذکورمقضی‌المرام‌بمراجعت‌مأمور شد و چند روز هم بجهة تمشیت امور آن سرحدات در ولایت مزبور توقف افتاده ، حاکم و عمال دارالسلطنهٔ اصفهان و اعزه و اعیان بعضی ازولایات عراق در رکاب نصرة یاب‌داور مرحمت اکتساب‌کسب سعادت ، رخصت انصراف یافته ، هریك بجانب ولایت خود شتافتند .

بیان‌حرکت موکب ظفر کوکب ازمحل‌سیلاخور بجانب‌لرستان فیلی ووقایع آن اوان

چون زمانه بنای دم سردی نهاد ، سپهدار دی از کرباس برف خیمه بر اطراف کوه و هامون برده ، لشکر برودت هوا باقطار دشت و صحرا هجوم آورده و انتظام امور توابع لرستان فیلی که مشتملست بر گرمسیرات نیز منظور نظر فیض برور بود ، اردوی کیهان پوی چون بحر متلاطم و دریای متموج در حرکت آمده ، منزل موسوم بهر رود مضرب سرادقات نصرة نمود گشت . آن شب چرخ سفله آغاز سرد مهری کرده ، سردی هوا بغایت و سورت سرما بنهایت رسید . زمین صفحهٔ فولاد شد وهوا قطعهٔ سنجاب . هوا کافوربیز گشت وزمین سیماب خیز . باوجود آنکه قاطر خانهٔ سرکار وسعت مدار هیزم بسیار جمع آورده ، در اکناف سرابردهٔ علیه خرمن کرده بودند ، دو سه نفر از اهل کشیك برجای خود افسرده ، از شدت‌بردوسمیت بادسرد مردند . الغرض درمنزل مذکورآن شب بصد هزاررنج و تعب بپایان رسید و سحر گاهان که مهر جهانتاب برساحت احوال افسردگان تابید و فروغ خورشید خاور موجب گرمی هنگامهٔ جهان گردید ، افسردگان را جانی برتن و روانی ببدن باز آمده ، معسکر نصرة اثر روی‌توجه بمنزلی‌دیگرآورده ، ماه سرعلم‌همسر آفتاب و آفتاب‌سرطوق‌رایت زرین‌پرچم همدوش مهر جهانتاب گشت . روز دیگر در قصبهٔ خرم آباد سرادقات فتح آیات قبه برقبهٔ سماوات افراشت . اسمعیل خان فیلی ، که از راه

گردن کشی گردن بطوق فرمان در نیاورده بود ، در آن مدت در زوایای لرستان پریشان وبی‌سامان میزیست ، از خبر وصول کوکبهٔ عزو شأن ترك موطن و مسکن و قطع نظر از فرزندان و زن نمود . شوریده وار و پریشان حال پای فرار بجانب پشت کوه ، که انجام محال لرستان و آغاز بلاد رومست ، گشود و بوادی عزلت و فیافی ندامت را بقدم حسرت می‌پیمود . حضرت ظل‌اللهی فوجی از بهادران رستم نبرد هامون نورد بجستجوی او مأمور بتك و پوی فرموده ، مأمورین بنه واسباب وحتی اسبان جنیبت اورا بدست آورده ، مشارالیه خود جریده‌وار ازچنگ دلیران فیروز جنگ و نهنگان دریای نام و خلاص یافته ، بسوی دیار روم شتافته بود . یکی از بنی اعمام او بشرف حکومت الوس فیلی ولایت لرستان مرتبهٔ سر افرازی یافت و سهر شعبه از طایفهٔ مزبور ریش سفیدان کاردان گماشته ، سایر امور آن صفحه را از فیض بخشی رای ملك آرا نظام و انتظام داده ، سیر کنان و شکار افگنان بجانب دزفول عنان شوکت گشادند . چون بلدهٔ دزفول مقر خیول نصرة شمول شد ، بعرض حجاب بارگاه جلالت و بواب خرگاه شوکت رسید که اعراب بنی‌لام که نیز از بادیه نشینان بوادی بغداد میباشند رخت تجاوز ازحدود موقف خویش باین نواحی کشیده، بعضی اوقات آزار و اضرار ایشان بمردم توابع دزفول‌و مترددین آن حدود میرسیده‌است . چون این خبر معروض خدیو جهان‌پرورگردید ، نظر علی‌خان زند و فوجی از بهادران پیروزمند و دلیران شهاب تیر مجره کمند رابرسم چپاول بتاخت الوس آنها تعیین فرمودند . مأمورین مسافت بسیار را در زمان کم نوردیدند . چون بمکانهای توقف ایشان رسیدند مشخص شدکه جماعت مزبور را خبر وصول موکب منصور متوحش کرده و بتعجیل از مکان توقف کوچیده و از شط عماره که در آن حدود سامان ایران وروم‌ست گذشته ، رخت عافیت از معرض تلف بیرون وخویشتن را بدامان دشت و هامون کشیده‌اند . مامورین را از فقدان آنها یاس حاصل گردیده و عنان بجانب رجعت منعطف گردانیدند . در عرض راه با اعراب آل کثیر که در هنگام طغیان

زکی خان ، بنحوی که رقم زد کلک بیان شده ، با او اتفاق ورزیده
از بیم مواخذهٔ قهرمان گیتی‌ستان از خدمت تربیت یافتگان آستان عرش
ارکان متقاعد گردیده بودند ملاقات ودست یغما برغارت اموال و اسباب
و جهات و دواب ایشان گشودند . غنیمتی بسیار بحیطهٔ اکتساب در
آوردند ومراجعت کردند . سر اوقات فتح آیات دوروز عرصه پیرای
بلدهٔ دزفول ویکی ازاهل بلدهٔ مزبوره را رتبهٔ حکومت داده ، اعیان
دزفول و شوشتر وسایر توابع حوزستان جبهه سای آستان عرش‌ارکان
و بشرف زیارت درگاه فلك بنیان رسیده ، هریك فراخور حال مورد
الطاف و افضال خدیو بحر نوال و مبلغ بیست هزار تومان از دزفول
وشوشتر برسم پیشکش واصل صاحب جمعان خزانهٔ عامره شد بعداز خروج ازدزفول
و تعیین حکام و عمال بجمیع بلاد خوزستان و عربستان و انتظام مهام
آنجا چون ماه مبارك در میان و نوروز فیروز نزدیك بود ، چمن
های حوالی شوشتر مضرب سرادقات مجره طناب گردیده ، بجهة
گذرانیدن بزم نوروزی وانتظام سایر ولایات مفتوحه درانجا متوقف شدند .

وقایع سال فرخنده فال هزار و صدو هفتاد و هفت هجری و چگونگی آن سال سعادت منوال

دروسط عشر وسط شهر رمضان المبارك نیر اعظم وعطیه بخش
عالم بدار الملك حمل خرامیده ، تازی نژادان بهمن و اسفندار ،
که در ساحت گلزار ساحل شط و جویبار را نشیمن ساخته بودند ،
از بیم طنطنهٔ ورود سلطان بهار زورق فرار درآب افکنده ، درجزیر
های گمنامی متواری گردیدند و بادیه نشینان ثلوج و امطار که در
سواحل باغ و بستان رخت اقامت انداخته بودند ، از آوازهٔ فرمان
فرمای جهان آرا رخت مهاجرت باطراف و اقطار ناکامی کشیدند .
سد سدید بهمن از صولت سپهدار ربیع شکسته شد . گردن کشان
ابنای عشیرهٔ دی از بیم سطوت سلطان بهار برباح فرمانبری گردن نهادند
و کار گزاران قوای نامیه بفرمان فرمائی اردیبهشت ساحت گلستان و
صحن بستان را رونق بهشت دادند . سرکشان خیل خریف وطاغیان
طایفهٔ خزان که یك چند در قلل جبال باغ و بستان و شاخسار
درختان را محل قرار خود نموده ، دست تطاول برغارت برك و بار

تازه نهالان گشوده بودند ، از هجوم سرداران قوای ربیعی شکست یافته ، پایمال جنود بهاری و نسیم آذاری گشته . دامان کوهسار از جوشن شقایق گلگون شد و کنار جویبار از عیبهٔ لاله پرخون . بزم نوروزی بفرخی و فیروزی در همان مرغزار های شوشتر اساس خلد برین و رونق نگارستان چین گرفته ، امرای لشکر و رؤسای کشور در حواشی بساط گردون قماط صفوف خدمت بسته ، حاصل دریاوکان از سرکار فیض بنیان بجیب وکنار ایشان ریخته شد . بعد از انقضای عید سعید وتمشیت امور جزوی وکلی مراتب عزیمت تنبیه شیخ سلیمان و سایر طوایف بنی کعب برخاطر خطیر امضا یافته ، تذرو زرین پر رایت ظفر پیکر بصوب مقصود بال پرواز گشاد . از تموج آن بحر ذخار و تلاطم آن دریای خونخوار بر سفینهٔ ثابت و سیار اضطراب افتاد . کوه و هامون در زیر سم ستوران کوه نورد و تازیان هامون گرد پنهان و شرار نعل تکاوران بادپا برق خرمن گردون دون شد . معسکر نصرة پرور منزل بمنزل زلزله افکن کوه و کمر گردید . چون ساحت آن ولایت مشتملست برشطهای دریا وار وهریك درحقیقت دریائیست خونخوار و عبور اردوی منصور و توپخانهٔ مبارکه وبنه و اثقال سپاه و اغروق دستگاه فلك انتباه از انهار مذکوره بغایت صعب بود ، امر اقدس همدست فرمان قضا گردیده ، مقرر شدکه شناوران نهنك وش و آب بازان دریاکش خودرا بشطهای ذخار ریخته وگرد از بنیاد آب برانگیخته ، برهر شطیکه عبور اردوی منصور از آن لازم و ضرور بود پلهای مجره شکوه از نی و چوب وقوایم عظیمه و اوتاد قویه ، مانند مضطرات ابن ژرف بحر اخضر می بستند و اردوی همایون از هر شطیکه نمونهٔ جیحون بود می گذشت ، تا آنکه محل موسوم بفلاحیه که درکنار شط کرن واقعست محل سیل بی زنهار اردوی نصرة مدار گردید . قراولان بهرام نظیر قمرمسیر بساحت کریاس گردون اساس رسیده ، بعرض حجاب بارگاه فلك مماس رسانیدند که شیخ سلیمان مذکور از آوازهٔ کوکبهٔ منصور وطنطنهٔ وصول موکب قیامت فتور فلاحیه را خالی کرده ، با جمیع طایفه و

عشیره و اموال و اسباب و عیال و احمال و اثقال بقلعهٔ حصار که مجمع البحرین شط کرن و شط العرب واقعست روی آورده ، چون سه روز عساکر فیروز در منزل مزبور متوقف بودند مجدداً بعرض قرب یافتگان محفل خلد مشاکل رسید که از شدت وحشت و کثرت دهشت که برشیخ مذکور استیلا یافته ، نیز عنان برتافته و در برابر لطمات بحر خونخوار و مقابل صدمات دریای بی مقر وکنار اردوی نصرة مدار مجال ، توقف نیافته‌خود و اعوان و انصار وجهات و اموال را بحمل چند فرد کلبط و سفینه که در تصرف داشت بجزیرهٔ محرری کشیده و در آنجا متوقف گردیده است . حضرت ظل الله محرك سلسلهٔ لشکر قیامت اثر گردیده و از ملاحیه حرکت و در حفار وکیان‌نهضت سرادقات اقامت فرمودند . مکان توقف اردوی کیهان پوتا کنار بحر اعظم عمان شش فرسنك و تاکنار شط العرب یك فرسنك بود . سفاین بصری از شط العرب داخل شط کرن و در کنار اردو بازار لنگر افگن و قرار می کردند . بعد مسافت اردو تا بصره اینقدر بود که اردو بازار بجهة رفع ورجوع بحمل سفاین هنگام صبحی که عزم بصره می نمودند وقت ظهر که زورق مهر در ژرف سپهر منور بحد زوال نرسیده بود مراجعت باردوی انجم عدت میکردند . مختصر سخن : چون شیخ سلیمان بدریا گریخته ، بجهة قلع مادهٔ او وجود سفاین بسیار ضرور و درکار بود و بنحوی که رقم زد کلك حقایق نگار شد عمر پاشا در هنگام استدعای موکب معلی تعهد نموده بود که هرقدر سفینه و زورق که در توابع دورق بجهة تأدیب شیخ سلیمان و تنبیه عربان ضرور شود مشار الیه در شط العرب مهیا کرده ، رفع احتیاج نماید ، فرمان واجب الاذعان بسر افرازی متسلم بصره که جزو عمر پاشا بود شرف اصدار یافته ، محصلی مسرع حسب الامر اقدس بجانب او شتافته ، طلب کار امضای تعهدات عمر پاشا و مهم سازی سیورسات و سفاین و جهازات شدند . متسلم مزبور قدری خرما حمل دو فروند جهاز ارسال درگاه فلك اعزاز وزورق مذهب ملمع مشحون بانواع زینت و زیور بجهة سواری خاص آن حضرت که بعضی اوقات

بجهة تماشای دریا و شکار ماهی ضرور شود نیز ایفاد و در خصوص مهم سازی برنج و غله و سایر آذوقه بعضی معاذیر بعرض رسانیده ، اظهار قحط و غلا و عدم غلات نموده ، بر صدق عرض خود ایمان مغلظه مرقوم ساخته ، در باب ارسال و ایفاد سفاین نیز مماطله ومسامحه کرده ، بمعاذیر ناموجه متمسك شده بود . سپاه ظفرهمراه وملتزمان درگاه فلك دستگاه وآحاد لشکر نصرة پناه درمنزل سیلاخور ببرداشتن آذوقه و ذخیره مأمور گردیدند . همگی خرد و بزرك وجملگی تاجیك و ترك زیاده از مقدار احتیاج انواع ضروریات بار کرده ، همراه آورده بودند . از آنهم گذشته قوانین متعددهٔ مطاعه صادر گشته ، غله وبرنج و روغن و گوسفند و سایر مأکولات از الکای فارس و کوه گیلویه و خوزستان حمل و نقـل ، باردوی کیوان پو واصل سیورسات چیان گردیده ، هرروز در میان لشکر فیروزی اثر سویت می شد و هیچ گونه احتیاجی بسیورسات متسلم بصره نبود . مترددین اردو ، بعضی از افراد سپاه جنگجو که بجهة سرانجام مایحتاج ببصره متردد بودند رجوع می نمودند و مکرر بعرض اقدس می رسانیدند که : متسلم بصره ازقرب موکب منصور بغایت متوحش وجمیع اعیان آنجا بنهایت متزلزل و وحشتی در میان جمهور اهل آنجا حادث گردیده و این اندیشه بخاطرشان رسیده که : مبادا خاطر دریا مقاطر تقاضای ضبط بصره فرموده وکار بریشان دشوار نموده ، امری واقع شود وقضیه ای حادث گردد که چارهٔ آن از حیز امکان بیرون باشد . مسامحه در ارسال جهازات نیز محمول بر همان اندیشه است ، نهایت آن جماعت اشتباه کرده و این اندیشه از قوهٔ واهمه باندیشه آورده بودند ، زیرا که رای ملك آرا در آن وقت که بضبط بصره تقاضا می نمود احتیاجی بسفینه و زورق بصریان نبود . ارقام مطاعه بضابطان بنادر ابوشهر و عباسی وکنگان وسایر بنادر فارس ارسال و مقرر می شد که چندان سفینه و سنکار در دریای اعظم بحور بصره که عبارت از شط العربست آورده ، در جنب اردوی معلی حاضر و مهیا می کردند که جمیع باغ وکشت ومجموع گل و خشت بصره ممکن الحمل وسهل النقل بوده

مختصر سخن : بعرض خدیو لشکر شکن رسیده بود که : شیخ سلیمان وسایر ابنای عشیرهٔ بنی کعب بعد از عزیمت هزیمت از حفار و کبان بجزیرهٔ محرری رفته ، توقف نموده اند . حضرت جهانبان گیتی ستان از شط کرن عبور نموده و مسافت مابین شط العرب و کرن را پیموده ، فوجی از جزایر چیان آتش فشانرا بسرکردگی زکی خان زند بحمل چند فروند کشتی سنگین که از جزیره آورده ، از شط جزیره داخل شط العرب کرده بودند بسر محرری فرستادند . سفاین مأمورین مسافت شط العرب را پیموده ، در هنگامی که زورقهای انجم واختران ازین ژرف دریای پهناور گذشته ، نزدیك بساحل باختر گردیده بودند ، مأمورین بمحاذات محرری رسیده ، مشخص شد که شیخ مزبور وسایر جماعات مذکور از ارادهٔ ضمیر پرنور مطلع و مخبر ، ازبیم شمشیر خونریز نهنگمان بحر ستیز خود را بکلیط های مذکور کشیده ، راه نورد جانب قبهٔ دریای اعظم گردیده اند . چون بپایمردی سفاین صغار که ببصل اشتهار دارد دخول دریا و تعاقب آن غوك وشان آب بیما میسر نبود مأمورین مراجعت بحضور فیض گنجور وچگونگی‌را معروض رای آفتاب نور کردند . چون شیخ سلیمان قبل از آنکه حکم بر بصریان نموده ، باعانت آنها سدی مستحکم و بندی محکم برشط کرن بسته ، انهار بسیار در آن رود بحر کردار براراضی و صحاری یمین و یسار جاری و مراتع و مزارع بی شمار و نخلستان بی کران و بوستانهای بی پایان احداث کرده ، فرمان قضا جریان بر تخریب سد مزبور شرف صدور یافت . عملهٔ کلنك دار هجوم آورده ، آن سد سدید را که نمونهٔ سد اسکندر بود وبنیاد قلعهٔ حفار را که همسر سپهر اخضر بود برسر یکدیگر ریخته ، گرد از اساس استوار آنها برانگیخته ، در اثنای آن حال رسولی وارد ، نزد میرزا محمدعلیخان صدر الممالك و از جانب شیخ مومی الیه دست توسل بذیل توسط صدر مشارالیه زده ، اورا در خصوص استدعای عفو جرایم وتقصیرات خویش در خدمت خدیو معدلت کیش واسطه نموده و ذریعت ضراعت آمیز مبنی براستدعای مزبور و اظهار اندیشه مندی و نا خرسندی از

بطس شدید قهاری و غضب‌قیامت لهب حضرت گیتی مداری نگـاشتهٔ قلم تخضع ورقم زدخامهٔ تخشع نموده بود که اگر موکب نصرة‌کوکب صرف زمام اشهب گردون خرام و عطف عنان ادهم تیزگام فرمایندباین کمترین بندگان درگاه عالمیان پناه باج فرمان برداری برگردن نهاده، هرساله مبلغی خطیر نقد مهم سازی و کالای سرکار و ارشد اولاد خودرا ملازم آستان ملایك پاسبان ساخته و از آن دولت سر مباهات باوج سماوات افراشته ، مادام الحیات باج گزار و خدمتکار سرکار وسعت مدار باشد . از آنجا که شیخ سلیمان و طایفهٔ بنی سعد از بادیه نشینان روم و عرب این مرز وبوم و برخلاف سایر اعراب بادیه مذهب حذیف اثنی عشری و ملت شریف اقرار ولایت جناب حیدری داشتند و رعایت ایشان بجهات مذکور همین مقدار ضرور بود ، محالهٔ کور عین گرمسیر و مدتی نیز از نوروز فیروز گذشته بود و حدت هوا و سمیت گرما بنوعی اشتداد پذیرفته بود که پیکر حوت درتابـهٔ فلك برشته میشد . ماهیان را هرفلسی داغی بود برتن ودر جوی آب روان هریکی اختری بودفروزان و روشن . فضای صحرا چون سینهٔ سوزان عشاق بی نوا تفتیده وجوهر هوا چون آه دل دردناك مظلومان سوزنده بود ، با وجود ضراعت و استکانت شیخ سلیمان و حدت هوا و غلبهٔ گرما زیاده توقف‌را صلاح ندیده ، بصدر الممالك مقرر شدکه بشیخ مشار الیه اعلام نمایدکه : مسئول بعز اجابت اقتران یافت ورای ملك آرا از تدمیر و تضییع او عنان برتافت ، اگر بنهجی که تعهد کرده ، خود مستدعی گشته پا بجادهٔ فرمان برداری وگردن بقلادهٔ خراج گزاری نهد فهو المطلوب والا غازیان دلیر و شیران آهوگیر در موقف اصرار ایستاده و تیغهای جلادت را بتضییع او آب داده اند . شیخ مومی الیه از قبول شرایط خدمت گزاری منت بجان خود نهاده ، بخاکپای رهروان طریق اخلاص عرض نمود که : اگر مروت جبلی و مرحمت ذاتی‌عنان جواد عزم اقدس را بجانب مراجعت معطوف دارد، این بندهٔ فرمان بردار نیز مراجعت از راه فرار و انصراف از وادی ادبار تواند نمود و باطمینان خاطر متوجه تدارك اسباب سفر وسرانجام

پیشکش محقر تواند نمود . از مراحم خدیوانه بعید نمی نماید . پس حسب المسئول اورایات عالم طراز در اهتزاز آمده ، از راه خلف آباد مراجعت و عزیمت الکای کوه گیلویه فرمودند و انتظام آنحدودرا وجهۀ خاطر نمودند .

بیان کیفیت گیرو دار دار الامان کرمان و قضایای آن مملکت سعادت اقتران

چون بطریقی که قبل ازین مفتاح کلک بدایع سلک قفل از گنجینۀ حکایت گشود محمد امین خان گروسی و امیر گونه خان افشار طارمی باتفاق یکدیگر مأمور تسخیر دار الامان کرمان و تنبیه مردمی که رایت ضلالت بر افراشته وارد اعمال و بلوکات کرمان شدند ، هریك از دونفر آغاز گردن فرازی و ادعای بلند پروازی نموده ، تمشیت امور جمهور و امرو نهی سپاه منصور را بنفسه خواهشمند ، هیچ یك از آن دو سرکش پای براه فروتنی نمی نهادند و قرار زیر دستی را بخود راه نمی دادند . اگریکی ازسرکردگان جزوی برای تمشیت امری رجوع بیکی از آن دو نفر می کرد آن دیگر با آن بیچاره بنیاد عداوت کرده ، دمار از جانش برمی آورد ، چنانکه یکی از رعایا پای ملخی بیکی از آن دو بزرك می سپرد ، آن پای ملخ را خاتم سلیمان شمرده ، آن بیچاره صدمات متوالی می خورد . رفته رفته کار ایشان بمجادله کشید وغبار نقار در میانه مرتفع گردیده ؛ محمدامین خان با جماعت گروس و امیر گونه خان با افشاران طارم بر روی یك دیگر ایستاده ، ابواب جدال گشودند . پس هر کدام از آن دو سردار و هریك از سرکردگان سپاه ظفر شعاد در خصوص این گیرو دار بخاکپای اقدس عرضه داشت و بندگان ظل الله لازمۀ تحقیق و تفتیش را فرموده ، ارباب اطلاع تقصیر را منسوب بامیر گونه خان نمودند . رقم قضاشیم در خصوص احضار او از مصدر جلال صادر و مقرر شد و جمیع اثاثه و دستگاه و جمهور سپاه فیروزی اشباه را بمحمد امین خان سپرده ، خود عزیمت عتبه بوسی نماید . امیر گونه خان بنهج فرموده ، عمل نموده ، چون از مؤاخذۀ رأی ملك آرا

اندیشه مند و از اندیشهٔ باز خواست نا خرسند بود ، درحین مراجعت
از سر حرمان وحسرت مندی خاطر پریشان خود را بشیراز رسانیده ،
دست توسل وسرپنجهٔ تشبث بدامن لطف و کرم حضرت اعتضاد الدوله
و رکن رکین نصر و شوکت محمد صادق خان زده ، جناب خان
والاشان مشار الیه را در شیراز در سایهٔ مرحمت و ظل عاطفت نگاه
داشته ، عریضه ای مبنی بسر خواهش عفو تقصیرات امیر گونه خان
مشار الیه قلمی و ایفاد اردوی مقدس و ارسال حضور اقدس و انظر
عاکفان دربارجلال و ناظمان بساط عز و اقبال رسیده ، بروفق خواهش
برادر والاگهر جرایم اورا بعفو مقرون ورقم مرحمت شیم درخصوص
اطمینان خاطر موی‌الیه نگاشته .

بیان توجه موکب نصرة طراز بجانب دارالعلم شیراز و ورود بان خطهٔ بهجت پرور غم پرداز بلطف داور کارساز

چون بطریقی که کلک بدایع نگارچهره آرای شاهدان زیباعذار
حکایت گردید رای جهان آرا از انتظام مهام عربستان فراغت حاصل
نمود سیر وشکار نـزهت سرای فارس بر خاطر خیریت اساس رسوخ
نموده ، رایات نصرة قرین بجانب آن ساحت دلنشین که در حقیقت
رشك نگارستان چین و غیرت خلد برین‌ست شقه گشا گردید . چون
ضبط و ربط الکای کوه گیلویه نیز منظور نظر معدلت پرور بود ،
نخستین عنان یکران عزیمت را بدان صوب معطوف و محل زیدون
راکه از آن جانب آغاز بلاد کوه گیلویه است مضرب خیام احتشام و
مقر سرادقات فلك احترام فرمودند . چون مدتی که جماعت لراوی
که فرقه‌ای از الوار کوه نورد و طایفه‌ای از احشام بادیه گرد الکای
کوه گیلویه و دشتستان می باشند ، فرقه‌ای از جماعت مزبور که
در کوهستان کوه گیلویه مسکن داشتند سر از گریبان خودسری و
خودرائی برآورده وآغاز گردن کشی کرده ، ببعضی از جبال وتلال
صعب المسالك مستظهر گردیده ، دست تطاول بر نهب اموال مترددین
گشوده بودند و قلع مـواد فساد ایشان بعلت مشاغل اعظم از آن
[زمان] در حیز تاخیر مانده ، تا بانوقت که حکم قضانمون تنبیه

آنها جاری نشده بود . چون عرصهٔ الکای مزبور مقر کوکبهٔ منصور شد تنبیه آن طایفه پیشنهاد همت والا گردیده ، فوجی از هزبران جنگ آور و گروهی از شرزه شیران نر را مأمور تنبیه و تأدیب ایشان و فرمان واجب الاذعان صادر شد که ازچهار جانب بکوهی که حصار خودداری آنها بود بیورش صعود نموده ، آنچه سزاوار اهل عصیان و پاداش چنان متمردانست بعمل آورند . غازیان مظفر بر حسب مقرر راه مقصود را پیموده ، اطراف اربعهٔ آن کوه فلك شکوه و گردا گرد آن گروه انبوه را احاطهٔ تامه کرده ، جبل مذکور را دایرهٔ اجتماع و لشکر منصور را نقطهٔ وسیط گشت . باوجود نهایت صعوبت و کمال سختی طرق وشوارع ، باستظهار اقبال بی زوال داور دریا نوال قوی خاطر از چهار طرف آهنك صعود کردند . جماعت مزبوره که در فن قدر اندازی هریك آفت دهر و درشیوهٔ آتش بازی هر کدام شهرهٔ شهر بودند با فتیلهای سوزان سر راه بر سپاه نصرة نشان گرفتند . از طرفین سفیر تیز گام گلوله وازجانبین پیك سبك خرام تیر از جانب قهرمان اجل گزارندهٔ پیغام گردیده ، تفنگچیان آتشبار و جزایرچیان برق انداز در اندك زمانی کار را بر آن جماعت دشوار و روز روشن را بر آن فرقه تیره و تار نموده ، از اطراف بسنگر ایشان ریختند و باقبح وجهی برآن طایفه در آویخته ، گرد از بنیادشان بر انگیختند . پس از قتل رجال و نهب اموال سزای اعمال عاید روزگار ایشان شد . چون چهرهٔ شاهد اینگونه فتح در آستان اقبال جلوه نمود ، مأمورین مراجعت کرده ، در منزل خیر آباد من اعمال بهبهان شرف اندوز زیارت آستان سپهر بنیان گردیدند . جمعی کثیر از رجال آن گروه را که بطریق اسیر همراه آورده بودند بحکم قدرنمون بقتل آورده ، کله مناری از رؤس ایشان ترتیب دادند ، که موجب عبرت وباعث اعتبار ارباب شرارت گردد . بررای دوربین اهل دانش مستور نماند که آن حضرت در شیوهٔ مروت یگانهٔ عصر ودرشیمهٔ فتوت فرید دهربود . جرایم بسیاری از گناهگاران راکه بغیراز قتل سزاوار هیچ کاری نبودند بحکم مروت بکرات گذرانیده بودند . لیکن بعضی اوقات وقوع اینگونه سیاسات از لوازم امور جهانداری

و موجب رضای حضرت باریست . بر ذمهٔ همت هر صاحب دولتی لازمست که بتیشهٔ معدلت بنیاد هستی مفسدان غدار را ازبیخ و بن بر کنده ، نخل حیاتشان را از پا در آورده ، که موجب اطمینان زیردستان گردیده ، جمیع اهل مملکت که ودایع حضرت احدیت‌اند درمهاد امن وسلامت غنوده ، از تطرق ارباب تطاول مرفه و آسوده باشند . القصه : بعد از آنکه رأی کشورگشای از قمع اهل عصیان فراغت یافته ، نظم و نسق الکای مزبور کوه گیلویه بـر وفق مرام دولت خواهان صورت انجام گرفت ، بسیاری از ایلات آن نواحـی را در سلك ملتزمان رکاب فلك فرسای انتظام داده ، خانواری ایشان را مـأمور بحرکت صوب فارس و اسباب معیشت و مکان ییلاق و قشلاق و امـلاك تیول بجهة آنها معین و مقرر و سایر امور جمهور اهل کوه گیلویه را انتظام و استحکام لازمـه داده ، رایات ظفر طراز بعزیمت دارالعلـم شیراز در اهتزاز آمده ، علی‌الصباح دویم شهر صفرالمظفر که خسرو خاورسر خیل لشکر انجم و اختر یعنـی خورشید انور از سفر الکای بـاختر مراجعت نموده ، دردارالملك خاور بر تخت زرین رخت اقامت نشست ، موکب جهان گشا عرصه طراز دارالعلم شیراز و آفتاب عالمتاب ذات مرحمت صفات ببیت‌الشرف آن ملك دلپذیر تحویل یافت . جمیع وضیع و شریف ، نزدیك و دوروقاطبهٔ اعزه و اعیان بلدهٔ مذکوره بسعادت حضور فیض گنجور رسیده ، از زیارت آستان ملایك پاسبان درمیان امثال و اقران مباهی و از ادراك آن دولت عظمی فرمانده ماه تاماهی شدند . جناب ظهیرالدوله محمد صادق‌خان بلوازم ضیافت ومیهمانداری و شرایط تدارك میزبانی برداخته و یك نعیم جنت و یك جهان نعمت در محفل سور وسرور مهیا ساختند و اساسی چیدند وخوانی گستردند که یاد از فردوس جاودانی و نشان از دستگاه سلیمانی میداد . ولد شیخ سلیمان بنی کعب برقمی که متعهد گردیده بود بشرف خاك بوسی عتبهٔ عالیه رسید . پیشکشی که در خورد حوصله و قدر وسع او بود با سه هزارتومان وجه نقد خراج همه ساله از پیشگاه حضور گردانیده و عریضهٔ استکانت انـگیز و ذریعـهٔ ضراعت آمیز مشعر بـر مراسم

عبودیت و بندگی ومبنی برلوازم عجز و سرافکندگی معروض محرمان حضور شد .

بیان تسخیر و تصرف کرمان وبعضی احوال محمد امین‌خان‌سردار دارالامان کرمان ووقایع آن زمان

مفصل این‌مقال آنکه : بنحویکه مسطور میشود محمد امین‌خان گروسی بعد از عزل امیرگونه خان بانفراد در امر سرداری استقلال یافته ویك چند هم در نواحی واعمال کرمان بهر طرفی عشایر ومردم بلوکات را بمزید توجهات خاطر خطیر اقدس مستظهر نموده ، رفته رفته بخارج شهر کرمان رسیده ، چندروزی متوقف گردید . بالاخره براهنمائی جمال شال‌باف و دلالت بعضی کدخدایان که در جزو باخان مشارالیه درب آشنائی گشوده و فتح‌الباب شهر را قرارداد نموده‌بودند خودرا بدرون شهر افکند و دارالامان کرمان بتصرف و تسخیر خان مشارالیه درآمد و تقی درانی باسایر جماعت کوهستانی و بعضی دوستان او راه هزیمت درپیش گرفته وخودرا بقریهٔ دران و سایر کوهستان که موطن اصلی ایشان و مشتمل بر طرق صعب و شوارع مضیقه بود رسانیدند . محمد امین‌خان من حیث‌الاستقلال بر مسند حکومت نشسته وسررشتهٔ احتیاط وسلسلهٔ حزم‌را گسسته ، مقدم خدامرادخان رافراموش کرد و تقی مزبور را از کمال غرور نابودی انگاشت ومملکت کرمان و جمیع لواحق را بکام خویش می‌پنداشت . لیکن درمدت حکومت طریق سلوك را بنوعی مسلوك نداشته بود که رعایا وبرایا وسرکردگان سپاه نصرة پناه که از رکاب ظفر انتساب ابواب جمع او بودنـد از طریقهٔ سلوك ونهج رفتارش رضامند واز حسن رفتار و گفتاروکردارش خشنود وخرسند وچون یك چند مسند حکومت از وجود خان‌مزبور زیب و زینت پذیرفت ، درهنگام شامی که خورشید انور از کوهسار چرخ اخضر روی بشیب وآهنگ نشیب نمود وبعزم تسخیر شهرستان خاور بیشروی آغاز کرد ، تقی درانی از مسکن خود بعزم شبیخون قلعهٔ کرمان روی بپائین کوه آورده و شروع بطی مسافت کرده ،

سحر گاهان که مهر رخشان بجهة عروج بروج قلعهٔ گردون پای بر پلهٔ سلم افق شرقی نهاده ، تقی مذکور و جمعی اعوان او بخارج دارالامان رسیده و سلم چند را که ترتیب داده بودند بر دوسه برج که محافظت آنها در عهدهٔ تفنگچیان لاوئی و یزدی بود گذاشته ، رایت عروج برافراختند وخودرا بدرون شهر انداختند . برخی مردم‌شهر را اخود متفق ساخته ، برسم سابق دربام‌های مرتفع بنیاد گلوله‌اندازی وآغاز آتشبازی نمودند . علی‌الصباح محمد امین‌خان وسایرسر کردگان از خواب نوشین بیدار و از شراب دوشین هشیار گشته و بر اسبان تیز پرواز نشسته و هریك از عشرت سرای دوشینه بیرون شتافتند و حشرات کوهستان و اراذل و الواط کرمان دست غارت برخانهای سپاه و اسباب و اموال آنها دراز کرده ولوازم یغماگری آغاز کردند . چون هریك از سر کردگان وتابعین کل وجز و لشکر در کرمان صاحب کوچ و بنه گردیده بودند ، غوغای زنان ونسوان وفکر محافظت وبیرون بردن ایشان راازمراسم مدافعه ومحاربه وتدارك آن‌واقعه بازداشته وهریك بهردودست‌سرخویش وبهردوپای راه‌دروازه پیش گرفتند ومحمدامین‌خان‌نیز بسمت‌سرکردگان‌ولشکریان‌عمل نموده و روبراه هزیمت‌آورده وچند روز در شهر بابك توقف نموده وچون دست ازکار وکار از دست رفته بود روانهٔ دارالعباد یزد و مراتب را عرضه داشت واقعان حضور فیض گنجور وباخجلت وشرمندگی چندی در وادی سرگردانی وبیدای بی سرو سامانی گردیده ، ارقام مطاعه بسرافرازی او صدور واورا بدربار ملك مدار احضار و روانهٔ دارالملك شیراز و بشرف خاکبوس عتبهٔ گردون طراز سرافرازی حاصل نمود وحضرت ظل‌الله که جهان مروت وعالم فتوت بودند نظر بقدم خدمت چشم از جرمش پوشیده وبایذای او نکوشیدند . محمد تقی خان بافقی حاکم یزد بموجب عرایض متواتر متقبل استیصال تقی‌خان درانی ومتعهد استیمان غوغاطلبان کرمانی گردیده وتعهدات‌کلی بعرض رسانید . اگرچه خاطرفیض مظاهر آئینهٔ حقایق‌نما ومرآت عکس پذیر صور احکام قضا بود ، یقین داشتند که محمد تقی خان بافقی یزدی را هم‌آورد جز عورتی نیست ، فکیف

باتقی درانی که مشهور بود برابری تواند نمود ؟ ولیکن بجهة اسکات او فرامین قضا تمکین شرف اصدار یافت که از اردستان و نائین و قهپایه و غیره تفنگچی بایلجار جمعی وبعضی لشکریان محمد امین خان که دریزد و آن حدود بودند نیزاتفاق نموده ، جناب محمد تقی خان بطریق استدعای خود برسم سرکردگی آنها قیام و تعهدات خویش را انجام نماید ، باتفاق ایلجاری مأمورخان مزبور رایت افراز عرصهٔنخوت و غرور گردیدند وباد درنای لاف وگزاف دمیده و از دارالعباد یزد حرکت ودر طریق جلادت طی مسافت نمودند وتقی درانی از کیفیت سپه داری جناب خان مطلع گردیده و ایشان را قابل هم آوردی خود ندیده ، یکی ازملازمان خودکه محمد نام داشت مشهور بمحمد برات باستقبال خان رفیع الدرجات فرستاده و محمد تقی خان از تحریك محمد برات که سیصد چهارصد نفر تفنگچی وپیاده همراه‌داشت مطلع ودر شبی که چهار فرسنگ بین‌العسکرین مسافت بود سپاه خود را درغایت تعجیل مأمور بسواری وحرکت نمود . لشکریان راگمان آنکه جناب خان عزم شبیخون کرده و قصد تدمیر و تنبیه محمد برات را باین تعجیل بخاطر آورده ، همگی لشکر پیاده وسوار مهیای کار و متحرك کارزار و در دنبال موکب خان براهی که او خودمی رفت سالك شدند وچون صبح روشن ومقصد خان معین شد و هفت هشت فرسنگ راه بجانب مراجعت پیموده ، عنان جلادت بصوب یزد گشوده بودند . چون دارالعباد یزد مقر موکب منصور خان پیل‌توان شیر زور شد ، محفلی آراسته و خطبای یزد بفاتحه خوانی سلامتی وجود مسعود خان برخاسته ، تهنیت فتح گفتند وجناب خان نیز بزبان گوهرفشان اظهار مراسم و حمد و ثنای قادر متعال نموده ، بکرات میفرمودند که : فتح همین نیست که درمیدان بدشمن ظفریابند و در مضمار کین عنان از داوری بر نتابند ، بلکه فتح عظیم آنست که سالار لشکر را بسلامت و عافیت از سفر باز دارد و خون از دماغ یك تن بیرون آمدن نگذارد و بحمدالله الملك الاکبر که این قسم نصرة مارا میسر ونیکو فتح و ظفر بر ماقدر نشت و امور مادرین معامله بخوشترین وجهی گذشت و چون این

خبر بحضور معدلت برور رسید موجب اهتزاز خاطر خطیر وموروث تعریح ضمیر منیر شد و تبسم بسیار باوضاع خان رفیع مقدارفرموده ، بخندهای سرورلب گشودند . پس علی‌خان شاهسون را که از چاکران دیرینه و بندگان بیشینهٔ دولت ابدمدت واعاظم ارباب جرات و جلادت بود بکین خواهی مأمور بکرمان و فوجی از بهادران بهرام کمین را بادلیران رزم آئین ابواب جمع اومجدداً باتدارك توبخانه وزنبورك‌خانه ونقاره‌خانه وغیره و اثاثهٔ شوکت روانه نمودند . علی خان نیز مدتی در بلوکات و نواحی کرمان رایت نظم و نسق بـرافراخته و زمستان در گرمسیرات کرمان سپری ساخته و در هنـگام بهار در نهایت شوکت و اقتدار تا خارج شهر تاخته ، بمحاصره برداخته و هرروزه تقی درانی پشت دیوار قلعه و علی خان در بیرون صفوف مجادلـه آراسته ، بستیز و آویز برخاسته ، نوایر جدال را اشتعال میدادند . چون علی‌خان مزبور جوانی بود در غایت مردانگی ومردی در نهایت فـرزانگی ، از کمال بر دلی پیوسته کالای جان در بازار ضمیرش بی‌مقدار و متاع روان در دکان همتش خالی ازعرضهٔ تعداد وشمار ، همواره کمیت دلیری را بمیدان مبارزت تاخته و شمشیر کین و تیغ روئین آخته ، سر موئی اندیشه و بیم درخاطرش حضور نمی کرد . روزی برسم عادت ، در هنگامی که نوایر حرب شعله‌ور و شعلهٔ کین خرمن سوز چرخ اخضر وبانگ جانسوز گلوله پیوسته در گذر بود ، اشقر دلیری را تا بپای حصار قلعه راندند وساعتی دیر در آنجا فرو ماندند وچشم‌خریداری بربروج قلعه گشاده ودر کمال بی‌پروائی ایستاده بود . از آن غافل که جمعی از تفنگچیان در خارج خندق درمغاکی کمین کرده و آن شیر بیشهٔ دلیری را در نظر آورده بودند ودر ساعت کمین کردگان از زیر و تفنگچیان فراز بروج از بالا آغاز شلیك ، از نیرنگ سازی چرخ پیر گلوله برسینهٔ آن جوان‌دلیر آمده ، در دم وقتش در رسید و از اسب فرو غلتید . لشکر منصور از مشاهدهٔ آن واقعهٔ با فتور سراسیمه گردیده ، دست از اجرای آلات طعن وضرب وپای از مضمار جنگ و میدان حرب باز پس کشیدند و هریك مراجعت پیش گرفته و در خطهٔ دلنواز شیراز بحضور سعادت

طراز رسیدند . تعیین یافتن غازیان شیرشکار فیروزی‌نشان وخونخواهی علی خان و افناء و اعدام تقی درانی بعنایت‌الله تعالی در موعد خود نگاشته میشود .

ذکر واقعات سنوات مبارکات هزار و صد و هفتاد و هشت و نه هجری

قهرمان اقلیم چهارم و دارای مسند آرای این بلند طارم بتقدیرات حق عز وجل وعلا در تخت‌گاه حمل قرار گرفته ، بمعماری قوای نامیه در دارالعلم گلشن از گلبن سوری و نسترن عمارات‌رفیع اساس بنیاد انداخت و بفرمانفرمائی فروردین فضا در ساحت چمن از طارم تاك طالاری بلند کریاس سر براوج افلاك افراخت و بنای چالك دست هزار دستان در عرصهٔ گلستان اساس محکم بنیان آشیان طرح افگند و کار گزار باد بهار بامر خدیو آذاری بناهای دیرینهٔ دی را از بیخ و بن بر کند . سردار باد با وقار نسیم اعتدال بحکم خاقان ربیع بجنود مسعود ریاحین وافواج قرین الابتهاج گلهای رنگین‌مأمور تسخیر خطهٔ بوستان و گرمسیرات گلستان که چندی بتصرف طاغیان بهمن و دی در آمده بود گردید و سرهنگ هوای نو بهار با سپاه کینه خواه ریاحین وازهار بفرمانفر تازهٔ فروردین روانهٔ دارالامان باغ و خان لاابالی از خود خالی بهمن را که خونی نوباوگان گلشن‌بود پالهنگ خواری بر گردن ، بحضور قهرمان گیتی ستان اردی بهشت کشیده ، بسزای خود رسید و دیگر بارهٔ بازار گلزار از کالای باروای گلها رنگین شد و دامان کوهسار ازجوشن لاله و شقایق غیرت‌جیب و دامان گلچین گشت و [محفل] جلالت و مجلس مناعت و دولت در دارالعلم شیراز طراز محفل هفت آسمان گردیده ، چندان زر و گوهر زیب جیب وکنار اعیان لشکر و ارکان کشور گردید که در کیسهٔ بحروکان پشیزی باقی نماند . چون وقایع این دو سال داخل یك دیگر و بعضی اسفار و حروب ازین سال بسال دیگر کشیده و در تلو هم واقع گردیده ، کلك فسانه برداز آنها را از یك دیگر ممتاز نکرده و بیکجا بتحریر آورده و از جمله تسخیر و تصرف قلعهٔ لارو گرمسیرات آن حدود واستیصال و انقیاد نصیر خان‌لاریست .

مفصل این مجمل آنکه : مدتی بود که نصیر خان لاری در خطهٔ لار رایت اقتدار برافراخته و مردم گرمسیر را با خود متفق ساخته ، بتعمیر احوال خویش برداخته بود . از قراری که سابق مرقوم قلم وقایع رقم شده بود درحالتی که محمد حسن‌خان قاجار بدارالعلم شیراز نهضت نموده ، اواب قتل و قتال گشوده بود ، نصیر خان مشار الیه ازین دولت جاوید ناامید و بعلت خیانات هرروزه بیم وهراسش برمزید بود . بورود محمد حسن خان مستظهر گشته ، با تفنگچیان لاری و گرمسیری باعانت محمد حسن خان آمده ، باقدام خدمت گزاری آن سرکار می برداخت . در شبی که شیرازهٔ جمعیت محمد حسن خان در خارج شیراز ازهم گسیخت ، اوراق معسکرش ازیك دیگرریخت ، نصیر خان نیز سر خود را گرفته ، پای سرعت بجانب لار گشاد و این دفعه از بیم آن جسارت اصرار در مراتب خود داری بیشتر از بیشتر گردیده و ازمرحله نوردی فیافی مخالفت قدم باز پس‌نمی کشید . لیکن درباب تحریر عرایض و ارسال رسل و ایفاد پیشکش تقصیری نمی نمود و درین مدت که موکب انجم عدت در سفر خیریت اثر و جناب استظهارالدوله بیگلر بیگی و متوجه نظم و نسق وحفظ قلعهٔ شیراز که متوقف گروه مختلف از دوست و دشمن و مجمع جمع متباین از مرد وزن واشرار ولایت ومسکن فرق مختلف الصفات بوده ؛ دقیقه ای قطع‌النظر از رتق و فتق و قبض وبسط آنجا میسر نمیشد وممکن نبود که جناب رکن‌الدوله بیگلر بیگی امور شیراز را معوق و قلعه ای چنان را خالی گذارده و بجههٔ تنبیه نصیرخان مزبورفرصت یافته ، انجام کار بطول انجامید . چون ساحت شیراز مطار عقابان بلند پرواز رایات گردون طراز خدیو گردن فراز شد ، نصیر خان مزبور احدی را روانهٔ حضور فیض دستور وبتوسط عرایض مشروحه بعرض شرف‌اندوزان مجاوران آستان سدره نشان رسانیدکه : چنانچه حضرت کسری معدلت او را از ملازمت حضور که بعلت ارتکاب بعضی حرکات ناهنجار و اندیشه از غضب قهار قبول شرفیابی ملازمت را در قوهٔ قدرت و مقدار حوصلهٔ خود نمی بیند معاف دارند وباین تکلف

خاطر او را در زیر بار صعوبت نگذارند ، برادر خویش را با آن قدر تفنگچی که سر انجام از توابع لار ممکن باشد بدربار معدلت مدار فرستاده و از جملهٔ ملازمان و ملتزمان رکاب نصرة انتساب سازد و بندگان ظل الله گیتی پناه که پیوسته بابندگان و چاکران بطریق خاطرخواه ایشان مدارا فرموده وشیوهٔ مرضیهٔ مواسا را ازدست نمیدادند مسئول را بعز اجابت مقرون فرمودند ، فرستادهٔ او را باخلعت و رقم انجاح مطلب رخصت انصراف داده اند و دیگر باره فرستادهٔ مشارالیه بشرف حضور اقدس رسیده ، همان مدعا را اعاده کرده بود . بر رای عقده گشا که صورت نمای واقعات مستقبل بود مشخص شد که غرض از تکرار و تعویق در اتمام کار مسامحه و مداهنه است ، که بلکه چندی هم باین طریق احوال خودرا ثابت و خویشتن داری تواند نمود . دفعهٔ ثانی که فرستادگان او مامور بمراجعت شدند بموجب فرامین قضا آئین بمشارالیه امر شد که : اگر در قول خود صادق و اقوال وافعال موافقست بطریقی که خود خواهش کرده و بعرض رسانیده است مامور و الا منتظر ظهور احکام تقدیرات الهی باشند و درآن هنگام بعرض چاکران دربار والا مقام رسید که : بعضی از ایلات فارس را که هر ساله بحدود لار قشلاق مینمودند دست بنهب اموال گشاده و بغارت داده است . غرض این مقدمه موجب تحریك غضب قهاری گردیده واستظهارالدوله محمد صادق خان چون علامت غضب درناصیهٔ او پیدا بود متقبل تنبیه نصیرخان گردیده وحضرت ظل‌الله نیزتدارکی لایق که شایستهٔ آن جناب ود وگروهی از امرا و خوانین و دلیران کیوان خشم بهرام کین از معسکر نصرة قرین مامور بملازمت آنجناب ، در ساعتی که اختر شناسان دقیقه یاب از دقایق اسطرلاب تعیین و مشخص نمودند موکب ظهیرالدوله زلزله افگن کوه وصحرا واضطراب بخش بسیط غبرا گردید و کرناچیان اسرافیل پیشه باواز های زیرین دمیدند . خارج شهر شیراز مضرب خیام‌فلك انباز گشته ، بعد ازجمعیت لشکر و تدارك اسباب سفر سلسله جنبان و همه شیران صید انداز و شکار افگن سوی خطهٔ لار عنان دولت گشاده ، بعد از ورود بخطهٔ

مزبور دلیران منصور شروع بجنك و از نوایر توپ و تفنك کار بنصیر خان تنك گردید . شهر لار بتصرف اولیای دولت ابد مدار در آمد و از یك جانب شهر در دامن کوه قلعه ای بود همدوش بر قلهٔ افلاك ، بروجش برتر ازقبهٔ سماك . نصیر خان در قلعهٔ مزبور متحصن و بر فراز کوه قلعهٔ دیگر داشت مشهور بقدمگاه فرازش رفیع تر از اوج ماه ودر پائین آن دو قلعه دره ای بود مشتمل بر نشیب وفراز . نصیر خان مزبور سدی در آن بسته وسد مذکور را مسقف نموده و قلعهٔ مزبور را باقلعهٔ قدمگاه متصل ساخته ، فی مابین سد مذکور را مسقف پرداخته بود که تفنگچیان مستحفظ فی مابین بسهولت و رفاهیت تردد نمایند و درباب محافظت قلعهٔ قدمگاه نهایت مبالغه کرده و جمعی از ابطال تفنگچیان خود را که محل اعتماد ، بلکه موجب اعتضاد او بودند ، بجانب قلعهٔ قدمگاه فرستادند ، تکیه بر اعانت آنها نهادند وچون حضرت استظهارالدوله ودلیران شیرکمین و دلاوران پلنك کین برآن جوانب و اطراف قلعه محیط فرموده واز احاطه ومحاصرهٔ آنها کاربراهل حصار تنك وپای ادهم صولتشان زسلك تمك دستی لنك شده و نزدیك شده بود که بدرگشائی مقالید تیغهای خارا شکاف بجهة جانبازان معسکر قیامت اثر فتح الباب میسر شود ، در آن حال یکی از رجال قلعه بطریق فرار شرف اندوز پای بوس جناب استظهار الدوله گردید و بعرض رسانید که : چنانچه جمعی را بتسخیر قلعهٔ قدمگاه مأمور فرمایند او از راهی غیر معهود ایشان را هادی محل معهود و مقصود گردد و حضرت معین الدوله گروهی از نهنگان دریای نبرد و پلنگان کوه نورد را که اکثر غلامان آن سرکار بودند مأمور بعروج کوه قدمگاه و فوجی از اسرافیل پیشگان نای رزمی نوازرا همراه نموده، امرفرمودند که هنگام افروختگی چراغ نصرة برفراز کوه و بروج قلعه آتشی برافروخته ، که اشتعال آتش وارتفاع شعلهٔ سرکش دلالت برحصول مقصود نماید وازمشاهدهٔ روشنی ایستادگان حضور فیض گنجور را اطلاع برفتح قلعه حاصل آید . مختصر سخن : در نیم شبی که افواج ثوابت وسیار برمدارات

چرخ دوار بر آمده ، بر بروج این نیلی حصار عروج کردند ، مأمورین روی جلادت بر فراز کوه ، بروج قلعه آتش ، همگی پشت بر کوه گران سنگ اقبال بی زوال خدیو کشور جلال ستند وبست و بلند آن کوه فلک مثال را در نوردیدن آغاز کردند و خودرا برفراز کوه و نشیب قلعهٔ قدمگاه رسانیدند و بلنگان قلعهٔ مصاف چون طایر نیز پرواز اندیشه شروع بعروج و مانند دعای مستجاب براوج سپهر عروج بر آمدند و بیك دفعه شروع بانداختن تفنك و نواختن نای رعد آهنك نموده ، برسم مقرر آتشی بلند افروختند و نصیر خان در آن نیم شب چشم از خواب گران گشوده و آواز و فغان روئین درای از جانب قدمگاه بگوشش رسید . پس از جای خواب سوی بیرون شتاب نموده و در زمان برادر خویش را با فوجی تفنگچی باعانت حارسان قلعهٔ قدمگاه فرستاد وبرادر نصیر خان با پیادگان بجانب قلعه رخ آورده و اسب جلادت را تا نزدیك قدمگاه پویه ور کرده و چون بروج را در تصرف دلیران فیل پیکر و دلاوران شیر منظر دید ، از علامت بی اتفاقی فرزین بخت و مشاهدهٔ آن گونه کاردشوار وسخت برجی خویش مات و متحیر فرو ماندند . بهر صورت مراجعت کرده و برادر را از وقوع آن واقعهٔ سخت خبر داد . نصیر خان از استماع آن خبر وحشت اثر کعبتین حواسش در ششدر اضطراب هراس افتاد و چون قلعهٔ قدمگاه بقلعه ای که در جنب شهر موقف او بود اشراف کلی داشت بر انجام و اختتام دولت خود ملتفت شد و بحرکت مذبوحی امورقلعه‌را استحکام داده وچشم براه ظهور مستورات پردهٔ غیب گشاد و حضرت استظهار الدوله شیران بیشهٔ هیجا و دلیران قلعه گشارا امر باستحکام داده و حشم را بر بمحاصره و اهتمام در محافظت طرق اطراف و اکناف فرموده و چون اصل شهر بنحو مسطور مفتوح مبارزان شیر زور ومقر عسکر منصورشده بود ، توپ های قلعه کوب و خمپار ها و تفنگهای دوزخ شرر ازجانب شهر و سمت قدمگاه برقلعه بسته ، از رعد آواز توپ و صدمهٔ ژالهٔ گلوله زلزله در بنیان قلعه و غلغله درمیان قلعگیان افتاد . بنیاد هستی بسیاری

از اهل قلعه و دواب و عمارات رفیعه از بیخ و بن بر کنده شد واز عدم ذخیره و فقدان آذوقه کار بجائی کشید که تلخ کامان حنظل جوع از شربت خوشگوار مرك مذاق امید را شیرین و التهاب آتش بی نوائی را بجرعه بخشی ساقی اجل تسکین می داده هرروزجمعی کثیر از تفنگچیان و سایر اهل قلعه و بسیاری دواب از پای افتاده ، روي بوادی عدم می نهادند . الغرض نصیر خان در باب قلعه داری یك چند هم حرکت مذبوحی می کرد و برشحهٔ تدبیر آبی بروی کار می آورد ، تا آنکه از اعیان معاونین خود ، بلکه از قاطبهٔ اقرباو همگی اصدقا اثار برگشتگی بخت وعلامات سرگشتگی مشاهده مینمود وکار بجان و کارد باستخوان رسید و بجز از طلب امان چاره ندید و برادر خود را روانهٔ خدمت جناب سراسر سعادت استظهار الدوله و طلب گار امان شده و استدعا نمود که : در صورتی کـه راه خدمتگاران را بپای امید واری بپماید جواد آرایش در میدان بندگی بجولان در آید جان و مال و عرض او از تعرض مصون و محفوظ بوده ، دست جفا از دامان آنها کوتاه باشد . جناب بیلگربیگی ازراه مرحمت که جبلی این دودمان رفیع الشانست آن صید بدام افتاده را امان داده ، جان و مال و ناموس اورا از تعرض دست تسلط معاف و بیمان را بایمان موکد فرمودند . نصیر خان باطمینان حبل المتین مروت حضرت ظل اللهی و خاطر جمعی بیمان و ایمان موکد جناب استظهار الدوله استظهار یافته ، از قلعه بیرون شتافت و مورد نهایت الطاف و اشفاق گردید و بنحو خاطر خواه هیچ گونه دست تعرض بدامن جمعیتش نرسید و از آن گذشته انواع احسان و اکرام دربارهٔ او بعمل آمده ، که زیاده برقدر و مقدار طمع و توقع او بود و نصیرخان را مخدره ای در تتق عصمت می بود و در سلك پردگیان حریم جلال جناب ظهیر الدوله منسلك گردید و شرف مصاهرت علاوهٔ سعادات دیگر گردید و بعد از تمشیت امور ولایت و انتظام مهام رعیت حکم اقدس اعلی را که در خصوص تخریب قلاع نصیر خان صادر شده بود متابعت و مشار الیه را باکوچ وبنه و اولاد و اتباع کوچانیده

و از خطهٔ لار غم پرداز وارد شیراز و بزیارت آستان آسمان طراز مشرف گردید و حکومت لار بمسیح خان بنی عم او ، که همیشه از جملهٔ مقلدان قلادهٔ فرمان برداری بود ، مفوض و مرجوع شد ونصیر خان مزبور بعد از مدتی مستدعی تفویض حکومت لار گشته ، هرچند اکثر مردم بلده و توابع آن ولایت می دانست که بااو نهایت عداوت دارند ، معهذا بمصداق « حب الشیئی یعمی و یصم » خواهشمند این مطلب شده و از آنجا که ارباب نیاز هرگز از مرحمت عاجز نواز حضرت ظل اللهی محروم نتواند بود استدعای او قرین اجابت گشته ، بورود نواحی لار یکی از کدخدایان آن ولایت در وقت فرصت خنجری درکار آن بیچاره کرده و بزخم خنجر مذکور درگذشت .

بیان تتمهٔ احوال کرمان و بقیهٔ امور تقی خان درانی وسایر معاملات آن زمان بتقدیر ملك جاودان

مقالید گنجینهٔ معانی و مفتاح کنوز سخنهای نهانی یعنی قلم بدایع رقم قفل از درج حکایت می گشاید که : چون چگونگی قتل علی خان شاهسون بطریقی که کلـك صفحه طراز فسانه پرداز شد بعرض حارسان سدهٔ جلال رسید حضرت ظل اللهـی را آتش قهر قهرمانی شعلهٔ جانسوز گرفت . تنبیه آن کوه نورد قلهٔ نادانی ومرحله گرد فضای بی سرو سامانی یعنی تقی درانی وسایر حشرات کوهستانی و غولهای بیابانی را این دفعـه نامزد نظر علی خان زند فرمودند جوقه ای از شیران بی سلاسل و فرقه ای از روئین تنان خاره دل را بهمراهی مشار الیه با تدارك خوب و اثاثهٔ مرغوب بجانب مطلوب روانه فرمودند و خان باتین شایسته اعلای لوای اقتدار کرده وروانهٔ کرمان و در نواحی بلوکات توقف و بقبض و بسط امور و بست و گشاد کار جمهور و تنبیه مخالف و ترفیه موالف بر داخته ، امور ایشان را منتظم ساخت . رفتـه رفتـه بخارج دار الامان رسیده ، خیام توقف برداخت و تقی درانی بکرات با تفنگچیان خود بعزم مدافعه از شهر خروج کرده و هردفعه جمعی کثیر از اعوان خویشتن را بمعرض تضییع در آورده و از تنگی محاصره نیز کار برو تنك و گندم وجو باطلا ونقره هم سنك شده بود و ازکشاکش مدت تسلط او و شدت

تك و بو كار مردم برجان و سودشان يكسر بزيان رسيد و از كثرت زحمت و نكبت ناتوان گرديده بود و بفكر رفع او فتاده و با يك ديگر در ترك معاونت او قرار گماه داده ، باهم اتفاق نمودند و در جزو با نظر على خان سازگار و در مخاصمت تقى بايك ديگر موافق ويار گرديده كه كار آن مفسده جورا بسازند و صفحهٔ ولايت خود را از لوث وجود او بردازند . پس جماعت مشيزى كه در نزد تقى پايهٔ تقربشان از ديگران رفيع تر بود شبا هنگام از برجى كه محافظت آن تعلق بايشان داشت احدى را بزير فرستاده و بنظر على خان بيغام دادند كه فردا سواران سپاه نصرة همراه را منقسم بچندين دسته كرده و هردسته بيكى از دروازهاى شهر رفته ، در محاربات دروازه صف بسته ، حاضر باشند كه چنانچه تقى مذكور از حقيقت ارادهٔ ايشان تفرس نموده و بجانب وادى فرار شتاب نمايند از هر طرف دروازه كه بيرون آيند سواران حاضر بوده ، اورا دستگير نمايند و هنگام صبح كه سپهدار مهر انور براشقر چرخ اخضر برنشسته و دروازهٔ افق خاور را محل فرار سپاه انوار ساخت نظر على خان پاى در ركاب كميت دليرى نهاده ، با فوجى از سواران ضيغم شكار نزديك حصار آمده و سواران بر درواز هـا تقسيم و منتظر ظهور تعهدات جماعت مشيزى ايستاده ، از آن جانب تقى درانى بعادت هرروز سوار مركب ادبار و متوجه سركشى بروج درواز ها شد و نخستين برفراز حصار قلعه برآمده ، علامت سياهى سواران را در جميع درواز هـا مشاهده كرده ، اعوان و انصار خودرا نيز در طريقهٔ سلوك ورعايت و لوازم خادمى و مخدومى برخلاف هر روز ديده ، از مشاهدهٔ اين حال تغييرى براحوالش بهم رسيده و بغايت مخوف و مشوش گرديد . پس بجانب دروازه اى كه بسمت دران وساير كوهستانات واز آن دروازه تردد مى نمودند عنان داده و مضطرب وار روى بان صوب نهاده و جماعت مشيزى كه جمعيت ايشان بيشتر از ساير اعوان و انصار او بود اطراف اورا داشته و حسب الواقع باختيار خودش نميگذاشتند و آن نابكار مفسده كردار از اطوار ايشان سوء ظن حاصل كرده از

ایشان برفساد امر خویش یقین حاصل کرد و روی بجانب نارین قلعهٔ آورد و چون محافظت نارین قلعه نیز در عهدهٔ مشیزیان بود شروع بافگندن تفنك و از آنجا نیز راه دخول را برو تنك کرده و در آن حال جماعت مشیزی یعنی اعیان مشیزی که در موکب مشارالیه بودند برده از روی مافی الضمیر برداشته آشکارا باو گفتند که : بغیر از آنکه طریق اردوی نظر علی خان را بپیمودن گیری و خدمت‌گزاری آستان کروبیان اقدس را بجان خویش بپذیری چارهٔ دگر نیست . آن سرگشته بخت چون یقین داشت که اگر برخلاف رأی ایشان رفتار نماید و پای چاره سازی بهنجار گشاید اورا گرفته بدست نظر علی خان خواهند سپرد و تخته پارهٔ خود را بهیچ تدبیری از آن ورطه بساحل نجات نمی تواند برد ناگزیر وناچار برای رضای ایشان رفتار نمود و پای بیچارگی بجانب اردوی نظر علی خان گشود و رخا رخ سردار معظم الیه را ملاقات وسر عجز بر زمین عبودیت سود و نظر علی خان آن صید زبون‌گشته را باردوی سپاه ظفر پناه آورد وعقاید و مراتب گزارش را معروض سدهٔ جلال خدیو دریا نوال گردانید . فرامین قضا آئین از مصدر عز و تمکین صادر و بعهدهٔ نظر علی خان مقرر شدکه بسطام خان کار خانه ای سرکردهٔ غلامان چخماقی را با موازی پانصد سوار بجهة محافظت ولایت و پرستاری سکنه و رعیت دار الامان کرمان گذاشته ، سایر عساکر منصور وتقی مزبور را برداشته ، عنان ادهم سرعت را بصوب مراجعت گشاده و نظر علی خان از قرار مقرر معمول و مراحل شوق عتبه بوسی را بپای امید واری نور دیده و بزیارت آستان کیوان مکان رسید و تقی مذکور مورد سیاست قهاری گشته ، در حضور عدالت دستور بطناب غضب از عالم فانی درگذشت و دست اجل بساط عمرش را درنوشت وزمانه سزای اعمالش درکنار نهاد و بجهة عبرت اولو الابصار درساحت میدان جلوخان جسدش برخاك مذلت افتاد و میرزا حسین کلانتر سابق وآقا علی سیرجانی که در ایام عصیان و طغیان تقی درانی راه نورد طریق خدمت بودند از شفقت و مرحمت خاطر آفتاب خاصیت لقب خانی

یافته و منصب حکومت نیز بایشان عنایت ورقم و خلعت ایالت بایشان کرامت شده و بعلت شکستگی و پریشانی که از تردد لشکر بنحوست آن مشئوم بد اختر برعایا و برایا روی داده بود مال و جهات یك ساله را بتخفیف مقرر فرمودند . حکام مزبوررا مرخص وروانهٔ محل ایالت و بسطام خان را باتفـاق سایر غازیان بحضور فیض گـنجور طلب داشتند .

ذکر بنیاد عمارات مبارکات در خطهٔ غم پرداز شیراز و چگونگی آن زمان

مهندس قلم خجسته رقم از مقرنس کاری حکایات زیب بخش قصور بی قصور اوراق می‌گردد که : چون رأی ارجمند و خاطر مشکل پسند آن شهریار دشمن شکار خصم‌گیر عدو بند الکای فارس را بجهة مستقر دولت برگزید و اختیار فرمودند ، الحق آن کشور روح پرور درفضا و صفا خلاصهٔ جمیع ممالك عالم وتختگاه کسری وجم و بی تکلف جنتی تازه و بهشتی خرمست و در ساحت فساحت فارس خطهٔ شیراز شهریست بغـایت جان فزا و دلنشین و سوادیست رشك گلستان ارم و غبن نگارستان چین و از لطافت هوا و شرف فضا و عذوبت ماء غیرت خلد برین و سرآمد معمورهٔ روی زمین ، پس همت والا نهمت بعد از انصراف از سفر لار و مراتب سعادت که جمیع کارها بکام و همگی [امور] بروفق مرام صورت انجام یافته بود بفکر تعمیر و مرمت قلعهٔ شیراز و آبادی و رونق آن خطهٔ گیتی طراز افتاد و چون محکمهٔ مضبوط و سرانجام مالا بدآن هرصاحب شوکتی را ناگزیر امر جهان داریست و در تعمیر بروج و باره و تدارك توپ و خمپاره و سایر اسباب قلعه شروع فرمودند . هرچند اقبال بی زوال درمعنی حصاری بود متین وبخت بلند وطالع ارجمند جداری بود مستحکم از پاسبانی لطف حضرت رب العالمین ، لیکن در مرتبهٔ ظاهر وعالم صورت تعیین قلعهٔ مستحکم و بنای محکمهٔ محکم که مسکن و مامن بنهٔ ملتزمان رکاب سعادت ماب و پناه خدم وحشم ملازمان موکب نصرة انتساب میگردده باشد ضرور و درکار و بجهة

خرسندی ظاهر پرستاران آن حضرت در اساس نهادن و انتظام دادن آن لابد و ناچار بود و هرچند قلعهٔ شیراز قبل ازین بمعماری همت [والا] نهمت ببروج وبارهٔ متین مشحون و بخندق بسیار عمیق مقرون گردیده و نهایت انتظام و کمال استحکام داشت و در آن هنگام امر مقدس مجددا تالی امر قضا و حکم قدر گردید و در هردروازهٔ شهر دو شاه برج بسیار متین و بغایت عظیم که هریك در وسعت باشهری برابر و در رفعت سر کوب سپهر اخضر بودند بنیـاد نهادند و جمیع حصار و چهار رکن جدار قطعه بقطعه منهدم ساخته و مجددا باتمامش برداخته مجموع را تجدید نموده و بروج و باره ای را بنیاد فرمودند که بن آن در پشت گاو زمین و بامش بر فراز سپهر هفتمین می رسید و مسافت تیر برتابی خارج هر دروازه ای برجی چون محکم قلعه ای برآورده و بسنگهای لعلی رخام مستحکم کرده و برفلك ذات البروج رسانیدند و در حفر خندق محیط چندان کوشیدند که بضرب تیشهٔ مقنیان صنعت پیشه وقوت بازوی نقابان قوی تیشه بازوی گاو زمین بستوه آمد و چون اطراف اربعهٔ شهر مشتمل بر فراز و نشیب بسیار و اراضی اکناف حصار بغایت ناهموار بود فرمان اقدس شرف نفاذ یافت که مردان توانا و جوانان کار آزما از جمیع ممالك جمعیت نموده و موجب تسطیح اطراف شهر گردند و احکام قضا نظام درین خصوص بعهدهٔ بیگلر بیگیان و حکام هر مملکت و هر ولایت شرف صدور یافت که دوازده هزار نفر دیو هیکل پیل پیکر بیلدار استوار روانهٔ دربار فلك اقتدار سازند ، که در مدت گرمی هوای تابستان باجام امر مذکور برداازند . حسب الامر معلی عملهٔ مذکوره وارد اراضی گردا گرد شهر گردیدند . مقرر شده بود که فوج فوج مغنیان نغمه برداز و مطربان بربط نواز و موسیقی دانان موسیقار ساز قدم بقدم بساط نشاط واسباب مسرت وانبساط گسترده وعملهٔ مذکوره در کمال عیش و سور و نهایت بهجت و سرور بشغل مزبور مشغول باشند و هر روزی از آن ایام مسرت انجام چون روز نوروز قرین شادمانی و هر ساعتی از آن اوان عشرت اندوز چون ایام جوانی

میگذشت وچون هوای صیف سپری گشته موسم شتا در رسید ونوبت دم سردی هوا و تواری مردم در بیغلها گردید عملهٔ مذکوره حسب الحکم خدیو کشور مروت مرخص و روی باوطان خود آوردند ، که سایر ازمنهٔ سال را راحت گزین و خانه نشین بوده ، در مساکن خویش بتعمیر احوال فرزند وزن قیام نموده و در بهار دیگر مراجعت بان فضای فیض برور ٤ امور مذکوره را از سر گیرند و بامنای دولت ابد مدت و رؤسای سپاه انجم کثرت و اعیان و اعاظم مملکت که خدمتگاران حضرت فلک رفعت و ملتزمان آستان گردون فسحت بودند مقرر شد که در آن خطهٔ دلپذیر عمارات رفیع و قصور منیع بجهة نشیمن خویشتن اساس نهاده وباتمام رسانند . حسب الفرمان والا قرب یافتگان درگاه فلك اعتلا طرح عمارات دلگشا و بنیاد قصرهای روح افزا بر داختـه ، چندان کاخهای مرغوب و سرا های خوش اسلوب صورت حصول گرفت که آن خطهٔ دلنشین رشك نگار خانهٔ چین و غیرت خلد برین گردیده گویا معمار قضا اساس کهنهٔ شیراز را درنوردیده بساطی تازه چید . چون از قراری که مرقوم و مشروح گردید سواد دلنواز شیراز دار الملك دولت ابد انباز و مستقر اجلال واعزاز شد در آن خطهٔ خلد مبانی چنان مکانی که دولت سرای آن حضرت تواند شد نبود و از آن گذشته رأی ارجمند و خاطر مشکل پسند ازین معنی تحاشی داشت که در خانه و سرای برداختهٔ گذاشتگان و گذشتگان منزل و مکان فرمایند ورأی عقده گشای چنین اقتضا نمود که بنای نازنین قلعه ای مشتمل برعمارات رفیعه و بناهای بدیعه کـه قابلیت حرم سرارا داشته باشد بنیاد فرمایند و در خوشترین مکانی از امکنهٔ آن ملك ارم سلك زمینی وسیع فسیح اختیار فرمود ، فرامین قدر تمکین خطاب بحکام و کلانتر وناحیه داران اعمال دیوان عدالت ارکان درکل ممالك محروسه نگاشتهٔ کلك تأکید شد کـه معماران صنایع برور و استادان بدایع ساز و بنایان اقلیدس شعار و نجاران شیرین کار و نقاشان هیکل نگـار و سنك تراشان فرهاد تن و قوی دستان خارا شکن و مقنیان نقب زن و هندسه دانان نقش بند ونازك

طبعان مشکل بسند و سایر ارباب صنایع و اصحاب بدایع آنچه درهر بلدی از بلاد ایران زمین می باشند جمع آورده و مرکب و بارکش و وجوه اخراجات وسایر تدارکات از مال دیوان مهم سازی و تدارك حود و اهل و عیال هریك بقدر حال سر انجام و بطریق استعجال روانـهٔ دربار فلك مثال و مضامین فرامین واجب الامتثال را متابعت و مسارعت نمایند . بعد از آنکه فرامین مطاعه بمضمون مشحون مشروح مباهات بخش متصدیان امور دیوانی هر مملکت گردید وهریك بطریق فرموده صنعت کاران الکای خودرا جمع آورده ، مایحتاج سرانجام و روانهٔ دربار ملایك مقام نمودند از هرمملکتی از ممالك عراق و فارس و آذربایجان و دار المرز و کوه گیلویه و عربستان و حویزه و توابع و بلاد خوزستان صنعت پیشگان گروه گروه روی امید بدرگاه عرش شکوه آوردند و در اندك زمانی از بنا و نجار و نقاش و سنگتراش و معماران مجسطی گشا و استادان بدایع نما و پیرایه بندان صنـایع پیشه و کار پردازان صایب اندیشه و کوه بران قوی پهشه در آستان آسمان شان چندان حمع آمد که از اهل کشوری فزون تر وبالشکری برابر بود . پس کار گزاران دربار عظمت مدار بتدارك مصالح کار پرداخته ، در اندك زمانی از چوب و سنك مرمر وسایر آئینـه های بزرك عریض و طویل که از ممالك روس و روم و بلاد فرنگیه و کـلای دولت جاوید مدت سرانجام کرده ، حمل سفاین و ارادهٔ گردان وغیره نقل می نمودند چندان جمع گشت که اطلاع برحقایق قدر و مقدار آنها از قوهٔ ادراك مدرکان و حصر شان از حد اوهام افزون بود واستادان هرصنعت و پیشه وران هر حرفت بجهـة انجام مصنوعات خود کار خانهای با فسحت گشوده ، شروع در بدایع فنون و هریك درفن خویش آغاز الــام سحر و فسون نمودند و حضرت ظل الله کشور پناه که مهندسان اقلیدس همتا واکو دانان مجسطی گشا طفلان سبق خوان دبستان ادراکش بودند بنفس نفیس متوجه طراحی آن بنای دولت مبنا گردیده ، در طالعی میمون و ساعتی فرخنده و

همایون طرح آن نقش بدیع و بنیاد آن کاخ را استادان سحر کار و بنایان هندسه نگار دست سروری و بازوی سحر پروری گشاده ، اساسی چیدند که دیدهٔ چرخ پیر از آغاز عمارات عالم تابان روز چنان بنائی ندیده و معمار قضا از بدایت تعمیر ربع مسکون تابان زمان چنان اساسی نچیده . سپهر اعلی در پیش رفعتش با زمین برابر و چرخ والا در برابر اوجش از هر حضیضی فروتر . شرفات عالی درجاتش را با اوج فلك ادعای همسری و ارکان رفیع الشانش را بافراز چرخ مینا دعوی برابری . گل زرین شمس شمسهٔ طاقش وقالب سیمین قمر خشت و اوراقش . گل باغش چون پارهٔ گل رخسار حورا وشان بناز پروریده و هرتازه نهالش چون نهال قامت سهی قدان آفت خزان ندیده . القصه بمعماری همت بلند و طراحی رأی ارجمند چنان حصاری استوار و اساسی عرش و قار برپا شد که اساس قصر کسری در زیر سایه اش وطاق خورنق فروتر پایه اش . چون سرای مزبور مشهور بارگ بجهة حرم سرای وضع شد ومکان نشیمن بسیار در کار داشت سه تالار بلند پایهٔ بهشت پیرایه اساس نهادند و سطح محدب فلك بسقف هریك مماس و دستگاه این نه طاق در برابر پست ترین طاق هر کدام بغایت بی اساس بود ، بآئین دلکش ووضع خوش مشعونی نمودند که آئینهٔ آفتاب و مرآت ماه با وجود روشنیها بغایت تیره و چشم سپهر آینه گون از بوارق انوارشان خیره بود ودر جوار طالار های ثلاثه طنبیهای وسیع فضا و ایوانهای مسرت فزا تحتانی و فوقانی بنیاد نهاده و درو دیوار هریك را بطلای منقش محلول ملمع نمودند و تصویرات روحانی مثال که مانی نقاش از رنك آمیزی آنها حیران و بهزاد مصور از وضع نیکوشان انگشت حیرت بدندان بود مکان بمکان نصب نمودند . القصه ساحت هر ایوانی از نقوش غریب و صور بدیع رشك گلستان ارم و عرصهٔ هر شبستانی از پیکر های دلکش و تمثالهای حوراوش غیرت بیت الصنم گردید . سنگهای رخام که از معادن شیراز اخراج و احجار مرمر که از دار السلطنهٔ تبریز و

دار العبادهٔ یزد استخراج و بحمل ارادهٔ گردان نقل می شد زیاده از آن و نه چندان بود که محاسبان اوهام در شهور و اعوام تعداد آنها توانند . از آن جمله ستونهای سنگ هشت ذرع و نه ذرع طول بجهة تالار های عمارات مبارکات از معادن شیراز اخراج شد که بجهة هیچ یك از سلاطین اورنك نشین و خواقین صاحب تمکین سلف و خلف میسر نشد و نخواهد شد و حصاری محیط آن عمارت جهان وسعت شد منتهی بدو برج کوه پیکر و بارهٔ فلك همسر که عروج طایر تند پرواز اندیشه برمعارج آن ممکن و میسر نیست و صعود پیك سریع السیر متخیله برمدارج او میسر و مقدور نه . جمیع آن سنگهای لعلی رخام بنحوی صورت استحکام پذیرفته که اگر خواهند بتیشهٔ تدبیر سر موئی رخنه در اساس استوار آن افگنند از بابت محالات و تصور پرکاهی دخل و تصرف در بنیان پایدار آن از مقدمهٔ خوارق عاداتست وآنچه وجوه نقد ازخزانهٔ عامره صرف اجرت عمله و انعام استادان صنعت گارو بیشه گران بدایع نگار گردیده وبمصارف آن بنای دلگشا رسیده بی سخن سرمایهٔ پادشاهی ذی شوکت بود ، تا بسایر مصالح که شتران و قاطران سرکاری حمل نمودند چه رسد ؟ سخن کوتاه : از سلاطین سلف و خواقین خلف از ایام گذشته واعصار مستقبل چنین حصاری محکم وچنان بهشتی خرم در عالم امکان نقش حصول نبسته و صورت وقوع نخواهد بست . کلك دو زبان از ایراد مفصل آن عاجزست .

ذکر وقایع سال فرخ فال هزارو صدو هشتاد و رسیدن بهار بهجت آثار بامر آفریدگار کون و فساد

از ورود بهجت نمود بهار خرم فیروز و قدوم مسرت لزوم نوروز گیتی فروز عرصهٔ بسیط غبرا و ساحت کوه وصحرا رشك فرمای بستان سرای سپهر اخضر و غیرت افزای چرخ مینا گردیده و استادان قوای نامیه که چندی بعلت سرمای زمستان و ابتدای برف و باران دست از تعمیر باغ و بستان کشیده بودند بفرمان خدیو نوبهار دیگر

باره روی صنعت گاری گشودند و نقاشان بدایع نگار صنع بیچون برنك آمیزی قلم قدرت بناهای روح افزای گلشن و گلزار را باقسام گلهای رنگین و انواع از هارو ریاحین مشحون فرمودند . سرهنگان قوای ربیعی بفرمان فرمائی فروردین بجهة قلع مواد طاغیان زمستان و جزیره نشینان برف و باران متوجه دیار گلشن و گلزار گشتند و مهندسان شیرین کار قمری و هزار در ساحت گلزار دیگرباره بمخلب و منقار آشیان جمع آورده و آغاز عمارت کردند و از فیض بهار عرصهٔ خاك غیرت گلزار افلاك شده و از یمن قدوم اردی بهشت فضای کوه ودشت رشك باغ بهشت گشت . پیرایه بندان هنرمند باراستگی محفل نشاط آرائی بزم انبساط بازوی هنروری گشادند و مجلس نوروزی بصد فرو زیب چنان ترتیب یافت که نگار بندان محفل سپهر بتماشای آن محفل زیبنده و تفرج آن بزم فریبنده دیدهٔ حیرت گشودند . برودوش اعتبار سران سپاه وسراپای افتخار چاکران درگاه از شعشعهٔ خلاع خورشید شعاع روشنی بخش دیدهٔ مهرو ماه گردید . چون امور عمارات مبارکات از نقاشی و سنك تراشی و نجاری و نازك کاری نا تمامی داشت فرامین مطاعه و ارقام لازم الاطاعه در خصوص احضار عمله و استادان صنایع دان که درآغاز زمستان رخصت یافته ، بمساکن خود شتافته بودند شرف اصدار یافته ، دیگر باره فوج فوج ارباب صنایع به آستان فلك ارکان جمع آمده ، شروع باتمام بقایای امور عمارت نمودند . درخارج خطهٔ شیراز دلنواز قناتی جاری بود مشهور برکناباد و آب آن در عذوبت و لطافت سرآمد جمیع قنوات ومیاه فارس بود ، ممدوح و محسود نکته پردازان الکای مزبور و تعریف آن در دیوانهای سخن سازان ، خصوص هزار دستان گلستان معنی طرازی خواجه حافظ شیرازی مذکور و درمیان عرب وعجم مشهورست. رأی فلك آرا اقتضا نمود که آب مزبور را بشهر آورده ، درعمارات مبارکات جاری سازند و چون در بیرون شهر رودیست بسیار عریض، در بعضی اوقات سال موسم سیلاب رودخانه بدیل دریائیست پراضطراب ،

نهری که بجهة آب مزبور در عمارات عالیات احداث می شد می بایست از رود مزبور عبور نماید و از آن گذشته خندق قلعهٔ شهر که بیست و دو ذرع عمق داشت در معبر نهر محدث مذکور واقع و خاکریز حصار نیز از جملهٔ موانع و بهر صورت ایصال آن آب بشهر خالی از اشکال عظیم نبود . استادان کار آزما در اتمام آن مهم یدبیضا نموده ، بازوی صنعت وری گشوده ، در زیر رود مذکور که عرضش از طول زمانه بیشترست مجرائی برسم شتر گلو احداث وآب از زیر زمین رود بساحل آن طرف رسانیده ، از تنور شتر گلو بر ظاهر زمین اظهار کردند وکذلك در خندق عریض و طویل وعمیق و حصار شهر و خاکریز نیز بطریق مذکور شتر گلو دیگر احداث و هم چنین از خندق ارك بهمان نسبت گذرانیده ، بی صعوبتی داخل شیراز و عمارات عالیات گردانیده و استیفای آنچه از وجوه نقد که از خزانه صرف این جزئی مطلب شد که جزو ضعیفی از اجزای آثاریست که در آن خطهٔ دلپذیر بیمن همت خدیو جهانگیر صورت بست از قوهٔ محاسبان اوهام بیرون و از حد حوصلهٔ مستوفیان عقول افزون بود . انهار دیگر و قنوات جدیدی احداث ، از آن بیشتر باصل شهر و بشرب سایر اراضی و صحاری فرمودند و تفصیل آنها موجب اطناب و باعث طول کلام کتابست . چون غرض اصلی و مقصود کلی از وجود این خجسته دفتر ایراد وقایع جان پرداز وسایر واقعات اوان دولت و امان شوکت این خدیو معدلت گستر یعنی داور فیروزمند محمد جعفر خان زندست و سایر وقایعات خصالیهٔ حضرت ظل الله عم بزرگوار این خدیو کسری شعار بطبیعت رقم زدهٔ کلك قرین السعادات می گردد ، لهذا بایجاز و اختصار آنها کوشیده ، از اطناب احتراز ورزیده ، انشاء الله الملك العزیز وقایع دولت این شهر ارم بهر از جزویات و کلیات بطریق تفصیل و تطویل نگاشتهٔ کلك میمنت دلیل خواهد گردید . از عمارات جان پرور دلپذیر و باغهای مسرت فزای بهشت مانند و بازار ها و کاروانسرا ها و انهار و اشجار

وغیره آثار آن حضرت در آن ملك فردوس فسحت زیاده از حدود اظهار است.

بیان احوال امیر مهنا وغائی و گزارش کار آن

امیر مهنای وغائی ولد میر ناصر از مشایخ بندر ریك قبل از آنکه آفتاب عالم تاب این دولت ابدی انتساب بر ساحت الکای دلگشای فارس تافتن گیرد و روضات احوال اهالی آن عرصهٔ جنت مثال از انوار بدر منیر توجه خدیو کشور گیر روشنائی پذیرد مهنای مذکور میرناصر والد خود را بتقریب دوستی و رعایت شاهدی بقتل آورده ، از خباثت ذاتی و خیانت جبلی برادران و اعمام و عمزادگان و اقوام خود را نیز بدفعات مقتول و در بندر ریك بجلالی و آرامی افزون از حد زیست . چون الکای فارس در مرتبهٔ اول از انوار توجه داور معدلت پرور روشن و فضای نشاط افزای شیراز از فیض التفات خدیو کشور طراز غیرت گلزار و گلشن گردیده مهنای مزبور را بحضور فیض گنجور طلب فرمود . چون نظر سعادت اثر آن حضرت شناسای عیار ذات هرنیك و بد بود اورا از جملهٔ مفسدین غدار دانسته ، در دربار فلك اقتدار امر بتوقف فرمودند . در حالتی که رایات نصرة طراز بعزم سفر خیر اثر از دارالعلم شیراز در اهتزاز آمد میرزا محمد بیك خرموجی دشتستانی که داماد مهنای مذکور و از جملهٔ خدمت گزاران حضور فیض دستور و بمزید خدمت گاری و اخلاص کیشی بر همکنان تفوق و پیشی داشت ضمانت کرده ، استدعا نمود که وکلای عالی دولت دوران مدت مهنا را مرخص نموده ، بضبط بندر ریك و ریش سفیدی جمـاعت وغائی سر افراز و روانه بنمایند ، که بطریق سوابق ایام متوجه امور متعلقهٔ بخود باشد . کار گزاران درگاه خلایق امیدگاه نظر بقدمت خدمت میرزا محمد بیك استدعای او را قبول فرموده ، مهنا را بضبط بندر ریك و ریش سفیدی جماعت وغائی سرافرازی داده ، روانهٔ موطن اصلی ورایات مهر اشراق بجانب الکای عراق متحرك گردیده ، امیر مهنا نظر بشرارت که با آب و گلش معجون و بنابر فساد اندیشی که دلش بان مفتون بود بورود

بندر ریگ از شیوهٔ متابعت نکول واز شاهراه عدالت عدول نموده ودر سواحل بحر عمان امواج بحر افساد واضرارش ازسرسر شرارت و تمدداد خیانت باوج کیوان رسید. چون استظهارالدوله نظر بمشاغل کلیهٔ قلعهٔ شیراز وضبط ونسق آن که در خصوص تنبیه نصیرخان نیز اظهار و اشعار شد در غیبت برادر ارجمند فرصت حرکت از شهرو قلعهٔ شیراز نمی کردند دوسه مرتبه سرداران تعیین وجمعی را باتفاق ایشان بسروقت آن طایفهٔ طاغیان فرستاده وچون بعضی از اشرار ناس وگروهی قاطعان طریق برمهنا جمعیت نموده ، از بیم فساد حال خود درمعاضدت اوباروی جلادت گشوده ، فدائی‌وار مبارزت می‌نمودند ، کاری از پیش سرداران مامور نمی‌رفت . دراواخر که موکب ظفر کواکب از عربستان انصراف فرموده ، مرحله نورد طریق سعادت رفیق فارس بودند جناب ظهیرالدوله امیرگونه خان افشاررا سردار کرده ، باجمعی از افواج دریا امواج بجهة تنبیه و تادیب آن غریقان لجهٔ فساد روانه نمودند . چون مهنای مزبور از استماع توجه موکب منصور بجانب فارس ورسیدن امیرگونه خان باسایر نهنگان دریای تیغ وسنان تاب مقاومت وتوقف دربندر ریگ نیاورده ، ازبیم لطمات دریای عمیق قعیر بعید غوراردوی کیهان پوی وازتلاطم قلزم ذخار بی کنار معسکر دلیران جنگجو غرقه شدن دربحر عمان‌را رضامند وخرسند گردیده ، اموال واسباب واعوان وانصار خودرا بکلیطی‌چند که موجود ومهیا داشت حمل وخویشتن را بدریا افگند . پوشیده نماند که دربحر عمان قریب بسواحل فارس دوجزیره می‌باشد : یکی مشهور بخارك ودیگری مشهور بخارکو وجزیرهٔ خارك مشتملست برآبادی وعمارات ووجوه وعیون و میاه بسیار دارد ونظر بسایر جزایر مشحون بجمعیت سکان ووسعت مکان ویکی از وکلای سرکار ولندیس درآنجا متوقف ، بامال ومنال بسیار از امتعه واقمشهٔ بی‌شمار ، بوکالت پادشاه اورنج ولندیس متوجه معاملات بوده ، از اسباب رزم وادوات حزم آنچه لابدست درجزیرهٔ مزبورمهیا داشت . مهنای مذکور بعداز آنکه مدتی برروی آب لطمه‌خور چهار موج اضطراب بود درجزیرهٔ خارکو که قریب بخارك واقعست و بعلت قلت آب وضیق مکان وعدم قابلیت سکنی احدی درآنجا ساکن نیست

لنگر اقامت افگند . در کمال شکسته حالی می‌زیست ، بعد از چندی از عدم قابلیت مکان بجان واز قلت جمع اسباب معیشت بامان آمده ، در طمع تصرف خارك افتاده بود . روزی چند در تدبیر می‌بود تا اینکه چاره‌ای اندیشید که جزیرهٔ خارك را از تصرف فرنگی انتزاع نموده ، از تنگی مکان وعدم قابلیت آن رهائی یابد . درآن حال فرنگی نیز ویرا همسایگی مهنا متوحش گردانیده ، باشیخ سعدان ابوشهری که از خدمت گزاران دولت جاویدان بود بزور قاصد و پیغام اتفاق نموده ، شیخ سعدان مشارالیه جمعی از اعراب طایفهٔ خود را با کلیط هائی که داشت و کپیتان فرنگی نیز گروهی از فرنگیان را باسفاین خویش استعداد نموده ، باعانت یکدیگر ازروی آب بصوب جزیرهٔ خارکو شتاب وروی باخراج امیر مهنا آوردند ، کهشاید اورا ازجزیرهٔ خارکو بیرون کرده ، جزیرهٔ مزبور را از لوث وجود او بپردازند وخویشتن را از تشویش همسایگی او فارغ سازند . پس مهنا ازمشاهدهٔ آن حال باتفاق جمعی از ابطال که درنزد اواجتماع داشتند درمقام مدافعه برآمده ودرروی آب آتش انقلاب باوج چرخ دولاب رسید . بعداز گیرودار بسیارفرنگیان و شیخ سعدان را شکست افتاد . جمعی کثیر از ایشان مقتول وهمه بهزار زحمت جان‌ازآن ورطهٔ هلاکت بیرون برده ، خودرا بمکانهای خویش رسانیدند . مهنارا ازوقوع قضیه آتش طمع تصرف خارك نیز ونایرهٔ تقاضای خاطرش زیاده شعله‌ور گردید ، درهنگامی که سفاین انجم واختر بناخدائی قدرت خدای اکبر وبادبانی صنعت حضرت داور ازین زرف دریای پهناور روی بجزیرهٔ باختر آورد سفاین مذکورراباستظهار توکل بجانب خارك جاری نمود وبادبان سرعت گشود . چون مسافت مابین دوجزیره چندان نبود قبل ازآنکه زورق آفتاب عالمتاب ازین بحر پرانقلاب بساحل مغرب رسد سفاین امیر مهنا بساحل جزیرهٔ خارك رسیده وخودرا از جهازات بیرون کشیده ، باانصار خود اطراف قلعهٔ فرنگی را محیط گشتند . چون فرنگیان ازخواب غفلت بیدار وزورق وجود خودرا طعمهٔ چهارموجهٔ اضطرار وآن گروه غدار را دایره کردار

محیط قلعه و حصار دیده ، برسم فرنگیان که شیوهٔ اعادی ایشانست
آغاز توپ‌اندازی و بنیاد آتش بازی نموده ، بازوی مردانگی در خودداری
گشودند و باوجود آنکه بچابك دستی فرنگیان آتش بازو جلد کاری
مشعبدان برق‌انداز نزدیك بدان رسید که آن بحر ازتف آن آتش جان
سوز سوخته و خاك جزیرهٔ خارك از التهاب آن برق بی‌امان افروخته
گردد مطلقا ببنیاد اعوان آن گروه اثر نکرده ، آتش جهد ایشان
هرلحظه تیزتر وچون سمندر درآن دریای آتش غوطه‌ور می‌شدند ،
تابرخی ازبروج قلعهٔ فرنگیان‌را بتصرف درآورده ، مانند آتش سوزان
که درنیستان افتد برگ وریشهٔ برج مذکور حلول نموده ، فرنگیان
را ازآن حالت شعلهٔ جلادت باب بیچارگی افسرده و آتش اجتهادشان
در رشحهٔ حملات کوه فرسای آن گروه فرو مرده ، خاك مذلت برسر
وآب حسرت دردیده وآتش غم دردل ازقلعه بیرون شتافته ، سر بدایرهٔ
انقیاد نهادند . سحرگاهان که قلعه گشایان خورشید رخشان بقلعه گیری
افق شرقی از خطوط شعاعی رایت جلالت برافراشتند امیر مهنا داخل
قلعهٔ فرنگیان شده ، ازنقود وامتعه وعقاقیر واسلحه واسباب آنچه در
قلعه موجود بود تصرف مالکانه کرده ، بعضی فرنگیان را مقتول ،
بسرکردهٔ آنها ایفا نموده ، بامعدودی ازفرنگیان وکسان او درزورقی
نشانیده ، روانهٔ موطن اصلی گردانید . بعلت تصرف جزیرهٔ خارك و
تسلط برفرنگی و ایصال چندان مال وقوه که درحل اوبهم رسید شروع
درقطع طرق دریا وضبط ونهب اموال فقراءکرده ، درروی آب آتش
فتنه‌اش بالا وشعلهٔ فسادش دامن چرخ والا گرفت . بندگان ظل‌اللهی در
آن یك دوسال اوایل ورود فارس از تنبیه او قطع نظر فرموده ،
تامل نمودند که شاید رخسار مال حال خودرا درآئینهٔ عقل بیند ،
ترك آن حرکات بی‌خردانه کرده ، روی بخدمت گاری آستانهٔ خدیوانه
آرد . چون از مدت آن‌مهلت بجزاضرار عبادازظاهروباطن روزگارش
معلوم وملحوظ نشد ، آتش قهر قهرمانی شعله‌ور وشعلهٔ غضب خاقانی
خرمن‌سوز چرخ اخضر گردید . زکی خان زندرا تعیین وگروهی از

نهنگان دریای کین را باتدارکات شایسته نامزد موکب مشارالیه فرموده ومقرر فرمودند که دربندر کناره وساحل آن حدود توقف و راه ذخیره وآذوقه که از سواحل آن‌طرف عاید او می‌شد بسته ودر کنار دریا نشسته ، درجمع آوری جهازات وسرانجام سفاین اهتمام ونهنگان لجهٔ ننگ ونام ودریاکشان قلزم آشام‌را بجزیرهٔ خاك رسانیده ، خاشاك وجود مهنا رااز صدمات سیل بی‌زنهار حملات کوه فرسا ازپیش‌بردارند.
پس ارقام قضا نظام وفرامین قدر انتظام در خصوص سرانجام سفاین بعهدهٔ شیخ سلیمان بنی کعب و شاه بندران بنادر عباسی و کنگان و ابوشهر وخلفان وغیره شرف اصدار یافته ، شاه بندران‌وضابطان هریك از بنادر مشروحه ازسفاین وجهازات وسنکارات دیوانی‌و رعیتی آنچه را درحوزهٔ تصرف داشتند بادبان سرعت گشاده ، بصوب بندر کناره عنان فرمانبری دادند . امیر مهنا واعوان وانصار اورا از وقوع این حالات زورق عقل وهوش بگرداب اضطراب افتاده ، یقین کردند که تارای کشور گشای خدیو ملك آرا بتدمیر ایشان تعلق گرفته امر آن حضرت بحکم قضا همکار ودوران سپهردوار فرمان‌آن جناب را فرمان بردارست . مهنای‌مزبور ومعاونین و معاضدین اورا بجزازهلاکت چاره نیست . جماعت وغائی طایفهٔ مهنا و بزرگان و مهان اعوان او نظر بملاحظهٔ مال وبجهة سلامتی حال خود بایك دیگر قراردادند وهمگی دل را برین معنی نهادند که بتدبیری زورق وجود مهنارا غریق گرداب فناساخته ، خاطر خودرا از اندیشهٔ وخامت مال وحال وبیم سخط‌وغضب خدیو بحرنوال بپردازند . پس جملگی خاطررا برقتل او قرار داده ، حسن سلطان وغائی که یکی از اکابرطایفهٔ مزبوره ، بامهنا نسبت‌امنیت وقرابت داشت متصدی این امر گردیده ، باجمعی از امنای طایفهٔوغائی باطوایف دیگر اتفاق کرده درحالی که مهنا دربازار جزیره باطمینان خاطر بتفرج مشغول گیرودار واز کیدآنها بی‌خبر بود گرداگرد اورا گرفتند . شروع دراجرای آلات حرب واستعمال ادوات طعن وضرب نمودند . معدودی از غلامان وفدویان مهنا دست ممانعت از آستین

جلادت برآورده ، چندان کوشش کردند که مهناوا بکنار دریا رسانیده وخودرا بکشتی شکسته‌ای افگنده ، دل بدریای توکل نهاده ، با حواس پریشان ودل ناتوان برروی دریاروان وتخته پارهٔ وجود خود را از لطمات چهار موجهٔ بلا بیرون کشیده . حسن سلطان بجهت حفظ و حراست اموال واسباب وخزاین امیرمهنا و محافظت سکان جزیره حقایق احوال را بتوسط زکی‌خان معروض خدمتگاران آستان عرش اوکان گردانیده ، حضرت ظل اللهی گیتی پناهی جمعی از معتمدان درگاه خلایق امیدگاهی را بجهة ضبط اموال وخزاین مهناتعیین وحسن سلطان وغائی را بحضورفیض دستور طلب فرموده ، بحضرت فلك رفعت احضار نمودند . بعدازاندك مدتی مراجعت واموال مزبور را که مبلغهای خطیر و استیفای آن ورای قدرت محاسبان ضمیر بود حمل ونقل آستان عرش نظیر ، حسن سلطان وغائی که نیز بزیارت عتبهٔ جلال حدبو فلك سریر مستسعد گردیده حضرت ظل‌اللهی مملکت پناهی مشارالیه را با همراهان مورد نوازشات ومستظهر انواع توجهات فرموده ، بحسن سلطان لقب ارجمند خانی واختیار روی دریا داده ، باخلاع فاخره وانعامات وافره روانه ، مقرر فرمودند که بجزیرهٔ خاك رفته ، امور آنجا را بروفق صلاح دولت ورفاه سکنه تمشیت وجمعی تفنك‌چی بجهت محافظت جزیره و حراست خانه وقلعهٔ فرنگی ومراجعت ببندر ریك نموده ، در آنجا توقف وبخدمات دیوانی قیام . از کرمهای بی منتهای آن حضرت که سر مشق ارباب کرم وناسخ داستان معن و حاتمست آنکه ثبت اموال و اسباب و امتعه واقمشه و عقاقیر ودراهم ودنانیر واصلی را که‌از متروکات و مخزونات امیر مهنا وغائی بحیطهٔ ضبط در آمده وحاصل بحروکان باعشری از اعشار آن برابری نمی‌کرد بحسن خان وغائی و متفقین هدم بنیان استعداد مهنا و فقراء و ضعفاء و ساکنین جزیرهٔ خارك بخشیده ، در میان سویت فرمودند . الحق این معنی غایت کرم و منتهای همتست .

ذکر انجام کار واختتام روزگار امیر مهنا و بقتل رسیدن او بتقدیرات خالق ارض و سما

ناحدای سفینهٔ فسانه و معلم زورق این دلکش ترانه یعنی خامهٔ عنبرین شمامه فلک مقدر حکایات را در دریای پر پهنای ورق از اهتزاز صبا و دبور سخنهای حق بدین گونه بساحل بیان می‌رساند که : چون امیر مهنا باچهار پنج نفر از غلامان مشارالیه بطریق تقریر سابق خود را بکشتی مکسور محقوری افگنده ، بی‌ذخیره و آذوقه ، بدون آب شیرین که در بحر شور وجود آن اهم از جمیع ما یحتاج اعظمست بمعلمی توکل بخالق جزو و کل کشتی شکستهٔ مذکور را در بحر پرشور روانه نمودند . آنجا که سیل بی‌زنهاربلا روی‌بخرابی احوال خسته حالان مبتلا آورد بخاشاك تدبیر و خس وخار چاره ره بر آن نمی‌توان بست وچون محکم رشته دام قضا برپر و بال مرغان ضعیف بی نوا بند می نهد بمنقار طلب علاجی تاری از آن نمی‌توان گشت . درهمان که آن بخت برگشتگان بهزار تاب وتب وصد هزار رنج وتعب در روی آب روان وآن شکسته زورق لطمه خوار امواج آن دریای بی کران بود سحاب مظلمی در هوا متراکم و از صرصر بخت برگشتگی آن بحر پرشور متلاطم گشته ، از شدت تلاطم آن بحر ذخار و صعوبت تموج آن دریای بی کنار عنان اختیار زورق از کف آن کشتی شکستگان قلزم ابتلا بیرون رفته ، سفینهٔ مزبوره از تموج آب وتلاطم آن بحر پراضطراب بی اختیار بهرسو رفتن گرفت . هنگام صبح که بیادبانی فالق‌الاصباح زورق مهر انور ازین ژرف دریای اخضر بساحل خاور رسید کشتی مهنا بحوالی سواحل آمد . چون نیك ملاحظه نمودند حوالی بصره ملحوظ آن برگشته بختان شد . از آنجا که سفینهٔ مزبوره شد آمد آن طوفان پرشور را گذرانیده ، شکستگی آن بیشتر از بیشتر گردیده ، از آن پس توانائی دریا وشایستگی صدمات آن بحر طوفان زانداشت و راکبین کشتی را نیز بعلت عدم آذوقه و آب شیرین وتشویش وغم آن زمان طاقت وتوان مسافرت نبود ولاعلاج

درخور بصره لنگر توقف افگنده ، قرار گرفتند ، که شاید کسی برحال ایشان وقوف نیافته ، قدری آذوقه و آب شیرین تحصیل و باز روی توکل بجانب دریا آورده ، چون بعلت دشمنی جمیع اهالی آن حوالی مجال توقف در آنجا نداشتند سعی می نمودند که بلکه نوعی نمایند که خود را بساحل عمان رسانیده ، در ظل حمایت اعراب خوارج از بیم جان آسودگی یابند . چون حکم قضا بافنای مهنا جاری گردیده ، روز عمرش باخر رسیده بود اهل بصره از حال ایشان باخبر ، نظر بانکه در آن مدت که مهنا درروی دریا مبسوط الید بود بپوسته در کار اضرار و آزار هر نیك و بد بود بجهازات و سفاین ایشان لازمهٔ دست اندازی می‌نمود ، لهذا وجود او را مورث مفاسد بسیار وحیاتش را موجب اختلال حال خود می دانستند ، بفکر اطفای نایرهٔ شور وشر او افتاده ، جمعی را بحمل دوسه فروند کلیط برسر او فرستاده ، او و چند نفر از غلامان او را دستگیر ومقید بقید غل و زنجیر نموده ، در شهر بصره درگوشه‌ای محبوس ومراتب را بعرض عمر پاشا والی بصره و بغداد رسانیده ، عمر پاشا نظر بانکه او را مردود دولتین علیتین و وجودش را مستوجب هزار گونه تفتین دانسته ، از بغداد حکم بقتل او داد ودر خفا باتمام کارش پرداختند و خلقی از اهل بحر وبر را از شر وجود آن مردود خلاص ساختند . شیخ حجر نامی عرب ساکن بندر کنگان نیز در کنار دریا مهیج دریای شور و غوغا گردیده ، از خدمتگاری آستان عرش ارکان دامن کشیده ، دریای غضب قهاری متلاطم گردیده ، زکی خان زند را مامور بتخریب بنیان نام ونشان او فرموده ، روانه نمودند . بیك حملهٔ کوه فرسای نهنگان لجهٔ هیجا کاخ هستی او باخاك برابر گشته ، اکثر کسان و منسوبان او و اهل کنگان عرضهٔ نهب واسر گشته و در خطهٔ شیراز بتیغ تیز رسیدند .

ذکر سرکشی ذوالفقار خان افشار وگرفتارشدن او بدست علی محمد خان بتقدیر قادر مختار

خلاصهٔ این وقایع بنحویست که : ذوالفقار خان افشار خمسه را در هنگامی که مواکب سعادت از سفر آذربایجان انصراف می‌نمودند

مورد تربیت خدیوانه فرموده ، حاکم خمسه وعراق فرمودند . اگرچه در ظاهر امری که منافی بندگی و چاکری و مغایر شیوهٔ عبودیت و فرمان بری تواند بود از مشار الیه ظهور ننموده ، لیکن بعضی از مترددین و محصلین از اطوار او علامات غرور و نخوت و آثار خود سری و سر کشی تفرس نموده ، بعرض میرسانیدند . حضرت ظل اللهی او را بنا بر امتحان بدربار فلك شان احضار فرمودند . مشار الیه والدهٔ خود را که زالی خوش بیان و پیری سخندان بود باستان سپهر بنیان فرستاده ، مومی الیهـا با زبان فسونگری و زبان آوری امر را مشتبه ، بجهة پسر خود مهلت حاصل کرده ، که تامرة بعد اولی حکم قضا اقتضا باحضار ذوالفقار خان صادر بشود سر قـدم ساخته بدبار فلك اقتدارشتابد . پس از آن کرة بعد اخری حکم باحضار صادر بشود وزال مذکور بعوض پسر راه شیرازرا پی سپر نموده ، بعذر تقصیر زبان میگشود . چون تأخیر ذوالفقار خان در نوردیدن راه عبـودیت و تقصیر او در طی طریق خدمت از حد اعتدال متجاوز گشت و رخنه فساد کار او از مرتبهٔ رفو گاری کهن زال بسوزن تدبیر و رشتهٔ تزویر در گذشت مهر امان بهرام قهر غضب آتش لهب ملتهب گردیده ، علی محمد خان وعلی مراد خان زند را با گروهی از بهـادران فیروزمند روانه فرمودند ، که ذوالفقار خان را از خواب غفلت بیدار سازند و از مستی بادهٔ پر خمار غرور هشیار . مامورین مذکور بصوب مقصود شتاب کرده ، چون علی محمد خان و علی مراد خان ازطریق مختلف در حرکت آمده ، علی محمد خان در طی طریق خویشتن را بیشتر از علی مرادخان بذوالفقار خان رسانیده بود . در نواحی ابهر خمسه تلاقی فئتین روی داده ، در تقارب فئتین بعد از حملات کوه فرسا و صدمات جهان گزای بهادران هر دو لشکر شکست بر سپاه ذوالفقارخان افتـاده ، بهزیمت و فرار عزیمت نمودند . دلیـران لشکر منصور و دلاوران پلنك خشم شیر زور در تعاقب آنها دست جلادت گشوده ، بعد از آنکه اندك مسافتی پیمودند ذوالفقار خان بنهنگان دریای مصاف دوچار وبکمند عدوبند دلیران شیر شکار گرفتار شد . علی‌مراد خـان

روز دیگر وارد مکان مصاف گشته ، وقتی رسید که کار از کار گذشته بود . پس علی محمد خان بضبط اموال و اسباب ذوالفقار خان قیام و او را با کوچ و بنه و اتباع و اقوام روانهٔ درگاه ملایك مقام و در خطهٔ بهشت احترام بحضور میمنت آغاز سعادت انجام خدیو جم جاکر کسری غلام رسانیده ، آن حضرت از راه مروت و طریق فتوت که مجبول طبع با سعادت توام بود چشم از تقصیرات او بوشیده و برعایت رسوم عهد عفو واغماض کوشیده ، سرائی بجهة توقف مشار الیه عنایت و او را سایه نشین قصر بی قصور حمایت فرمودند . بعد ازیك مدت مجدداً او را حکومت خمسه عنایت و اتباع و اولاد و متعلقانش در خطهٔ غم برداز شیراز درظل عطوفت خدیو عاجز نواز آرمیده ، مومی الیه خود متوجه محل امارت شد .

بیان احوال حسینقلی خان ولد محمد حسن خان و گزارش او

ادهم تیز گام کلك بدایع سلك در میدان حکایت بدین گونه بویه ور می گردد که : چون بعد ازهدم بنیان دولت محمد حسنخان ولد اکبر اومحمد خان قوانلوی عم محمدحسن خان خال آقا محمدخان که بدشت قبچاق رفته ، در نزد جماعت ترکمانیه توقف داشتند بامید رحمت و رأفت خدیو کشور فتوت مراجعت کرده ، روی انقیاد بدرگاه فلك اشباه آوردند . آن حضرت در رعایت جانب آنها نهایت مبالغه نموده ، آقا محمد خان در محافل ارم مشاکل بهمگی امرا رتبهٔ تقدم یافته ، برادران کوچك و خانواری ایشان و محمد خان قوانلو مأمور بتوقف دارالسلطنهٔ قزوین شدند وپسران کوچك محمد حسن خان همشیره زادگان حسین خان دولو حسب الامر در اسد آباد نزد والده خود توقف نمودند . چون دارالعلم شیراز مقرمعسکر نصرة اثر شد حسینقلی خان که با آقا محمد خان از یك مادر بود بشرف خدمت خدیو جم مرتبت رسیده ، ببرادر ملحق گردید . بعد از چندی داور کسری شأن بجهة دلجوئی آقا محمد خان حسینقلی خان مشارالیه را حکومت دامغان داده ، بان حدود فرستاد . دردامغان بعضی از دیو

میرتان بصورت انسان پیرامون آن طفل نادان را گرفته ، آغاز شورش و غوغا کردند . از ترك تازی و دست درازی علامات زیاده روی بظهور رسانیده ، چون این گونه اخبار بعرض عاکفان سدهٔ گردون وقار رسید بموجب ارقام قضانظام خطاب حسینقلی خان شد که : باید طریق خدمت را باقدام ارادت پوید ، یا بمحل نو کنده که ارباب محمدحسن خان وموروثی ایشانست رفته ترك حکومت گوید وبسلامت در آنجا توطن جوید ، حسینقلی خان را با وجود آن کم سالی وسوسهٔ شیطان لا ابالی خود بین کارفرما وعقل دوراندیش راهنما گردید ، در توقف وتوطن نو کنده را که بلو کیست در میانهٔ استراباد ومازندران اختیار کرده ، روی بانجا آورد . مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادران او نیز در محل مزبور سکنی داشته ، قلعه ای بجهة سکنی و مأمن ساخته بودند . حسینقلی خان در توطن و توقف نو کنده با برادران شرکت کرده ، روی بمأمن سلامت آورده ، محمدخان سواد کوهی مشهور بدادو حاکم مازندران از زیاده سری وبد گهری که داشت بهرزه و یاوه با ایشان بنای مناقشه گذاشت و تخم کین در مزرع خاطر آن بد عهد بد آئین کاشت . بدون جهة مشرب عذب مردمی را بخاك بی انصافی انباشت . هرچند آن سه برادر مشار الیه را بترك آن شیوهٔ نا ستوده نصیحت و از آن حرکت ناشایسته وی را ملامت کردند مفید نیفتاد . بموجب عرایض متواتره که بخدمت فلك رفعت حضرت ظل اللهی ارسال میداشت بریشان هر گونهٔ تهمت نهاده ، کمر براستیصال آنها بسته ورشتهٔ مروت وانصاف را بگزلك بدعهدی گسسته ، لشکری جمع نموده بود وروی بهانه‌جوئی بتصرف نمودن سمنان آورد . پس از بلدهٔ بارفروش که دارالایالهٔ او بود تدارك سفر و تهیهٔ لشکر کرده ، باجمعیت بسیار و بسیاری از اسباب کارزار روبجانب نو کنده نهاد. چون در بلدهٔ اشرف بارنزول گشود حسینقلی خان وبرادران چون دیدند که غرور اورا بهیچ تدبیری بجز از قسمت شمشیر چاره نمی‌توان نمود حسینقلی خان از راهی غیر معهود باجمعی محدود متوجه ساری گردید وشهرساری را تصرف نموده ،

این معنی درا شرف مسموع محمد خان گشته ، از اشرف مراجعت و محرك سلسلهٔ جمعیت و باراده تنبیه حسینقلی خان متوجه ساری گشت . چون دوفرسنگ راه مراجعت را پیموده درحالتی که از محل موسوم برستم آباد عبور می‌نمود مرتضی قلیخان باجمعی از تفنگچیان آتش فشان از جنگل سربیرون کرده ، خیابان‌راتنگ برمحمدخان کرده ، در رهگذر او زانو برزمین زده ، نشسته وبشلیك تفنگ سلك جمعیت اورا از یك‌دیگر گسستند . لشکر محمد خان بی‌خبر ازین حال متفرق وپریشان می‌رفتند برهم خورده ، هر کسی روی بطریقی رفته ، جناب محمدخان خود درتخت روان تشریف داشتند ، درساعت دستگیر و مقید بقید و زنجیر گشته ، مرتضی قلی‌خان محمد خان را برداشته بحسینقلی‌خان پیوست . پس باتفاق روی ببلدهٔ بارفروش که دارالایالهٔ محمدخان بود گذاشتند ، بانواع تعذیب بسیاری ازاموال واسباب اورا اخذ وقبض نموده ، سرانجام بقتل او اقدام و روز عمرش بشام رسانیدند . چون کیفیت این واقعه معروض حضرت ظل‌اللهی گردید زکی‌خان را مامور بجانب مازندران وبتادیب حسینقلی خان وتنظیم امور آن ولایت فرمان دادند . زکی‌خان باسپاهی که‌حسب‌الامر خدیو کشورستان مامور بهمراهی مشارالیه بودند عنان‌شوکت گشاده ، قدم دروادی‌فرمان برداری‌نهاده ، حسینقلی خان تاب توقف نیاورده ، زکی‌خان برمازندران استیلا یافت وبتعاقب حسینقلی‌خان شتافته ، تا باستراباد وجرجان در هیچ مکان عنان نکشیده و حسینقلی خان بدشت قبچاق رفته ، بطایفهٔ ترکمان و بموت پیوست . زکی‌خان بعداز تمشیت مهام استراباد ومازندران مامور بمراجعت گردید . حکومت وایالت مازندران بحکم داورداراشان بمهدی‌خان‌ولد محمد خان دادو تعلق گرفت . از آنجا که اوان توقف خدیو کشور جلال تاآخر حال که غرض سال هزارو صدو نودوسه درانجام این خدیو بی‌همالست از یمن رای فلك آرا ونیروی تیغ جهان گشای آن حضرت جمیع سرکشان پای درداmن خمول بپیچیده‌وجمهور غوغاطلبان خودرا بزوایای گم‌نامی کشیده ، ساحت مملکت از لوث وجود اشرار

نابکار پاك و عرصهٔ گلزارولایت خالی از وجودنابود خس وخار ، آن حضرت وهمگی امنای دولت دردارالملك شیراز درکارعمارت وبفکرمرمت ومتوجه آبادی و ملتزم عیش وشادی بودند بنابراین ضبط بعضی وقایع جزویه را که درآن اوان روی داده و اتفاق افتاده درتحت قید سال وتشخیص تاریخ درنیاورده ، این چند سال رادرضمن یك دیگرتحریر و بدون ملاحظهٔ تقدیم وتاخیراظهار وتقریرنمود. انشاءالله العزیز المعبود وقایع اوان دولت وزمان شوکت این شهریار کامگار که غرض اصلی از ضبط این مختصر ومقصودکلی از تدوین این مبارك دفتر همایونست مفصل ومشروح سال بسال برقید خواهد آورد وبطریق تفصیل شرح خواهد کرد . درآن چند سال همت والابتاسیس ابنیهٔ دلگشا پرداخته ، از عمارت وابنیه و اسواق ومساجد ومدارس وخوانق وقنوات وجداول وانهار وحیاض وساتین وطواحین وبقاع الخیر وغیره آنچه درآن خطهٔ ارم مثال در لوح وجود صورت گرفت ودرصفحهٔ حصول نقش بست از حیز احصاء بیرون و از حصر اوهام افزونست .

تسلط حسینقلی خان دیگر بار بمازندران وچگونگی گزارش وسایر وقایع آن زمان

کلك وقایع نگار چگونگی این حکایت را چنین اظهار مینماید که: بعد از مراجعت زکی خان از الکای مازندران حسینقلی خان فرصت یافته ، مجددا بجانب نوکنده و توابع استراباد شتافته ، بفراغ بال می‌زیست . چون مهدیخان ولدمحمد خان سواد کوهی مردی جاهل کم کار بی خبر ازتجارب روزگار دربلدهٔ بارفروش بمناهی ونوش‌میگذرانید، حسینقلی خان بامعدودی از غلامان از طریق غیر معهود ، یعنی از راه کوهستان هزار جریب ایلغار کرده ، غفلة خودرا ببلدهٔ بارفروش رسانیده وبی باکانه داخل شهر گشته ، وقتی مهدیخان ازمستی غفلت هشیارشد که حسینقلی خان دردرب سرای او ایستاده بود ، ابواب فتنه جوئی گشاده بود . مهدی خانرا هراسی کلی بر خاطر ساری و در زوایای بارفروش متواری و خاطر مالش چشم از امان پوشیده ، مترصد هزار

گونه خواری گردید . حسینقلی خان در سرای او نزول ، بتفحص مشغول ومشار الیه را گرفته مغلول ساخت . بفراغ بال بقبض وبسط امور مازندران برداخت . چون کیفیت این خبر معروض رای خدیو جهان پرورشد محمد علیخان را بجهة تنبیه او که منظور نظر فیض گستر بود مقرر وبافوجی از بهادران بیل توان بجانب مازندران روان فرمودند . محمد علیخان نیز بمازندران استیلا یافته ، حسینقلیخان باآن دوبرادر که درنزد او بودند بجانب نواحی استراباد شتافته ، چون درهنگام هبوط نیر دولت محمد حسن خان اولاد او و جماعت اشاقـه باش را باطایفهٔ یوخاری باش و حسین خان دواو رشتهٔ دشمنی محکم وشرایط خصومت قایم بود ، حسینقلی خان درآن چند گاه که استیلا بان حدود یافته ، بسیاری ازطایفهٔ یوخری باشی را بقتل آورده ، ازساحت هستی معدوم کرده بود . درآن حال که اندك ضعفی در احوال او بهم رسیده ، درکارش قلیل اختلالی حادث گردیده بود بعضی ازباقی ماندگان قاجار من اضداد او دو سه نفر ترکمان و یموت بمبلغ های خطیر تطمیع وبقتل حسینقلی خان تحریض نموده ، ترکمانان مذکور درنهان بیرامون حسینقلی خان میگردیدند ودرهمه حال ازو باخبر ، درکمین وقت بودند . درشبی که آن جوان دلیر درنواحی استراباد درجائی خفته ، غلامان وپیروان موکبش نیز بی خبر ازفتنهٔ بیدار بخواب رفته بودند ، ترکمانان مزبور انتهاز فرصت کرده ، درجای خواب گران آن نامردان بقتلش آورده ، ازمیان بدوررفتند . غلامان و چاکران مشار الیه صبحدم که از خواب بیدار و ازخمار تمام هشیار گردیدند مخدوم خودرا درخواب عـدم خفته وترك دنیای فانی و بدرود عمر جاودانی وجوانی گفته دیدند . درحقیقت حال براحدی مشخص ومعلوم و کیفیت قتل و قاتل هیچ کس را محقق ومفهوم نگشته ، بالاخره یقین شد کـه ترکمانان باغوای اشخاص مسطوره بامر مذکور قیام کرده وآن قضیه را بفعل آورده اند . جعفر قلیخان ومهدیقلی خان اولاد محمد حسن خان که اولاد صغیر ودردار السلطنهٔ قزوین بحکم داور جم نگین توقف داشتند درآن اوان

بمرتبهٔ رشد وتمیز رسیده ، درخطهٔ ارم طراز شیراز درحضورخدیو
کشورگیر مستسعد گشته ، ببرادران بزرگ خود ، یعنی آقامحمد خان
ورضا قلیخان وعلیقلی خان پیوستند .

بیان گرفتاری زکی خان بدست شیخ عبدالله بنی معین درجزیرهٔ هرموز وچگونگی آن

نهنگ قلم بدایع رقم دربحر ژرف روایت ودریای شگرف حکایت
بدین گونه شناور میگردد که : ولایت عمان محلی‌است مشهورومعروف
و موضعیست درنزد عرب وعجم وترك و دیلم بحصانت موصوف ، یك
طرف آن بیابانست ، وادی غیر ذی زرع بوادی یمن پیوسته وسه طرف
دیگر بدریای ذخار خونخوار اتصال گرفته و لنگر گاه آن که باید
لامحاله سفاین متردد ازآنجا داخل مسقط شود که بندریست ازبلاد
عمان بعد از یك فرسنك طول داخل دریا واقع شده و عرض فاصلهٔ
جبلین بقدر قیر برتاب درکنار دریا واقع ، دوکوهست که باید سفاین
و جهازات درمیان آن دو کوه یك فرسنك مسافت را طی کرده ، در
محاذات مسقط لنگر افگنده ، برفراز هردو کوه بروج متعدد دربرابر
یکدیگرساخته ودرهریك ازبروج که درجنبین مذکورین درمحاذات هم وقوع
یافته توپ جهانسوز نصب نموده ، که گلولهٔ هرتوپ از جمیع بروج
آن دوکوه ببرج کوه محاذی میرسد ، تابکشتی که بطول یکفرسنك
درمیان آن درهٔ تنك ازبرابرچندین‌برج عبور و لنگرنماید چه رسد ؟
مختصر کلام : دخول لشکر بیگانه وکشتی غریب نعلت اینگونه ممر
و مدخل واین قسم معبر آن ولایت ازبابت محالات و ازمقولهٔ خوارق
عاداتست ، زیراکه بنحو مسطور یك فرسنك درمیان آن درهٔ تنك باید
کشتی عبورنماید ، تابلنگرگاه درآید ودرین دوفرسنك مسافت درهمه‌جا
درفراز هردوکوه جانبین ازبروج‌متعددهٔ مشروحه‌که هردویست قدم‌تلی
ساخته توپ می‌زنند واساس کشتی را اگر ازآهن وخارا باشد بضرب
گلوله درهم میشکنند وازآنجا که اهالی عمان بدینسان جمالگی خوارج

و ازسام مذهب ناحق برمعارج کفر عارج و دشمن غالب کل غالب علی بن ابیطالب اند تصرف وتذخر عمان وتدمیر و تحقیر آن بیدینان منظور نظر آفتاب اثر و مکنون خاطر فیض برور گردیده ، زکی خان را مامور بتقدیم خدمت مذکور وتمشیت امر مزبور فرمودند ، روانهٔ بندر عباس نموده وفرامین مطاعه وارقام لازم الاطاعه درخصوص اجتماع سفاین وغرابات و جهازات باطراف وجهات رفته ، شاه بندران وضابطان بنادر و سواحل ازبندر عباسی تا دورق وحفار مکان مشایخ بنی کعب شروع بجمع جهازات وسفاین وغرابات دیوانی وغیره کرده ، بتدارك اسباب وتهیهٔ آلات وافزار برداختند . شیخ عبدالله بنی معین که یکی از مشایخ اعراب بود مکان او درجزیرهٔ هرموز وجزیرهٔ مزبور کوهیست درمیان دریای اعظم ، یك جانب آن بساحل نزدیك می باشد ، تابندر عباس هفت هشت فرسنگست وجانب دیگر بسواحل وهندستان و افرنجه ، بلکه یکطرفش بدریای محیط و بحر پر اضطراب اتصال دارد ، آقا محمد ماربینی اصفهانی که در حکومت اصفهان نام او مذکور شد چندگاه حسب الامر خدیو گیتی ستان ازاصفهان معزول گردیده بحکومت بندر عباس رسید . مشار الیه در ایام حکومت بندر مذکور ، شیخ عبدالله عرب بنی معین را که عرب وحشی صفت جزیره نشین ، مانند حیوانات بری متوحش از سطح زمین و از خشکی بغایت کرانه گزین بود رام گردانیده ، بتدبیرات بدست درآورده ، روانهٔ خدمت قهرمان ماء وطین نموده بود . شیخ مذکور مدتی سعادت اندوز حضور فیض گنجور و سرانجام ولد خویشتن را در موقف خدمتگاری بازداشته ، خود مرخص ، روی بوطن اصلی گذاشت . در آن هنگام که زکی خان بخدمت مشروحه مامور ودر بندر عباس متوقف بود شیخ مشارالیه بخدمت مبادرت نموده ، بعلت رهانت پسر درنزدزکی خان بسرمی برد و درشرایط خدمات دریاآبی بروی کار می آورد . زکی خان بدختری که اورا درتتق خفا بود طمع کرده واین معنی را بوساطت محرمان بعرض اظهار در آورد . شیخ را بقبول وصلت دعوت نمودند . شیخ

قبول مسئول را در ظاهر انگشت بر دیده نهاد. زکی خان را بضیافت جزیرهٔ هرموز صلا داده، خان فرزانه را شاهد این عزم در نظر بخوشترین صورتی جلوه گرفت، دست طمع دیدهٔ بصیرتش را از ملاحظهٔ مآل و وخامت احوال پوشیده ومستتر گردانیده. پس در روزی که معین شده بود شیخ مزبور کلیتی چند حاضر کرده، خان عالی درجات را بامعدودی از خواص بکلیتها درآورد. ازبرای تخفیف بهمراهی خان سخن او این بود که: چون درجزیره مکان توقف نمی باشد و اسباب ضیافت نیز کمست و اعراب را بعلت عاری بودن از رسوم و عادات و بی وقوفی از آئین تکلفات قدرت بر ضیافت معدودی بیشتر نیست. جناب خان هم سرگرم بادهٔ وصال تمنی واز وفور تهور دراین ماجرا فکر صحیح و اندیشهٔ درست نکرده واین معنی را بخاطر نیاورده که سرداری عظیم الشان لشکر را درکنار دریا چگونه بی سردار گذارد و بخواهش کسی که دوستی او مشخص نیست بامعدودی چگونه روی بسفر دریا آورد؟ سخن مختصر: بعد ازآنکه جناب خان با قلیلی ازخواص در کلیتها نشسته، دست ازدامن ساحل گسسته، درکلیتی که جناب خان سردار تشریف داشتند بجز از پیشخدمت احدی را نگذاشتند. شیخ عبدالله خود شرف اندوز خدمت بود. چند نفر غلامان نیز حضور داشتند. عملهٔ دریا ومعلم و ناخدای کلیط کلیتهای خاصان خان عالیشان را رفته رفته از کلیط خاصه دور انداخته و در روی دریا پریشان حال ساختند. جناب خان را بعد ازآنکه تنها واز خاصان و متعلقان جدا کردند گرفته، بجزیرهٔ هرموز برده ودرحجله سرای محبس هم آغوش عروس قید و حبس نمودند و آن معدود خواص را نیز متفرق ومحبوس گردانیدند. لشکریان و سرکردگان چندان که درساحل انتظار مراجعت خان را کشیدند وچشم در راه انتظار سردار خویش گشوده، اثری از مراجعت او ندیدند. از کید شیخ عبدالله باخبر و آگاه واز خدعهٔ آن بدکیش بدسیر گشته، حقیقت کار و چگونگی آن گیر و دار را بعرض خدیو جم اقتدار

رسانیدند . خلاصهٔ حکایت آنکه بعد ازتردد سفرا و آمد ورفت وکلاء جناب خانرا با ولد شیخ عبدالله که در درگاه جهان پناه بود معاوضه کرده واین را برده وآنرا آوردند .

ذکر سرداری علی مراد خان و مامور شدن بجانب کردستان وگرفتاری او

بررأی واقفان رموز نکته دانی مخفی و مستور نماند که : ولایت کردستان بابان در جمیع ازمنه واوان متعلق بدولت روم و باج گزار آن مرز وبوم بوده اند . سلیمان پاشا نام والی آنجا در زمان ولایت وامارت خود یکدفعه ازوکلای آندولت رنجیده خاطر گردیده ، رخت عافیت بسایهٔ دولت و ظل عطوفت خدیو کسری معدلت کشیده بود . بعد ازآنکه بحال رضا بازآمد مراجعت بولایت خود نموده ، ابواب اخلاص مندی را باز وطایران عرایض خودرا بیوسته در برواز داشته ، خودرا از لوازم عبودیت معاف نمیگذاشت . بعد از ارتحال او محمد پاشای برادرش نیز همین شیوه را مراعات وروی توسل باستان گردون درجات مینمود و در همه حال سالك طرین فرمان برادری بود . عمر پاشا والی بغداد از طریقهٔ سلوك ورفتار وشیوهٔ بیشه و کار او بد مظنه گشته ، اورا معزول و محمود پاشا نام برادر اورا منصوب نمود . مشارالیه‌ازکیفیت واقعه بعرض‌عاکفان‌سدهٔ سنیه رسانیده ، خواهش اعانتی درتلو عرایض معروض‌گردانید . حضرت ظل‌الله لشکر بناه علی مراد خان‌را بسرداری تعیین و فوجی از لشکر ابواب جمعی ولایت آن‌حوالی‌مثل گروس و صاین قلعه وانگوران ومراغه وغیره راحکم بجمعیت در معسکر مشار الیه ومتابعت فرمودند . مأمورین حسب الامر اجتماع نموده ، در موکب علی مراد خان عنان جلادت بصوب مقصود گشادند . در روزی که تلاقی فریقین اتفاق افتاد درمیان عسکران آتش فتنه روی باشتعال نموده ، نخستین لشکر علی مراد خان بر صفهای کردیه که باعانت پاشای جدید آمده بودند غلبه کرده و ضعفی قوی روی بانها آورده ، در هنگام علی مراد خان که سرمست از بادهٔ

خوشگوار واز نشائه شراب لعل وار در خمار بود از غرور مستی و سودای می برستی تکاور را عنان گشاده ، تن تنها با لشکر رومیه روی نهاده ، بس خویشتن را بدرون سنگر انداخته ، اسم و رسم خودرا مذکور ساخته ، جماعت رومیه این مطلب را رونق کار وشرف روزگار خود دیده ، بازخمی که در آنمیان باو رسیده بود ازاسبش فرو کشیدند . آن مدهوش صهبای غفلت وقتی هشیار وزمانی بیدار شد که خود را درخیمه ای ساکن ومحبوس آن جماعت ودرشکنج انواع شناعت دید . لشکر از گرفتاری سردار شکست یافته ، برار فرار شتافته ، بسیاری درآن قضیه از وخامت میگساری و شآمت باده خواری جناب خان بهلاکت رسیده ، عرضهٔ سنان وشمشیر گردیدند . علی مراد خان را بدارالسلام بغداد برده ، چندگاه در آنجا بود . بالاخره که ازاصل ونسب او حسب‌الواقع مطلع گردیدند ، صلاح خود را در نگاهداری او ندیده ، عمر پاشا چند کس بهمراه او کرده ، اورا بحضور فیض گنجور خدیو منصور رسانیدند . حضرت ظل‌اللهی بنا برآن می آشامی وآن گونه خودکامی وحاصل نمودن بدنامی در صدد مؤاخذه برآمده وبشفاعت نواب ظهیرالدوله ازبایهٔ گرفتاری بسخط وغضب قهاری نجات یافت . حضرت ظل الله کشور پناه نظرعلی خان زند را بجهة تدارك واقعه لشکری داده ، بنواحی کردستان فرستادند . مشار الیه تا بنواحی و حوالـی بغداد لشکر کشیده ، جماعت مزبور مکافات خودرا حسب الواقع دید .

بیان رسیدن بهار خرم و وصول کوکبهٔ نیر اعظم بساحت بیت الشرف وانحراف مزاج روشن ازعمر پاشای والی بصره وبغداد و مامور شدن نواب ظهیرالدوله بتسخیر البلاد

درشب دوشنبهٔ هشتم محرم الحرام طرازندهٔ محفل چرخ نیلی فام و آرایشگر ایوان گردون والا مقام بعزم تسخیر قلعهٔ ام البلاد حمل سلسله جنبان سپاه گردان انوار و محرك لشکر فیروزی اثر اشعه

گردید ؛ چون از یمن نزول آن نقطهٔ دایرهٔ سعادت بمحاذات نقطهٔ اعتدال ربیعی فصل دی بموسم بهار متبدل ومزاج هوا باعتدال مایل وطبع نسیم عنبر شمیم معتدل گردید سپهدار باد بهاری و سپهسالار نسیم آذاری بفرمان فرمائی فروردین بالشکر گران از هار و ریاحین وسپاه بی کران لاله و یاسمین بجانب ام البلاد چمن وسمت شهر بند باغ و گلشن تمکین فرمودند . دامان دشت ودر و ساحت بسیط اغبر وعرصهٔ کوه و کمر ازهجوم لالهای احمر و خوش الوان گلهای معطر چون عرصهٔ سپهر اخضر مشحون بگلهای انجم واختر گردید وفراشان نسیم اعتدال بساط باانبساط سبزه های زنگاری و فروش منقوش گلهای بهاری را در فضای هامون گستریدند . طنطنهٔ حرکت سپهدار بهار و آوازهٔ تحریك اوای شوکت لشکر آرای آذار بعزم شهر بند گلزار زلزله درارکان ثابت وسیار و دومی نژادان ثلوج و امطار که درآن روزگار ازجانب خواندگار بهمن مستحفظ مملکت باغ و گلشن بودند افتاد . محفل نوروزی بفرخندگی وفیروزی درعمارات مبارکات جدید البنای شیراز بچابك دستی بیشکاران محفل طراز و آرایشگری نگار بندان بدایع پرداز انعقاد یافته ، سر و برخاصان درگاه وسر و دوش امینان حریم عز وجاه از بوارق خلاع انجم شعاع پرده پوش رخسار خورشید وماه شد . چون عمر پاشای والی بغداد نسبت بچاکران آستان دولت بنیاد اظهار اخلاص و افتخار اختصاص نموده ، بمقالید ذرایع ترحم انگیز و مفاتیح عرایض ضراعت آمیز قفل از دربندگی گشوده و شاهراه چهار کوی چاکران آستان معدلت ارکان را بپای ارادت پیموده ، همواره سالك صراط المستقیم عبودیت و خلوصیت میبود ، دربن سال آثار خلاف رفتار برنهج صدق وصواب ازاو بشهود رسیده ، از دیوان اعزاز روزنامچهٔ عمر و زندگانی و فهرست بهجت وکامرانی او بعلت سوء رفتار بسجل اختتام وخاتم افنا واعدام مسجل و موشح گردید . هجین این مقال آنکه : درحالی که در اراضی بغداد و عتبات عالیات عرش درجات شعلهٔ طاعون باوج سماوات رسیده ، سلیم

آتش آن بلا خرمن سوز عمر صغیر و کبیر و برنا و پیر گردیده و دست
فتنه بساط زندگانی از غریب و بومی اقصای آن بوم و برچید جمعی از
اهل ایران نیز که در مشاهد منوره و اراضی مقدس مطهره مجاورت
داشتند ببلای آن بلیه مبتلا و بدعوت داعی حق راه نورد دیار فنا گردیدند ،
عمر پاشا اموال و اسباب و جهات و مخلفات مطعونین طعن سنان طاعون را
بحیطهٔ ضبط در آورده ، مجموع را در جمع اموال خود مجتمع
کرد . اخلاف و اولاد زوار و مجاوران ایرانی بدربار خاقانی و آستان
حضرت گیتی ستان که ملاذ ستم رسیدگان و مفر غمدیدگانست اجتماع
نموده ، درخصوص احقاق حقوق باقسام شقوق ناله و خروش باوج عیوق
رسانیدند و بفرمان حضرت ظل الله فرامین قضا امضا درباب انها و استیفای
این مدعی بعمر پاشا صورت انشاء پذیرفت و مصحوب یکی از چاکران
این آستان ملایک مکان ارسال و اموال مزبوررا امر بایصال فرمودند .
عمر پاشای مذکور گوش را بپنبهٔ غرور انباشته ، اموال را مالک و
در خصوص رد آنها بمعاذیر ناموجه متمسک و مسالک تمرد را سالک
شد . دیگر حجاج ایران که هرساله محرم بیت الحرام و باقدام شوق
بیابان نورد طریق کعبهٔ مرام بودند در هیچ ایام متعارف نبود که
در دارالسلام بغداد از یشان دیناری مطالبه نمایند ، در آن اوان عمر
پاشا های بدعت نهاده و دست طمع گشاده ، حجاج را مبلغهای کلی
مصادره و مطالبه مینمود و اهل حاج این معنی را بدرگاه فلک رواج
عرض و مزاج معدلت امتزاج از استماع اخذ اینگونه باج از عمر پاشا
متغیر و بحر مواج غضب قهرمانی متلاطم ، بمؤاخذهٔ این حرکت شنیع
توقیع رفیع و حکم عالم مطیع از دربار رفیع خطاب بموی الیه شرف
اصدار یافته و از اقدام آن طریق ناهموار اورا بمخاطبات غیث آثار
و ابراز آزار بسیار اشعار فرموده ، این مطلب نیز یکی از موجبات شعلهٔ
غضب قیامت لهب و اشتعال نوایر غیظ و سخط ما سبب گشت و دیگر
درحالی که بنحو مسطور سابق زکی خان زند با افواج لشکر فیروزمند
تسخیر عمان مأمور و عبور و مرور سپاه گران از بحر بیکران باستظهار
جهازات از سهولت دور بود ، برحسب الامر داور دارا غلام بمعزپاشا

اعلام شد که چون ازبصره بعمان ازجانب برو بیابان راهی میباشد که مسافت آن درنظرهمت گیتی‌نورد ودر زیر قدم جهانگرد دلیران اسفندیار رزم رستم نبرد چندانی نیست سپاه منصور و غازیان نصرة مفطور را از ام البلاد بصره راه عبور و طریق مرور گشاید ، که اردوی عساکر ظفر ماثر ازراه بیابان متوجه عمان و بسهولت بتخریب بنیان شوکت وشان خوارج توانند پرداخت . عمرپاشا از قبول این مدعی متحاشی گردیده واز فرموده تخلف ورزیده ، قطع نظر از این بیراهی ، چون ازین راه نهنگان دریای هیجا عازم صوب عمان بودند خوارج را بارسال آذوقه و طرق مختلفه اعانت نموده ، ابواب موافقت برروی آنها گشود . دیگر بطریقی که درین نزدیکی مرقوم قلم بدایع رقم شد محمد پاشای بابان از دولت عثمانی وجانب عمرپاشا که قبض وبسط امور آن سرحدات درقبضهٔ اختیار آن بود بحکومت قلعهٔ چولان وریاست جماعت بابان قیام داشت . از سوابق ایام همیشه گردن برطوق خدمت گزاری واظهار اخلاص کیشی این دولت جاوید مدت میگذاشت . عمرپاشا بامشارالیه بنای سوء سلوك نهاده و محمود پاشای برادر اورا حکومت چولان داده ، محمد پاشا دست توسل بحبل المتین رافت حضرت ظل اللهی زده ، بطریق دخالت بدولت دوران عدت ملتجی شد . حضرت ظل الله گیتی پناه از عمر پاشا خواهشمند گردیدند که حکومت محل مزبور وریاست طایفهٔ مذکور را کماکان بمحمد پاشا گذارده ، دست ازارتکاب اینگونه حرکت ناهنجار بردارد از راه کمال جحود سخن بان مردود اثر نکرده فوجی از لشکر خود را مأمور قلعهٔ چولان گردانید که محمود پاشا را در امر حکومت مستقل ومحمد پاشارا اسیر قید ذل سازند . این‌معنی معروض عاکفان سدهٔ جلال و مسموع ایستادگان محفل مینو مثال گردیده ، فوجی از بهادران غضنفرفر وگروهی از دلیران رزم جوی جنك‌آور را بسر کردگی علی مراد خان باعانت محمد پاشا تعیین وروانهٔ آن سرزمین فرمودند . علیمراد خان بعد از ورود بقلعهٔ چولان در روز مقابلهٔ فریقین خویشتن را از نشائه راح وتواتر و تعاقب اقداح سرگران

ساخته و از غرور مستی شمشیر تهور آخته ، بنفس واحد خود را بمیان قوم رومیان انداخته ، جماعت مزبور اورا شناخته ، دستگیر و بای‌بصوب بغدادگشودند . الغرض از ظهوراینگونه امور بحر ذخار غضب قهاری درجوش ودریای‌خونخوار سخط قهرمانی‌را درخروش آوردند . تدمیرعمر باشا وتسخیر ام البلاد بصره ودار السلام بغداد وسایر ولایات تابعهٔ اورا بیشنهاد همت والا فرمودند . از آنجا کـه از ابتدای حال داور معدلت خصال وخدیو بی شبه ومثال درفتح کشور و گردانیدن لشکر هیچگاه منت کش بیگانه نبودند ، بنفس نفیس خویش وبرادران سعادت کیش درانتظام مهام دولت وتنظیم امور مملکت سعی میفرمودند اعتضاد الدوله محمد صادقخان برادر ارجمند را بفتح بصره مأمور وگروهی از بهادران منصور و دلاوران پلنك خشم شیر زوررا درظل رایات فتح آیات و سایهٔ اعلام ظفر علامات نواب معظم الیه روانـه نمودنـد .

ذکر کیفیت تحریك رایات جلال نواب سپهر رکاب اعتضاد الدوله بجانب بصره وورود بکنار شط‌العرب

علم مشکین پرچم قلم سعادت توام درساحت صفحات و فضای اوراق بدین گونه وسیاق شقهٔ بلاغت وبرچم فصاحت میگشاید که : چون ام البلاد بصره ازجملهٔ گرمسیرات محرق‌الهوا وشدت گرمـا در آنجا بحدت و نسیم شمالش آتش افگن خرمن هستی برنا و پیر و هوای بادیه وجبالش حرارت بخش کرهٔ اثیرست ، چون درایام تموز و هنگام شدت هوای آتش افروز و نوبت اهتزاز سموم جهانسوز که معبرش آن ولایتست . فرستادن لشکر فیروز بچنین ولایت از حسن تدبیر عاری وخلاف راه سپاهداری بود تحریك رایات جلال نواب استظهار الدوله تا آغاز زمستان واول نزول برف و باران کـه در آن وقت در گرمسیرات فصل بهار واول شکفتگی چمن وگلزار و موسم خرمی روزگارست بتأخیر افتاد . چون سپهدار بهمن بعزم تسخیر گلزار وگلشن ازابر مشکین پرند شقه گشای لوای جهانگیری گردید ونولی

نای رعد آوا و آوازهٔ بیم وصول موکب لشکر آرای دی را بگوش هوش اهل جهان رسانیدند ، تارك دلیران شاخسار ازمغفر سیمین برف زیب و زینت گرفت و اندام دلاوران جویبار از جوشن آهنین یخ آرایش پذیرفت علی الصباح هشتم شهر ذی قعدة الحرام که سرور کشور چرخ نیل فام وخسرو انجم غلام بعزیمت انتقام لشکر ظلام پای سعادت برکاب جواد خوش خرام چرخ تیزگام نهاد وبا لشکر گران انوار اباق عزم را بتسخیر ملك خاور عنان داد نواب استظهار الدوله متوکل باشفاق جناب اقدس الهی پای دولت برکاب سعادت نهاده ، با شکوه سلیمانی و دبدبهٔ خاقانی عنان عزیمت بصوب مقصود گشاده ، رایت گیتی گشائی فلك سا واعلام جهان پیما پرده پوش رخسار چرخ والا شد . بحر ذخارمعسکر نصرة پرور و دریای بی کران اردوی انجم حشم گردون حشر از موکب دلیران آهن پوش و آوار رعد انداز نای زرین ونوای شورش فزای خم روئین چون صحرای قیامت در خروش آمد . نواب اعتضاد الدوله باسپاه افزون از ریك هامون بحکم همایون آنروز فرخندهٔ میمون درخارج شهر منزل گزید . قباب خیام زرین طناب را باوج ماه وآفتاب برکشیدند ، تاتمامی تدارکات ازخیمه وخرگاه و سرادقات فلك دستگاه واحمال لشکروسپاه و توپهای ثعبان مثال و خمپار های صواعق خصال وسایر اسباب جلال باردوی قیامت تمثال الحاق و انتقال یافت . روز دیگر که خورشید انور و فرمانده لشکر انجم واختر از منزل افق خاور بعزم سفر ممالك سپهر اخضر وتصمیم تسخیر امالبلاد باختر فرازندهٔ رایات اشعات گشت رایات فتح آیات در اهتزاز وعقاب علم زرین جناح در اوج نصرة بپرواز آمد . نوای خم روئین ونالهٔ نای زرین ازفراز سپهر هفتمین درگذشت . درساعتی مسعود وبختی محمود ازمنزل مذکور متحرك گردید ، تابلدهٔ حویزه درجائی عنان نکشیدند . درآغاز شهر محرم الحرام سنهٔ مذکورهمای همایون فال رایت بلندآیت سایهٔ سعادت برمفارق اهل حویزه گسترده ، درروز دوازدهم شهر مزبور ازحویزه خروج وصبحگاهان روز پانزدهم

که سفینهٔ ملایك ملاح مهر در بحر ژرف سپهر بساحل مغرب رسید دریای پرشور اردوی منصور وارد کنار شط العرب گردید . از تلاقی و تقارب آن دو بحر ذخار و دو دریای خونخوار بحر آب و دریای آتش دریك محل اجتماع نمودند . شط العرب محتاج بتوصیف نیست ، زیرا که آن شطیست در اقطار جهان مشهور و دریائیست بی کران و پرشور . چندین رودخانهٔ ذخار که هریك قلزمیست خونخوار بیك دیگر اتصال گرفته ، موسوم بشط العرب و از کنار شهر بصره مرور وبدریای اعظم شور منتهی گشته واحتمال امکان جیش در چنان بحری پرتلاطم بجهات مختلفه که یکی از آنها جزر ومدست ازقبول عقول محال اندیش برون و از تصور اوهام افزونست و دست قدرت هیچ صاحب شوکتی الی حال بدامن این امر محال نرسیده و امکان این ارادهٔ دور از کار تاباین روزگار بپیرامون خاطر هیچ صاحب تسلطی نگردیده . چون عبور آن دریای آتش پرتاب از چنان بحر آب ومرور آن لجهٔ پراضطراب از چنین سهمگین گرداب بدون توسط جسر مسلسل ازبابت محالات و از جملهٔ خوارق عادات می نمود پس ناچار چارهٔ کار را دربستن جسر دیده ، امر قضا نمون صادر گردید که سفاین صغیرهٔ متعدده و اعمدهٔ قویهٔ بمشیده و قوایم عظیم مستحکم و اوتاد قنطرهٔ شدیده از حویزه و سایر اعمال دور ونزدیك از شط حویزه وشطهای دیگر که بشط العرب می‌پیوندد حمل ونقل نموده ، باهتمام آهن‌گران ستبر بازوی قوی‌دست ودقت حدادان هنرپرورصنعت‌پرست بزنجیرهای قوی محکم وسلاسل متین مستحکم صورت انجام وسمت اختتام پذیرفته . متشبث بتأییدات حضرت سبحانی ومتمسك بعروة الوثقای اقبال حضرت گیتی ستانی شروع بانجام جسر نموده ، شناوران نهنگ‌وش وآب بازان دریاکش نهنگ‌وار خود را بآن لجهٔ خونخوار افگنده ، بانجام جسر قیام نمودند . ایام نوروز فیروز وهنگام بهار گیتی فروز بمبارکی وفرخندگی در رسید .

ذکر ظهور بهارفیض آثار و هنگام خضارت باغ و گلزار وصورت گرفتن جسر و عبور سپاه

نوبت ظهور بهار خرم وموسم طراوت ونظارت عالم گردیده ، طلیعهٔ قهرمان گیتی ستان مهر ببرج حمل تحویل یافت . بحکم سپهدار هوای بهار خیمهای رنگارنگ سپاه ریاحین و ازهار درکنار شط جویبار برپا ، بفرمان فرمانده آذار رایات ظفر مدار سرو وچنار درساحل بحار ذخار و جداول وانهار شقه گشاو بامرو قوهٔ متولده سرادقات اغصان واشجار در ساحت گلزار فلك سا شد . سپاه گران سپهسالار ربیع گرداگرد قلعهٔ محکم بنیان چمن راکه محکمهٔ طاغیان بهمن بود محیط گشتند ولشکر بی کران قهرمان اردی بهشت دراطراف شهر بند گلستان واکناف حصار بست بستان ازجوشش گلهای صحرائی وهجوم سروهای مینائی سنگری متین آرایش نهاده ، بجهة استیصال سپاه فتنه جوی شباط وطایفهٔ فساد انگیز دی بنیاد محاصره بستند . جزایر چیان برودت هوا که با سفاین موفوریخ از راه بحر جویبار باعانت قلعه نشینان بهمن هجوم آور گردیده بودند صاعقه باری توپهای آتش فشان برق بهاری درمیان آب آتش افگن اساس آنها گشت و شراره ریز خرمن هستیشان گردید و عمانیان ثلوج و امطار که بازورقهای سست بنیاد مانند حباب درممر آب بمقابلهٔ سپهسالار اردی بهشت وهوس مدخلیت در عرصهٔ مرغزار وکشت عنان تفتین تهی مغزی وسبك مغزی می گشودند بیك حملهٔ دلاوران بادشمال و دلیران نسیم اعتدال ارکان سفاین وجودشان از یك دیگر پاشیده ، دامان دشت و صحرا چون ساحت میدان هیجا از خون شقایق گلگون وفضای بسیط غبرا از هجوم سیل کوهساری رشك هزار جیحون گشت . مجلس عید سعید بانهایت فیروزی ترتیب یافته ، بر و دوش اعاظم و سرا پای افاخم از بذل خلاع خورشید شعاع مستتر شد . در حالی که ساحل شط مضرب خیام انجم احتشام بود شیخ عبدالله رئیس جماعت منفق که دو طایفه اند در عدت وکثرت برجمیع قبایل عرب ممتاز و

مکانهای نشیمن ایشان که از صحاری نجد تا اراضی فیه البصره پیوسته ، جماعت مزبور بعلت کثرت عدت همواره بر بصره مسلط بوده ، منافع آن ولایت را اکثر ضبط می نمودند ، با گروهی انبوه ولشکری باشکوه باعانت بصریان کمر بسته ، از جانب ساحل وکیل فرنك انگلیس که از طرف پادشاه والاجاه فرنك مأمور ودر بصره متوقف ، متوجه داد و ستد می باشند ، باچندین سفینه و زورق هریك مشحون بتوپهای برق انداز و تفنگچیان آتشباز ، از ممر آب بمدافعه شتافتند ، که نهنگان دریای نام وننك ودریا کشان لجه آشام را از ساختن جسر ممانعت نمایند . بگمان آنکه بچنان قوم ناکس راه بر آن سیل سرکش وبمثل خس راه گذر بدریای آتش می توانند بست ، شروع بانداختن توپ وآغاز فتنه و آشوب نمودند . از جانب اردوی نصرة مبانی نیز توپهای اژدر مهابت سرگرم آتش افشانی و گلولهای صاعقه هیبت مشغول جان ستانی گردیده ، از صواعق خانه برانداز توپهای رعد آواز وسحاب شراره فشان دست تفنگچیان برق انداز درمیان آب و آتش خرمن صبر و تاب فرنگیان باد بیمای خاکسار افتاده ، تواتر گلوله و توالی قطرات امطار ابر آتش بار توپ وتفنگ مزرع ثبات شیخ عبدالله وجماعت مفتج را نیز بباد فنا داده ، بسیاری از جماعت مزبور در بر و بحر سوختهٔ آتش فتن وفتور ، بقیه سرخویش وراه هزیمت را پیش گرفتند . امر واجب الامتثال نواب استظهار الدوله عز نفاذ یافت که دو هزار نفر از جماعت بختیاری که در شناوری بانهنگان دریا نورد خویشی و در کوه نوردی ازپلنگان کوه‌گرد بیشی دارند ، در آن شط بحر کردار شناور گشته وچون سیل بی بنیاد از آن رود گذشته ، در ساحل آن طرف متوقف شوند . غرض جسر مزبور در مدت هجده روز صورت اتمام وسمت اختتام پذیرفته ، برزبر آن بحر پرطلاطم چون جسرمجره بر روی این پرشور قلزم قرار گرفت . علی‌الصباح ششم شهر صفر سنهٔ هزار وصد وهشتاد ونه که سپاه انجم واختر ازین طرف ژرف دریای پهناور عبور نموده ، خسرو خاور شقهٔ لوای جهای گردی گشود نواب

اعتضاد الدوله اردوی گردون شوکت وسپاه انجم عدت را از عبورگاه جسر بان طرف فرستاده ، خود نیز باخاصان درگاه ومقربان محفل فلك دستگاه عبور ، منزل موسوم بشریش را مقر کوکبهٔ منصور فرمودند.
روز دیگر ازمنزل مزبور اعلای اعلام شوکت ورفع رایات نصرة فرمودند.
مختصر سخن : در روز هشتم شهر صفر المظفر که قلعه گشای مهرانور بالشکرگران انوار محیط این نیلی حصار گردید فضای مسرت فزای خارج ام البلاد بصره مطار عقابان ظفر جناح رایات گردون حباب و مقر سرادقات خورشید قباب مجره طناب گشته ، خیام فلك مقام اردوی انجم احتشام سر باوج ثریا بر کشیده ، آواز رعد انباز نای زرین و نوای شورش فزای خم روئین زلزله افگن سپهر هفتمین ، از صواعق هوش ربای شلیك خمپاره وتوپ ولوله و آشوب درمیان سکان آسمان و زمین افتاد . سلیمان آقای متسلم که از جانب عمر پاشا حاکم بصره بود و اعزه و اعیان وجمهور سکان آنجا از هیبت آن انقلاب و وحشت آن سهمگین گرداب با زهره های آب در شبکهٔ اضطراب فرو مانده ، دروازه های شهر را مسدود و برج و باره را مضبوط نموده ، در محافظت و خود داری نهایت مبالغه نمودند و رای قلعه گشای نواب استظهار الدوله بتاسیس قلعهٔ محکم و بنای حصاری منتظم که استظهار اردوی ظفر حشم تواند بود قرار گرفته ، بنایان صنعت نما ومعماران اقلیدس گشا بتأسیس قلعه اشتغال ورزیده ، در اندك زمانی اساسی چیده شده که اوج بروجش با فلك ذات البروج بمساوات ، فراز کنگره‌اش برتری ازاوج سماوات داشت . بنه واغروق معسکر نصرة بروز واحمال واثقال اردوی گردون مقررا در آن قرار داده ، توپهای قلعه کوب و خمپاره های شهر آشوب را بمحاذات قلعهٔ بصره کشیده ، توب چیان آتش دست از سحاب آتش بار توپ بنای شعله انگیزیو درانداختن گلولهای دهر سوز آغاز شراره‌ریزی کرده ، کیفیت هوامنقلب کن مزاج کرهٔ اثیروتواتربلاآتش افگن خرمن چرخ پیر گردیده ، گردون گردنده از هیبت رعد آواز زلزله انداز توپ

که خبر از آشوب قیامت می‌داد بمفاد این آیهٔ کریمه« و سیجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت » از بیم جان گوشها را بانگشت کـواکب انباشته وچرخ شتابنده آن روز را روز رستخیز بنداشته ، بصدای هوش ربای آن ثعبانهای وادی هیجاندای اذا «زلزلت الارض زلزالها » مسموع داشت ، نهایت یك رکن دیوار قلعه که عجالةً بضرب صدمات توپ خراب گردیده عرضاً هفت و هشت ذرع وسعت داشت و دراز آن بحدی بود که خیمه وخرگاه بر زبر آن افراخته ، جمهور صغیر و کبیر آن ولایت بجهة حراست آنجا را نشیمن ساخته بودند ، صدمات گلولهای آتش فشان با چنان استحکام رخنه گر بنیان آن نمی شد ، براهنمائی یکی از فراریان قلعه توبخانهٔ مبارکه را بر رکن دیگر که استحکام آن از سایر ارکان کمتر بود کشید ، توپچیان مریخ صولت و برق اندازان بهرام مهابت هر روز از هنگام بام که گلولهٔ آتش فشان مهر فروزان ازدهان توپ افق بیرون جسته ، شرارهٔ آن فضای حصار جهان را فرو می گرفت تا وقت شام قیر فام که دود ظلام عرصهٔ جهان را محیط می گشت از صدمات گلولهای جان سوز وبارقهٔ توپهای آتش افروز گرد ازنهادقلعه ودودازنهاد دل قلعگیان بر آورده ، از آغاز روز تا بانجام چهار برج وسه فصیل راواز بیخ وبن بر کنده ، با خاك برابر ، بلکه از سطح زمین پست تر می کردند . شباهنگام که معماران تقدیرات ملك علام بروج چرخ نیل فام را بریشهای سیمین انجم و اوتار زرین کواکب انتظام می‌دادبصریان بمرمت بروج مخروبهٔ منهدم پرداخته و خرابی های آنها را بهتر از بیش ساخته و سحر - گاهان که خورشید رخشان در شاه برج افق شرقی رایت قلعه گیری می‌افراخت توبچیان بهرام کین و دلیران شیر کمین بروج و جدار محروسه و راه مزبوره را بحال اول مشاهده نموده در نهایت متانت می‌دیدند . چون چند مرتبه یکه تازان میدان جنگ وقلعه گشایان با نام و ننگ بادل شیر و حوصلهٔ پلنگ بنای یورش نهاده و بجانب قلعه کمین گشاده و بعلت عمق خندق و استحکام جدارو انتظام حصار و

اتفاق و اصرار محصورین در گیرودار کاری از پیش نمی رفت ، نواب اعتضاد الدوله بنابر محافظت نفوس جان سپاران شیران بیشهٔ نبرد را از یورش ممنوع فرموده ، از ضیق محاصره کار را بر اهل قلعه تنگ ، دلیران شیر چنگ و بهادران مجره کمان شهاب خدنگ را امر نمودند که درسی و شش مکان نزدیک بحصار قلعه سنگرهای متین استوار باساس نهاده ، هر سنگری را بدسته ای از سران شیران خون آشام و هر مورچائی را بفرقه‌ای از مبارزان بهرام انتقام سپردند و سفاین فلك نمون را وحکام سواحل و ضابطان بنادر بحکم حضرت گیتی پناه بجهة خدمت گزاری نواب ظهیر الدوله از بحر اعظم بشط‌العرب آورده ، دراین وقت بفرمان ایستاده بودند ، محاذات یك رکن قلعه که متصل بشط بودقرار داده ، لنگرافگن توقف گشتند . مختصر سخن : راه بحر و بررا چنان بربصریان تنگ کردند که پیك اندیشه از هیچ طرف عبور و جاسوس خیال را از هیچ سمت مرور نبود . چون سنگر های اطراف قلعه انتظام و استحکام یافته ، بپیلان آهن گسل وشیران سنگین دل سپرده شد اهالی بصره آغاز شبیخون نهادند وهرشب که شبرو بدر از هرطرف با خیل انجم‌واختر روی بسنگر استوار این نیلی حصار می نهاد کمین گردگان شبیخون بسنگر آورده و مستحفظین سنگر وهژبران دلاور بمدافعه برداخته ، در آن نیمه شب آن مهمانان نورسیده را برسر خوان اجل دعوت فرموده ، ازبادهٔ هستی ربای تفنگ‌شراب برخمار مرگ بجام‌زندگانی و ساغرعمروجوانی پیموده ، ازدرد بردرد گلوله مخمورشان‌می‌نمودند و شبی نبود که جمعی کثیر از آن طایفه در پای‌خم پرجوش توپ و مینای هوش ربای تفنگ سر گرم ساغر برستی واز رطل گرادفنا قرین مستی نگردند و در شبی از شبها یکی از هزیمت کردگان قلعه بشرف حضور نواب ظهیرالدوله مشرف گردیده ، معروض داشت که در رکنی از ارکان قلعه وحصار که بکنار شط اتصال داردراهی هست کـه ممر سیل خانه برانداز و دخول نهنگـان لجهٔ دلاوری

نواب ظهیرالدوله سه چهار نفر غلامان معتمدان سر کار
نواند شد . که سالك طریق خفا و راه
را بمصحوب عارض مذکور فرمودند ، اگر از شوایب نقص و مناقص خطر
مزبور را مشهود دیدهٔ بینا نموده ، بهادران قلعه گشا و دلاوران میدان هیجارا از معرض
مبرا باشد . چون مأمورین سالك مسالك فرمانبرداری
مزبور بیورش مأمور فرماید ، گردیده وراه معهودرا در نور دیده از سنگری که در دامنهای پائین
سنگر واقع و ضبط آن در عهدهٔ تفنگچیان دنیارانی بود گذشته ،
بحوالی معبر معروض مذکور رسیدند . دریائی دیدند از فولاد و آهن
و بحری مشاهده نمودند از تیغ و سنان موج زن ، آن قلزم مواج
در آن شب داج از قلعه خروج و برسم شبیخون از سنگر آهن
عروج نمودند . مأمورین مزبور بعد از مشاهدهٔ آن حالت مراجعت و
بسنگر جماعت دینارانی شتافته ، آنها را در بستر بی احتیاطی خفته
یافتند . تاجماعت مزبور از خواب غرور بیدار واز خمار منام هشیار
و فتیلهای افسرده را روشن وبروج سنگر را مسکن میکردند قلعگیان
بخارج سنگر در رسیده ، مشغول تخریب دیوار گردیدند . شیران
قوی دل وهژبران آهن گسل با رخسارهای فروزان وفتیلهای سوزان
آغاز جنگ وبنای تحصیل نام و ننگ و شروع باتش فشانی جزایر
و تفنگ کرده ، ازشعلهٔ جانسوز شرارهای تابناك وبوارق جهان‌افروز
آتش بازی تفنگچیان چالاك در بسیط خاك وبساط این تیره مغاك آن
شب سهمناك چون روز روشن وساحت صحرا از خون آن گروه بی
پروا رشك هزار گلشن گردیده ، اگر بمحض عنایت واهب بی منت
نظر بغرض شخص مذکور غلامان مزبوربخدمت منظور مأمور نگردیده
و کمین گردگان را در آن شب مظلم ندیده و مستحفظین سنگر
را از خواب غفلت بیدار و از خمار بی باکی هشیار نکرده بودند
امری واقع و حادثه‌ای سانح میشد که چارهٔ آن دشوار و موجب
حدوث مکاره بسیار وظهور آفت عین‌الکمال بود . همانا اتفاق چنین امری
بغیر از طالع فرخنده مطالع ومیمنت بخت فیروز محمل دیگر نمی‌دارد .

بیان بعضی مویدات بخت بلند وطالع فیروزمند که درمحاصره بوقوع انجامید بردقیقه شناسان رموز نهانی و باخبران اسرار پنهانی مخفی و مستور نخواهد بود که در هر عهد و زمان که حکمت هـای بالغهٔ آفریدگار جهان و عنایات کاملهٔ خالق زمین و آسمان شوکت هرصاحب شوکتی را از خلوت خفا ببارگاه ظهور آورده ، فارس میدان گیتی ستانی و طرازندهٔ اورنگ جهانبانی می‌نماید ابواب دولت از شش جهة بر روی او گشاده و اسباب شوکت اورا ازشش طرف بدون تعویقی از عوالم غیب آماده می‌سازد ودست اختیار «یفعل‌الله‌مایشاء» وبازوی اقتدار «ویحکم مایرید» دامن دشمنان می‌گشاید و اورا بورطهٔ هوان وهلاك می‌اندازد ، تاذات مقدس او بی‌منازع ومشارکی زیبندهٔ مسند دارائی ووجود اقدس او فارغ از هرعایق وموانعی زینت بخش محفل کشور خدائی گردد وجمهور عباد درظل حمایت و سایهٔ عاطفتش در مهد امن وامان آسایش گزین باشند . [شاهد]این مقال بعضی ازمؤیدات اقبال این برگزیدهٔ حضرت ذوالجلال‌ست که در حین محاصرهٔ بصره بظهور رسیده و بوقوع انجامید : یکی از آن جمله آنکه شط فرات که از اراضی محل موسوم بجزایر که طول آن سی فرسنگ و از جانب حکام بصره بسیورغال جماعت منفق مقرر بوده عبور نموده ، منتهی بشط‌العرب می‌شود ، شطیست چون بحر پر تلاطم و رودیست غیرت محیط قلزم و چون اراضی بصره از زمین جزایر بکلی پست‌تر واقع گردیده که تفاوت پست و بلند اراضی زیاده بر ده ذرعست ، بعلت اشراف شط فرات باراضی ام‌البلاد در مسافت چهار فرسنگ که همه جا براراضی بصره محاذات و اشراف دارد ده سد محکم برجنب شط فرات بسته‌اند که اگر در یکی از سدهای عشره اندك فتوری پدید آید و یاجزوی رخنه‌ای گشاید اراضی بصره با بحر عمان برابر و در برابر آن سیل خانه شکن بنیاد برانداز جمیع عمارات و بقاع بصریان از خاشاك کمترست . در حالی که خارج بصره محل برشور معسکر منصوربود العیاذ بالله اگر از جانب بصریان یا از طرف سایر دشمنان احدی برخنه گری یکی از سدهای مزبور می برداخت جمیع

اردوی انجم حشر وجمهور آن فوج فزون از اختر را غرق لجهٔ فنا میساخت . چون قلزم مواج وبحر ذخار معسکر نصرت امتزاج از شط العرب گذشته ، چون بحر محیط ارض بصره گشتند حاجی ناصر رأس ورئیس محل جزایر بعتبه بوسی نواب استظهار الدوله مستظهر گردید و از بذل خلعت لازم و انعام نوازش دیده ، تعهد نمودند که اگر ریاست جزایر را باو عنایت فرمایند در محافظت سدهای مزبوره لازمهٔ احتیاط ورزیده و لحظه ای از شرایط تیقظ غافل نگردیده ، خدمت مزبوررا بتقدیم رساند . نواب ظهیر الدولـه باسعاف مطالب و انجاح مارب مومی الیه فرمان داده ، مدت یکسال متجاوز حاجی مذکور با جمعی کـثیر ازاهل آن ولایات ازروی نهایت عقیدت بخدمت موعود قیام وبمتابعت معهود اقدام نموده ، تانواب جوزا رکاب استظهار الدوله را از کـثرت مشاغل اندکی فراغت حاصل و برسر هرسنگری فرقه‌ای از مجاهدین وکلیط های ملك تمکین تعیین یافته ، بجهة محافظت آن حدود شتافتند . دیگر ازمؤیدات بخت بلند و مساعدت طالع فیروزمند آنکه : در عرصهٔ مملکت بصره وساحت نواحی آنجا همیشه درموسم تابستان که حدت هوا سوزنده‌تر ازآتش وشدت گرما محترق‌تر از شعلهٔ سرکش وسنك جبال تفتیده تر ازاخگر وخاك تلال تابنده تر از دود وقطرات زلال افروخته تر از شرار وست بادی ازجانب دریا می‌وزد مشهور بباد قوس ، چون آه دل دردناك عشاق سوزنده وچون نایرهٔ پرشوق فراق فروزنده واهتزاز آن باعث شدت حدت و عفونت هوا وموجب هلاك مردم ازسمیت گرما ومقدمهٔ هزار گونه بـلا از طاعون و وبا میگردد و هرسالـه خرمن هستی جمعی کـثیر اذبرنا وپیر و متوطنین بصره که در هوای آ نجا پرورده و بصاعقه باری سموم جانسوز عادت کرده اند درهنگام وزش آن باد آتش بار واشتعال آن آتش پرشرار افروخته ، شعلهٔ هستی سوخته میشد ، فکیف که غربا وعادت کردگان اعتدال هوا در آن هوای جان گـداز زیست توانند نمود؟ ودرزمستان همواره بادی دیگر ازطرف شمال در اهتزاز میاید

که موث ازدیاد برودت واشتداد سردی هوای ان ولایتست و در هیچ عهد وزمان درایام تابستان باد شمال در بصره نوزیده و معمرین آن ولایت هیچگاه آن چنان خلاف عادتی ندیده . در مدت دوسال که ساحت بصره مقر سرادقات جلال و مضرب خیام ملك تمثال بود از آغاز تابستان تا بانجام روزی باد قوس در آن سرزمین نوزیده ، همواره باد شمال دراهتزاز ، موجب اعتدال هوا و باعث اطفای نایرهٔ گرما ، چنانکه بصریان از مشاهدهٔ آن امر غریب وملاحظهٔ آن حالت عجیب درشگفت مانده ، بسوختگی اختر و احتراق کوکب خویشتن متیقن بودند . از وقوع اینگونه اتفاقات برتخریب اساس دولت وانهدام بنیان شهامت خود تفأل مینمودند .

ذکر ورود محمد وهبی بسفارت ازنزد سلطان سکندرشان روم بخدمت فرمانده این مرزوبوم

سفیر خوش تقریرقلم فصاحت رقم چگونگی این مدعی را بدین نمط ادا مینماید : در حالتی که معسکر نصرة نمود واردوی ظفر ورود از احاطهٔ قلعهٔ بصره راه چاره را بربصریان مسدود وطریق زیان و سود را برآنها مفقود کرده بودند عمرپاشا والی بغداد حقایق آن حال را بسدهٔ جلال قیصری معروض داشته ، محمد وهبی نامی راکه از اعاظم آن سرزمین و مردی صاحب تمکین وخداوندرای متین بود ازجانب سلطان سکندرشان سلطان عبدالحمید خان پادشاه والاجاه روم بسفارت معین نمودند . مشارالیه روی نیاز بعتبهٔ عرش انباز خدیوعاجز نواز ودارای دوست پرور دشمن گداز آوریده ، در دارالملك شیراز بعز بساط بوسی محفل ارم طراز خدیو گردن فراز رسید و نامهٔ مودت ختامهٔ سلطان سکندرشان را از پیشگاه حضور گذرانیده ، بنظر منشیان عطاردشان رسانید . اگرچه درظاهر در نامهٔ نامی در خصوص مقدمات بصره مطلبی اظهار ودر باب آن مراتب مدعائی اشعار نشده ، مضمون محتوی بود برمراتب مهر ووفا ومشتمل برمراسم صدق و صفا ورخت بستن سلطان مصطفی خان ازجهان فانی و تمکن عبد الحمید

خان براورنك سلطانی ، نهایت درباطن از ارسال رسل وترسیل نامهٔ
مرسول بجز ازامر بصره غرضی نبود وبغیر ازاطفای نایرهٔ فساد وفسخ
عزیمت امر ام البلاد بصره ملتمسی نمی‌نمود ، که آنرا بتقریر سفیر
مذکور محول داشته ، بمشافههٔ او واگذاشته بودند . بعد از آنکه
محمد وهبی‌افندی‌را تقبیل عتبهٔ جلال حاصل و بعز زیارت کعبهٔ آمال
یعنی دربار فلك تمثال واصل شد بعد ازتقدیم مراسم خلوصیت وبندگی
وتمهید قواعد استکانت وسر افکندگی ازمقربان دربار عصمت وباریافتگان
حریم دولت بکرات مستدعی عفو تقصیرات عمرپاشا واطفای نایرهٔ غضب
طبع معدلت بیرا وتسکین شعلهٔ قهر خدیو گیتی گشا گردید . مسؤل
او بعز قبول نرسیده ورشحات عجز و استکانت وقطرات ابتهال وضراعت
او موجب انطفای آتش غضب قیامت لهب نگردیده ، یکی از مسئولات
او آن بود که چون ام البلاد بصره متعلق بمادر سلطان قیصر شانست
آنرا بضمیمهٔ مذکوره واگذارند ودر عوض هریك ازممالك قیصری را
که مداخل آن اضعاف بصره باشد ومعین فرمایند متعلق بسرکاروسمت
مدار خواهد گشت . امنای دولت دوران عدت گوش باقاویل او نداده ،
جواب نامهٔ نامی شاه سکندر جاه نگاشته کلك درسلك و از انعام و
احسان آنچه سزاوار همت بلند ومقتضی طبع کریم ارجمند بود بافندی
مشار الیه عنایت واورا بمراجعت رخصت فرمودند .

بیان ورود خوارج عمان باسپاه گران وسفاین بیکران باعانت بصریان و گزارش آن

معلم سفینهٔ حکایت رنگین و ناخدای زورق روایت شیرین یعنی
خامهٔ بلاغت آئین دربحر ژرف اوراق بدینگونه بادبان بیان میگشاید
که : چون بعلت عدم آب وحدت آفتاب و حرارت هوا و شدت
[گرما] ، اراضی عمان قابل زراعت و مستعد تولد نباتات نیست ،
چنانکه هر گیاهی که بفعل قوهٔ مولده سر از گریبان خاك برمی آورد
شعلهٔ خرمن سوز حدت هوا چنان آتش افگن خاشاك بار و برگش
می گردد که از وجودش جز کف خاك سیه اثری وازهستی‌وبودش

بغیر از مشت خاکستری بجا نمی ماند و هرنباتی که ازاثر قـوهٔ نامیه از نهانخانهٔ بطون قدم باول مرتبهٔ بروز وظهور میگذارد تیغ بی زنهار شدت گرما چنانش ازپا می‌افکند که دیگر حرکت نمیتواند نمود ، بنابرین سکان ومتوطنین آن سرزمین نظر بفقدان غلات و عدم وجود حبوبات که هر ذیحیات را تحصیل آن ناگزیرست محتاج بولایت غیر میباشند ، چنانکه جمع آذوقه ومایحتاج آنها ازالکای فارس وسواحل وبنادر وقوت اعراب که خرماست از بصره نقل وحمل عمان می‌شود . درین یك دو سال که تنبیه خوارج شهر ، بنحوی کـه نگاشتهٔ قلم مشکین رقم گردیده ، منظور نظر مرحمت برور حضرت گیتی ستان بود قدغن فرموده بودند که ازسواحل وبنادر فارس حبه‌ای ازحبوبات ودانه‌ای از غلات حمل‌ونقل عمان نشود . بان علت احتیاج خوارج بصره‌بیشتر ازبیشتر‌شده‌بود . لهذا امام‌خوارجی که جمیع‌مهام‌شرع وعرف خوارج در ید قدرت اوست اعانت اهل بصره‌را برخود فرض دیده ، بتجهیز جهازات اشتغال ورزیده ، دوازده فروند غراب گردون حباب مبین « هذا شیئی عجاب » ومشحون بنادر آلات و اسباب بود باضافهٔ صد فروند دیگر ازکلیط و داد و اورنگی وسایر سفاین تیز روجنگی مشتمل برمتجاوز از هزار اراده توپ ودو هزار ابطال رجال دلاور با شمشیر و خنجر و زوبین و سپر و ادوات موفور و آلات نامحصور بسرکردگی دو نفر از اولاد و خلفان نام داماد خود بصیانت واعانت بصریان‌فرستاده چون حقیقت این‌خبرمعروض نواب استظهار الدوله‌گردید بحکم واجب الامتثال نـواب معظم الیه شیخ نـاصر ابو مهیری بندر ابوشهری حاکم بندر وشیخ برکات وشیخ‌رئیس بنی کعب سلسلهٔ متین مستحکم و زنجیر قوی محکمی را که چون رشتهٔ اهل ارباب دول بهم بسته وچون‌سلسلهٔ مشید اجزای عوالم ایجاد افزار واستعدادش بیك دیگر پیوسته در دار الملك شیراز بامر خدیو گردن فراز حدادان کاوه لقای آهن خا و آهنگران داود نمود معجز نما ازکوه آهن برتاب و دریای حدید مذاب ساخته ارسال معسکر نواب استظهار الدوله فرمودند ، بر زبر شط‌العرب کشیده و هردو سر آن را بر

ساحل دوجانب شط باوتاد عظیمه واعمدهٔ قویهٔ محکم ومستحکم نموده ، محافظت یك قسمت زنجیر بعهدهٔ شیخ برکات بنی کعب و حراست جانب دیگر بعهدهٔ یکی از سرکردگان سپاه نصرة دستگاه مقرر گشته ، در هرجانب سه هزار مبارزان دلاور و چند اراده توپ برق شرر تعیین و راه عبور غرابات و جهازات خوارج را مسدود از تشیید آن سلسلهٔ متین فرمودند . چون سفاین خوارج در بحر اعظم بمحاذات شط العرب رسیدند از تسدید راه عبور و تشیید سلسلهٔ مزبور وحراست سپاه مذکور مخبر و مطلع گردیده ، از آنجا که عبور سفاین خویش را از آن سد سدید دشوار می‌دانستند درجائی که شط العرب بدریای اعظم متصل می گردد لنگر افگن زورق اقامت گردیده ، چندی آرمیدند ودرشبی از شبها قریب بصباح که ازتموج ریاح تقدیرات قادر فتاح و از نسایم قدرت فالق الاصباح سلسلهٔ منتظم ثوابت وسیارات از یك دیگر گسیخته وعقد زنجیر محکم انجم و اختر ازهم ریخت بادی صعب و صرصری سخت از مهب تقدیر مرسل الریاح در وزیدن آمد و از تصادم آن باد که نمونهٔ طوفان عاد بود سلسلهٔ مزبور از یك دیگر گسیخته ، پاره‌ای از آن زنجیر و بعضی از سفاین صغیره که بجهت حمل و نقل آن زنجیر گران در زیر آن ترتیب و ردیف قرارداده ، گرانی سلسله بردوش تحمل آنهانهاده بودندبتحریك آن بادوزان و عنان کشی آن بادروان بجانب سفاین خوارج روان شد . آن جماعت از مشاهدهٔ آن حالت برانقطاع عقد مسلسل سلسلهٔ مزبور یقین حاصل و لنگر برداشته ، روی بمرور شط العرب گذاشته ، مستحفظین جوانب زنجیر از دوطرف و کایط های سرکاری از برابر آغاز گلوله ریزی توپهای پرشرر نموده ، چون بادشدید درحرکت وهوا در تموج بغایت بود زیاده بر صد فروند غراب و کلبط و سایر جهازات خوارج از سرمنزل توپ مستحفظین جوانب شط گذشته ، در برابر قلعهٔ بصره ومحاذات سنگرهای سپاه نصرة همراه لنگر افگن توقف گشتند . بصریان را آن روز روز عید و آن قوم پریشان‌را آن شب شب امید گردید . غافل از ناامیدی سرانجام وبی خبر از

یأس اختتام نوای نای بهجت بفلك وصدای کوس مسرت بگوش ملك رسانیدند . روز دیگر که لشکر انوار مهر خاور ازین ژرف دریای بهناور قدم بساحل افق نهاده ومستحفظین حصن چرخ دون ومحصورین حصار سپهر نگون راه افق را بجهة خروج سپاه اشعات گشودند دوازده هزار نفر سپاه خوارج بعزم جنگ از سفاین قدم بساحل نهاده ، آغاز جولان و ادهم تهور را سبك عنان نمودند . بفرمان نواب اعتضادالدوله فرقه ای هزبران خارا دل وشیران آهن گسل بروشی که اهل بزم عزم سور و حریفان محفل آهنگ سرور نمایند روی اقتدار بمیدان کار زار نهاده ، هردسته در راهی و هرفرقه بکمین گاهی قرار گرفتند . فغان رعد از خم هفت جوش و غریو صور از نای قیامت خروش و نعرهٔ شیر از دل پردلان پلنگینه پوش و آشوب رستخیز از آن دو دریای پرخروش برخاست وتحریك شد . باد اجل شورش فزای آن شوریده قلزم و اهتزاز صرصر آن قضای مستعجل موج انگیز آن بحر پر تلاطم و غریو زریـن نای و خروش روئین خم اوج گیر ذروهٔ ماه و انجم گشت و سرطوق رایات عالی حباب وقبهٔ اعلام زرین قباب ازاوج ماه وفراز آفتاب برگذشت. ازدود مظلم توپ ودخان تیرهٔ تفنگ وگرد وغبار میدان جنگ روز روشن چون شب تار سیاه وغبار دخان بر آسمان نیلگون وشرار های تابناك درنظر ادراك اختر و خورشید و ماه شد . از سحاب دخان توپ و تفنگ رعد هـوش ربای غریدن و قطرات امطار بلا بباریدن آمد . شیران ستبر بازوی قوی دست چـون پیلان مست سرگرم حملات جان ستان و مشغول استعمال سیف و سنان گردیده ، بهر حمله گروهی از آن صید هـای بدام آمده را اندام هستی درخم کمند می کشیدند ، ازخزانهٔ عاطفت و مخزن همت نواب استظهار الدوله در عوض هر زنده‌ای که بچنگال شیران بیشهٔ دلیری باسیری افتاده بود مبلغ پنج تومان و در ازاء هر صیدی که در دست گردن فرازان لشکر کشته و بنظر موکلان وکلای این سرکار و خریداران این متاع گرم بازار می‌رسید سه‌تومان انعام و جایزه مرحمت می شد . در اندك زمانی شکستی فاحش بر ارکان تاب و توان دشمنان افتاده ، نسایم ظفر بر پرچم رایت فتح آیت در

اهتزاز و همای نصرة بـر مفارق دولت خواهـان سایه انداز و عقاب فیروزی از مطار سعادت بپرواز آمده ، چندان سروزنده از اسرا و مقتولین از پیشگاه حضور گذشت که حساب آن دشوار و شمار آن بیرون از قدرت محاسبان هشیار بود . قلعگیان بحصاربند قلعه وخوارج بگریزگاه جهازات شتافته ، تتمةالعصر و بقیةالسیف از چنگ اجل و دام وحل عجالة خـلاص یافتند . عربان چون مبارزت هژبران بیشهٔ شجاعت را در میدان و ضربت دست دلیران بهرام مهابت رادرجولان مشاهده و ملاحظه نموده خودرا در چنگ دلیران پلنگ خصال کمتر از آهو و خویش را در چنگ عقابان پولاد چنگال ضعیف تر از تیهو دانسته ، که در میدان جنگ با بهـادران حریف و در مضمار جولان با فارسان برق عنان ردیف نمی توانست شد غرابات و سفاین پناه وجود آن قوم خائن گشته ، شروع بتوپ اندازی و فتنه سازی و از جانب عسکر قیامت اثر بفرمان نواب ظهیرالدوله نوابر توپهای برق شرر بنیاد آتش بازی نمودند ودر شبانگه از طرف سفاین خوائن ابر آتشبار و سحاب رشحه شرار سر گرم باریدن ژالهٔ گلوله و افشاندن باران شراره میشده ، یك هزار گلولهٔ توپ بی گزاف بجانب نهنگان دریای مصاف روی آورد . سرداری حفظ الهی و نگاهبانی فیوضات نامتناهی اضرار و آزار از معسکر نصرة اثر دفع و منع می کرد و هردفعه که از آن لجهٔ سرکش سیل بی پروای آتش بطرف دلاوران نهنگ وش و بهـادران دریاکش رومی نهاد حضرت آفریدگار عباد از تفضلات خویش سد سدید در رهگذر آن میفرستاد و بحکم نواب سپهر رکاب توپچیان کیوان حباب توپهای پرتاب بکنار غرقاب و دامن آن پرشور گرداب کشیده ، صدای زلزله فزای آن نهنگان لجهٔ بلا لرزه افگن زورق آسمان وزلزاله انداز اندام سفینهٔ گردون گردیده ، از رشحات آتشبازی توپچیان آتش دست آتشی سوخته میشد که شعلهٔ آن جز بسوختن خرمن وجود مخالفان از پا نمی نشست واز گرم کاری مردان مشعبد شعلهای افروخته میشد که اطفای آن جز برشحات خون

دشمنان صورت نمی‌بست . تا مدت پنج ماه آن قوم روسیاه در میان آب لطمه خور صدمات گلولهای برتاب شده ، ابواب آذوقه برویشان ازهمه جهة بسته بود . روزی بعرض حجاب دربار نواب اعتضادالدوله رسید که گاهی جماعت خوارج از سفاین اخراج وبطریق سرقت خودرا بیساتین خرما می‌اندازند ومذاق مرارت دیدهٔ حنظل ناکامی را از شهد مسروقه شیرین از شرابی میسازند . دو فوج از افواج ضیغم‌شان و دلیران هژبر توان را مأمور ومقرر فرمودند که فوجی در ساحل یمین و دسته‌ای در جانب یسار شط‌العرب در برابر جهازات آن گروه تلخ مشرب از مخالفت خروج آنها را معذب داشته وهرکه سر گرم آهنگ ساحل و بسرقت خرما مایل می گردند درمیانهٔ آن قوم مردود و محل مقصود حایل و در عوض حلاوت خرما از شربت آن تیغ بی دریغ حلاوت بخش کام آرزوشان گردند . مأمورین بنحو مقرر معمول‌داشتند و بیك دو دفعه در بساتین خرما بایشان دوچار و از صدمات جان فرسای پیکانهای آبدار هزار بار زهر مار بکام امیدشان ریخته وخرمای مسروقه را بحنظل مرارت وزحمت آمیخته ، گرد از بنیاد وجودشان برانگیختند . چون بقیةالسیف جماعت مزبورکه از بحر بر شورهلاك رخت بساحل نجات آورده واز صدمات ضرب دست دلیران‌خون‌آشام جان بدر برده بودند روز خودرا سیاه ودست رااز دامن شاهدمقصود کوتاه وخویشتن را لطمه خور لجهٔ هزارگونه اکراه دیدند درشبی که زورق مهرانور درین دریای بربهنای اخضر غریق بدریای باختر گردید شنکر و زورق فرار و راه دیار ادبار برداشتند .

بیان حرکت سپاه بغداد باعانت و امداد اهل ام البلاد و شکست یافتن بقدرت خالق کون وفساد

والی والاشان دارالسلام یعنی قلم‌مشکین رقم‌بدین گونه سپه‌آرای افواج الفاظ ومعانی می گردد که : در حالی که اعراب عمان وخوارج بی سر وسامان هنوز در شط العرب لنگر انداز زورق توقف بودند و بحرکةالمذبوح اظهار حیات می‌نمودند سلیمان آقای حاکم بصره‌حقیقت

اعانت این گروه وعدت کثرت آن قوم با شکوه را معروض عمر پاشای والی بغداد گردانیده ، باشعار سخنان غیرت انگیز والقاء عبارات دردآمیز محرك سلسلهٔ حمیت و منظم عقد عصبیت او گردیده ، پاشای مشارالیه از اهالی بغداد وعساکر آن بلاد گروهی نامعدود و فوجی غیرمحدود فراهم آورده ، از مخزن مکنت ضروریات ایشان را تدارك کرده ، بامداد بصریان و اعـانت آن قوم پریشان ارسال داشت ، که شاید بهمدستی خوارج دست وپائی زده ، منشاء کاری و مصدر ازالهٔ ننگ و عاری توانند شد . چون این خبر معروض رای نواب جوزا رکاب گردید شیخ حمود خزاعی را که از مشایخ کبیر اعراب آن ولایت و مکان توقف و توطن عشیرهٔ او مابین بغداد و بصره در اراضی حله میباشد وآن قوم سعادتمند برخلاف کل عشایر آن مرز وبوم ومخالف جمهور قبایل اعراب روم مذهب اثنی عشری و شرف ولای جناب حیدری و باین جهة بر جمیع طوایف و قبایل رتبهٔ برتری دارند و پیوسته این قوم بحق از قوت ولای غالب کل غالب برقاطبهٔ عشایر آن بلاد بل بوالیان با استعداد بصره و بغداد غلبه دارند واکثر اوقات آنهارا مورد انواع صدمات وبحال خود نمیگذارند . شیخ حمود مذکور در بین محاصرهٔ بصره بفیض ادراك سعادت حضور عالی و دولت دریافت سدهٔ معالـی رسیده ، در سلك باریافتگان محفل عز و شان و نظم حریم محرمان کروبیان مکان منسلك ومنتظم گردید . درآن وقت تعهد کار و تباهی روزگار لشکر بغداد را نموده ، مستدعی تفویض آن خدمت و خواهشمند تفویز آن سعادت گشت . نواب سپهر رکاب حسب المسئول استدعای او را قبول ومشار الیه را بانواع عواطف مشمول فرموده ، معدودی ازیکه تازان میدان جانسپاری را معین ، مشارالیه و شیران‌را باستقبال ثعالب روانه نموده ، شیخ حمود و آن گروه معدود بعد از حرکت از حضور مسعود بنواحی حله ورود یافتند . چندان که انتظار کشیدند وچشم در راه ورود عسکر بداختر آرمیدند ازلشکر مزبور خبری و ازآن گروه خذلان شعار اثری نشد . شیخ حمود از ورود

آنها مأیوس گردیده ، آرزوی رفتن و ادراك فیض خدمت با سعادت دامن‌عزم اورا کشیده ، باتفاق غازیان مأمور بموافقت او از حله انصراف و دریافت زمین بوس دربار عالمیان مطاف نمود . بعد از رجعت شیخ حمود ومعدود لشکر مسعود از جانب شیخ سلطان وشیخ احمد برادر زادهٔ مشارالیه که در حله توقف داشتند خبری رسید که لشکر بغداد باکمال استعداد نواحی حله را مقرازدحام ومضرب خیام شیاطین‌احتشام ساخته ، رایات مفاسد آیات افراخته‌اند . آن دو شیخ‌زادهٔ جوانمرد و نهنگان دریا گردبان قوم‌مکیدت پرورد آهنگ جنگ وعزم نبرد نمودند . بدستیاری یاران قوی‌دست آن‌قبیله وپایمردی مردان پا برجای آن‌عشیره که هریك در میان دلاوران یکه تازوهر کدام در مضمار دلیری‌بی‌انباز بودند بر ادهم شجاعت و اشهب بسالت برنشسته و راه برآن جماعت مخذول بسته ، در اندك زمانی بگزلك فولاد تیغ‌پیکر و بمقراض سنان وخنجر عقداتصالشان را ازهم گسسته ، جمعی کثیر از آنها از زهر جان فرسای آب تیغ بی دریغ جرعه‌نوش شربت ناخوشگوار ممات وفوجی غفیر از شدت هراس وبیم شمشیر تیزچون الماس غریق لجهٔ شطفرات و معدودی راه بردار ساحل نجات گردیدند . شکست قوایم استعداد رومیان وبقتل رسیدن جمعی‌انبوه ازآن قوم پریشان وهزیمت بقیةالسیف ایشان بجانب دیار خذلان بموجب عریضهٔ شیخ احمد و شیخ سلطان بگوش محرمان حریم دولت و مقربان بساط جلالت رسیده و معروض رای ملك آرای و مفهوم ضمیر گیتی گشای نواب سپهر رکاب اعتضاد الدوله گردید وشیخ زادگان مذکور مورد لوازم انعام و احسان نواب منصور شدند .

ورود بهار گیتی فروز و انهدام بلای غلا در بصره بامر حق عز و علا

ورود بهجت نمود بهار روح پرور در بسط بساط سبزه‌های تر و بسیط اغبر و نوشکفتگی لاله های احمر در فضای دشت و در برافروختن چراغ شقایق در محافل کوه وکمره وبارور شدن نوباوگان

خاندان گلشن واطفال شکوفه وثمر وشکفتگی سوسن وعبهر ازهوای آذر و اهتزاز نسیم معنبر و هبوب ریاح معطر در اطراف بحر و بر و آراستگی زیبا قامتان سرو و صنوبر بحلهای اخضر و اعلای اعلام شمشاد و عرعر بذروهٔ انجم و اختر و وصول طلیعهٔ طرازندهٔ چرخ‌مزور و آرایش انجمن این وسیع کشور یعنی قهرمان مهر انور و اقلیم طراز خاور وباختر بامر خالق اکبر وفرمان داور دادگستر بام البلاد حمل دربن سال فرخنده فال در آخر شهر محرم‌الحرام اتفاق افتاده ، در تنگنای چمن کار قلعگیان دی وبهمن بپریشانی کشیده ومدار محصورین برد به بی‌سروسامانی انجامید . در شهر بند باغ و گلزار قحط گیاه آتش غلا بذورهٔ چرخ مینا رسید . ابواب شهر بند باغ ودرهای قلعهٔ راغ که بناه عافیت سپاه شباط بود بر روی سپهدار نامدار کامگار و لشکر نصرة اثر اثمار وازهار گشاده واسباب دولت فرمانفرمای فروردین از شش جهة آماده شد . تذرورنگین پروبال علم زرین برچم‌سپهسالار ربیع درفضای گلشن بپرواز و آب رفته بجوی چمن باز آمد . در فضای بستان وعرصهٔ گلستان نوبت دولت و خطبهٔ سلطنت بنام نامی و القاب گرامی خدیواردیبهشت بفرمان خسرواقلیم چمن بلندآوازه و عهد فرمانفرمائی و رسم حکمرانی شهریار بهار عالم مدار در ساحت گلزار تازه شد . قلعه نشینان حصار گلشن وباغ یعنی زغن و زاغ از بیم لشکر بی کران هزار و هجوم سپاه کینه خواه آذار از مامن ومسکن خویشتن بیرون رفتند و رجالهٔ بوم گلزار یعنی خاشاك وخار از هراس و سطوت برق بهار در خاطر درظل حمایت گلهای آذار وسایهٔ عاطفت نسرین وگلنار گریخته ، صنعتگران هنر پرور وصنعتگر محفل عید و مجلس نودوز سعید را بطراحی تازه وزینتی بی‌اندازه آراستند. سراپای سپاه زینت اندوزانواع خواسته شد وبفرمان نواب فیروز جنگ شیران بیشهٔ نام و ننگ بسطوت شیر و صولت پلنگ باهتمام تمام در مراسم محاصره وآهنگ کارزار بیشتر از پیشتر براهل قلعه تنگ کردند . بمرتبه‌ای که چون توهم میرفت که از جانب شط‌العرب و بیشهای کنار

آن درهنگام نیم‌شب غوغای اهل آن ولایت که در شناوری برادر مهتر غوك ودربیشه گردی شریك غالب غوك میباشند قلیل آذوقه‌ای بمحصورین خواهند رسانید ، هرشب از اول شام تا آغاز بام جزایریان بهرام‌انتقام و تفنگچیان کیوان احتشام بر کنار شط شتافته ، درمسافت چهارفرسنگ دوش بردوش وپهلو بر پهلو و زانو بزانو نشسته ، راه عبور بر بیك پنهان گرد فکر وخیال وطریق مرور برجاسوس ره‌نورد طول آمال میبستند. در شهر بصره از غلات و حبوبات اثری و در فضای قلعه از جنس مأکولات جز آوازةالجوع خبری نبود . نوایر آتش قحط چنان مشتعل گردید وشعلهٔ غلا چندان زبانه کشید که خرمن ذخایر را برافروخت و نایرهٔ جوع درکانون طباع آن ولایت از فقرا و اغنیا بمرتبه‌ای سطوع یافت که مزرع جانها را بشراره بسوخت . صغیر و کبیر از شدت ناتوانی والم پریشانی یکباره ازدست رفته ، برنا وپیر از شوق گردهٔ نان آفتاب پرست شدند . کار اهل دل بجان وخروش گرسنگان بآسمان رسید . آتش مطبخها مرده و چراغ دودمانها افسرده ، رخت هستی خاندانها را رهزن تنگدستی بغارت برد . بی‌نوایان پریشان و پریشانان بی‌نوا از شدت غلا وبیم بلا توقف را موجب هلاك ورهزن جوع را خونریزی بی‌باك دیده ، روز بروز دسته بدسته آهنگ فرار و روی نیاز بدرگاه عاجز نواز نواب سپهدار گردن فراز آورده ، بانواع تفقدات مفتخر و بزرگان آنها باخذ انعام وخلعت و خردان باتیان جیره ومواجب مستظهر ودر ظل عاطفت آن جناب که درماندگان را مفر وراندگان را مقر بود از شور و شر دوران فتنه‌گر آسوده می گردیدند . شیخ ثوین ولد شیخ عبدالله منفح وشیخ ثامر برادرزادهٔ او که بجهة اعانت بصریان در بصره متوقف ومحل استظهار آنها بودند عریضه‌ای مبنی برلوازم عجز واستکانت وذریعه‌ای مشعر بر مراسم تخشع و ضراعت مرسول خدمت بارگاه باریافتگان حریم‌حضرت فلك رفعت داشته و استدعا نموده‌بودند که ایشان‌را ازسد سدید مذکور و سنگرهای غازیان منصور راه‌عبور داده و ازکوه پا برجای بسنگر مقر قهر طریق مرور گشاده ، احدی

مزاحم احوال ومتعرض اسباب و اموالشان نگردیده ، که برفاه حال بجانب مساکن و مواطن خود استعجال نمایند . نواب استظهار الدوله بنحو مامول امور آنها را موصول و برونق خاطر خواهشان بهژبران گوشه و بیشهٔ کین و پلنگان دریا کمین قدغن بلیغ فرمودند و صدورجواب عریضه موجب سرورخاطرشان ومشایخ مزبور وفوجی کثیر از آحاد جماعت مزبور بادبان توکل و تشبث گشاده ، بناخدائی اشفاق مرحمت مظاهر ومعلمی الطاف ضمیر بحرتخمیر عالی ازبحر پر انقلاب دریای پراضطراب معسکرنصرة انتساب رخت هستی بجانب ساحل نجات کشیده ، راه‌نورد بوادی اوطان خود گردیدند . بنی خالد قبیله‌ای اند از قبایل عرب باکثرت بسیار وعدت بی‌شمار ، از نواحی قطیف تا نواحی بصره توقف دارند و بعلت قوت عدت و غلبهٔ کثرت ایشان نیز هرساله ببساتین بصره شتافته ، از غارت خرما بهره می‌یافتند . در این سال فرخنده فال بی‌خبر از خواتم احوال نیز همان خیال محال را بخاطر بد خصال منتصب ساختند و باشتران بسیار روی یغماگری بتاراج خرما گذاشتند . حقیقت این واقعه بعرض حجاب درگاه فلک ابواب رسید . حسب‌الامر اعلی فوجی ازگردان دلیر و پیلان شیرگیر بابرکاب آهوان صحرانورد وغزالان هامون گرد نهاده و برجوادحریف افگنی عنان داده و قبل از آنکه مطایای آمال آن‌قوم بی‌مآل از جنس مقصود گران بارگردد بار هستی از دوش بختیان اجساد جمعی کثیر برداشته ، آن راه نوردان مراحل‌یغماگری رارخت‌جان بتاراج برده ، صحرانورد بیابان فنا و بادیه گرد فیافی دار البقاشان نمودند ، چون جماعت مزبور دیدند که درین سال برخلاف سنین سابقه که موافق و مخالفت کام آرزو را از حلاوت خرمای بغارت برده و مذاق‌امیدرا بچاشنی آن متاع برایگان آورده شیرین می‌نمودند نخل زیاده سری را جزتلخ کامی ثمری و از میوهٔ نهال مقصود جز مرارت اثری و دوحهٔ یغماگری را بغیر از ثمرهٔ تلخ هلاك حاصل و بری نیست‌شیخ ورئیس آن جماعت بوسیلهٔ ذرایع باضراعت در مقام عجز و استکانت

برآمده ، اظهار عبودیت و بندگی و ارادت و سرافکندگی کرده ، عریضهٔ مسکنت آمیز را مصحوب یکی از آحاد ابنای عشیره ارسال دربار فلك تمثال و ایفاد آن آستان سدره مثال داشته ، موازی چهار هزارنفر شتر باهر شتری دوعدد جوال اشرفی کیسه کرده ، بزبان عرض بنیان تضرع ترجمان آورده بود که چون قوت بندگان درین وادی غیر ذی‌زرع و بیابان همیشه منحصر درخرمای بصره بوده و عیال و اطفال این قوم بی‌سامان کام معیشت ازین متاع برایگان آورده شیرین می‌نمودند اکنون که سد سدید صولت بندگان آن آستان را از تحصیل خرمای رایگان بسته و سرپنجهٔ شوکت ایشان دست این جمع پریشان را ازدامان شاهدان مقصود گسست‌استدعا آنکه بکارکنان سرکار وسعت مدار مقرر شود که وجوه عنبی را ضبط و شتران را در عوض از خرما بارگیری و رخصت مراجعت ارزانی دارند . نواب جوزارکاب کسان اورا مشمول‌عواطف بی‌کران ومورد عوارف مرحمت و احسان و از بذل انعام وافره و خلاع فاخره فخر امثال و اقران فرموده ، وجوه مرسوله‌را مردود وایشان رامرخص و مأذون فرمودند که شتران خودرا بدون مهم سازی‌ثمن گرانبار متاع مقصودو گروهی از تفنگچیان بهرام صولت نیز بهمراهی آنها تعیین و مقرر داشتند که دربساتین خرما مراقبت احوال آنها بوده ، نگذارند که ازاهل‌معسکر آفتی بانها برسد و از هزبران دلاور مخافتی بانها روی دهد . این معنی موجب نهایت امیدواری وباعث کمال خدمت گاری آن طایفه گردیده ، روز بروز قوافل آنها بمعسکر نصرة مقر متردد و متحمل حمل انواع شحوم ودسوم ولبنیات واسباب وآلات وضروریات معسکر ظفر آیات و باعث ازدیاد رونق کار و مورث گرمی بازار شدند . درهنگام محاصره نیز دوسه دفعه دلیران خصم افگن ودلاوران سنگین دل روئین‌تن بچپاول قبیله‌ای چند از اعراب بهایم وش وحشی مانند که درفیافی خودسری بادیه گرد ودروادی خود روئی صحرا نورد بودند گردن بطوق انقیاد صاحبان تسلط ننهاده و قرار فرمان بری

هیچ ذی شوکتی را باخود نداده ، همواره دراطراف صحاری همسر سباع و هم تك وحوش و پیوسته در اکناف فیافی صید افگن مار و موش و شکار انداز روباه و خرگوش و در وقت عطش از زلال چشمهٔ سیراب جرعه نوش و دروقت پوشش ازحریر نرم مغیلان‌پرنیان پوش می‌باشند مامور گردیده و بیابانهای دراز و صحراهای پر نشیب و فراز را در نوردیده ، تانواحی‌نجد رسیده ، قبایل بسیاروا تاخت و تاز و عشایر بی‌شمار راعاری از برگ وساز وباغنایم موفور و احمال و اثقال و اغنام غـیر محصور مراجعت بحضور فیض دستور سپهدار منظور کردند .

بیان افتتاح ابواب بصره بر روی مجاهدان بمقالید اهتمام نواب سپهر رکاب سعادت غلام

مفتاح فتح‌الباب حصار قصه وداستان شهریار کشورگشای گیتی ستان یعنی فلك خوش بیان شیرین زبان بدین گزارنـدهٔ این داستان می‌گردد که : چون محاصرهٔ حصارام‌البلاد بصره بطول انجامید ومدت توقف اردوی سپهر متوقف در اطراف قلعه بیك‌سال وکسری کشید و کاربصریان پریشان بناتوانی‌رسید هرروزه گروهی انبوه سراسیمه‌وار باکمال عجز و اضطرار از قلعه بیرون ریختند و باستظهار عواطف نواب استظهار الدوله بپناه امان آن دولت می گریختند . حاکـم قلعه که عبدالرحمن نام وعم اورا سلیمان آقـا مقتول و اورا جانشین عم نموده ، حراست بعضی بروج را باهتمام‌او گذاشته‌بود بارسال عرایض عجز و ناتوانی را شفیع ساخته ، طالب امان و نیازمندی و جبـهه سائی آستان باعز وشان گردید . از جانب سعادت جوانب نواب‌اعتضاد الدوله تعلیقجات مشعر برلوازم اشفاق و اعطاف و محتوی بر مراسم اکرام و الطاف بانتخار و استظهار او شرف‌صدور یافته ، مشارالیه‌بعد از اطمینان از اجرای عهود وشفقت و امان هرروز جمعی از کسان خودرا بیرون فرستاده ، بالاخره خود نیز بعز بساط بوسی محفل ارم مشاکل و شرف زیارت عتبهٔ سپهر مماثل فایض و از انواع انعام و

اکرام مفتخر بین الاماثل شد . شیخ مهنا ولد شیخ فضل عمزادهٔ شیخ عبدالله راس و رئیس جماعت منفتح که تاابان هنگام در بصره مانده ، سلیمان آقا از مشارالیه سوء ظن بهم رسانیده ، اورا از محل عشور که مکان توقف او بود بوسط شهر برده ، مراقب احوالش می‌بود نیز فرصت یافته باموازی دوازده هزار نفر طایفهٔ مشهور بنجدی متوطن بتوابع بصره که در آن وقت ابطال آنهارا بجهة محافظت شهر بند بصره برده ، استظهار بصریان بوجود ایشان بود بظل کرم و سایهٔ نعم نواب حاتم همم شتافت . مشارالیه باجمهور آن گروه مورد انواع تلطف و تفقد گردید . جیب و کنارشان از بذل سیم وزر رنگین شد . دیگر در شهر کسی که بمحافظت قلعه تواند پرداخت و علم محارست حصار تواند افراخت باقی نمانده ، هر کس بحرکت مذبوح قادر بود رخت خود را از آن ورطهٔ هایل بساحل کشید ودرامهاد امن وامان آرمید . سلیمان آقا یك باره پریشان و بکار خویش سر گردان وحیران مانده ، چاره بجز اعتصام بحبل المتین مروت و تشبث بعروة الوثقای رافت نواب سپهر رکاب استظهار الدوله ندیده وروز بیست و هفتم شهر صفر المظفر شیخ درویش را که کدخدای کل ومدار علیه بصره بود باجمعی کدخدایان بجهة طلب امان و شفاعت عصیان و استدعای عفو گناهان باستان عدالت بنیان فرستاده ، سحر گاه بیست وهشتم که قلعه دار حصار استوار طارم چهارم با روی زرد و دم سرد از فراز دروازهٔ افق قدم بیرون وروی بوسعتگاه این وسیع هامون نهاد سلیمان آقاباجمعی خواص براق جنگ و اسباب نام وننك از سرو برریخته و از اشك گلگون وسرشك پرخون و سایط برانگیختند و دست اعتذار بدامان مقیمان آستان عالی شأن در آویخته ، بایك جهان خجلت وشرمندگی و یك عالم انفعال و سرافکندگی که ادراك ملازمت حضور موفور السرور نمود زبان بلوازم اعتذار ولب بمراسم استغفار گشوده ، توجهات گوناگون ونوازشات از حد افزون شامل حال مشارالیه و سایراعزه و اعیان و اشراف و ارکان آن ولایت گردیده ، صبح گاهان روز دویم شهرربیع الاول که

الله گشای این حصار فیروزه فام واشعهٔ لشکر سپهدار انجم غلام با کمال
عظمت و احتشام پای بر رکاب جواد خوش خرام سپهر تیز گام نهاد
بجانب شهربند افق خاور عنان سعادت گشاد نواب جوزا رکاب بعزم
دخول شهر پای شوکت بر رکاب دولت نهاده ، بجواد گردون خرام
زرین ستام عنان سعادت دادند ونوای زرین نای و صدای روئین درای
زلزله فزای سپهر مینارنگ و ولوله افگن اساس وجود سکان چین و
فرنگ گردید . شهربند بصره از وصول کوکبهٔ انجم حشم رشك
بیت‌الصنم وفضای قلعه از ورود بهجت نمود رایات زرین پرچم رشك
گلستان ارم شد . معماران لطف و رأفت و کار آزمایان مودت و
رحمت بتعمیر شکستگی ها و مداوای خستگی های آن مملکت وسیع
الفضا و اهالی آن دیار مسرت افزا که بعلت طول زمان انقلاب و تواتر
صدمات وتهاجم لجهٔ پر اضطراب اردوی نصرة انتساب بالضروره راه
یافته بود پرداخته و از شربت لطف چنان و داروی ترحمات بی کران
درد دل ستمدیدگان را قرین صحت ساخته ، بذل لطف و کرم غبار
حوادث از آئینهٔ خاطر ملهوفین زدوده ، بمرهم کاری سخا ونعم داغ
دل داغ دیدگان را معالجه فرموده ، ابواب هزار گونه بذل انعام و
درهای صد هزار قسم اکرام و احترام بر روی امیدواران گشودند .
مدت چهار ماه آن کشور بهجت پرور مقر کوکبهٔ اختر حشر وبعداز
انقضای آن مدت بفرمان خدیو سلیمان حشم ودارای سکندر خدم علی
محمد خان زند که درین سفر عزت اثر همراه واستظهار لشکر و سپاه
نواب ظهیرالدوله بود بحکومت بصره تعیین وفوجی از شیران عرین ونهنگان
دریای کین را مأمور خدمت مومی‌الیه نموده و تتمهٔ لشکر ظفر پرور
وباقی سپاه نصرة اثر را بتوجه صوب اوطان خود رخصت فرموده ،
بعزم شرفیابی خدمت برادر سعادت سیر منزل بمنزل متوجه دارالملك
شیراز و سلیمان آقای حاکم بصره و ولد شیخ درویش و جمعی از
اعزه و اعیان بصره نیز در رکاب ظفر لازم ملتزم بودند . بشرف
ادراك حضور شهریار گیتی مدار رسیده و در موقف دولت ومقر سعادت

از شوایب فتن و نوایب زمن آسوده گردیدند و آنچه راقم حروف از حقایق وقایع موصوف و کیفیت تسخیر و تصرف آن ملك معروف درین صحیفه ضبط نموده از اغراقات منشیانه و روایت شاعرانه دور و خالی از شوایب نقص وقصورست . زیراکه آنچه تحریر پذیرفته از زبان صداقت ترجمان سید رفیع مرتبهٔ عالی‌شان جناب قدسی طینت فلاطون زمان حضرت حکمت‌مرتبه ارسطوروان ، مؤسس مبانی افضال واحسان ، منتظم عقد جواهر نظم و نثر ، وزیر بی نظیر عهد و عصر ، دوحهٔ سرابوستان سیادت ، نوباوهٔ حدیقهٔ شرافت ، میرزائی میرزا محمد حسین الحسینی فراهانی طول‌الله عمره که بوزارت نواب سپهر رکاب مباهی و در سفر خیریت اثر همراهی و از جزویات و کلیات واقعات آگاهی وعلم برحقایق گزارشات کماهی داشته مسموع داشته ، بدون زیاده ونقصان این لئالی منثور برشتهٔ انتظام کشیده . برمؤسسان اساس فکر مستقیم و دانایان رموز تواریخ قدیم مخفی ومستور نخواهد بود که تصرف وتسخیر قلعهٔ بصره بعلت اتصال آن‌ازیك طرف ببحر پرجوش ولجهٔ رعد خروش واز جانب دیگر بخراب سرای خالی از آب و کثرت ازدحام قبایل وعشایر اعراب بیشمار فزون از حساب و عفونت ووبائیت هوا واشتمال نوایرجان گزای گرما و هبوب ریاح سموم وسایر عیوب مکروه مذموم بجهةهیچ‌ذی‌شوکتی میسرنگردیده ، مگرفرماندهان روم و سپه داران آن مرز و بوم که مالك جمیع آن ولایت بوده ، بولایت بصره نیز حکمرانی مینموده . در هنگام ظهور ملت حنیف احمدی وزمان طلوع کوکب مسعود مذهب شریف‌محمدی صلوات الله علیه وآله الامجاد حضرت غالب کل غالب مطلوب کل طالب علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام آن ولایت را مطلع طلوع ماهچهٔ رایت با سعادت ومحل سطوع نور هدایت وولایت ومشرق فتح ونصرةفرموده ، بقوت بازوی « لافتی » ومفتاح آبروی « هل‌اتی » و زور سرپنجهٔ خیبر گشای قفل نصرة ازابواب آن ولایت گشودند ، دیگر هیچ کشور گشائی تااین زمان رخنه درآن ولایت ننمود والحق وقوع این‌موهبت

بچندین جهة بچشم خرد دوراز کار مینمود . بحمدالله الملك الکریم ابواب این فتح عظیم بروی امنای این دولت قویم گشاده و بعنایة الله تعالی این فوز عظیم بجهة این سلسلهٔ علیه آماده شد . انشاء الله الملك الجلیل ظل ظلیل این شهریار نامدار بر مفارق اهل روزگار تا دامان ابد پایدار و این فتوحات نامدار در زمان دولتش بسیار باد ! بحق محمد وآله الامجاد .

بیان مجادله ومحاربهٔ علی محمدخان زند باجماعت اعراب وشهادت آن جوان سعادتمند

خامهٔ سحرکار بدایع نگار وقلم جواهر رقم گوهربار بر ساحت ورق بدینگونه گهر ریزی ودر فضای صحیفه بدین روش مشك بیزی می نماید که : چون بنحوی که مذکور وبطریقی که مسطور شد نواب سپهر رکاب والاجناب بعزم توجه بجانب شیراز فرازندهٔ اعلام فتح فرجام گردید حکومت بصره حسب الامر خدیو فیروزمند بعلی محمدخان زند محول گردید . یك چندخان معظم الیه در ملك مزبور منتظم امور وکار فرمای نزدیك و دور بود و بتمشیت مهام وانتظام احوال خواص وعوام قیام واقدام مینمود . از آنجا که جماعت اعراب بادیه قومی میباشند وحشی صفت ورمیده ، چون غزالان وحشی در بوادی بی آب وآبادی پرورده و در فیافی خودسری و خودرائی گردیده ، هرگز مکلف هیچگونه تکلیف نبوده اند وبشکار سوسمار وصیدموش روزگار گذرانیده وبآب و علف رایگان مانند وحشیان چریده وهرگز از هیچ ستمی زهر تلخ کامی نچشیده و از هیچ غمی سر انگشت افسوس بدندان نگزیده . یکی از معجزات کلیهٔ حضرت خیرالبشر همین بود که این جماعت نادان بهایم بیابان را بتکالیف شاقه مکلف داشته و بار خمس و زکوة و صوم و صلوة بردوش تحمل ایشان گذاشته و این وحشیان را مقیددام دین گردانید . امور حکمرانی و مهام جهانبانی شهانه بزور یاور بل بمحض قوت ایزدست وحسن تدبیر حکم حکمت عقل مدبر را در آن قوی مدخلیست ،

چو درطاس لغزنده افتاد مور　　رهاننده را چاره باید نه زور

علی‌محمد خان که در آغاز ایام بهارستان شباب پیوسته جرعه‌کش اقداح کیفیت آتشین آب ، روزها وشبها خراب وبی‌خبر از کارگشائی راه های صواب بوده و بنای کار و اساس کردار برلعب و لهو نهاده ، همواره دستش بقبضهٔ شمشیر و زبانش لال از حرف تدبیر بود ، غافل این مقال که :

برائی لشکری‌را بشکری پشت　　بشمشیری یکی تا ده توان کشت

اعراب منقح که هم بزور شمشیر وهم بقوت تدبیر نواب سپهر رکاب اندک رام گردیده وبحوالی دام رسیده بودند ودر عهد حکومت بنابر عادت خویش و رسم طبع وحشت اندیش وهم تشویش بهم رسانیده وبنظر برسمی که درمیان ایشان متعارف وباعث اطمینان خائفست کلام‌الله مجید را نزد علی‌محمد خان فرستاده بودند که وثیقه درظهر آن نوشته ومختوم وممهور داشته ، مرسول واورا نامهٔ امان وحرزجان خود سازندوباطمینان خاطر بکاری که سزاوار باشد بپردازند . کلام‌الله را علی‌محمد خان برحسب تمنای آنها مختوم و مرسول آن جماعت داشت که مطمئن خاطر از وسعت گاه بادیه بخشکی آمده ، با دل بی‌غش در سر انجام پیشکش بودند که علی محمد خان بدون باعثی فوجی از لشکر را مأمور بچپاول آنها نمود و حکم بتاخت و تاراج اسباب و اموال قبایل و اسر نسوان و رجال آنها ، زبان بی‌اعتدالی گشود ، جماعت مزبور از فساد رای خان بی‌خیر و غافل از آسیب آن شور وشر ، چون آن حالت را ملاحظه نمودند معدودی که‌حاضر بودند بر کمیت دلیری سوار وجولان گرمیدان کارزار ولشکر علی‌محمد خان راه فرارپیش گرفته ، وقوع این واقعه مهیج مادهٔ صفرای مزاج حال و غیظ وغضب اورا باعث طغیان گردیده و آتش خشم درکانون طبعش شعله ور گشته ، پس بنفس نفیس خویشتن را مهیای تعذیب و مستعد تخریب گروه انبوه گردیده ، افواج لشکر راکه برحسب فرمان قضا جریان شهریار زمان مأمور بخدمت او بودند تدارک شایسته‌دیده ،

خیام جلالت بفضای هامون کشیده ، با سپاهی گران ولشکری بی کران بجانب بوادی وصحاری مسکن ایشان روی وپای برکاب ابرش غزال تیزگام نهاده ، مشایخ و اعاظم آن طایفه چندان که شفعا برانگیخته ، بدامن اعتذار واستغفار درآویختند سودی نکرد . مرض مزمن غرور برزورخان معظم‌الیه را ازداروی این سخنان روی بهبود حاصل نگردید و مفید نیفتاد ودیگرباره سادات آن قوم باکلام‌الله مجید مختوم ومهور و مرسول وسهم سازی باج وتحمیل خراج که ایشان را ناگوار تر از زهر در مزاج بود قبول کردند . آنهم در مزاج خان مفید نیفتاد . بر آن هم فایده مترتب و رای جناب خان بتدبیر ایشان ملتفت نشده ، چون جماعت مزبور از رحمت خان مأیوس شدند بمیدان مخاصمت و مضمار مقاومت درآمده وباآن مهمانان نورسیدهٔ خویش برآمده ، آغاز استعمال سیف و سنان و بسیف‌وسنان بنیاد انقطاع‌درع وخفتان کردند . از آنجا که بجهة استیصال لشکر علی‌محمدخان آب برصحاری‌واراضی میدان وغاومکان هیجا انداختند و صحرا را دریا ساخته بودند لشکر بی‌حساب درآن سهمگین گرداب در میان گل وآب فرومانده وآتش صولتشان را فرونشانیده ، بادپایان برق‌بویه که خاك میدان را ازصدمات سمهای آهنین باوج چرخ برین رسانیده ، بگل درمانده ، خداوندان را بخاك سیاه در نشانیدند . معدودی از لشکر خویشتن را بکلیطها رسانیده ، چون بسیاری از سپاه را در عرصهٔ میدان پای بست وحل و دستگیر آن قوم دغل یافته ، فرار را برخود عار شمرده ، مراجعت ونهنگ وار غریق لجهٔ مخاصمت گردیدند . ناگاه دست قضا بساط زندگانی او را برچیده و اسباب عمر و جوانی آن جوان دلیر را در نوردیده ، پس غلامی سیاه ناگاه از قفای او چون روزگار تیره رسیده ، بکتاره‌ای که دردست داشت زخمی قوی بردوش آن‌نوجوان دلیر در رسانید . چنانکه بعد ازدو سه ساعت درگذشت ورخت هستی بجانب عدم درکشید . مهدی خان برادرش نیز از دست ساقی اجل همان بادهٔ پرخماررا چشیده ، بعضی از لشکر گرفتار و برخی مقتول

وفوجی باعانت کایط و گروهی از عرصهٔ میدان باحالی زار خودرا از آن میدان مهلکه بیرون افگندند . علی همت خان برادر کوچك علی محمدخان و محمد حسین‌خان بهبهانی که بمحافظت بصره کمر بسته بود حقیقت واقعه را بوساطت چاپاران مسرع بدرگاه سعادت همراه معروض گردانیدند.

بیان توجه نواب استظهار الدوله دیگربار بجانب فیض جوانب ام البلاد بصره

علم مشکین پرچم قلم بدایع رقم در فضای اوراق بدین سیاق شقهٔ بلاغت و پرچم حکایت می گشاید که : چون حقیقت اخبار شهادت علی محمدخان وشکست یافتن لشکریان بعرض باریافتگان حریم کریاس فلك اساس رسید و کیفیت آن معلوم رای ملك آرا گردید بحر غضب و خشم قهرمانی بخروش آمده ، بخونخواهی علی محمد خان بالمره تخریب بنیان هستی اعراب بیابان مرکوز ضمیر بحر تخمیر و پیشنهاد همت سختگیر گشت . دیگرباره جناب استظهار الدوله را بقبول آن سفر مکلف داشتند و تمشیت آن مهم را بزور بازوی مردافگنی و قوت سرپنجهٔ دشمن شکنی آن جناب واگذاشتند و بجهة همراهی موکب ودنبالهٔ رکاب سعادت کوکب لشکری از حصر اوهام افزون و سپاهی از ریگ بیابان بیرون ملاحظه وتهیهٔ زوبین وخنجر وسیف و سنان نموده ، در ساعتی میمون وزمانی همایون که تقویم شناسان زیج خوان و مهندسان ارسطو روان از تقاویم نجوم وقوانین علوم و آثار اختر وعلامات خبر استخراج کرده ، بتحقیق درآورده بودند خیام گردون احتشام وقباب فلك احترام را بوسعت گاه صحرا و فضای دشت غبرا برپا وآسمان پیرا کردند و افواج لشکر وطبقات عسکر وحشم وحشر از فضای شهر بساحت دشت جلوه گر گردیده ، در خارج شیراز اعلام نصرة برپا کردند . سه روز بیرون شهر کنام شیران دلیر گشته ، قباب خیام زرین طناب وماهچهٔ رایات سپهر جناب از اوج چرخ دولاب و از فراز آفتاب درگذشت. چون تدارکات سپاه ازجزوی وکلی و اسباب

دستگاه از هرقسم مهیا گردیده ، از تحریك اردوی دریا شکوه ارکان زمین متزلزل و اوضاع زمان متبدل گشته ، نایهای صور خروش بفغان درآمد . درهر منزل از ازدحام لشکر قیامت اثر غوغای رستخیز برپا ودرهر مرحله از شور هژبران دلاور شورش فزع اکبر هویدامیشد . تا بساحت ام‌البلاد نزول اجلال فرمودند . از طغیان سیل افگن عسکر فیروزی مقربحر طوفان وآن عرصهٔ وسعت آباد ازتموج امواج . آن دریای بی‌منتهی طوفان خیز لجهٔ بلاشد . آن شهریار دیار فیروزی و خدیو کشور بهروزی که این کتاب مستطاب بنام نامی‌اوست دربن سفرخیریت اثرهم عنان پدر والا گهر بوده ، باستظهار واعتضاد والد بزرگوارعنان همراهی گشوده ، جماعت اعراب را از طنطنهٔ شوکت آن سپه‌دار والاجناب لرزه بربنیاد صبر وتاب افتاد ودر بیابان لرز وبیم سیل‌بی‌امان هریك روی بعزلت گاهی نهاده ، تا بفضای بوادی گشاده . تزلزل قوی برکاخ وجودشان افتاده ، نواب سپهر رکاب منتظم امور ولایت وترفیه سپاه و رعیت پرداخته و اسباب تدمیر دشمنان را تدارك شایسته‌ساخته ، در کار بودند که خبروحشت اثر غم پرور رسیده ، موجب شکست دلها گشت .

ذکر قضیهٔ غم پرور و واقعهٔ محنت اثر ارتحال نواب غفران مآب از جهان فانی سوی عالم جاودانی

خامهٔ مشکین لباس سوگوار وقلم نیلگون سلب تعزیه‌دار(۱) در تقریر این داستان بدینگونه زبان بآه وفغان می‌گشاید که : مدتی بود که مزاج اقدس شهریار زمان از حد اعتدال منحرف وآفتاب ذات با برکات ازحدوث عسر منخسف گردیده ، وجود مسعود از عین الکمال آفت دیده ، ناخوشی‌های متعاقب‌بمزاج وهاج رسیده ، حکمای‌حذاقت

(۱) در حاشیهٔ نسخهٔ اصل بخط دیگری این دوماده تاریخ در رحلت کریم‌خان نوشته شده است :

۱) کریم زند چو از دار بی مدار گذشت

۲) ای وای کریم خان مرد (۱۱۹۳) سه ازنودنوداز صدصداز هزار گذشت

پیشه واطبای صاحب اندیشه چندان که درمعالجه اهتمام مینمودندعلاجهای مجرب بر آن جناب چاره پذیر نمی گشت ودردشکم لحظه بلحظه روی در تزاید مینهاد . تا روز سیزدهم واقعهٔ ناگزیر که برناو پیر را از آن چاره و شاه وگدارا از آن کناره ممکن نیست روی داد وطایر روح ازین کهن آشیان بجانب نزهت سرای جنان بال طیران گشاده ، درخطهٔ شیراز از سوگواری کوچك وبزرگ وناله وفغیر تازی و ترك آشوب رستخیز ظهور نموده ، بلی دوران این جهان فانیست واین قضیهٔ ناگزیر سر انجام زندگانیست . خوش نشینان سرای عاریت را این راه دور درپیشست و آیندگان از ملك عدم را ناچار رجوع باصل وطن گاه بیشست . هیچکس نیست که این زهر را ننوشد و آن کس کیست که این خلعت جان فرسا را نپوشد ؟

سرانجام هستی فنایست وبس　　کسی کو نمیرد خدایست وبس

آن حضرت را سه پسر بود : مهین نواب ابوالفتح خان و اوسط محمد علی خان و کهتر ابراهیم خان که هنوز راه پیمای مراحل عشر اول عمر و زندگانی و بجز از بازی طفلانه سزاوار کاری ودر جانشینی پدر در شماری نبودند . هنگام اشتداد مرض آن حضرت نواب ابوالفتح خان نظرعلی خان واولاد او وسایر اولاد شیخعلی خان و ولی خان وطاهرخان وباقی اولاد محمد خان را معین خود نموده و محمد علی خان با زکی خان ابواب استعانت گشوده ، روزی که قضیهٔ هایله وقوع یافت هر یك از آن دو اختر برج سلطنت ممهدین خودرا اخبار و حقیقت واقعه را بانها اشعار کردند . چون دراین وقت حرم محترم در ارگ نبود و سرای دیگر قریب بارگ حریم پردگیان استار جلالت بود ولی خان وطاهر خان وسایر اولاد محمدخان داخل حصار ارگ گردید ، که در وقت ضرورت ابوالفتح خان را اعانت نمایند واز آنجا که نظر علی خان مردی بود خداوند عقل وصاحب کفایت وتدبیر ورایش از مراسم فتنه و فساد دور وخاطرش از مراتب آشوب و عناد نفور و خروج از خانه و مکان خودرا موجب اشتعال

نواير فتنه و فساد و مورث نهب اموال وسفك دماء رجال وهتك نواميس عباد ديده ، پا بدامن خود داری کشیده ، زکی خان و جمعی از ابطال ایلات که درمرتبهٔ هزار نفر بودند پیشدستی و بحوالی سرائی که بالفعل مکان توقف بوشیده رویان حرم جلالت و نعش آن حضرت در آنجا بود ازدحام کرده ، غلامان خاصهٔ سرکاری که بجهة پرسش واقعهٔ هایله بردرب حرم جمعیت داشتند نظر بسطوت زکی خان در تحت امر و نهی او درآمده ، امرزکی خان قوی وحکمران عمله و اساس خسروی گشت . چون در سوابق زمان بعلت واقعهٔ رفیع خان و جهات دیگر در میان زکی خان وبرادران و اقربای شیخعلی خان ابواب دوستی مسدود و اسباب موافقت مفقود بود نظر علی خان چون کاررا چنان و امر را دیگر گون دیده ، از جمعیت زکی خان وتصرف درب حرم سرا مطلع گردیده ، غلامان عملهٔ خود وسایر اولاد و اقربای شیخعلی خان که قریب دو هزار نفرمی‌بودند در ارك شیخعلی خان مستحفظ کسان ومنسوبان خود ساخته ، جنابش با معدودی از بزرگان آن سلسله روانهٔ جانب ارك نواب غفران ماب ، باولی خان وطاهر خان متفق و رایت موافقت افـراخته ، ابواب ارك را بر روی خود بسته ، با وجود آنکه غلامان وکسان خودرا همراه‌نیاورده‌بودند بیخردانه درآن‌حصار مختصرخالی‌از آذوقه نشسته و چون بر گشته بختان دست خود را از گریبان غلامان ومتعلقان گسسته ، چون زکی خان از ورود نظر علی خان بارك و تسدید دروب مطلع گردید جمعیت خویش و غلامان سرکار خاصه وجمهور حشم‌را که در دروب سرای حرم محترم حاضر شده بودند محکوم حکم او گردیده بودند باطراف‌حصار ارك منتشر کرده ، حصارمزبوررا بمحاصره‌درآورده ، نظرعلی خان وقلیل مردم که همراه او بودند بسور قصور ارك اعتصام نموده ، محصور وار غنودند . ازدوجانب آغاز تفنك و بنیاد جدال و جنك کرده ، کار بنزاع و انتزاع قلعه انجامید . اگر چه حصار ارك در رفعت خلیف سماك و در متانت ردیف افلاك مرتفع بود ولیکن درهستی آذوقه بجز از مقداری شکرکه درآنجا بود دیگر چیزی که میسر شود

وجود نداشت . مدت سه روز حضرات در ارك متحصن وبگوشت دوسه آهوی دلجوی تهامه خانگی که در باغ سرای ارك می‌چریدند و آنقدر شکر که امکان خوردن داشت بسر برده ، از آنجا که حضرات محصورین از ابطال سلسلهٔ علیهٔ زند ، در مضمار خصم افگنی و در میدان دشمن شکنی هریك شیر خصال و غضنفر مانند بودند زکی‌خان صلاح روزگار و علاج کار را زیاده بر آن در توقف ایشان در ارك ندیده ، بجهتی وسیله جو گردیده و یکی از پوشیده رویان جلباب عزت ، یعنی والدهٔ مرحوم محمد رحیم خان خلف نواب غفران ماب را که دو سال قبل از قضیهٔ هایلهٔ پدر بزرگوار درسن هجده سالگی وفات یافته بود ، بمناسبت اینکه صبیهٔ نظر علی خان مخطوبهٔ آن جوان مغفور بود بنزد نظرعلی خان فرستاده ، قرار دادند که ایشان از ارك بیرون آمده ، همگی بایك دیگر تمهید کرده ، بخدمت نواب ابوالفتح خان کـه مهین فرزند نواب غفران ماب بود اقدام وقیام و جنابش را متکی چاربالش سلطنت نمایند . نظر علی خان و سایر محصورین که چنین صلحی را طالب بودند و الم جوع نیز برمزاجشان غالب گردیده ازحصار بیرون رفته ، درخانهٔ مرحوم محمد رحیم‌خان که درجنب حرم محترم احداث شده بود توقف‌نموده ، که زکی خان بانجا آمده ، یك دگررا ملاقات و بر آنچه آرای متفق قرار گیرد عمل نمایند . زکی خان جمعی از ملازمان خود را فرستاده که ایشانرا درمجلس او حاضر سازند و اگر انقیاد ننمایند صفحهٔ هستی را ازوجود ایشان بپردازند . مامورین از باب عنف درآمده و دوش غیرت آنها متحمل بار گران این گونه خواری نگردیده ، کار بگیرو دار رسیده ، مامورین اطراف سرای متوقف آنهارا احاطه ، زکی خان نیز جمعی دیگررا بفرستادگان سابق اضافه کرده ، از بام ودرو زیروزبر آن بیچارگان را بگلولهٔ تفنگ بر گرفتند . نخستین سر نظر علی‌خان رابنظر زکی خان درآورده ، متعاقب ومتوالی سرهای ایشان را گوی چوگان شمشیر و تنها هدف گلولهٔ تیر گشت . نظر علی‌خان دلاور وکلبعلی خان ولد اکبر شیخعلی خان و برادران ولی خان و طاهر خان و سایر اولاد محمد

خان ، خلاصهٔ بیان پانزده شانزده نفر از اعیان زند در آن قضیهٔ ناگزیر گرفتار آن کمند اجل پیوند گردیده ، بان زاری بهلاکت رسیدند . وقوع این واقعه سه روز بعد از سنوح سانحهٔ هایله بود . بنابر آن شورش وانقلاب هنوز جسد شریف آن جناب مدفون نگردیده بود . شب چهارم چون زمانه از اطلس سیه فام شب لباس سوگواری در بر ، جهان را ازغبار تیره فام خاکستر ماتم برسر کردند زکی خان بتجهیز وکفن پرداخته ، علی الصباح روز چهارم که سپهسالار لشکر اختر و انجم بتعزیت سرای این نیلی طارم درآمد زکی خان و جمهور امرا واعیان سپاه سیاه پوش شدند و جنازهٔ مغفرت اندازه را زیب دوش کرده ودر عمارت وسط باغی که از بناهای آن حضرت در جنب ارك بود مدفون نمودند . زکی خان برسپاه ورعیت حکمران و در دارالملك شیراز نافذ الفرمان گردیده ، بنابر صلاح حال خویش قضایارا بنواب سپهر رکاب اعلام وستدعی مراجعت آن سپهسالار والامقام شد . در خطهٔ شیراز دست اخذ براموال واسباب مقتولین گشوده ، مبلغهای خطیر از نقود وامتعه ونفایس واسباب و اسلحه و دواب اکتساب نمود ، پس نواب ابوالفتح خان (۱) را بجای پدر والاگهر نشانیده ، بعد از چند روز محمد علیخان را نیز سهیم او گردانیده ، بهر صورت جناب ابوالفتح خان وهر دو برادران در امور فرماندهی و مهم حکمرانی بجز از نامی بی نشان و اسمی بی مسما نداشتند .

ذکر مراجعت نواب سپهر رکاب ازبصره و چگونگی وقایع آن زمان و قضایای آن اوان بتقدیر حضرت سبحان

چون خبرقضیهٔ جان گداز وآوازهٔ وقعهٔ غم فزا باردوی جهان

(۱) در تاریخ رحلت کریم خان و جلوس ابوالفتح خان حاج سلیمان صباحی بیدگلی شاعرمعروف آن زمان سروده است : «رقم زد صباحی : زایوان شاهی برون رفت کاوس و کیخسرو آمد » جملهٔ کاوس را که بحساب ابجد ۸۷ است باید از ایوان شاهی که ۳۸۴ است کم کرد و ۲۹۷ می ماند و سپس کیخسرو را که ۸۹۶ است بان افزود و ۱۱۹۳ میشود :

۱۱۹۳ = ۲۹۷ + ۸۷ - ۳۸۴

گشا رسید نواب سپهر رکاب از حقیقت سانحه مخبر ومطلع گردید زیاده برآن توقف در ولایت مخالف موافق صلاح و تسامح در میان این همه دشمن موجب فوز وفلاح نمی‌نمود ، قطع [نظر] از آن دارالکای فارس و در دارالعلم شیراز امور کلیه بپیشنهاد ضمیر منیر بود ، ازام البلاد حرکت ومحرك سلسلهٔ آن جمعیت گردیده وعنان لشکر برجانب شیراز کشیدند. زکی خان از مژدهٔ ورود موکب نصرة نمود نواب سپهر رکاب نظر بصلاح وقت اظهار بشاشت کرده ، چون اردوی فیروزی نمود بخارج شهر رسید زکی خان متوحش و متلاشی و متوقع و مترصد می بود که آن حضرت داخل شهر گردیده ، بلکه بهرقسم که تواند خاطر از اندیشهٔ آن حضرت بپردازد وبهرطریق که ممکن او گردد کار خویشتن را بسازد. نواب سپهر رکاب که معرفت بحال اوداشتند از دخول شهر مضایقه نموده ، آن شهریار کامگار نامدار که بسعادت هم سفر پدر والاگهر بودند وارد شهر ، زکی خان خال خودرا ملاقات ، چون ازنفس او بوی مصادقت موافقت باطن نشنیدند بتدبیری شتافته ، پدر سعادت سیر را از حقیقت حال و علامات کیدخال اخبار فرمودند. چون از قدم بهجت لزوم نواب سپهر رکاب ناامید ومایوس گردید بسران لشکر ودلیران عسکر پیغام داده که اگر از همراهی رکاب نواب والاجناب تقاعد ننمایند وبدرون شهر عنان عزیمت نگشایند کوچ و بنه واطفال ونسوان و اموال ایشان درمعرض تضییع واسامی آنها ازدفتر احیا درحیز توزیع خواهد بود. چون زکی خان مردی بغایت سفاك وبسیار بی آزرم و بی باك بود جماعت لشکر که زنان واطفال واسباب واموالشان همگی در شهر بند شیراز بود از بیم آنکه زکی خان مشارالیه مبادا فی‌الواقع بقول خویشتن عمل و اوضاع ایشان را مختل نماید ، نسبت بکسان و متعلقان آنها دست بی آزرمی گشاده، دسته دسته رو بشهر آورده ودرنزد متعلقان خود مکان کردند. نواب سپهر رکاب زیاده توقف خودرا درآن حدود صلاح ندیده ، چون قبل از این سفر بصره بامر نواب غفران ماب بجهة نظم مهمات دارالامان کرمان آن ولایت را مشرف فرموده بودند مردم آن ولایت

بغایت آرزومند خدمتگزاری وشایق سروری وسالاری آن حضرت بودند ،
عنان بیکران سعادت را بجانب دارالامان معطوف و محمد حسین خان
سیستانی شرف مـلازمت رکاب فلك فرسای را دریافته ، زکی خان
جمعی را متعاقب فرستاده ، آنحضرت سرکردهٔ ایشانرا مقتول و سایرین
سرگشته وپریشان بنزد زکی خان مراجعت ومواکب نصرة کواکب نواب
والاجناب بنحو مسطور متوجه صوب مذکور شدند .

ذکر فرستادن نواب ابوالفتح خان وزکی خان علی مرادخان را بجانب عراق ووقایع اطراف آفاق

بر ناظران این کتاب مستطاب وخوانندگان این صحیفهٔ بلاغت انتساب
مخفی ومحجوب نماند که : علی مرادخان که اسم او درین دفتر فیض
گستر بتقریبات مذکور ومسطور گردیده واز الله مرادخان وهمشیره زادهٔ
زکی خان بود و والدهٔ او بعد از وفات والدش در سلك پراکیان پردهٔ
جلباب جلادت و جلالت نواب سپهر رکاب قرار گرفته ، گوهر این
جهانبان کشورستان یعنی محمد جعفرخان که فی الحقیقه غرض اصلی از
تدوین این وقایع ومقصود کلی از جمع این بدایع وقایع ایام فرخنده
آغاز ابدی انجام دولت جهانبانی واوان سعادت اقتران شوکت و
ملکت ستانی اوست از آن صدف صاحب شرف بوجود آمده ، با علی
مرادخان برادرامی بودند ودر حالتی که این مستورهٔ استار خدارت در
سلك ازدواج نواب والاجناب منتظم گردید علی مراد خان مذکور
طفلی بود خردسال که در حجرهٔ تربیت و خانهٔ سعادت نواب معظم الیه
بوده ، دوحهٔ قامت او در سرا بوستان دولت آن جناب روی بنشو
آورده بود . نواب غفران ماب وکیل رعایتی که بعلی مراد خان
میفرمودند و ساعی درارتفاع مدارج او بودند بنابر تربیت خاطر برادر
والاگهر بود . بالاخره آن حق ناشناس چشم از حقوق نعمت نواب
سپهر رکاب پوشیده ، در امر تخریب دودمان وبنیان عالیشان ایشان
کوشیده ، بنابرآن ناسپاسی ونظر بان حق ناشناسی ازدولت وکامرانی
و عمر و جوانی متمتع نگردیده ، رسید باو آنچه رسید . چنانکه

مفصل گزارش او بعنایت الله تعالی عنقریب درین صحیفهٔ بلاغت زیب مرقوم و مسطور وموجب حیرت وعبرت نزدیك و دور خواهد گشت. مختصر کلام : از آن ایام که نام بی‌مسمی بنواب ابوالفتح خان قرار گرفته ، زکی خان در قبض وبسط مهام مبسوط الید ، کارفرمای هر نیك و بد ومالش گردن کشان را در صدد بود . علی مراد خان از خال خود مخوف ، بمفارقت ازو مشعوف گردیده . چون بنابر سختگیری زکی خان خال خویش و در خصوص رهائی خود ازو مأیوس بود وسایل ووسایط نزد نواب ابوالفتح خان برانگیخت که اورا ازپی کاری از شیراز بجانب شهری ودیاری فرستد ، که لااقل اززکی خان اندکی دور بوده و از اندیشهٔ او آسوده ، بلکه چاره‌ای بحال خود سازد و خاطر را از هراس او بتدبیری بپردازد . از آنجا که دردارالسلطنهٔ اصفهان شوریدگی بهم رسیده و فتنه‌ای حادث گردیده بود ، مفصل او آنکه : نواب غفران ماب در هنگام اشتداد امراض و استیلای اعراض اولاد فتحعلی خان افشار را از شیراز مرخص فرمودند ، تا باصفهان رفته ، کوچ و بنه وکسان ومتعلقان خودرا که دراصفهان متوقف بودند برگرفته ، روانهٔ آذربایجان و متوجه اوطان خود گردند . چون ایشان بدارالسلطنهٔ اصفهان رسیدند خبر وحشت اثر قضیهٔ هایله در رسید و منتشر گردید . چون جمعی کثیر از افشار که نواب غفران ماب از آذربایجان کوچانیده ، در اصفهان متوطن گردانیده بودند معین آنها گشته و بعضی از شیاطین بشر وعفاریت صاحب شر اصفهان عداوتی با حاجی آقا محمد حاکم اصفهان داشتند بپیرامن دو نفر ازاولادفتحعلی خان اجتماع کرده و هاهد ضبط اصفهان را با حسن وجهی و اسهل صورتی بجلوه درآورده ووعدهٔ اعانت بمال ورجال بایشان دادندوآن ساده ضمیران احمق وش و ابله واربی خبر از فتنهٔ روزگار ، بتأویلات آنها فریفته و بمواعید ایشان شیفته گردیده و در دکان خود رائی وخودسری کالای فتنه‌گری فرو چیده واتراك و افشار وغیره را جمع کرده وبعضی الواط و اراذل اصفهان که نام کدخدائی واسم بابائی

خویش اطلاق ، خود را بغوغائی الحاق کرده بودند ، ایشانرا یاوری کرده ، سر بفتنه وفساد درآوردند . حاجی آقا محمد بامعدودی بقلعهٔ طبرك رفته ، حصاری واز بیم آن غوغا متواری ومتوجه خود داری گردیده ، حقایق را معروض زکی‌خان گردانید . وجالهٔ مذکور و خون گرفتگان مزبور از بادهٔ غرور سرمست وبی‌شعور ، اطراف قلعه را محصور وبنیاد شر و شور نهادند ، مدت پانزده روز این هنگامه بر پای و اصفهان معرض این غوغا بود و اهل بلوك ماربین اصفهان بتعصب همولایتی شبی درغایت ظهور وعیان اعلان ازدحام عام کرده ، علانیه روبشهر آورده ، حاجی ناجی رااز فرازبروج قلعه بائین نموده ، بجانب بلوك ماربین بردند واز سایر بلوکات جمعیت کلی رو بنزد او آوردند . چون زکی‌خان از حقیقت واقعه اطلاع وآگاهی از کیفیت آن جسارت وروسیاهی یافت بسطام‌خان کارخانه را بامعدودی از توابین بدارالسلطنه فرستاده وبرقید اهل بغی وعصیان فرمان داد و بسطام‌خان از راه شیراز و حاجی ناجی از بلوك ماربین باصفهان درآمده ، چون پسران فتحعلی‌خان وسایر جماعت ازقرب موکب بسطام خان مطلع شدند از خواب غفلت بیدار و از مستی آن صهبای پرخمار هشیار گردیده ، لاعلاج وناچارروی باستقبال آوردند . بسطام‌خان مزبور درحال ورود دو نفر از ولدان فتحعلی خان وچند نفر از نزدیکان واقربای ایشانرا که مجموع پانزده نفر می‌بودند با دو سه تن از غوغا طلبان اصفهان و بابایان الواط میدانی راگرفته ومقید ومغلول نموده و متعاقب پروانهٔ قتل افشاریه از موقف فرمان وارد ، دررسیدن پروانه ولدان فتحعلی خان و سایر افشار اقربای ایشانرا در میدان نقش جهان رانورد جهان جاویدان کردند . نواب ابوالفتح خان وقایع اصفهان و شوریدگی آن خطهٔ بهشت نشان و اغتشاش سایر ملك عراق را دست آویز کرده ، مقدمهٔ فرستادن‌علی‌مراد خانرا بجانب عراق بازکی خان درمیان آورده و زکی خان نخستین باین عزیمت انکار و برانکار خود اصرار نمودهٔ ، چون نواب ابوالفتح خان نیز بغایت مصر و در رد قول او آغاز کار

بر زکی خان مستقر بود باکراه این معنی را قبول و امر نواب ابوالفتح خـان را مقبول داشته ، ناچار علی مراد خـان را لشکری مستعد و سپاهی کثیر العدد داده ، وروانهٔ عراق ونظم ونسق آنجا را بمشارالیه محول ودر معنی امرعالم را مختل نمود . علی‌مرادخان وارد اصفهان واز آنجا بجانب طهران شتافته ، ودر آنجا باجمعی چند توقف وتمکن یافت . از آنجا که جمع کوچك وبزرگ و جمهور فرس و ترك و رعیت وسپاه و سفید وسیاه از خونخواری زکی‌خان اندیشمند واز سرداری و سروری او بعلت سفاکی ناخرسند بودند علی‌مراد خان مزبورلشکری که بهمراه داشت بپوسته ازشداید اعمال زکی‌خان تخویف و قلوب ایشان را بجانب خویشتن تألیف و همواره این معامله را بـا وضیع و شریف مینمود . از آنجا که بنحو مسطور قلوب جمهور از سالاری زکی‌خان نفور بود با علی‌مرادخان اتفاق ورزیده ، حسب ـ الواقع باو گرویدند و ازبلدهٔ طهران متحرك گردیدند . چون بدارالمؤمنین قم رسیدند علی‌مرادخان در آستانهٔ مقدسهٔ معصومه فاطمه بنت امام‌همام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام باسران لشکر معهد و پیمان را بایمان‌مؤکد گردانیده که بازکی‌خان درمقام خلاف و اگر ضرورت افتد بااوبمصاف درآیند ومن‌بعد از احکام او متابعت وجز خلافش را موافقت نکنند . پس از دار المؤمنین قم محرك آن کثیر مردم گردیده ، در دارالسلطنهٔ اصفهان رافع اعلام بغی وطغیان گردیدند .

در بیان توجه زکی‌خان بجانب اصفهان از شیراز و اختتام روزگار او

بردانندگان رموز نهانی و عالمان اسرار قضای آسمانی معلوم ومفهوم خواهد بود که جهان را خالقیست توانا و قادر و این کار و کارخانه را صاحبیست جبار و قاهر وعاشق رفتار خویش و مصنوعاتش را در نظر رأفتش عزت بیش از بیشست . شاه و گدا که جملگی مخلوق اویند در پیش صفش برابر وصموه وهما که همگی مجبول اویند در نزد همتش همسر . اگر بجهت مصلحت نظام کلی یکی از بندگان

خویشتن و پروردگان دست احسان ومنن را برکافهٔ بندگان وتبهٔ سروری وبرخلق زمان شرف برتری دهد ، چنانچه با بندگان حضرتش بنهج مدارا ومواسا سلوك وباصورت پذیرفتگان کلك قدرتش طریق لطف و احسان و ولا مسلوك دارد روز بروز اسباب سروری و نعمای برتری او بر مزید وهمواره مورد اشفاق والطاف ناظم کارگاه «فعال لمایرید» خواهد گردید ودرحالی که برخلاف این بیان و تفویض این داستان عمل نماید وبا جمهور این عباد و مخلوقات خالق جهان کون و فساد راه جور و بیداد بپیماید و بمنهاج بغی وعناد گراید غضب قهاری وسخط جباری بزودی ازتخت عزتش بخاك خواری وازاوج شوکتش بحضیض خاکساری خواهد کشید . اگرچه سرداران جهان و کشور خدایان حکمران را بجهة نظام عالم و اطمینان طبقات امم از تطرق و تطاول ارباب ظلم و ستم لوازم سیاست درکار و سیاری از مفسدان جفاکار اقسام ایذا و اضرار را سزاوار ، لیکن نه چندان که بخون خواری و ستمگاری عادت کرده و نفوس محترمه را بجزوی موجب بمعرض تضییع درآورده ، سفك دماء گناهگار وبی گناه را آسان و سوختن خشك وتررا باتش خوی شعله‌ور یکسان دانند وخون بندگان خدارا که در نظر رحمت او بغایت عزیزند بکمترین باعثی بریزند وبابی‌جرم ومجرم و مظلوم و ظالم برستیزند وازآه مظلومان دردمند ویارب یارب تلخ کامان زهرگزند نپرهیزند . جناب زکی خان همین هنجار رفتار و با عباداللّه درکار می داشت و هیچ سفیدی و سیاهی را باو رجائی وامیدی نبود و هیچ ذی حیاتی بهیچ گونه صفاتی ازو استشمام رایحهٔ رحمتی نمی نمود . تا مکافات عمل اورا دام راه و انجام کارش ارباب بصیرت را موجب انتباه شد . مفصل این مجمل آنکه : چون خبر طغیان علی مراد خان برواقفان مواقف جلال زکی‌خان رسید و چون چگونگی ورود او باصفهان بمحرمان حریم جلال اومحقق گردید در همان روز اطلاع از شهر شیراز بیرون خرامید و بخروش جارچیان درب سرای دولت و منادیان صاحب صولت درکوچه وبازار و بوسط

وکنار جار برکشیدند که طبقات حشم و طوایف خدم از عبد ومولی و بنده وآقا و پیر و برنا ، پیاده و سواره و بی‌کار و صاحب‌کار ، هرکس اسم مردی برو اطلاق شود ، بجز معدودی از اهل حرفت که وجود آنهارا از ضروریات ولایتست ، درروز ودرساعت بجائی وماوائی که هستند ازشهر بیرون وبسوی هامون شتابند ،که چنانکه یك تن‌را آن‌شب درشهر یابند مؤاخذهٔ عظیم نمایند و سزاوار ومستوجب انواع ستم وآزار باشند . پس آن جناب خود درکریاس دروازه قرارگرفته و ازهیبت صولت و نفاذ حکم بی مهلت او اصناف مردم فوج فوج ودسته بدسته بیرون شتافته و از شدت بیم وهراس فرصت خبر،ازواج واولاد نکرده وقدرت وداع با اهل و اتباع خود نیافته ، عصرآن‌روز عرصهٔ شیراز بهشت نشان چون عرصهٔ می‌خانه درماه مبارك رمضان ، طوایف حشم که شانزده هفده سال اوقات توقف نواب غفران ماب درخطهٔ دلنواز شیراز نام سفرشان ازیاد واسباب حرکتشان برباد رفته بود درساعت صدور فرمان لازم‌الاذعان فرصت هیچ قسم‌تدارکی نیافته ، درساعت از شهر بجانب بیابان شتافتند . یکی اسب نداشت ودیگری بارکش ، یکی را یخدان نبود و دیگری را مفرش ، بزرگان‌نامدار ومهتران صاحب اقتدار برخی پیاده و بعضی سواره مرحله پیمای آن هنجار بودند . بسیاری مردم بزرگ مقدار باکفش و چاقشور راه می پیمودند . اکبر خان ولد اکبر خودرا در شیراز گذاشته ، نواب ابوالفتح خان ومحمد علی‌خان را برداشته ، برآن نهج که مذکور و بآن طریق که مسطور گردید صحاری هنجار اصفهان را بپای‌تعجیل نوردیدند و برسرراهها کس تعیین کردند که در زیر وبالا وحش را درصحرا وطیررا درهوا مجال سبقت وفرصت حرکت بصوب دارالسلطنه ندهند که علی مراد خان از توجه آن سیل بی امان مخبر وآگاه و احدی اورا باعث انتباه نشود . چون منزل ایزدخواست که پایان ملك فارس وآغاز کشور عراقست مقر احتشام وموقف ازدحام گردید بعرض قرب یافتگان پیشگاه جلال رسید که قدری از خزانهٔ اصفهان راکه‌حاکم

آنجا ارسال شیراز گردانیده و بازخواست رسانیده بود علی مرادخان بورود دارالسلطنهٔ اصفهان کس فرستاده ، آنرا مراجعت داده است . بمؤاخذهٔ آنکه اهل آن قراء خزانهٔ مذکور را در قلعهٔ خود در نیاورده کسان علی مرادخان را از تصرف ممانعت نکرده اند حکم بقتل و نهب آن بیچارگان ضعیف نمودند . گروهی ازیشان بتازیانه و شمشیر راه سرحد فنا پیمودند و لشکریان دست بر سر نسوان و اطفال واولاد و عیال ایشان گشودند . از آنجا که موافق ومخالف ازسطوت زکی خان خائف و هراسان و دوست و دشمن ازهیبت آن شیرگیر پیل افگن بیمناك و ترسان بودند بجهة محافظت نفوس خویش وحفظ مال وجان وفرزند اهنا و اعدام اورا همواره انتهاز روز فرصت مینمودند و آن جناب را از شدت غرور و اعتماد بر قوت بازوی شیر زور هرگز حارس وحافظ ونگهبان ومستحفظ نبود این قسم بی احتیاطی واین گونه نا محتاطی هم محض خطا واز کبار غلطها بود ، زیرا که سروران حکمران را دشمن بداندیش بسیار و محافظت ایشان خویشتن را از شر ارباب کنید و فتن ضرور و درکار و تیقظ درین مورد بغایت سزاوارست . هر کس بقدر حال باین احتیاط مأمورست ، خاصه کشور خدایان که آسایش عباد بنفوس نفیس ایشان منوط وآرامش بلاد بذات والادرجات آنها مربوطست . مختصر سخن آنکه : چون انجام آنروز سپهدار مهر جهان افروز درخون شفق غوطهور و بجانب عدم آباد مغرب بی سپر گردید وشام تیره سرانجام بر جوانب این فضای اغبر فام پردهٔ ظلام در ساحت افق وسعد ذابح خنجر خون ریز ازنیام بر کشید خانعلی خان نام مافی که در آن زمان بشرارت منسوب بود از آسیب آن جناب خائف ودر قصد قتل او متعهد با اشرار سایر طوایف بود فرصت یافته ، بجانب خیمه گاه وخوابگاه آن شیربیشهٔ مردانگی که خالی از مانع و تهی از منازع بود شتافته ، درحالتی که آن شیر بیشهٔ مردانگی در خواب راحت وبی خبر از فتنهٔ دهر بر آفت بود بگلولهٔ طپانچه قصد خود را بعمل آورد و در بستر آسودگی آن جناب را آسایش گزین خلوتگاه

فنا وآسودهٔ دارالقرار ملك بقا كرد . پس از کارسازی خویش ازآن معرض رخ برتافته وبطلب نواب ابوالفتح خان شتافته ، اورا دریافت وحضرتش را برمسند فرماندهی تکیه داده وآوازهٔ قضیهٔ زکی‌خان درمیان آورد وسران وسرکردگان عساکر جنگ جورا ازآن غوغا ممنوع و مردم را بخدمت نواب ابوالفتح خان دعوت ومرجوع نمودند . طبقات مردم واصناف اهل‌اردوی برتلاطم فوج‌فوج بخدمت نواب ابوالفتح‌خان شتافته ، سعادت ملازمت را دریافتند . چون زمانه لباس سوکواری یعنی جامهٔ مشکین شب را از بر بیرون کرده وسرور لشکر انجم واختر بجبههٔ نظم کشور چرخ اخضر با برکاب اشهب افق در آورد نواب ابوالفتح‌خان صبح گاهان این روز نخستین عزم عراق کرده ، چون بعلت خزانه وسایر اموال و اسباب دولت و انتظام آنها توجه بصوب شیراز اوفق و ارجح بود دولت خواهان رای ایشان را منقلب ساخته ، علم عزیمت بجانب دارالعلم شیراز بر افراختند . بورود شیراز اکبر خان را که بنحو مسطور سابق از جانب پدر متوجه حفظ آن بوم وبر بود از مدخلیت عاری و جمیع ولایت و مجموع اثاثهٔ دولت تعلق بایشان گرفت . نواب سپهر رکاب نیز از جانب کرمان عطف عنان سعادت بصوب شیراز و بخوشترین زمانی چون روح داخل کالبد این خطهٔ بهشت طراز ، نواب ابوالفتح‌خان مقدم عم‌بزرگوار را باحترام واعزاز تلقی نمود وبملاقات عم فایز گردید.

بیان طغیان ذوالفقارخان افشاروسایر وقایع آن روزگار بتقدیرات‌مدبرلیل‌ونهار

چون بنحوی که سابق مسطورومذکورشد علی مرادخان‌بامماندت زکی‌خان وارد اصفهان گردید در نهایت تشویش خاطر آرمیده ، اورا بهیچوجه خبری ازحرکت زکی‌خان‌وتوجه نمودن او بصوب‌دارالسلطنهٔ اصفهان نبود و در هنگام عصری که پایان روز بود خبر وحشت اثر نزول موکب زکی‌خان بایزدخواست بطریق صحیح وراست در رسید موجب تشویش قلوب و دلهای مجموع بدست پریشانی مغلوب گردید،

زیراکه باهمای همایون هم‌آورد گشتن نه‌کار مگس و راه برسیل بنیاد افگن بستن نه در قوهٔ خسست . چون شام قیرفام عیان گردید و سپهر بوقلمون جلباب مشکین برگرد انجمن عالم کشید وشب قیرین سلب بنصف رسید علی مرادخان از اندیشهٔ ظهور آن صاعقهٔ بی‌امان بیدار واز آغاز شام تابان هنگام دیده‌اش چون دیدهٔ ثوابت وسیار بود که یك‌تن از دنباله داران موکب زکی‌خان واردگردید و خبر قضیهٔ ناگهانی راکه در ایزدخواست بخواست ایزد وقوع یافته بود رسانید . در آن‌شب نور صبح ساطع وآفتاب مسرت ازمشرق خاطر علی‌مرادخان طالع وبشایر بهر جانب سایر وآن خبر سرور بخش خاطر آن قوم ترسان وخائف گشت . علی‌مرادخان جهان را بکام وهمای دولت بدام خود دیده ، اسباب حکمرانی فروچید . اگرچه درظاهر اظهار انقیاد بابوالفتح خان مینمود ولیکن در باطن در تدبیر خودسری و جویای سروری میبود ، تا سرانجام یك‌چند روزگار بکام خود فیروزگردید . چنانکه عنقریب کیفیت آن بعنایت‌الملك السبحان رقم زد کلك نیکوبیان خواهدشد . بعداز واقعهٔ زکی‌خان بعلی مرادخان خبر رسید که‌ذوالفقار خان افشار جمعی فراهم کرده وملك گیلان را نیزبحیطهٔ ضبط درآورده، عنان جلادت وجلالت بسوی همدان وتوابع قلمرو گشوده ، آن‌نواحی را بکلی شوریده نموده است . تفصیل این اجمال آنکه : در ایام حیات نواب‌غفران‌ماب هدایت‌الله‌خان بیگلربیگی گیلان بپه پیش‌وبپه پس نظر علی‌خان شاهسون راکه ولایت او دارالارشاد اردبیل و همسایهٔ گیلانست بعلت آثار عصیان نسبت بدولت جاویدان گرفته ، درحبس داشت . در آن اوان اهالی‌کسگر وطوالش فتنه گرکه باهدایت‌الله‌خان در باطن‌منافق بودند وبنیروی شفقت نواب غفران ماب خدمت اورا مینمودند در آن وقت فرصت یافته ، بجزیرهٔ انزلی که محبس نظرعلی‌خان بود شتافته، اورا ازقیدرها وبرخویشتن پیشواکردند و درکسگر جمعیت‌ودرمخالفت هدایت‌الله‌خان بایکدیگر بیعت نمودند . هدایت‌الله خان لشکری‌ازسواره وپیاده وقراخان طالش راکه نیز مدت مدید در حبس داشت اطلاق و

لشکر را باو داده، بمقابل نظر علی خان و طوالش فرستادند. قراخان مزبور چون باهل غوغا نزدیك شد شیرازهٔ سپاه خودرا از هم گسسته، بمخالفین پیوست. از آنجا که جمهور اهل گیلان نیز دشمن هدایت‌الله خان ودر باطن مشارالیه را قاصدجان بودند طاقت توقف در رشت نیاورده، کوچ و بنهٔ خودرا حمل سفاین بدریا فرستاد وخود بامعدودی روبجانب عراق نهاد ودر آنحال ذوالفقارخان بقزوین مستولی گردیده ودر آنجا آرمیده بود. هدایت الله خان را گرفته، روانهٔ خمسه نمود. نظر علی خان شاهسون نیز هم خلاص از قید را غنیمت شمرده، روی باردبیل و عزیمت بجانب طایفه و ایل خود آورد. طوایف اهالی گیلان هریك در جای خود آسوده، براحت چند روزی رضامند و خرسند بودند. ذوالفقار خان چون گیلان را خالی ازصاحب دید یك دو نفر از رؤسای آن ولایت را اسم نیابت نهاده، جمله ولایت مزبور باو تعلق گرفت. چون علی مراد خان از کیفیت احوال ذوالفقار خان با خبر وآگاه ازجمعیت آن سپاه و لشکر گشت، باگروهی انبوه از دارالسلطنهٔ اصفهان حرکت وبجانب قلمرو اعلای لوای جلالت ودرتوابع شراه تلاقی آن دو سپاه، مهچهٔ رایات عسکرین زیب بخش رخسار مهروماه و فراز خیمه و بارگاه باوج این نیلگون خرگاه رسیدوبهادران طرفین ودلاوران جانبین روی بخونریزی یك دیگر نهاده وبازو بسفك دماء هم گشودند. ذوالفقارخان خود با سیصد سوار جرار که ازطوایف مختلفه یك‌یك را برگزیده و بعمل موسوم گردانیده بود کوششهای قوی کرده، لشکریان میمنه و میسرهٔ علی‌مراد خان شکست خورده، بوادی هزیمت شتافتند. علی مراد خان با سپاه قوی و گروه کردان بابان که باعانت آمده و درتیب طرح توقف داشتند برجا مانده، علی‌مرادخان ازمرکز خویش وکردان ازموقف خود حمله آورده ودر آوردگاه پای ثبات افشردند. در آن وقت خداوردی خان بیگدلی که از اعوان ذوالفقارخان بود بگلولهٔ تفنگ ازپای درافتاد وامتداد روی بس نهادند. ذوالفقارخان عنان ازمیدان گردانید که هم گریختگان دستهٔ خداوردی خانرا

که درعقب نشسته ورشتهٔ اتصال را گسسته بودند جمع آورده در جزو خود بدارد . لشکرهای آن از آن عطف عنان بهم برآمده ، پریشانی بر سلك نظم ایشان راه یافت وهر کس عنان بر جانبی برتافت . ذوالفقارخان چندان که کوشش نمود که دفعهٔ دیگر اندك نظمی بسلك سپاه راه دهد ممکن نشد . لاعلاج پریشان و حیران با معدودی چند عنان بسوی خمسه گشود . با قلیل مردمی از اهل ولایت در قصبهٔ زنجان متوقف بود . سه روز وسه شب علی‌مرادخان درآنجا متوقف وبتالیف قلوب مخالف وموالف پرداخته ، اسب باحضار هزیمت بردگان سپاه خویش روانه ساخت و از آنجا عنان عزیمت بصوب خمسه افراخت . چون بدومنزلی آنجا رسید هدایت‌الله خان با مردم زنجان ممهد گشته ، با ذوالفقارخان بنای تخلف گذاشته ، سر بشورش برآوردند وبدر سرای او هجوم کردند که اورا دستگیرودرنزد علی مرادخان دست آویزعذرتقصیر سازند . ذوالفقارخان وحشت زده وحیران یك جانب سرای را رخنه کرده و اسبی بدست آورده ، با دوسه نفر معدین خویش راه فرار در پیش گرفته ، چون بتوابع خلخال رسید کسان محمد خان سعدادی خلخالی اورا گرفته و بقید در آورده ، در حالتی که علی مراد خان درزنجان فرمانده وحکمران بودبنظر اورسانیدند . پس بامرعلی‌مرادخان بقتل رسید وروزگارش باختتام رسید .

ذکر داستان بی‌دخلی نواب ابوالفتح خان در امور جهانداری وتوجه این نور حدقهٔ دولت بجانب اصفهان

بر جرعه‌نوشان صهبای معانی وپیمانه کشان بادهٔ نکته دانی پوشیده نماناد که نواب ابوالفتح خان جوانی بود می گسار وباده‌پیما و مفتون کیف صهبا و شیفتهٔ نشانهٔ ساغر مینا ، زمانی نبود که از کیف راح هوش ربا بیخود ومست و از تسلط اقداح عقل آزما رفته از دست نباشد . چنانکه پیوسته از پدر بزرگوار بجرم مستی صدمات عظیمه میخورد وهمواره از والد ماجد نامدار بگناه می‌پرستی رنجها میبرد .

اکثر اوقات شرابش چوب بدر بود و گزلك باده‌اش ایذاء وطن‌برادر و در ایام حکمرانی وهنگام جهانبانی که مخلی نبود وکسی او را از ساغر کشی مدام وسرخوشی صبح وشام ممنوع نمینمود وشخصی نبودداد دل از مستی وکام جان از می پرستی می‌داد و لمحه‌ای ساغر کشی راح ریحانی واقداح عقیق ارغوانی را ازکف نمی‌نهاد . سروران حکمران وصاحب کشوران جهانبان گلهٔ خالق جهان را شبانند و متاع ناموس وکالای جان بندگان خالق انس وجان را پاسبان . شبان چون بمستی خفت گرگان قوی چنگال گله را می‌ربایند وپاسبان چون ترك هوشیاری گفت دزدان بدسگال متاع خانه وکالای کاشانه دست غارت میگشایند. کشور خدایان مسند آرا وفرمانفرمایان ملك خدا باید بیدار و هشیار واز احوال زیردستان خبردار باشند .

باده کشی اهل جهانرا خطاست	خاصه کسی راکه جهان پادشاست
کیفیت باده چوبی هوش است	مستی او چونکه فراموشی است
می کشی از شاه بود ناپسند	زانکه نشاید شه ناهوشمند
صاحب کشور نسزد باده خوار	خوش نبود شاه فراموش کار

البته کسی که زمانی هشیار و دمی خالی از خواب و خمار نیست اعتماد را نشاید و دوستی و دشمنی او دیگر بکار نیاید و از آن نوع سرمستی وازین گونه می‌پرستی ظلمت‌ها در کار وفسادها در روزگار پدید آید . بالجمله چون در ایام شهرباری شب و روز آن حضرت بان روش بپایان می رسانید ، چندانکه عم بزرگوار او را ازین حرکات ناهنجار منع می‌فرمودند ممنوع نمی گردید ومظنه بود که عنقریب خللی در دولت زندیه پدید آید وفتنه‌ای ازمکمن زمانه کمین گشاید که چارهٔ آن میسور و علاج آن مقدور نباشد وقطع نظر از آن آن‌جوان کم تجربه‌وخردسال بسعایت بعضی ازاراذل و غمز بعضی بی‌خبران سفله خصال در قصد عم بزرگوار میبود ، بعلت سستی رای وشراب فتنه‌زای ازآن جناب مطمئن خاطر نمیتوانست بود . نواب سپهر رکاب صلاح کار دولت وسعادت اهل مملکت وصلاح بندگان محافل

عزت ودولت رادرآن دیدندکه جنابش یك چند دخیل امورجهانداری وناظم کارگاه شهریاری نبوده ودرخلوت سرای زاویهٔ استراحت غنوده، احدی جرعهٔ شراب بشخص تمنایش ننموده ، بلکه بتوفیق جبری ترك ساغر کشی اورا عادت وفقدان شراب آن جناب را باعث سعادت گردد ودرهوشیاری در امور عقلی اندك تفکر نموده ، از نیك و بد زمانه آگاه وآن حالت اورا موجب انتباه شود . علی‌الصباح که شهریار عالم آرای خورشید از اوج افق مشرق طالع گردیده ، جهانبان کشور شب یعنی ماه عنبرین سلب را در خلوت انزوای مغرب نشاند نواب سپهر رکاب ازدر سرای ارگ ازیگران عز و شأن پیاده گردیده ، نواب جهانبانی را با برادرانش در میان سرای آورید ، بتراضی دل و مایهٔ عنف محکوم بتوطن وتوقف گردانیده ، پس اسباب معیشت ایشانرا از هر باب بغیر از روحانی شراب وبجز از بادهٔ ناب مهیا نموده وخود بادولت درعمارتی که در درب ارگ احداث شده بود منزل و بدولت و اقبال بتمشیت مهام وانتظام امور طبقات انام بازوی اقتدار گشودند و این شهریار والاتبار که بتفضلات حضرت جبارزمان دولت همایونش تازمان ابد پایدار بخواهش پدر بزرگوار بجهة تمشیت مهم عراق متوجه دارالسلطنهٔ اصفهان و خاك پای توتیا آسایش چون سرمهٔ صفاهانی نوربخش دیدهٔ اهل آن خطهٔ بهجت نشان گردیده . قاطبهٔ انام و جمهور خاص وعام یك مدت در سایهٔ سهی سروش از حرارت آفتاب تموز جهان سوز حوادث ونوائب که درآن اوان ازانقلاب دوران شیوع داشت باستراحت آرمیدند . چون علی مرادخان با ازدحام تمام که در آن قضایا در موکبش اجتماع نموده بودند از اعمال خمسه و قصبهٔ زنجان متوجه دارالسلطنهٔ اصفهان گردید نزدیك رسید از آنجا که علامات عصیان و طغیان ازناصیهٔ احوالش ظهور تمام داشت وغرور جور وطبع برتری جوی او رعایت حقوق پدر وبرادر نمی گذاشت دررکاب میمنت مآب این جهان بان کشورستان و دوحهٔ حدیقهٔ شوکت و شان اندرین اوان جمعی چندان نبود صلاح در توجه جانب شیراز دیده ، اما باقرخان

خراستکانی اصفهانی راکه علی مرادخان لقب خانی و حکومت اصفهان داده بود مأمور بملازمت موکب سعادت کوکب فرمود ، عنان جلالت بصوب خطهٔ دلنواز شیراز گشودند . چون اقصی مطلب از جمع این کتاب وعلت غائی از تحریر این صحیفهٔ مستطاب تدوین وقایع دولت این خدیو کامیاب است وسایر وقایع بجهة انتظام این مدعا بالتبع نگاشته میشود ودر ایراد آنها بسط کلی ضرورت ندارد ، بسبب ایجاز بتحریر معظمات واقعات اکتفا نموده ، انشاء الله درین نزدیکی قلم زیبارقم باقصی مطالب خود رسیده ونگارش وقایع بدایع اوان این دولت جاویدمدت فایض گردیده ، باظهار مفصل احوالات خواهد پرداخت و جمیع وقایع کلی وجزوی را بزبان فرخنده بیان متعرض خواهد شد وعلم فصاحت درمیدان حکایت خواهد افراخت .

ذکر پریشانی اساس دولت علی مراد خان در دارالسلطنه اصفهان بتقدیر خالق انس وجان و کیفیت آن

ابرش خوش خرام قلم و ادهم تیزگام کلك زیبا رقم درتحریر کیفیت وکم درفضای بهجت فضای این دفتر محترم بدین روش تیزگام وسبك قدم می گردد که : چون علی مرادخان وارد اصفهان وترازندهٔ شوکت و شان گردید یك چند بتحمیلات زیاده از حد اعتدال ومطالبه و اخذ منال ومال و حوالهٔ وجوه کلیه برسم اسم نویس از رزاز وبقال و اهل آن ولایت مینو مثال بزیر بار صعب احتمال کشیده ، از امتعه و نقود غیر معدود و ساختگی لشکر نامحدود تدارك افواج وجنود نمود . بعد از آنکه چندی توقف کرد صید مراد خان ولدخدامرادخان زند عمزادهٔ خودرا لشکری انبوه داده ، بجانب فارس فرستاد . محمد طاهرخان خالەزادهٔ خودرا که مأمور بکوه گیلویه کرده ودر آن حدود بود باعانت صید مراد خان فرمان داد که هر گاه وهرجا که بجهة ایشان میسر وامکان داشته باشد عنان جلادت گشایند وسرداران سپاه افزون از حدّ و مر از صد مره تا بمنزل کوشك زر که نخستین منزل سرحدّ فارسست بطریق جلادت پیموده ، درآن سرزمین سنگری مطمئن بسته ،

باستحکام تمام نشستند . نواب سپهر رکاب حسن خان ولد خود را با لشکری باشکوه بمقابل آن گروه ، علینقی خان پسر دیگر را که بدارالعباد یزد رفته بود در آنجا اقامت داشت نیز مقرر فرمودند که بحسن خان پیوسته ، سرراه بر سرداران علی‌مرادخان بسته ، بمجادله قیام نمایند . حسب‌الفرمان قضا تمکین آن دو برادر با یکدیگر قرین ، درهمان کوشک زر وتوابع آن سرزمین تلاقی آن دو دریای کین و تقابل دو کوه متین اتفاق افتاده ودلیران دوجانب غازی ودلاوران مقابل ومحاذی از دو سو درتك وپو بر آمدند وبازار شمشیر وخنجر گرم و تیغ وتیر در خون ریزی بی‌آزرم شد . درآن دار و گیر شکست بر لشکر علی‌مرادخان وهزیمت برآن سپاه گران افتاد ، سر بصحرای هزیمت و بجانب اصفهان روی عزیمت نهادند . علی مرادخان را از ظهور این‌امرناملایم دریای‌سخط‌وغضب متلاطم وسپاه غیظ وخشم او در عرصهٔ طبیعت متهاجم و بنزد دلیران در کنار میدان عازم و خود بتوجه صوب فارس جازم شد . پس باطنطنهٔ تمام ودبدبهٔ مالا کلام برزین فلك تمکین جواد گردون خرام برنشسته وسپاه سپهر دستگاه دردنبال رایات سیل روان جدول سبیل گشته ، روی بباغ سعادت آباد آوردند . در آن‌عمارت مینو منزلت منزل کرده و جزایرچیان‌لشکر که‌درمرتبهٔ‌هفت‌وهشت هزار نفر بودند ازاهالی توابع عراق با یکدیگر اتفاق ، باعلی‌مرادخان ترك وفا ووفاق کرده وفتیلها را سوزان و بهیئت اتفاقی بسوی اماکن و اوطان خود زاری کنان روی آوردند . آن معنی بسیار بدلیران سپاه ومعسکر اثر کرده وهردسته براسبان تیزرو سوار وراه‌پیمای همان‌هنجار وهریك متوجه شهرودیار خود گشتند . علی‌مراد خان ازین معنی حیران گردیده ، اونیز بامعدودی ازغلامان وبقایای سپاهیان عنان بجانب‌قلمرو دشت همدان گردانید . چون این واقعهٔ تفرقه جنود علی‌مرادخان انتشار یافت حسن‌خان مراجعت بشیراز ، بخدمت پدر فرخنده سیر سرافراز ، علینقی‌خان بجانب دالسلطنهٔ اصفهان شتافت . در آن خطهٔ غیرت بخش خلد وجنب اساس عیش وعشرت فروچیده ، درمحفل طرب بساطلهو

ولقب گسترید . ازکار علی‌مرادخان بکلی غافل گردیده ، بمجرد ورود باصفهان علی‌مرادخان راکه بجز معدودی سپاه اورا همراه نبود واگر تعاقب او مینمود البته برو منصور ویکباره قلع مواد اینهمه شر و شور که بالاخره ازو ظهور نموده می کرد وکار بجائی نمی‌رسید که خود وپدر والاگهر وبرادران وآن چنان‌دولت از شیران ناسپاس حق‌ناشناس بزوال رسد وسرانجام آن بقیل وقال کشد . مختصر سخن : علی‌مراد خان یك چند در بلدهٔ همدان نشیمن وتألیف قلوب دوست و دشمن کرد وبعد از اندك خودسازی دیگر باره آغاز ترك تازی ، روبجانب دارالسلطنهٔ اصفهان ورای بچارهٔ کار علینقی‌خان آورد . علینقی‌خان‌نیز بعد از اطلاع بر کیفیت جمعیت وتوجه اوباجمعیتی که داشت رایات‌نهضت باستقبال علی مرادخان افراشت و چون دو سه منزل بپای جلادت در نوردید آن دوکوه خارا و دو دریای پر پهنا باهم تلاقی کرده ، کار بخون‌ریزی و امر بستیز وآویز انجامید . در اندك زمانی خونهاریخته وسرها بفتراکها آویخته وعنانهای تکاوران گسیخته و گرد های بلا در میدان هیجا انگیخته ، خاکها بر فرقها بیخته ، لشکر علینقی خان از صفحهٔ میدان گریخته شد . علینقی خان باحالی پریشان‌عازم شیراز ، و علی‌مرادخان مجدداً باجلال واعزاز متوجه اصفهان ودرآن خطهٔ بهجت نشان بر گردن کشان سرافراز وحکمران شد .

ذکرحرکت موکب علی مراد خان از دار السلطنه اصفهان بجانب شیراز جنت طراز بتقدیرخدای بنده نواز

خامهٔ عنبرین شمامه و کلك بلاغت ختامه در تقریر این داستان بدین شیوه رطب‌اللسان می گردد که : چون لشکرهای عراق از ایلات و جزایری و غیر ذلك گروهی انبوه بعلی‌مرادخان پیوسته وازخدمت گزاری درعهد ثبات قدم بستند مشارالیه از آن ازدحام کلاه گوشهٔ غرور باوج چرخ نیل فام رسانید . طمع تسخیر و تصرف الکای فارس‌اورا شیفته گردانید . نخستین مراد خان زند هزاره راکه مردی دلیر و جوانی‌صاحب تدبیر بود بمحل آباده‌که در وسط مسافت میانهٔ اصفهان

و شیراز واقعست فرستاده ، گروهی از لشکریان موکب را بمتابعت و مرافقت مشار الیه فرمان داده و خود نیز با گروهی انبوه که دشت وکوه ازهجوم ایشان بستوه بود از اصفهان اعلای اعلام شوکت وعان و متوجه صوب چهارمحال ، در چمن گندمان نصب خیام فلك تمثال نمود . چون مراد خان مزبور معروض آن سپهدار بر غرور گردانیده بود که نواب سپهر رکاب تقی خان ولد خود را با لشکری آراسته مشحون بانواع تجمل وخواسته بصوب آباده فرستاده ، علی مرادخان اکبرخان ولد زکی خان را که درآن اوان از شیراز بطریق فرار و استخلاص بملازمت او اختصاص یافته بود باعانت مراد خان مامور باباده نموده ، چون اکبر خان بمحل مزبور رسید تقی خان ازلشکر مراد خان شکست یافته ، بطرف شیراز عنان تافته بود . اکبرخان در آباده توقف نکرده ، بتعجیل تمام رو بجانب شیراز آورده و حقیقت حرکت خودرا بعلی مراد خان اعلام کرده ، علی مرادخان نیز از عقب محرك لشکر فولاد قبای آهن سلب واز اندیشه انجام کارها با هزار تاب و تب بصوب شیراز عنان گشای ادهم و اشهب و منزل خسروشیرین را بجهة مقر موکب عز و تمکین منتخب نمود . در منزل مذکور خبررسید که اکبرخان تا بلوك ایذج و قریهٔ شهرك روی تهور آورده و نواب سپهر رکاب حسن خان ولد دیگر را با لشکری گران وسپاهی بی کران از شهر شیراز بیرون وشورش افگن کوه و هامون کردند . علی مراد خان ازاندیشهٔ آنکه اکبرخان طاقت مصادمت آن سپاه گران را نیاورد برسم راه نوردان صبا و دبور از خسروشیرین مرحله پیمای آن راه دور و دراز و ازبلوك بیضا شش فرسنگی شیراز در برابر اردوی حسن خان رافع الویه واعلام ومؤسس اساس انبوهی احشام گردید، حسن خان بمحض ظهور طلیعهٔ علی مرادخان منهزم گردید . سلك جمعیتش از یکدیگر پاشیده و راه مراجعت در نوردید . مخفی نماناد که نواب سپهر رکاب را جمعی ازاولادذکور بودند : این سهی سرو حدیقهٔ دولت و نور حدقهٔ جلالت اکبر اولاد

آن جناب و آبروی آن دودمان سعادت انتساب و مهد علیا والدهٔ مکرمهٔ ایشان همشیرهٔ قدسیهٔ جناب زکی خانست ، سه پسر دیگر از یک مادر ، والدهٔ آنها از اهالی قیر که ناحیه ایست در گرمسیرات فارس بود . اکبر آن سه نفر تقی خان و اوسط علینقی خان و اصغر حسن خان ، بغایت نا خلف و با وجود آن شرف که اخلاف نواب سپهر رکاب باشند دولت آن حضرت بعلت نا خلفی و نا اهل بودن آن سه برادر با نام نیکو که سالهای دراز اندوخته بودند زمان را از یاد رفت . ایشان را خالوئی بود رفتارش نا هنجار ، بالمواط و اراذل متصف بناخوش ترین صفات و خصال واوضاع آن سه برادر مصدوقهٔ « ولد الحال یشبه بالخال » . این گلبن سرا بوستان شهریاری و خسروی و تازه گل گلستان صوری و معنوی در ایام حیات عم نامدار و پدر بزرگوار از نا اهلی و ناسزائی و بیهوده کاری و هرزه درائی آن سه برادر از دولت پدر و نعمت والد نامور قطع طمع و صرف نظر فرموده ، در سرای دیگر بدولت وسعادت درظل حمایت عم عالی قدر آسوده بودند . چندان که پدر والا گهر وسایط بر انگیختند از غایت آزردگی خاطر فیض مظاهر ونهایت کدورت باطن و ظاهر مفید نیفتاد و آن حضرت بدولت پدر نامور دیدهٔ التفات نگشادند . تا در آن زمان که علی مراد خان در الکای فارس نزول نمود آن حضرت از آزردگی خاطر خطیر وحیله و کید علی مراد خان صاحب تزویر باو پیوسته ، عهدا موافقت با برادران می بستند . چنانکه مفصل آن درین عنوان رقم پذیر و نگاشتهٔ قلم فصاحت صریر ونقض عهد علی مرادخان حیرت بخش عاقلان بصیر خواهد شد .

بیان اتفاق این جهانبان کشورستان باعلی مراد خان وسایر وقایع آن زمان

بلبل خوش دستان بستان خامه وطوطی شیرین زبان کلک عنبرین شمامه در سرا بوستان ورق و شکرستان این مبارک نسق بدین ترانه گذرانندهٔ فسانه میگردد که : چون بنحو مسطور از فضای خوش هوای

بلوك بيضا حسن خان روی گردان شد رایات علی مراد خان بطریق قرین الشرف شیراز دراهتزاز وطایر شوقش در هوای تصرف آن ملك دلنواز بپرواز آمده ، وارد خارج شهر ودر مقدم قریهٔ موسوم بکشن یك فرسخی قلعه بار نزول گشاده ، بنای توقف نهاد وسنگری متین که درمعنی قلعه‌ای بود حصین بسته ، بتشویش خاطر وتزلزل باطن وظاهر بنشست ، زیراکه قلعهٔ شیراز نه‌چنان حصاریست که باستظهار بال‌طایران فلك پرواز وهم وخیال که فراز نه آسمان حصارآشیان پست‌ترین آشیان ایشانست برمشرفات آن توان رسید وبسلم فکر واندیشه که اوج گردون نخستین پلهٔ آنست فراز خاك ریزش را توان پیمود . از صدمهٔ تیشهٔ حفاران خندقش پشت سمك ناسور و از شعلهٔ آتش حارسان بروجش چراغ سماك بی‌نور ، غرفاتش بافلك زحل ردیف وشرفاتش باچراغ اطلس الیف . بسیاری لشکر وافزونی حشم وحشر در درون قلعه‌زیاده از آن‌که عارض ادراك را شمار آن مقدور و محاسب عقل دراك را حصر آن میسور تواند بود . بعد از نزول بسنگر کشن هر روز فوجی از شیران جنگ جوی و پلنگان تندخوی از درون شهر چون شیران آجام و پلنگان کنام بیرون تاخته و بطرفة العینی لشکر بیرونی را فوجی کثیر چون نخجیر بخاك و خون انداخته ، مراجعت مینمودند و روز دیگر بهمین طریق راه پیموده ، دست بپیکار وپای برفتار صبا و دبور میگشودند . چون درین اوان این جهانبان اقلیم گیر کشورستان بخواهش پدرفرخنده‌سیر بجهة انتظام کوه گیلویه دربلدهٔ بهبهان آرایش بخش‌مسند شوکت وشان بودند گروهی انبوه سپاه پلنگ جنگ ونهنگ آهنگ درخدمت آن حضرت‌اقتباس انوار سعادت مینمودند . علی مراد خان از شبیخون این شاهباز همایون مطمئن و مامون نبود . لاجرم دکان افسونگری باز وفسون ساحری آغاز وبنیاد حیله وری از طبع فسون ساز نموده و راه‌کید ومکر را درفضای وسایل بقدم قلم‌تحریر پرداز پیموده . بخدمت آن سرلوحهٔ کتاب کمال وفهرست دفتر جاه و جلال شرحی بنگاشت ودرطی آن معروض داشت که : این نیازمندان

داور ارجمند هر دو فرزند یك مادر ، از جانب مادر با هم یاور و خیرخواه ونیك اندیش یکدیگریم . غایتش آنکه آن حضرت را برادران دیگر میباشند ناسازگار و ناخوش اطوار ، خداوند خصایل ناپسندیده و صاحب شمایل نکوهیده ، آن حضرت از سوء صفات ایشان از پدر والاگهر دامن کشیده و از خباثت ذات آنان از دولت والا ناهموار بگزلك انزجار وبمقراض انقطاع پیوند ارتصاد بریده ، بالجمله ازیشان بغایت منزجر و بکلی آزرده خاطرند . اگر بهمت بلند با این نیازمند سازگار وبهنجار برادری برفتار آیند ، در اجرای امری که درپیشست برادر خویش را مددگاری واین محب خیراندیش را یاری نمایند بعداز حصول فیروزی بمقصود وبعنایت‌الله الملك المعبود کشور فارس و ملك عراق که درحقیقت آن نوردیدهٔ آفاق هردو را وارث باستحقاق میباشند در میان ما دو برادر باشتراك و گواه بدین مواضعه یزدان پاك و شاهد برین معامله خالق عناصر وافلاك میباشد . ازآندو مملکت هریك را که آن حضرت اختیار نمایند بخاصهٔ سرکار خویش برادرند و آن دیگر را باین برادر صداقت کیش واگذارند . پدر والاگهر که این ذرهٔ احقر نیز پرورده وتربیت یافتهٔ دست مرحمت اوست مشخصست که بجز مطاع ومنقاد نخواهد بود واز هیچیك از لوازم تبجیل وتعظیم ومراسم توقیر وتکریم ایشان که برین بندگان واجب عینیست خودداری نخواهیم نمود . برادران در تحت حکم وفرمان آن حضرت خواهند بود که بطریق که خواهند ایشانرا بدارند وبهر نحو که صلاح دانند باآنها بسر آورند . این نیازمند را بابرادران آن حضرت بهیچوجه کاری وبااخلاف نواب سپهررکاب هیچگونه شماری نیست . چون رسل ورسایل علی‌مرادخان بتوالی رسیده وافسونگری آن جادو زبان بتواتر انجامید وباین شروط موافق‌مضبوط وعهد وپیمان غلاظ مربوط ازجانب او صادر گردید بنا بر جهات مذکورهٔ سابق حضرت جهانبان کشورستان بمرافقت و ملاقات او رضا داده وبانواع لشکر وطبقات حشم و حشر و اسباب دولت واثاثهٔ عظمت بجانب اردوی او عنان سعادت گشادند و مبلغهای خطیر از نقود

و نفایس برسم یاد بود و طریق ره‌آورد در نزد او برطبق مردی و انسانیت نهادند . آن دوست شیاد مکار وآن برادر پران و افسونگار غایت بشاشت و نهایت مسرت از ملاقات آن دوحهٔ ریاض فیاض دولت ابراز و اظهار کرده ، شرایط ساحری و نهایت افسونگری که اورا ضرور و درکار بود بظهور آورد . برعقلای زمان و خردمندان خرده دان مخفی و مستور نیست که التفات این مهر منیر سپهر سروری و اتفاق این ماه تابان آسمان برتری درچنین وقتی علی‌مرادخان را چقدرموجب ازدیاد قدرت و آن نا حق شناس پریشان حواس را در چنان هنگامی چه مایه باعث اعتلای پایه و منزلت گردید . باین ترتیب بمنتهای آمال که میسرشدن آن در نظر عاقلان بغایت دشوار می‌نمود باسانی‌رسید. بالاخره ازراه حق‌ناشناسی حقوق‌آن حضرت را ازخاطر برده و پیشهٔ غدر و خلاف عهد را پیش‌آورده ، سزای عمل او را بکنار و حق بحق دار رسید .

ذکر چگونگی سلطنت علی مراد خان و وقایع آن ایام محنت انجام غم آغاز

فاتح ابواب تواریخ وسیر یعنی‌کلک معنی پرور افسانه پرداز این خبر میگردد که : چون توقف علی مراد خان درخارج قلعه وسنگر کشن بطول انجامید وزمان محاصرهٔ او نزدیك بیك سال کشید درآن مدت روزی نبود که دلیران قلعه دار و بهادران درون حصار از قلعه پای دلاوری بیرون و قدم مردانگی بوسعت گاه صحرا وهامون نگذارند و بهر حمله جمعی کثیر ازسپاه بیرون را عرصهٔ تیغ بی دریغ‌نداوند. علینقی خان که قبل از وقوع آن واقعه بفرمان نواب جوزا رکاب و حکم بدر والا جناب بجانب کرمان شتافته بود درآن ایام مراجعت و شبانگاهان با جمعی همراهان خودرا بدرون قلعه رسانیده ، بهرتقدیر نوایر بلا هرروزه بذروهٔ فلك اعلا اوج گیر و اراضی اطراف شهر از خون جوانان و پیر عجین و غیرت آبگیر ورشك غدیر واز شرارتوپ وتفنگ خرمن سپهر مینا رنگ پرنور و از تراکم دود و تهاجم غبار خورشید جهان سوز ومهرعالم افروز بی نور بود . تسلط علی‌مرادخان

بلکه استیلای قیصر و خاقان بان حصار فلك شان در نظر خردمندان از بابت محالات و ازمقولهٔ خوارق عادات می نمود . زیرا که نه سکان حصار بی قوت ونه لشکر خون خوار قلعه دار بی قوت بودند و درآخر حال که اخترمقیم وبال شد جماعت باجلان ومافی درون حصار وچاکران نواب گیتی مدار با علی مراد خان در جزو ساز گار و اورا بدست دادن قلعهٔ استوار خرم و خرسند وامیدوارگردانیده ، سحر گاهان که قلعه گشای فالق‌الاصباح بیرق حریر سفید صبح صادق را برفراز دروازه های افق شهرمشرق در پای کرد طوایف مذکوره که‌دروازه‌هارا متصرف بودند یگران وایشان‌ازطریق خدمت نواب سپهر رکاب منصرف گردیده و آواز های بلند بدعوت اکبرخان که درآن حوالی پیشوای سنگر بود گشادند . اکبرخان از استماع آن آوازه بسرعت بی‌اندازه خویشتن را بدروازه رساند . دری‌مشهور بدروازهٔ باغ شاه را بحیطهٔ ضبط در آورد . علینقی خان بمجرد اطلاع با معدودی از غلامان بر آن قوم تاخته ، قریب بان بود که دروازهٔ شهررا استرداد ساخته ، مجددا استحکام دهد که خبررسید از دروازه شاه داعی‌الله نیز فوجی دخول نموده ، آن دروازه را نیزگشوده ، علینقی خان از پیشرفت کار مایوس ، از نیرنگ چرخ فسون‌گار قرین افسوس گشته ، متوجه درون ارگ و بامر پدر والاگهر دروب را بسته ، بانتظار حکم قضا نشستند ، تقی خان که در خانه وسرای مسکن خود باطمینان فراغت قدیم بدروازه نزد اکبرخان رفته ، آن مردود بدست خود تیغی برآن جوان بیچاره فرودآورد و اورا شهید کرده ، نواب سپهررکاب که بقاعدهٔ روزگار وطریقهٔ آئین مردم حق گزار مظنهٔ هیچ گونه سوء رفتار بعلی مراد خان نداشت از در مصالحه در آمدند و مشارالیه نیزآن حضرت را بایمان وپیمان موکد مطمئن کرده واز ارگ بیرون‌آمده ، در باغی که در جنب ارگ احداثی نواب غفران ماب ومدفن آن جناب ود نزول فرمودند . درساعت اکبرخان بامرعلی‌مرادخان ازقفای ایشان در آمده ، دیدهٔ دریده را ازهمگی حقوق و نعمت چندین سالهٔ آن حضرت بوشیده ، جهان بین آن نور دیدهٔ جهانیان را بگزلك بی

شرمی و بیشتر بی‌آزرمی کور و چراغ بینائی آن چشم را که پیوسته
پرتو التفات بحال آن کافر نعمتان انداخته بود بی‌نور نمودند ، باعلینقی‌خان
نیز راه همین معامله پیمودند . حسن خان نیز درایام حصاربندی باجل
طبیعی درگذشت ، ازجفای آن بیوفا خلاص گشته بود . نواب سپهر رکاب
بعد از دو روز برین سراچهٔ غم‌آباد واین تنگنای پرفساد دست‌بیزاری
افشانده ، همای همایون روح پرفتوح را ازین تنگ قفس واین‌خرابهٔ
پرخار وخس رهانیدند . درالسنه مذکور شد که ازحمیت طبع غیرتناك
بمشت تریاك خودرا هلاك وآن جان پاك بان واسطه ازین تیره مغاك
بسوی نزهت سرای افلاك بال پروازگشودند و در فضای قدس توطن
نموده ، علینقی خان نیز بعد از تضییع نطع چشم بخنجر جفا بسوی
دیار فنا راه پیما و دو برادر دیگررا بعیوب عمی مبتلا ساخته ، علی
مرادخان را از خلاف عهد و میثاق که بدان خدیوآفاق نموده بود و
حق ناشناسی نعمتی که درتمام عمر او ازخوان مکرمت و سفرهٔ عاطفت
آن دودمان عالی شان باو رسیده بود بزودی بسزای عمل گرفتار و
گرفتار خسران بوار و دربند وخامت سرانجام روزگار گردید . این
بدنامی اورا تا روز قیامت حاصل و ذکر صفت نا ستوده اش تا قیام
ساعت اهل عالم را نقل محفل شد . بعد از واقعات از اکبرخان نیز
نامطمئن گردیده ، روزی در خلوت بغفلت اورا گرفته ، جهان بین اورا
نیز از بینائی عاطل و پس از یك دو روز آن صید زبون گشته را
بتیغ ستم بسمل نمود و دست جفا داری براهل شیراز گشود . بیست
هزار تومان نقد از بیچاره و بی نوا و ناتوان و توانا اخذ کرده ،
آن‌مردم فقیر بی‌جرم وتقصیر را بقید انواع شکنجه بتعذیب درآورده ،
بعد ازآن کافر نعمتی که شیوهٔ دیرین وشیوه وآئین آن‌بی‌پیمان بی دین
بود ظهور دیگر کرده ، ازشعلهٔ خرمن سوز خوی عربده جوی‌خویش
تجلی دیگرآورده ، نور حدقهٔ بینائی جهانبانی ابوالفتح‌خان ودوبرادر
و برادران آن مرغ خراب آشیان را هم ببلای عمی گرفتار و بدرد
بی بصری خاطر آزردهٔ آنهارا هزار آزار کرده ، کوچ و بنهٔ خود
و پردگیان حریم عز وشان این جهانبان اقلیم ستان وکسان و متعلقان

جمیع اعزه و اعیان الکای فارس وخانواری خوانین و سرکردگان و قاطبهٔ ایلات را از ذکور واناث و خدم و حشم و جمیع اثاثهٔ دولت نواب غفران مآب را که درمدت ابتداد آن دولت درشیراز جمع آمده بود برداشته ، روی بدارالسلطنهٔ اصفهان گذاشته ، صید مرادخان عم‌زادهٔ خود را که در حرکت بصوب فارس حکومت دارالسلطنه داده بود طلب کرده ، حکومت شیراز و ضبط و نسق آن ملك خلد انباز را بقبضهٔ تصرف او در آورد .

بیان بقیه احوال علی‌مرادخان بعد از نزول او بدارالسلطنه اصفهان و کیفیت و گزارش آن

بر واقفان رموز دانائی و دانایان مواقف عبارت آرائی پوشیده نماناد که : علی مراد خان بعد از ورود اصفهان و نزول بآن ملك غیرت خلد و جنان بساط می گساری و سفرهٔ باده خواری گسترده و رسم جرعه نوشی و شیوهٔ پیمانه کشی را ازحد متعارف فزون کرده ، قاعدهٔ تازه را موسس اساس و کیفیت شرابش همیشه بسرحد نقل‌حواس بود . کار باده خواریش از رطل و پیمانه بخم وخم خانه رسیده ، غذای روزش راح ریحانی وطعام شبش عقیق رمانی گردیده ، ازغایت ولوع صاف و درد در بنظرش یکی و دریاها در چشمش اندکی می‌نمودومکرر اورا ازمحفل دیوان چون سبوی باده بدوش وبکرات از بارگاه عزوشان ازنشائهٔ می بی‌هوش می‌بردند . مردمانی که مشاغل عظیمهٔ سلطنت برای و روی ایشان تمشیت پذیر و مهام کلیهٔ مملکت بید قدرت آنها صورت‌گیر بود بجهة دوام اقتدار وتشویش سلب‌اختیار خود اورابشراب مدام تحریص وبمستی صبح وشام تخصیص‌می‌نمودند، که دخل و تصرفشان درکلیهٔ امور بی مانع و مداخل باشد و منافع بی مشارکت صاحب دولت بایشان واقع شود ، تا از افراط شراب و تفریط خورد وخواب آن بی‌نوا بامراض مهلکه مبتلا وبسعی خود پرستی آن بندگان صدر نشین ایوان فنا گشت ؛ چنانکه مفصل آن نگاشتهٔ کلك در افشان وزبان زدخامهٔ شیرین زبان‌خواهد شد ، مختصرسخن : بعد ازآنکه علی‌مراد خان با دوست و دشمن بکام خاطرخویشتن عمل

نمود ، ازین جهانبان دشمن شکن بغایت مخوف و پیوسته همتش بحراست آن حضرت مصروف بود ، روز بروز اندیشه‌اش در تزاید و اطمینان از ضمیر وحشت پذیرش تباعد می‌نمود . این بحر مواج بجهة تسکین خاطر آن سست مزاج سیصد چهارصد نفر غلامان خاصة خودرا اخراج و بمعدودی عملهٔ خدمت گذار رفع احتیاج فرمودند . آن هم موجب آرامش و باعث آسایش اونگردیده ، هم چنان مشوش و ضمیرش از اندیشه پرآتش بود . مرتبه‌ای که یکی از نجبای شیراز که درلباس درویشی و از غایت صافی ضمیری با صغیر و کبیر در نیك اندیشی و در نظر همتش شاه را با گدا خویشی و برسم منادمت درخدمت آن خدیو کشور سعادت بسر می‌برد ، بمحض اینکه با اهل فارس بسبب شراکت موطن ترددی می کرد وباین وآن روزی بمصاحبت بسر می برد از اندیشهٔ آنکه مبادا ارتباط آنها را بان حضرت باعث و بان علت فتنه حادث شود و هلاك او را باعث گردد اورا خواهی نخواهی بمسافرت تکلیف واز توقف اصفهان تخویف وبضرورت روان نمودند . چون استیلای اندیشه بخاطر توهم پیشه اش بسرحد افراط رسید و پیشنهاد ضمیرصلاح اندیشش گردید که آن حضرت را بسفری مامور و از قرب ایلات و اخلاص کیشان دودمان عالی درجات دور نمایند . لهذا فوجی از لشکررا که معتمد می دانستند مامور بملازمت موکب سعادت کوکب نموده ، این خدیو کشور جلال را مکلف بسفر کردستان اردلان و تنظیم آن عرصهٔ وسیع‌البنیان ساختند . درساعتی میمون و در زمانی بمبارکی مشحون فراشان ستبر بازوی قوی پشت و خیامان محکم پنجهٔ درشت انگشت خیمهای سپهر مثال وسراپردهای فلك تمثال بفضای هامون برپای کردند و ملتزمان موکب نصرة کوکب در رکاب سعادت انتساب روی توجه بجانب مقصود آوردند . چون یك مدت اراضی سنندج مقراردوی ملایك مخرج شد یك باره ضمیر علی مراد خان بهراس و خاطر صلاح اندیشش بوسواس افتاده ، دوری آن حضرت بردل سوداء منزلشان بار اندیشه نهاده ، خواهشمند مراجعت موکب مسعود گردیدند . چون دارالسلطنهٔ اصفهان از نورشمع

حضور خورشید گیتی فروز فروغ دولت در دست سعادت گرفت ویك چند ساعت آن ولایت از مقدم سعادت توام رونق گلزار ارم پذیرفت مرة بعد اخری وحشت برخاطرشان غالب و مسافری آن حضرت را مجددا طالب و مواکب ظفر کواکب دیگر باره راه نورد آن جانب گشت . مجملا : نگاهبانی حفظ الهی وسرداری لطف حافظ ماه تاماهی آن حضرت را ازشر آن شاه کشور بدخواهی محافظت فرمود وازفیض فضل خویش این خدیو معدلت کیش را زیب بخش مسندجهانبانی وبمن افزای چهار بالش کشورستانی نمود .

بیان احوال آقا محمدخان قاجاروچگونگی استیلای اوبالکای مازندران وچگونگی آن

دارای دارالمرز صحیفهٔ ورق یعنی کلك گوهر سلك چگونگی این حکایت را باشرف عبارات بفرح آباد این دفتر فرخنده سپرساری می گرداند که : آقا محمد خان قاجار ولد اکبر محمد حسن خان و سه چهار نفر برادران او در دارالعلم شیراز سعادت طراز شرف اندوز خدمت نواب غفران ماب بوده ، بلوازم خدمت اقدام مینمودند ، در روزی که قضیهٔ هایلهٔ آن جناب وقوع یافت و روح بر فتوح آن امیدگاه شیخ و شاب ازین عالم خراب روی همت برتافت از اتفاقات آقا محمد خان ازشیراز بیرون وبشکار بسوی هامون رفته ، بتماشای کوه و در و دشت ومتوجه گلگشت بود . چون خبر وحشت اثر را مسموع داشت خلاصی خویش‌را از آن ورطه غنیمت پنداشته ، رایت عزیمت بجانب استرآباد ومازندران که موطن اصلی ایشانست برافراشت وبسرعت برق خاطف و تعجیل ریح عاصف طی مراحل و مواقف نموده ، چون بمحل ورامین وساوجبلاغ ری رسیدا کراد اینانلو را که بامر نواب غفران ماب مغفرت انتساب درآنجا توقف و توطن داشتند بمواعید ملك و مال و نوید جاه و جلال با خود برداشته ، روی بمازندران گذاشت . مردم مازندران واهل آن عرصهٔ بهشت نشان که در آن اوان واقعهٔ هایله را شنیده ، بی‌صاحب گردیده بودند ، سرداری آقا محمد خان راقبول و

مهدی خان ولد محمد خان دادو سوادکوهی حاکم آنجا با جمهور برایا خویشتن را بخدمتش مشغول نمودند . مشارالیه در آن ولایت بقدر حال استعدادی بهم رسانید . استراباد وسمنان و دامغان را نیز که در جوار آن ملک و دیارست مضبوط گردانید . علی مراد خان یکدفعه امیر گونه خان افشار را که در رکاب سعادت انتساب این خدیو کامیاب از شیراز باصفهان آمده ، در حال مراجعت آن حضرت ازراه خباثت جبلت وفساد طینت ترك ملازمت رکاب باسعادت نموده ، طریق خدمت علی‌مراد خان را بیموده ، چون مشارالیه مردی بود بشرارت معروف و بفساد حال موصوف علی مراد خان بتصور اینکه اورا بکاری مشغول سازد که بلکه صحیفهٔ هستی را از غبار وجودش بپردازد نام‌سرداری مازندران را وحرب آقا محمد خان را باو نهاده وبعضی لشکر های ری وقزوین را بمتابعت او فرمان داده روانه نمود . مومی الیه بتوابع ری وقزوین شتافته وقلیل جمعیتی را تار و بود بهم بافته ، عطف‌عنان بجانب مازندران نمود ، تانواحی آمل راه جلادت پیموده ، در آنجا اورا باآقا محمدخان تلاقی وشکست برمشارالیه افتاده ، یکنفر ولدش که جوانی نیکو وپسری خوبرو بود درآن قضیه روی بدارالسلام بقا نهاد . امیر گونه‌خان شکسته وپریشان وارد قزوین وچندی گوشه‌نشین وبالاخره درحالی که در اصفهان بطریق بیان قلم شیرین زبان‌جزایربان موجب پریشانی دوات علی‌مراد خان شدند فرصت کرده وشرارت ضمیر را بظهور آورده ، قلیل سواره وپیاده از افشاران طارم طایفهٔ خودرا جمع آوری و روی طمع بجانب گیلان آوردند . هدایت‌الله خان در هنگامی که بعلت خروج اهل ولایت بغایت‌محتاج بتقویت بود مشار الیه را استقبال و در چهار فرسنگی رشت انصار هدایت‌الله خان در جنگل و آن ناحیهٔ پروحل مشارالیه را محیط گردیده ، دستگیرش کردند وباقبح وجهی ببلدهٔ رشت آوردند . بعد از اندك زمانی بیمار وبمرض گرفتار گشته ، باجل موعود یابدوای جان فرسود درگذشت . آقا محمد خان یك دونوبت ازمازندران پای بیرون نهاده ، بسوی ری عنان گشاده ،

محمد طاهرخان خاله زادهٔ علی‌مرادخان که مأمور توقف طهران بود محصور و کاری از پیش نبرده ، یکدفعه از طهران درگذشته ، در نواحی همدان باشاه‌مراد خان زند ومرادخان زند هزاره که بحکم علی مرادخان سردار و درآن دیار رایت افراز عرصهٔ اقتدار بودند او را تلاقی افتاده و سرداران مزبور را شکست داده ، پای رجعت بسوی ولایت خود گشوده ، مختصر کلام : بعداز معاودت علی‌مرادخان ازسفر فارس چون مدت دو سال در دارالسلطنهٔ اصفهان محفل آرای ایوان جلالت گشته ، ماهیچهٔ اقبالش ازاوج مهروماه درگذشت وصاحب‌دیوان قضا طغرای غرای کشور خدائی را بنام او نوشت . لشکرش از مور وملخ افزون وسپاهش از ریگ هامون وهوس دارائی و هوای گیتی گشائی در خاطرش مکنون شد . نخستین بفکرکار و خیال دیار آقا محمدخان افتاده ، شیخ ویس‌خان ولد اکبرش را ، که طفلی بود در وادی زندگانی مرحله نورد و در اواسط عشر ثانی ، مرتبهٔ سرداری وسپاه سالاری داده ، محمد طاهر خان را باوجود قوادو رؤس‌افراد که زیاده از هشت هزار سپاهی باستعداد بود ، سلب وسلاح جملگی ازآهن وفولاد مأمور بهمراهی اوروان ، لشکر آتش خوی‌جنگجوی بسوی مازندران ، چون خیل شیران گرم پوی شدند . علی مرادخان بنفس خویش نیز بجهة استظهار سپاه مزبور وپشت گرمی لشکر مذکور بادبدبهٔ خاقانی وکوکبهٔ فغفوری ولشکری جمله پیل توان و شیرزور از دارالسلطنهٔ اصفهان رافع رایات نخوت وغرور ، سر طوق لوایش زیب رخسار ماه وهورگردید و چون بلدهٔ طهران مازندران را در جوار و آن خطهٔ مینونگار دارالمرز را اقرب دیارست بلدهٔ مذکور را بجهة مطلبی که در نظر داشت اختیار ، درآنجا نصب خیام ثبات و قرار نمود . القصه چون شیخ ویس‌خان وآن لشکرگران باوصف های آن چنان بنواحی مازندران رسید آقا محمد خان چون اهل مازندران را بجانب معاندین خود نگران و مردمان آن سرزمین خلد آئین رابدولت علی‌مراد خان خواهان دید صلاح خویش را درجنگ

و صرفهٔ خود را در درنك ندید . عنان بجانب استراباد بپیچید . شیخ
ویس خان خالی از مخل و بغایت مطمئن خاطر و قوی دل وارد بلدهٔ
ساری و اکابر و اعیان کوهسار ودریا کنار مازندران راه نورد طریق
خدمتگاری گردانیده ، از آنجا که سپهدار لشکر طفلی خردسال وبی
وقوف از قواعد محافظت ملك و مال بود جنود معسکر آغاز تر کتاز
ودست استیلا برعرض ومال‌سکان آن کشور بهشت نشان دراز کردند .
اهالی آن ولایت از کردهٔ خویش نادم ودر دل دیگرباره بعبودیت آقا
محمد خان عازم شدند . در آن اوقات مرتضی قلی خان ومصطفی قلی
خان برادران آقا محمد خان ترك موافقت برادر کرده ورخ بجانب
شیخ ویس‌خان‌آورده ، شیخ ویس‌خان مراتب را بعرض پدررسانیده ،
بموجب ارقام مطاعه مقرر شد که مشارالیه خود درساری متوقف وناحیه
داران موقف وافواج لشکر وسپاه با محمد طاهر خان همراه ، بجانب
استراباد وسمت آن ناحیه باستعداد روی کرده ، آن ولایت را بحیطهٔ
تسخیر وتصرف در آورده ، در استیصال آقا محمد خان خاطر خواه
ودل خواه برادران را بعمل آورند . شیخ ویس خان بحسب فرمان
عمل نمود . محمد طاهر خان با جمعی کثیر وفوجی از شیران دلیر و
دلاوران خصم بند عدو گیر بطرف مقصود روی جلادت آورده ومنزل
و مرحلهٔ طریق مقصود را بپای عزم طی کرده وچون ببحر رسید در
استحکام جر و تعیین بیله وسنگر که در آنجا برو واجب بود تهاون
ورزیده واز وخامت عاقبت وسوء خاتمت آن‌تهاون وتملل‌غافل گردیده .
بدانکه جر مزبور حفره‌ایست بطریق خندق بسیار عمیق وآن‌راهیست
بجهة معبر دقیق سلطان جنت مکان، شاه عباس صفوی بجهة سد راه
ترکمان وانسداد طریق سلوك وعبورآن طوایف دزدان حفرهٔ‌مذکوره
را حفر کرده ، یك‌جانب آنرا بکوه متصل ویك‌طرف را تابحدود دریا
آورده ، برسم زمین مازندران وقراء آن عرصهٔ بهشت نشان اکنون
ازاطراف درختان قوی رسته واشجار ستبر بهم پیوسته ، اغصان‌متصله
بریك دیگر پیوسته ، ازهیچ مکان‌آن درچهار فرسنگی طول بهیچوجه

عبور مقدور وبجزازهمان یک راه باریک مرور میسور نمیبود. الغرض: محمد طاهر خان از جر گذشته ، صحرا نورد طریق استراباد گشته ودر خارج قلعهٔ شهر بارنزول گشاده ، خیام رفیع وسرابردهٔ منیع رازیب بخش رخسار ماه ومهروبرده بوش روی سپهرنمودند. یکی ازاهالی مازندران بدولت خواهی آقا محمد خان برنجش خاطری که ازبدرفتاری ومیزبان آزاری میهمان نورسیده بهم رسانیده بود باجمعی تفنگچی معبر دقیق وطریق مضیق جر راگرفته ، فرونشست وراه ذخیره وآذوقه راکه هر روزه از مازندران حمل استراباد میشد بربست . بان سبب آذوقه در اردوی محمد طاهر خان ناپدید وقحط قبیح حادث گردید . ترکمان ویموت که با استراباد همسایه ودرچنین بازارها مردم آنولایت را نیکو ترین همسایه اند از جوانب بیشه و جنگل و اطراف جبال و وحل که جملگی اراضی آنمحل بان مشتملست هجوم نموده ، بنیاد ترکتاز و در نواحی اردو غارتگری آغاز ودرهای چاره را بر روی محمد طاهر خان فراز کردند . چون آن لشکر قوت اثراز شدت تنگی بکلی ضعیف گردیده و بجهة امور مذکوره غایت پریشانی بسپاه رسید روزی آقا محمد خان با فوجی از انصار واعوان ازاستراباد روی بیرون وحملهٔ قوی بان قوم پریشان ضعیف آوردند ولشکریان را پای ثبات وسکون از جای وقوت وتوان از دست وپای رفته ، تفرقگی در جمعیت آنها راه یافت وهر کس حیران وسر گردان بسوئی شتافت . ترکمانیه بر آن قوم شیرازه گسیخته ریخته وقاجاریه نیز با لشکر گریخته درآویخته و جمعی کثیر اسیرترکمان وبعضی برهنه و عریان و برخی مجروح و پریشان شدند . محمد طاهر خان با فوجی از عظماء و روسای سپاه بقید اسردرآمدند. محمد طاهرخان بامر آقامحمدخان وخون دونفرخالو زاده که در شیراز بامر علی مراد خان بخونشان نشانده بود عرصهٔ تیغ گشته ، بشمشیردرگذشت . چون شیخ ویس خان فوجی ازجنود نزد خود را بجهة استحفاظ و نگهبانی جروثیقهٔ آن تنگ معبر بان بر و بوم فرستاده بود خبر قضیهٔ مذکوره در سرجر بانها رسیده ،

موجب توحش و تفحش و تفرقهٔ ایشان نیز گردیده ، مراجعت بصوب ساری و وهم کلی برضمیر شیخ ویس خان ساری گشت . از آنجا که مشار الیه را زیاده عدتی همراه و چندانی لشکر و سپاه نمانده بود از ساری حرکت و عنان بجانب هزیمت کشیده بود ، درطهران شرف پای بوس بدر حاصل نمود . علی مراد خان گروهی از لشکر را بیار دیگر بسر کردگی رستم خان زند که از اقارب او بود نامزد سفر مازندران و بحیله و دستان روانه آن کشور فسحت بنیان ساخت . سپاه مامور موکب او برخی در عرض راه فرار و بعضی راه نورد مسکن و دیار و تتمه بنواحی مازندران رسیده و ایشان نیز شکستی فاحش دیده ، نیز متفرق گردیدند . ازقشونهای شکست دیدهٔ مازندران هرکس که ازگران سری ترکمان مازندران و سخت گیری آن سباع سیرتان صحرا و بیابان و رهزنی طبریان مازندران جان بیرون کرده، تخته پارهٔ وجود خویش را در چهار موجهٔ حدثان ، از آن ورطهٔ هایله براحت گـاه کناره و ساحل آورده بود علی مراد خان آنهارا مرخص باوطان نمود . یك دوسه نفر اعاظم خوانین ایلات را بجرم حرکت دادن شیخ ویس خان از قلعهٔ ساری و هزیمت نمودن بان خواری بقتل رسانیدن ، سردار سپاه ملك عدم گردانیده بود ، از آن حال اکثر ایلات متوحش و رمیده ، چون آهوان رم دیده بکوه و بیابان پراکنده گردیده ، بی رخصت بدارالسلطنهٔ اصفهان که خانواری آنها درآن ملك چون روضهٔ رضوان و درآن خطهٔ چون گلزارجنان بود روی در آورده بودند . باقر خان خراستکانی که نام اوساق نگاشتهٔ کلك جواهر سلك گردیده ، علی‌مراد خان بعد ازتصرف شیراز مجددا قامت اورا از خلعت حکومت طراز داده بود دروازهای شهررا برروی آنجماعت بسته ،آن بیچارگان برهنه و عریان ، دردمند وخسته‌روان، درآن هنگام که فصل زمستان و برودت هوا خصم جان و کسوت‌سفید برند برف بردوش کوه و بیابان بود درکوه وصحرا و نشیب و بالا فقیر و بی نوا می گشتند . در خلال آن احوال مرض استسقاء

برعلی مراد خان استیلا ، مزاجش بدردی صعب ابتلا یافته ، ناخوشی قوی برطبیعت او غالب شد . آنانکه قبض وبسط مهام دولت وبست و وگشاد کارگاه جلالت دربد کفایت و در دست کفالت ایشان می بود کار اورا در پیمودن باده وشراب از حد و طاقت زیاده بان مرتبه رسانیده که بان مرض جان گزایش مبتلا گردانیده بودند . بجهة اینکه خلایق را از شدت مرض و صعوبت این جانکاه و جان گزای عرض آگاهی کلی حاصل نشود نیرنگها ریخته و شعبدها بر انگیخته ، لباسهای پنبه دار و پوشش‌های آستردار اورا در بر پوشانیده وبهزار تدبیرش بر مسند جلال تکیه ور می کردند ، که نفخ ریح استسقاء و تهیج آن مرض‌جان فرسا بر ایستادگان حواشی محفل جهان آرای فلك اعتلا و دولت خواهان را موجب پریشانی نگردد . بلی منتقم حقیقی چگونه سست پیمانان را بسزای نقض عهد گرفتار عقوبت نسازد؟ چه سان حق ناشناسان‌را بجرم ناسپاسی در صعب ترین دردی بسختی مکافات نیندازد ؟ علی مرادخان که بطمع دولت و آرزوی هم‌آغوشی بشاهد بدیع‌الجمال سلطنت و بدنامی و بد عهدی و ذلت سست‌عهدی را پسندیده ، بان رفتار ناهنجار گرائید نه از نهال نوخیز عمروجوانی بری چید و نه از دوحهٔ نورس زندگانی ثمری دید . از آغاز کار و از بدایت حصول مقصود با دل امیدوار بهزاران ناکامی و نامرادی بمرد و رخت هستی بناخوش ترین حالتی از سرای عاریت بیرون برد و حق عز و علا حق را بحق دار رسانید ، با اینکه بدریافت آن سزاوار بود . چنانکه چگونگی انجام و کیفیت اختتام کار او زبان‌زد خامهٔ حق گو می شود .

بیان میمنت ترجمان طلوع آفتاب جهان آرای وجود مسعود آن نورفزای جهان کامگاری ازمشرق‌شهریاری و بروز رای عرصه پیرای ذات معدلت صفات آن غرهٔ ناصیهٔ نامداری از افق فضل حضرت باری

دارای دارالملك دفتر وداور اقلیم تواریخ وسیر یعنی کلك بلاغت

گستر و خامهٔ معنی پرور بدین گونه نگارندهٔ این همایون خبر می‌گردد که :بر روشن‌دلان چراغ نکته دانی و پرتواندازان شموع نکات و معانی پوشیده و مستور نیست که هر کاری را بحکم کارفرمای کن‌فکان وقتی مقررست وحصول هر مقصودی را بامر مدبر کارخانهٔ وجود و فرمانده اقلیم غیب وشهود زمانی در پردهٔ تقدیر مستترست ودرهنگامی که نواب غفران ماب وکیل و برگزیدهٔ رب جلیل چشم از تماشای این ملک فراخ بسته وهمای همایون روح بر فتوحش از قفس این کهنه کاخ وآشیان این پوسیده شاخ‌وتنگنای این دیولاخ رسته‌تاکنون که مدت هشت عام تمام گذشته انواع فتن و فتور دربن ملک پرشور ظهور نموده واقسام آلام بر درون پرخون ومال و جان سکان واوطان کشور ایران راه‌گشوده، الطاف آفریدگار جهان واعطاف خالق کون ومکان وجود ذیجود این جهانبان کشورستان را در کنف حمایت وظل عاطفت از تطرق فتن و تطاول حوادث زمن بمحض فضل خویشتن محافظت ومحارست فرموده اند که درین ایام که هنگام ظهور اشفاق‌خالق عبادست نسبت باهالی این‌شوریده بلاد که درین‌مدت بامتداد اقصی‌الغایت ظلم وبیداد دیده ومنتهای مراتب جور از ارباب فتنه وفساد کشیده اند این نوربخش محفل معدلت وزیب افزای چهارباش دولت ظلمت زدای شبستان احوال سیاه‌روزان وساحت آرای قصور بیقصور ممالك ایران گردیده ، زخم ناسور جراحت رسیدگان تیغ جفا را از مرهم مرحمت خاطر مرحمت کیش قرین بهبود وخسران زیان دیدگان بازار دهر دغا را از خزانهٔ رافت ضمیر عدالت اندیش مبدل بسود فرمایند . بحمدالله تعالی که منتظران این‌عظمی سعادت باحسن وجهی بکام خواطر رسیدند ومنت خدای راکه امیدواران این‌کبری موهبت باشرف نحوی بمنتهای مقصود فایز گردیدند . مفصل این مجمل ومطول این مختصر آنکه : در آن اوان سعادت نشان که آغاز نضارت بهار عالم آرای دولت و اوان خضرت باغ دل گشای مملکت واهتزاز نسایم الطاف جناب احدیت بود که حقایق احوال سپاه و رعیت این خدیو کشور عدل و انصاف و

قهرمان اشفاق وجهان الطاف درحالتی که عرصه پیرای ساحت کردستان وکالبد سنندج را بمنزلهٔ روان بودند شبی درخلوت سعادت و حریم کاخ دامن فراخ دولت بربستر شوکت تکیه فرمودند ونفس مقدسشان بنفوس قدسیه تقرب نموده ، در عالم خواب هاتف غیبی ومبشر لاریبی بصورت بشر این مهین خلف هفت پدر و بهین نتیجهٔ چهار مادر را بنظر آمده ، ایشان را مخاطب وبزبان الهام بیان آورد که : « انا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق » با آنکه آنحضرت را در هیچ گاه واهمه بر پیرامون خاطر نگردیده و این قهرمان هفت اقلیم صورت بیم را هرگز درآئینهٔ خاطر ندیده ازصولت آن خطاب مدهوش واز خواب بیدار ودهشتی قوی برضمیر آن دوحهٔ باغ خسروی استیلا یافته ، باوجود نهایت انتباه تا دیدگاه حیرت این خواب و دهشت این خطاب وازغایت حیرت ودهشت در اضطراب بودند ،

بیت

چه مبارك سحری بود وچه فرخنده شبی

این شب قدر که این تازه براتم دادند

بر عقلای زمانه وخردمندان خرده دان تعبیر این خجسته خطاب وتأویل این همایون خواب وتحویل این قدسی خطاب محجوب ومستور وایراد آن ضرور نیست وتاثیر آن بعنایت الله العزیز المنان تااین زمان که مدت یك سال از آن گذشته ظهور کلی کرده . انشاء الله تعالی این غرهٔ ناصیهٔ خلافت جمیع معمورهٔ ارض راخلیفه و حکم فرمودن بحق درمیان جمهور فرق او را وظیفه وآیه ای از آثار آیهٔ شریفه خواهد شد . بالجمله چون بلدهٔ طهران علی مراد خان را محل نزول کوکب عزوشان شد مملکت کردستان نیز بقوت شمشیر کشور گیر آن خدیو بدولت جوان بتدبیر پیر میسر وانتظام کلی بهم رسانیده بود ، آن حضرت را بطهران دعوت نموده ، درغایت اندیشه و تشویش که این دفعه بیش از پیش خاطرش را فرسوده بود بعد از ملاقات بااین غرهٔ ناصیهٔ دولت لازمهٔ مبالغه در رعایت قواعد اخوت و ملاحظهٔ شرایط مودت بعمل آورد ومقرر کرد که اردوی نصرة جوی آن حضرت علی حده نزول نموده ، مستعد حرکت ومهیای نهضت بجانب توابع

خمسه گردند . از آنجاکه علی‌خان افشار زایر لوی خمسه که علی مراد
خان بعد از واقعهٔ ذوالفقار خان او را حکومت خمسه داده و بدست
خود ابواب فتنه را در آن حدود گشاده بود مردی شریر و خداوند
شمشیر شرارت پذیر و در آن حین از خمسه کناره گیر و در کمین
فساد و مشتهر ببغی وعناد بود ، قطع نظر از آن علی مرادخان ازجانب
آذربایجان نیز اطمینان خاطر نداشت و در خمسه که انجام عراق و
آغاز آذربایجانست هر کسی در گوشه‌ای رایت شرارت می‌افراشت ازین
ناظم کشور دولت و اقبال و مهر اقلیم شان و جلال خواهشمند گردید
که بخمسه نهضت فرموده و بنظم آن ملك بازوی با نیروی کشور
گشائی گشوده ، از جانب آذربایجان نیز با خبر و در آن حدود
قامع بنیاد شور وشر باشند و غرض دیگرش آنکه آن حضرت مدت
مدید در یك مملکت توقف و با مردم آن ولایت تالف ندارند ، که
مردم از شرایط معدلت و قواعد نصفت و محامد عدل وصفات ومکارم
ذات آن مسند آرای ایوان جود وکرم اطلاع حاصل نموده ، بی‌اختیار
در راه خدمتش پای خدمت گزاری گشوده ، کسانی که از دست فتنهٔ
دور روزگار دامن فرا می کشند بناگاه دامن گیرش گردیده ، بهرتقدیر
این دلیر کشور گیر حسب‌المرام او رافع رایت دولت و اقبال ، بسوی
خمسه وزنجان عطف عنان شوکت وجلال فرمودند ، نه اندام صحرا
وکوه از تصادم سم ستوران پلنگ خوی غراب پوی خسته و اجزای
سهل و جبل از ضربت تردد سرداران رزم آور جنگ جوی علاقهٔ
ارتباط گسسته ، توابع خمسه از نزول آن شهریار جهانبان باغ جنان
را ردیف و روضهٔ رضوان را خلیف شد و ارباب فتنه هریك ازبیم
آتش قهر فتنه سوز آن خدیو فیروزمند کشور گشای در گوشه ای
سر بگریبان خمول کشیدند و علی خان حاکم خمسه و اصحاب فساد
اندیشهٔ غضب قیامت لهب قهرمان ملك عجم و عرب در زاویهٔ ناکامی
بپای در دامن گم نامی پیچیدند و علی خان بورود موکب مسعود
بان حدود قدم فرار بصوب آذربایجان گشوده ، ازحسن رای ملك آرای

آن حضرت مملکت را رواج و درد سپاه و رعیت را از دارالشفای معدلت چاره و علاج فرمودند . بر دانایان قواعد غیرت و حمیت مستور نیست که هرکس متحلی بحلیهٔ انصاف و بشیوهٔ حمیدهٔ مروت اعتراف داشته باشد یقین دارد که زیاده برآنچه حضرت جهانبان گیتی ستان در قضیهٔ علی مراد خان صبوری فرمودند ، در مشاهدهٔ هرکار نا صواب او که نسبت باین دودمان عالی‌جناب واقع شد تحمل نمودند حد بشر و درقوهٔ احدی دیگر نبود . درآن اوان سعادت اقتران آن حضرت را طاقت طاق و مزوجهٔ صبوری وشکیبائی مستحق سه طلاق گردیده ، خون خواهی شهیدان والاشان را عازم و تخریب دولت علی مراد خان را جازم گردیدند و رایات فتح آیات وسرادقات گردون درجات را از قصبهٔ زنجان بجانب صحرا و بیابان کشیدند . اسرافیل منشان کره نای نواز از نایهای تندر خروش رعد آواز بناهای زمین و ارکان سپهر برین را تزلزل دردادند . چون فضای خارج قصبهٔ مذکور مضرب خیام انجم احتشام و جلوه‌گاه اعلام فلک مقام شد مکنون خاطر خطیر و منظور نظر فیض تاثیر گشت که از جانب بلدهٔ همدان و توابع قلمرو و اعمال وامصار عراق و ازآن راه محرک سپاه منصور و عازم صوب اصفهان و دردارالسلطنه مؤسس اساس شوکت و شان و متوجه تدارک لشکر بی‌کران و تهیهٔ اسباب و سپاه غضنفر توان گردند . با آنکه جهان را هنگام دم سردی ولشکر برودت هوا در بردن طاقت و توان پیر و برنا پای مردی می‌نمود بقدم تصمیم قیام سلسله جنبانی‌سپاه فلک احتشام فرمودند .ظهوراین واقعه که علی‌مرادخان پیوسته از اندیشهٔ آن تلخ کام و همواره در انتظار آن بادهٔ مرارتش بجام بود موجب تزلزل بنیاد صبر و قرار و باعث تبدل گونهٔ سکون و قرارش گردیده . چون این خبر و قصه را در انقلاب اوضاع خویش از داهیات کبری و سانحات عظمی می‌دانست بجهة چارهٔ کار و تدبیر امر نا استوار ازطهران حرکت و بتعجیل برق و باد بجانب اصفهان عزیمت نمود . از آنجا که فوجی از لشکررا علی مراد خان ملازم رکاب

نصرة برور ساخته بود همگی از هوا خواهان دولت و جان سپاران حضرت او درشیوهٔ اخلاصمندی درغایت غلو بودند ارقام متواتر خطاب بسر گردگان قلمزد کلك منشیان گردید که ترك ملازمت خدیو کشور مروت وفتوت نموده ، هریك بمواطن ومساکن خویشتن روی نمایند وازمعسکر آن حضرت متفرق گشته ، پای صحرا بیمای بسوی دیارخویش گشایند.

چون ازفراری که ذکر یافت جمیع آن لشکر ازمعتمدین علی‌مرادخان وقطع نظر ازآن مردم را از مشارالیه توهمی زیاده ازحد و هراسی فزون از قیاس دردل وسرشتهٔ آب وگل بود بعد ازوصول احکام او از نزد این جهانبان اقلیم‌ستان هزیمت وبجانب اوطان خود عزیمت می نمودند ، بان مرتبه که از آن لشکر یك تن در معسکر نصرة اثر باقی نماند وتفرقهٔ آنها بهیچ وجه فتوری در ارکان وقار وسکون این شهریار گیتی مدار بهم نرساند ، تا موکب ظفر کوکب ببلدهٔ همدان رسیده ، اهل آن ولایت نیز از غایت هراس از خدمت داور کسری اساس دامن در کشیده ، تقاعد ورزیده ، پس رایات ظفر طرازباجلال واعزاز میل بجانب کزاز نموده ، فراریان ناحیهٔ کزاز که حسب‌الامرعلی مراد خان از مامورین دفعهٔ ثانیهٔ مازندران ودر عرض راه از اردوی رستم خان فرار وراه نورد طریق وطن وديار گردیده بودندبظل‌رایات فتح آیات استظلال نموده ، ازدنباله داران موکب نصرةنشان گردیدند. محمدکریم خان نام کزازی که ازجانب علی مراد خان بحکومت آن ولایت قیام داشت در حصار مخالفت نشسته وابواب قلعهٔ خویش را بر روی بهادران نصرة کیش بسته ، بیك حملهٔ کوه فرسای دلاوران قلعه گشای حصار مذکور مفتوح و اموال مشارالیه که برحسب فرمان بحیطهٔ ضبط درآمد از حد وحصر درشد . فی‌الجمله فتوحی روی داد وعلی مراد خان را ازین خبر دهشت اثرمهرهٔ امید بششدر افتاده واردکاشان و در آنجا نیز اقامت نکرده ، روی باصفهان آورد ، کـه شاید این جهانبان ملك گیر کشورستان را ازدخول اصفهان مانع آمده ، چاره ای بحال قریب الوبال خویش اندیشد . در منزل قهرود منزل اول بعد از

کاشان غذای نامناسب بکار برده وغذا نیز فزون از حد طاقت طبیعت خورد که مرض روی باشتداد وطبیعت میل بفساد آورد وهم‌چنان که با تخت روان قطع مسافت می کرد تا ورود مورچه خورت بسرحد اشراف برهوت رسید . امنای دولت تخت روان را بسرعت بجانب اصفهان می کشیدند ، تا قریب بدروازهٔ شهرومحاذات باغ قوشخانه بار رحیل ازین کهن کاشانه بربست . باقر خان خراسکانی که پروردهٔ‌نعمت وترقی کردهٔ تربیت او بود در حال حیات علی مراد خان دروازهٔ شهر را بسته ودر راه ممانعت نشسته ، تفنگهای متواتر بجانب تخت روان ولی‌نعمت خود انداخت واو را در خارج شهر چندان معطل ساخت که روحش از شهر بند بدن بیرون تاخت . بالاخره فوجی تفنگچی با ولد خود بیرون فرستاده ، اهالی حرم و صندوقخانه وخزانه واسباب دولت وآلات جلالت را بدرون شهر آورده ، درعمارات شاهی ساکن گردید . چون چندان اموال واسباب اورا بحیطهٔ اکتساب در آورد که حصر آن بروهم محال‌اندیش دشوار بود بطمع شاهی وسودای‌فرماندهی افتاده ، آن شغل خطیر راکفیل واز کاشانه ای که در اصفهان داشت بعمارت شاهی نقل وتحویل نموده ، جماعت ایلات راکه دربیرون‌شهر بنحوی که مذکور ومسطور شد سرگردان و درآن سرمای زمستان بی سر وسامان بودند بار دخول داده ، دکان سروری گشاده ، شروع در بذل درم ودینار وبخشش حریر زرتار کرده ، هنگامه ای بدیدار آورد. حضرت جهانبان کشورستان که بی خبر از واقعهٔ وفات علی مراد خان با معدودی ازخاصان وغلامان متوکل بحضرت قادر مستعان در نهایت استظهار وغایت استعجال راه پیمای طریق شوکت واجلال بودند خود را باردوی علی مراد خان رسانیده ، که کار را بکام دولت خواهان نموده وامر اورا انجام دهند . درحالتی که هوا بغایت سردگردیده ، برفی‌عظیم باریده ، سحرگاهان درغایت‌برودت هوا موکب ظفر کوکب روی دولت براه آوریده بود . فوجی ازسواران زند وجمعی‌ازایلات واعیان آن فرقهٔ سعادتمند که در حال ارتحال علی مراد خان روی

اخلاصمندی بجانب این جهانبان ملك ستان نهاده وپای ارادت بسوی این عرف دودمان جلیل ایشان گشوده بودند خودرا درهفت هشت فرسنگی شهر بموکب نصرة بهررسانیدند . فوت علی‌مرادخان را با واقعهٔ طغیان باقر خان خراسکانی معروض سدهٔ صدر مبانی گردانیده ، موکب نصرة کوکب بعد ازاطلاع برین مطلب بتعجیل افزوده و در جائی نیاسوده ، در نیم فرسنگی شهراصفهان شادروان عزوشان گشودند واسمعیل خان ولدشجاع الدین خان برادر زادهٔ محمد خان زند که بعد از وفات علی‌مراد خان زنبورکخانه ونقاره خانه وبعضی از اسباب دولت را متصرف و فوجی عساکر را جمع آوری نموده، منتظر ورود موکب مسعود میبود وارد اردوی نصرة نمود وسرافتخار بر آستانهٔ معدلت مدار سود . باقر خان را این گمان نبود که آن حضرت بدین سرعت راه بجانب اصفهان آرند وبا قلیل غلامان وخاصان که درموکب سعادت نشان حاضر بودندروی جنگجوئی باردوی علی مرادخان که عدتش از کثرت کواکب بیشی و در شوکت با خاقان وقیصر خویشی داشت نهاده ، باقر خان ازاطلاع بر قضیهٔ ورود موکب مسعود ارکان صبر وقرارش متزلزل وسکون و ثباتش باضطراب متبدل ومتوجه عرض لشکر گردید واز ایلات و غیره که بنحو مسطور سابق بعد ازشکست مازندران دراطراف کوه وبیابان متفرق ومتلاشی گردیده ، اکثری بتقریب آنکه خانواری آنهادردارالسلطنهٔ اصفهان توقف داشت باصفهان رسیده بودند ، بطمع حطام بیراموف او را گرفته ، مشارالیه نیز آغاز عرض لشکر وبنیاد تدارك عسکر کرده دو روز بملاحظهٔ سان روز را بپایان آورده ، روز دیگر اعیان ایلات بعد ازاخذ قلیل سودی وحصول شرب‌الیهودی با یك دیگر قرار دادند که اورا گرفته ، بموقف حضور خدیو منصور رسانند . بلی باقر خان را از غایت بی عقلی طمعی کاذب برخاطر غالب گردیده ، توقع داشت که با وجود ظهور صبح اقبال و طلوع آفتاب بی زوال ذات معدلت خصال خدیو دریا نوال ازافق جاه و جلال مردم رضامند بمتابعت باقر خان وپیروی امر ونهی ایشان توانند شد . حوالی ظهر روز جمعهٔ

اوایل شهر ربیع‌الثانی مطابق هزار وصد ونود وهشت هجری اعیان ایلات عزیمت تخریب ارکان سست بنیاد گروفر باقر خان را جزم کرده درحالی که در کشیك خانهای‌درب دولت خانهٔ شاهی دارالسلطنهٔ اصفهان متوجه سان بود این معنی را دریافت کرده ، روی بدرون دولت خانهٔ شاهی آورد . افراد سپاهی دور ورآن‌عمارت مبارکات‌را گرفته ، مشارالیه اول خود را ببرجی که درگوشهٔ دولت خانه بود برکشیده ، چون‌دید که آن مکان دام گرفتاری او خواهد گردید لایشعر خود را از آنجا بزیر وبرزبر بام رسانید . باعانت یك دونفر بتمسك ریسمان و طناب چون دولاب خویشتن را بپائین کشیده ، باپسر وبرادران پیاده‌وسرگشته بقریهٔ خراسکان که موطن اصلی ایشانست رفته ، نیم‌شب باسبان‌تیزرفتار بر نشسته ، با بیست نفر از منسوبان ومتعلقان راه نورد کوه و بیابان وباعتقاد فاسد خود از آن حادثهٔ مبرم رست . روز دیگر اعیان‌وارکان ایلات واهل ولایت باستقبال موکب باسعادت خدیو آفتاب رایت‌شتافته، درخارج شهر سعادت خدمت وشرف پای بوس دریافته ، هنگام صبح روز شنبه که مهر انور وخسرو خاور بعزم تسخیر دارالسلطنهٔ افق بر جواد خوش خرام فلك حامل برنشست داور منصور وشهریار سکندر غرورا باشهب تیزگام سعادت برآمده و فیض قدوم بهجت لزوم بدرون شهر بخشیده ، گلشن سرای دلگشای آن خطهٔ وسیع الفضا از اهتزاز نسایم فیض لوازم مواکب جهان‌گشا خضرت ونضارت گرفت وفضای‌روح فزای آن بلده از هبوب ریاح راحت بخش کوکبهٔ گیتی آرا خرمی وطراوت پذیرفته ، گلهای فرح وشادمانی که از صولت حوادث‌زمانی بژمردگی دیده بود در سرا بوستان احوال وضیع وشریف برشکفت. دیدهای رمد محنت دیده از توتیای غبارپای آن‌حضرت روشن‌وخراب آباد اصفهان از اهتزاز باد صبای مقدم فیض توام غیرت گلزار وگلشن شد (۱) . روز دیگر دربلوك روی دشت هشت فرسنگی اصفهان در

---

(۱) در تاریخ رحلت علی مراد خان و جلوس جعفر خان صباحی بیدگلی شاعر معروف آن زمان گفته است : « نوشت کلك صباحی:

قریهٔ موسوم بقلعهٔ عبدالله خان جلو داران سرکار دیوان اعلی که در آن موطن ومسکن داشتند باقر خان وپسر برادر و کسان او را که همراه بودند گرفته ، بدربار گردون وقار آوردند . حکم مقدس وفرمان اقدس بحبس وقید ومصادرهٔ او صادر گردیده ، مبلغ کلی از نقدوجنس اموال او واصل امینان دیوان عدالت ارکان گشت . تتمهٔ احوال او را بموقع خواهد نگاشت .

رسیدن بهار عالم افروز سال فرخنده فال مطابق سنه یکهزار وصد ونود وهشت هجری

دگر باره از فیض باد بهار | همه لعل و فیروزه شد جویبار
بهر گوشه بشکفت گل رنگ رنگ | بصد رنگ شد گونهٔ خاک وسنگ
زمین کرد دامن پراز لعل ناب | هوا برچمن ریخت در خوشاب
جهان کهن باز شد نو جوان | زمین چمن گشت باز ارغوان

بهار عالم فروز و نوروز فیروز عرصهٔ بسیط غبرا را نمونهٔ فردوس اعلی ساخت . سپهدار سرو وچنار رایت اقتدار برچرخ دوار افراخت. سلطان فروردین قامت رعنای نوباوگان بخلاع رنگین اوراق و ازهار بیاراست ونوای مسرت فزای باهتزاز آورد . آواز دلنواز طایران گلزار از فراز سبزه وجویبار برخاست . خدیو گیتی گشای ربیع که بعلت هجوم متغلبهٔ سپاه بهمن درعرصهٔ چمن و ساحت گلشن مسافرت گزیده بود بار دیگر با نصرة وفیروزی با لشکر گلهای نوروزی بدار السلطنهٔ گلستان وممالک باغ وبوستان استیلا یافت و سردار سپاه فرخنده بی آذر و نیسان روی گردان شده ، بگوشهٔ عزلت شتافت . قلعهٔ محکم اساس گلشن که قرار ومکان ثبات و وقار روستائیان ثلوج وامطار گردیده بود مفتوح سپاه کینه خواه اردی بهشت و ساحت جهان وفضای آخشیجان

زقصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفر خان » از قصر سلطانی که ۵۵۰ است علی مراد راکه ۳۵۵ است بایدکاست وجعفرخان راکه ۱۰۰۴ است باید افزود و۱۱۹۹ می شود (۵۵۰ - ۳۵۵ + ۱۰۰۴ = ۱۱۹۹)

از یمن معدلت وفرط مروت قهرمان بهار غیرت خلد ورشك بهشت گشت.
از قدوم بهجت لزوم فروردین فضای زمین دیگر بار بخضرت ونضارت قرین . فیض فتوت روح بخش ثابتهٔ عرصهٔ گلستان و ساحت بستان جلوه گاه نوجوانان ریاحین وحجله سرای تازه عروسان سمن و نسرین شد . محفل نوروزی در عمارات مبارکات اصفهان خلد برین و زیب نگارخانه چین یافته ، خالی از اغراقات منشیانه وبیرون از تعارفات اهل قصه وافسانه چندان خلعت زرباف سیم وزر و اثواب نگارین زینت از صناديق كرم ومخازن نعم بسران سپاه ومقربان درگاه و رؤسای ولایت و عظمای مملکت شفقت وعنایت گشت که درهیچ عصر ازهیچ یك از سلاطین اورنگ نشین و کشور خدایان معمورهٔ زمین مثل آن بگوش راویان سلف نرسیده ومسموع احدی نگردیده بود . احدی از وضیع وشریف که معروف آن بر گزیدهٔ حضرت رب الرؤف وبا معلوم امنای دولت سعادت مألوف باشد باقی نماندکه برو دوش افتخارش از فروغ خلاع زرین نور بخش ماه و خور نگردیده باشد . سبحان الله العزیز القدیر و حسبنا الله العلی الکبیر .

بیان مجادله و محاربه سپاه نصرة همراه با آقا محمدخان قاجار و هزیمت لشکر منصور

بر رای عقده گشای ارباب دانش وبینش پوشیده نماند که چون بعد از شکست محمد طاهرخان در استراباد و هزیمت شیخ ویس خان از ساری مازندران آقا محمدخان بر استعداد و استظهار افزودوخبر حرکت علی مرادخان از بلدهٔ طهران و متعاقب قضیهٔ وفات اومعروض آقا محمد خان گردید و بگوش وی رسید که باقر خان خراسکانی اموال و اسباب و خزاین و دفاین و جواهر و ذخایر علی‌مرادخان را آنچه همراه داشت وهرچه دردارالسلطنهٔ اصفهان مکنوز بود بتصرف در آورده ، در دیوان عالی‌شان تالار طویله مسند جلالت افگنده ، دعوی خود سری و هوس سروری می‌نماید . این معنی برخاطر آقا محمد خان گران و این حکایت موجب حیرت و تعجب بی کران

گردیده . از ورود موکب مسعود این شهریار کشور وجود بدارالسلطنهٔ اصفهان هنوز خبری بمازندران نرسیده ومسموع ایشان نگردیده بود . از الکای مازندران حرکت و بصوب بلدهٔ طهران نهضت و مردم را بخدمت گزاری خود دعوت کرد . مردم طهران سر بر دایرهٔ اطاعت در نیاورده و کار کنان دولت ایشان نیز خودرا مقید تسخیر طهران نکرده ، عازم حرکت بصوب قم و علی خان افشار حاکم خمسه و جماعت قره گوزلو حدود گروس وایلات خلج ساوه بمعسکر ایشان پیوسته ، نطاق خدمت بر میان بسته . عبدالرزاق خان حاکم کاشان این معنی را عرضه داشت سدهٔ معلی ومعروض چاکران دربارو الانموده ، در عرایض مرسوله زبان بعرض عدم استعداد و قلت اعوان و انصار آقا محمدخان گشوده ، حقیقت اتفاق خمسه و گروس و قره گوزلو و خلج را که زیاده برسه چهار هزار نفر بودند اشعار نموده و چون خان مشار الیه بطهران نزدیك واظهار واطلاع کلی با وجود بی خبری کرده بود حضرت ظل الله فلك دستگاه بعرض او اعتماد ومساهله درامر احتیاط فرموده ، قلع مواد استعداد آقامحمدخان را جزوی شمرده ، چون آغازطلوع نیرحکمرانی وبدوظهور صبح کشور گیری وملك ستانی بود روی بتنظیم و تمشیت مهام دیگرآوردند و نجف خان نام زند را با معدودی از سپاه ظفر شعار بجهة تمشیت مهام این کار روانهٔ صوب طهران کردند . نجف خان مشارالیه چون بدارالمؤمنین قم رسید و درآن بلدهٔ بهشت تابید متوقف گردید و حقیقت قلت سپاه او معلوم گردید آقا محمد خان بجانب قم عطف عنان و خارج بلدةالمؤمنین را جلوه گاه ادهم سبك جولان نموده ، اگر چه جماعت سپاه که از موکب منصور حضرت ظل الله بهمراهی نجف خان مامورگردیده چندان عدتی نداشتند که با لشکر آقا محمد خان مقابله توانند کرد ولیکن خان مزبور هم درخود داری و ایستادگی اندکی تقصیر کرده وتهاون ورزیده بود. بورود موکب آقامحمدخان مشارالیه خودرا ازشهربیرون وراه تعجیل را در نوردیده ، درتوابع جوهقان جلو کشیده ، متوقف

گردید . خدیو فیروزمند عرب علی خان زند و فوجی از بهادران غضنفر مانند را باعانت و امداد نجف خان روانه فرموده ، مامورین چون بنواحی قم رسیده و مشخص شد که نجف خان مزبور هزیمت و بصوب جوشقان از راه دیگر عزیمت کرده ، چون عدت لشکر عرب علی‌خان نیز چندانی نبود که بتنهائی مقاومت تواند کرد صلاح در مراجعت دیده ، لیکن فوجی کثیر ازسپاه آقامحمد خان که چرخچی و قراول بودند بعرب علی خان برخورده ، دلیران عرصهٔ وغا حملهٔ دلیرانه برده، جمعی‌را اسیر و گروهی را عرضهٔ شمشیر ومراجعت‌بکاشان کردند . بعد ازآنکه این اخبار معروض رای مهرآثار شد وکثرت و عدت آقامحمدخان معلوم ضمیرخورشید شعارشد احمدخان ولدآزادخان افغان را بسرداری تعیین و سپاهی با ابهت و آئین تدارك فرموده ، از اسب و بارکش و سلاح و براق ونقود و خلاع وامتعهٔخورشید شعاع ، از هرگونه و هرقسم عنایت و از سواران ایلات و پیادگان جزایری و تفنگچی لشکری با عدت وسپاهی با شوکت درغایت زیب وزینت روانهٔ صوب کاشان فرمودند ،که سردارمزبوردرمقابلهٔ آقامحمدخان درقم وکاشان ، در هرجا وهرمکان که صلاح داند ومناسب وقت باشد عمل نماید . سردار مزبور بکاشان رفته ، متعاقب فوج فوج لشکر بفرمان داور سکندرفر باحمدخان مذکور ملحق گردیده ، باو رسیدند. آقا محمد خان نیز ازقم حرکت و بتانی و همواری تا محل سنسن که تا دارالمؤمنین کاشان شش‌فرسنگ مسافت داردآمده ، درآنجاسنگری متین بسته ، توقف ودرروزی ازمحل مزبور حرکت ومتوجه نصرآباد وسه فرسنگ راه سواره و پیاده را دوانیده ، ازحس‌وحرکت‌انداخت. مظنهٔ مشارالیه این بود که چنین وقتی که لشکر آقا محمدخان درکوچ و مرحله نورد راه بیمائی‌مسافت منزلگاه می‌باشد و بنه واغروق همراه دارند و نظم سپاه ایشان مضبوط وسلسلهٔ لشکر بیکدیگر مربوط نیست بلکه مقصود خویش را حاصل و نصرة را باحوال خود شامل نماید . درنظر عقل و بصیرت خود بعید می‌نماید که آقا محمد خان درچنین

وضعی که بحریف نزدیك رسیده و فاصلهٔ لشکر او و سپاه مخالف قریب گردیده است با نهایت حزم وخود داری و غایت توطن ودشواری خالی از احتیاط سپاهیانه پای بزین نهاده باشد . مختصرسخن : در نصرآباد تلاقی آن دودریای نصر روی داده ، دلیران جانبین با زوی مردانگی گشادند . بعد از اندك گیر و داری شکست برسپاه احمدخان افتاده ، روی بوادی هزیمت نهاد . این خبر دراصفهان معروض خدیو معدلت پرور گردیده ، شکستهٔ لشکر بدارالسلطنهٔ اصفهان رسید. ازهدم قصر عمر و زندگانی علی‌مرادخان تاآن زمان که خبر ورود آقا محمد خان بطهران رسید و حضرت ظل‌الله کشور پناه را با وجود ابتدای کار وآغاز روزگار صد هزارگونه مشاغل ترتیب لشکر و تعیین عسکر لازم گردید زیاده برهشت روز فاصله نشد و فرصت بدست نیامد که آن حضرت ازجزو وکل احوال لشکر و طوایف عسکر تتبع کلی که بر صاحبان واجب و لازمست حاصل فرمایند و نیك و بد هرفرقه را بدیدهٔ بصیرت ملاحظه نمایند وتفرس کنند که کدام طایفه اعتماد راشاید وکدام فرقه محل اطمینان توانند بود . اگردرباب خود و اصحاب‌تمیز نیك و بد و انصاف دهند در مبادی کاری چنان وآغاز طلوع نیر عز وشان که امور دولت‌را هنوز نظم کلی بهم نرسید وقواعد مملکت همان مستحکم نگردیده تدارك چنان لشکری با عدم فرصت و تهیهٔ چنین عسکری بچندان عجالت دون قدرت هر صاحب شوکت بود . القصه چون قضیهٔ شکست احمد خان واقع گردید وخلاصهٔ لشکر همان بود که بان سفر رفته ، شکسته و پریشان متفرق باطراف کوه و بیابان شده بودند و سپاه دیگر مهیا نبود که بتدارك آن واقعه قیام توانند فرمود وکوچ و خانواری اعیان فارس و نزدیکان و متعلقان و غلامان حضرت کسری اساس و سایرناس و ایلات و غیره که علی‌مرادخان بنحو مسطور سابق از شیراز کوچانیده ، در اصفهان متوقف گردانیده بود و چون دارالسلطنهٔ اصفهان را قلعه و حصاری نمی‌باشد وسعت شهر و بواسطهٔ بسیاری طول و عرض آن ولایت ضبط آن ممکن ومیسر نیست،

آن کوچ وبنه وزن وفرزند لشکر وسپاه بی ملجاء وپناه وبان جهت دست صاحبان کوچ از دامن شکیب وقرار وثبات و وقار کوتاه ، در چنین حالی توقف حضرت ظل‌الله در اصفهان بغایت دشوار و مورث مفاسد بسیار وآقا محمد خان از کاشان تا دارالسلطنهٔ اصفهان که سی فرسنگ بیش نیست بقدم تعجیل راه نورد وخودداری درچنین‌هنگامی دور از قدرت مردان مرد بود. حضرت ظل‌الله لشکر پناه در ظرف یك روز دوسه هزار راس قاطران سرکار را باعاظم فارس ونزدیکان دربار سدره اساس وابنای سلسلهٔ علیهٔ زند وسران سپاه سعادتمند تقسیم وعزیمت توجه بصوب فارس را تصمیم و خانواری وکوچ فارسیان و غلامان و نزدیـکان درگاه فلك بنیان را مامور فرمودند که در همان روز از خانها ومکانهای خودکه در محلات شهرمتصرف بودندحرکت ورفته در جولاه شهر بجلفای ارامنه وجنوب چهار باغ جمعیت وصبح روز بعد در خارج شهر رکاب سعادت انتساب ملحق و در ظل لوای فلك سای روانهٔ جانب مقصود گردند . چون علی مراد خان بعد از تسخیر وتصرف شیراز صید مراد خان عم زادهٔ خود را بیگلر بیگی الکای فارس ودر خطهٔ دلنواز شیراز متوقف نموده بود واز آن‌مدت دارالعلم شیرازمزبور درتصرف مشارالیه ودرآنجا رایت اقتدار افراشته ، قلعهٔ متین وحصن حصین چنان را در تصرف داشت وبرادر خود را با لشکری ازتوابع خویش بیرون فرستاده ، بازوی خودداری گشوده ، تا آن زمان سر بـر خط طاعت خـدیو کشور معدلت ننهاده بود . سخن کوتاه : آن شب تا سحرگاه حضرت ظل الله در عمارات شاهی دارالسلطنهٔ اصفهان وخانواری مسطوره در جولاه وغیره توقف نموده ، جماعت اتراك افشار ارشلو و شیروانی وغیره و طایفهٔ اکراد خراسان وبعضی حرام نمکان سواره وپیاده ، جمعی کثیر در اطراف‌دولت‌خانه و کوچهای شهر بقصد فتنه اندوزی متـردد وآن شب تاسحر بمفسده جوئی پی می‌بردند . چون می دانستند کـه در خدمت خدیو جهان

فتوت غیر از غلامان وخاصان جمعیتی نیست وهمگی جهة حمل ونقل خانه وکوچ خود درجولاه وغیره می‌باشند بطمع اسباب دولت‌افتاده، انتظار می بردند. حوالی صبح بفرمان آفتاب دولت و اقبال، یعنی داور معدلت خصال احمال واثقال صندوق خانه وغیره وبیوتات واثاث حرم محترم بار اشتران کوه توان و در مرتبهٔ پانصد اشتر متحمل تر وزبور در موکب ظفر پرور ازعمارات مبارکات قدم بیرون نهادند. باقر خان راکه تا آن زمان محبوس بودند با وجود آنکه بررای‌مهر ضیای حضرت ظل‌اللهی مشخص بود که وجود اینها مورث فتنه وفساد وهستی ایشان متعقب بغرض وعنادست وخیال خام که دردماغ این‌نادان تیره سرانجام راه یافته است عاقبت وهیم وهوس بیهوده که دردل آن مسکین بی تمکین جای گرفته خاتمتی وخیم دارد از راه مروت‌جبلی وفتوت ذاتی برو ترحم فرموده، مرخص نمودند و از غلامان خاصه مستحفظه بریشان گماشتند که از جماعت ایلات وهمراهان موکب قرین‌-السعاده که اکثر آنها را با او کمال معاندت بود در آن ظلمت شب زیانی بوجودش نرسد ومقرر شدکه مستحفظین مزبور باقر خان‌مذکور را بمسجد جامع جدید عباسی رسانیده و از دستبرد معاندین مأمون گردانیده، مراجعت نمایند. القصه: بعد ازخروج موکب مسعود از درب عمارات شاهی جماعت اتراك واکراد که کماهی بنحو مسطور در طلب شروشور بودند از عقب و جوانب آغاز تفنك اندازی و بنیاد فتنه سازی کردند. از هر جانب روی طمع باموال و اسباب محمول آوردند. بعضی غلامان علی مراد خان که بعد از هدم بنیان دولت و زندگانی اوبظل مسعودآن تازه سر وجویبار وجود استیصال نموده، ز فرط فتوت آن خدیوکشور مروت مصون ومأمون مانده بودند نیز بارباب غوغای درآمیخته، از هر جانب فتنه می انگیختند. درموکب غروشان ازغلامان وجان‌سپاران بجز از معدود بسیار مختصری‌نمانده، معهذا هجوم ارباب شور وغوغا وبی‌آزرمی آن حرامزادگان بی‌حیا که

مجموع آنها سالهای دراز پروردهٔ نعمت و تربیت یافتهٔ لطف و عنایت آن حضرت وعم بزرگوار وپدر نامداراو بودند بهیچوجه تفرقهٔ خاطر وتغییر باطن وظاهرآن تازه نهال سرو بوستان معالی ومفاخر نگردید . در کوچهای شهر زیاده بردو هزار سوار وجمعی کثیر پیاده از آن قوم نابکار وبی‌شرمان غدار سر راه گرفته ، آن حضرت تحملات کوه‌فرسای سدهای سدیدرا درهم شکسته وجمعی را بضرب گلولهٔ طپانچه خسته ، با نهایت تأنی ووقار از شهر خروج وخانواری واعیان فارس و سایر غلامان و خاصان دربار سدره اساس نیز در موقف دوشینه کوچ در خارج شهر بموکب سعادت بهر پیوست . آن گروه بی‌حیا در فضای صحرا نیز حملات کرده وتفنگچیان فارسی که حسب‌الامر آن امید گاه تازی و پارسی مستحفظ خانواری بودند بشلیك تفنك کار را بر آنها تنك وآن ناکسان را عاجز ازثبات ودرنك کرده . القصه :آن‌حضرت باشیران موکب سعادت قرین سلامت روی براه مقصود آوردند . لیکن قاطر چیان سر کاری که حامل آن همه نفایس وامتعه بودند از راه طمع کاری درکوچه ها و تنگنای شوارع محلات بدفعات قدم سست وکار را با اهل فتنه و فساد درست کرده ، در نهانی قاطران را می گشودند ودر یغما گری اموال واسباب با کافر نعمتان بی کتاب شرکت وبسیاری از آن نفایس راکه زبان خامه از اظهار قدر و مقدار آن عاجزست بغارت بردند . جمعی که بنحو مسطور حسب‌الامر صید مراد خان در موکب برادر او از شهر بیرون و در آن حوالی تاخته در بیابان بودند بدولت خواهی حضرت ظل‌الله مملکت پناه از نزداومتفرق وباستظلال رایات گردون ملاصق مستظهر ومستوثق و در عرض راه بموکب فلك دستگاه پیوسته ، کمر خدمت گزاری بستند . چون دو منزلی شیراز مقر الویهٔ ظفر طراز و آن فضای همت بروز غم برداز موقف اجلال واعزاز شد صید مراد خان صلاح کار وشرف روزگار خودرا در تشبث بحبل‌المتین دولت ابد مدت قرین دیده ورخت عافیت

بسایهٔ نخل برومند وبناه بدوحهٔ سعادت پیوند ذات ارجمند خدیوخصم گیر عدو بند کشید . موکب همایون وکوکب ظفر مقرون را استقبال کرده ، پیشکش های لایق در پیشگاه عرض گذرانید . قهرمان اقلیم شوکت وشان مشارالیه را مورد انواع الطاف واحسان فرموده ، خطهٔ دلپذیر شیراز محل نزول فتح طراز و آشیان همای فلك پرواز یعنی الویهٔ نصرة انباز گشت . صغیر و کبیر شکسته احوال از اقتباس انوارشمع گیتی فروز وجود مسعود روشن‌تر از روز وبرنا و پیر را شام تیرهٔ آمال از طلوع آفتاب عالم آرای ذات مرحمت صفات غیرت افزای صبح نوروز شده ، آوازهٔ ساز بهجت باوج سپهر محنت‌اندوز رسید .

در بیان حرکت آقا محمد خان بجانب الکای اصفهان وتسخیر دارالسلطنه

از قراری که قبل نگاشتهٔ قلم عنبرین رقم شد حضرت‌ظل‌اللهی از دارالسلطنهٔ اصفهان حرکت وبر باقر خان خراسکانی‌ترحم فرموده ، اورا مرخص وداخل مسجد جدید عباسی نمودند و در آن نیم شب هنگام صبح مشارالیه باز آغاز افساد با تفنك چی و اعیان شهر تدارك شیرینی وغیره وضروریات ورود موکب آقا محمد خان کرده ، ولد خود را باجمعی رؤسای شهر باستقبال روانه نمود . علی الصباح روز دیگر که آفتاب انور وارد دارالسلطنهٔ افق خاور گردید آقا محمدخان که مسافت کاشان تااصفهان را بقدم‌تعجیل پیموده بود وارد دارالسلطنه ودر عمارات مبارکات شاهی نزول اجلال و لشکر و حشم را بسموت عمارات تقسیم کرده ، بعضی را در میدان جلو خان مشهور بنقش جهان وبرخی را در درون سراهای شاهی وسموت مختلفه که می‌دارد ساکن ودر سمت چهل ستون و انگورستان جعفر قلی خان وعلیقلی خان برادران او متمکن شدند . باقرخان را حکومت‌دارالسلطنه‌داده ، لیکن چون از شر انگیزی و آرزومندی اوبسروری غافل‌نبود مشارالیه را مرخص ننمود که از دولت خانهای شاهی قدم بیرون و پای بخارج

عمارات همایون گذارده ، مشارالیه در سموت مشهور ببهشت آئین در حایطی شب وروز متوقف وداد و ستد را واقف بود . آقا محمد خان مدت دوماه در اصفهان توقف داشته ، باخذ مالیات شش ماهه و چهار پنج هزار تومان پیشکش وبجز آن از جانب آن زیادتی باعلی ودانی واقع شد . خانواری افشاریه وبعضی ایلات اتراك که در اصفهان متوقف بودند با خانه و کوچ ایلات زند هزاره ومافی وبعضی چاردولی راکه مانده بودند کوچ وبنهٔ ایشان را روانهٔ مازندران و جماعت مافی در عرض سیر بوادی روی براه نهاده ، عنان بجانب کرمانشاهان که موطن اصلی ایشان بود گشادند . بعضی ایلات نیز دوروز قبل ازورود آقا محمد خان در حرکت آمده ، راه اوطان قدیم را پیش و سر خویش گرفته ، بکناری رفتند . از جزایر چیان عراقی بمرتبهٔ دوازده هزار کس دسته بدسته از اوطان خود بهم پیوسته وبا جماعت بختیاری هم عهد وبمنافقت آقا محمد خان بایك دیگر همداستان وجملگی هم پیمان گردیده ، درمحل گلپایگان جمعیت وانتهاز فرصت نمودند . احمد خان که بنحو مسطور در کاشان شکست یافت ، روی از معرکهٔ آقامحمد خان برتافته ، از غایت شرمساری بعتبه بوسی حضرت ظل الله مشرف نگردیده ، در کنارهامی گردید . در آن حال رفته ، باجزایرچیان و بختیاریان مجتمعه اتفاق وباقا محمد خان اظهار نفاق می نمودند . آقا محمد خان دفع مواد افساد جماعت مزبور را اهم دانسته ، در شهر شعبان المعظم اعلای لوای اجلال و بصوب چمن قهیز حرکت نموده ، جماعت متفق مزبور نیز از موقف خود پیشتر آمده ، بازار گیر و دار گرم وچرخ جفاجوی فتنه‌ساز بی آزرم شد . جماعت جزایری الحق پایداری و آتشباری صعب وسپاه آقا محمد خان نیز کوشش های سخت کرده ، ازجانبین دادمردانگی دادند . بالاخره نسایم ظفر برپرچم رایت آقامحمد خان ورزیده ، جماعت مزبوره مغلوب ومنهزم گردیدند . آقامحمدخان بنابرظهور هلال ماه مبارك رمضان درچمن قهیز توقف وبلوازم صیام قیام ودرآن حال اخبار

صریحه متواتره بمشارالیه رسید که موکب ظفرطراز خدیو جهان جلال و اعزاز از خطهٔ با طراز شیراز حرکت فرموده ، باشوکت اسکندری و دبدبهٔ قیصری آهنگ دارالسلطنهٔ اصفهان وعزم تدمیر دشمنان دولت ابد بنیان نمودند . آقا محمدخان باقر خان خراسکانی حاکم اصفهان را بچمن مزبور طلب داشته ، ولایات آن نواحی را که عبارت از جرقویه و قمشه و چهار محال و نطنز و اردستان و قهپایه است بمشار الیه وا گذاشته ، او نیز از راه وصولی که داشت متصل ، از محافظت اصفهان مرخص گردیده، در مراجعت موکب آقا محمد خان از قهیز حرکت ومتوجه صوب توابع قلمرو شد . در شهر دارالسلطنهٔ اصفهان در جنب محلهٔ کردان ازسوابق زمان قلعه‌ای مانده بود مشهور بتبرك که بانی آن سلطان ملکشاه سلجوقی بود وفرهاد بیك غلام سلطان محمد صفوی آنرا مرمت نموده ، قلهٔ خاکریزش بافلاك ردیف ودهلیزش باسماك الیف، کیوان بلند توان خاك نشین دامانش ، فلك ثوابت غرفه‌ای بجهة نشیمن دیده بانش ، کوه الوند سنگ پشت درش ، جبل دماوند اولین پایهٔ فروتر منظرش . قلعهٔ مذکوره از جملهٔ قلاع مشاهیر خاصهٔ ایران واز نوادرحصون اقلیم جهان بود . باقرخان مزبور بعدازمراجعت ازموکب آقا محمدخان ورود بدارالسلطنهٔ اصفهان و شروع بسرانجام اسباب قلعه داری کرده ، آذوقه وذخیرهٔ بسیار از هرجنس و هرچیز که ضرورت آن بمخیلهٔ ارباب فکر درآید ازهرجا بقلعهٔمزبوره آورده ، دوازده عرادهٔ توپ را ،که در میدان نقش جهان بر جا مانده بود بر فراز بروج قلعه کشیده و تدارکشان دیده ، ازهرقسم ضروریات ماکول و ملبوس و اسباب و دواب و گوسفند ومرغ وغیره چندان جمع آورده که محاسب اوهام را حساب و شمار ممکن و میسر نبود .

بیان انصراف موکب مسعود از خطهٔ شیراز جنت طراز بجانب اصفهان و کیفیت آن

رایت بلند آیت خامه در فضای غبرای این شگرف نامه بدین

صفت شقهٔ بلاغت می گشاید و باین شیوه جلوهٔ عبارت می نماید که :
بطریقی که سابق قلم زد کلك صدق مطابق گشت مراکب نصرة کواکب بفرخی و فرخندگی چون روان داخل کالبد شیراز شد ودر روزورود شروع بکار وآغاز سرانجام اسباب کارزار وامر باجتماع لشکرظفرشعار فرموده ، در بذل درم ودینار چون باران بهار و ابرآزاردست گشوده و در مراسم بخشش و شیوهٔ داد و دهش قاعده ای نهادند که نام کرمهای معن و حاتم از جهان و اسم بخل از دوران و دود از بنیاد وجود بحر و گرد از بنیادکان برخاست . اعیان واعاظم فارس نیز کمر خدمت گزاری بسته و بجان چنان بموکب ظفرهم عنان بیوسته که هریك تفنگچیان ولایت خودرا دسته بدسته بپیشگاه حضورساطع النوررسانیده ، ازسان عارضان لشکر گذرانیدند . مخفی ومستور نماند که : تفنگچیان ولایت فارس وگرمسیری در شیوهٔ آتشبازی وبیشهٔ قدراندازی مشهور ومعروف ودربن فن باعلی مراتب تردستی منسوب وموصوف ودرلوازم پایداری در میدان جنك واقصی غایت ثبات ودرنك هرمرد آنها گوی مردی ربای در میدان الوف می باشند ودر مدت چهل روز زیاده بر بیست هزارنفر پیاده وسواره از تفنگچیان شراره بار وسواران شمشیر زن نیزه گزار در رکاب ظفر مدار حاضر گردیده ، بظل رایات فتح آیات اجتماع ورزیدند . پس دراول ماه مبارك رمضان موکب فلك شان ازخطهٔ پر طراز در راه شیراز وعقابان رایات فلك انباز درفضای ظفر در پرواز شدند . رایضان برق جولان بر زین باد پایان برنشستند وفارسان سبك عنان از غلبه وازدحام راه بر گردش چرخ فیروزه فام بستند . بسیط زمین ازجوش سواران آهن پوش متزلزل وگونهٔ چرخ گردان از ارتفاع غبار از خضرت بغبرت متبدل گردید وفغان چاوشان موکب منصور بگوش مهر وماه ونوای کره نای وخروش روئین درای باوج سپهر اعلی رسید . بنا بر رعایت ماه مبارك صیام و قیام مراسم صوم وصلوة رایات ظفر آیات دریك فرسنگی شهر متوقف ودراواخر

ماه مبارك اعلام نصرة طراز در اهتزاز وهمايون الويهٔ سعادت انباز در اوج ظفر بپرواز آمده ، متوجه صوب اصفهان و بفتح و فیروزی هم عنان ، چون بقمشه نزول اجلال وحباب خیام زرین طناب را اوج گیر ذروهٔ آفتاب فرمودند باقر خان ازبیم آن سیل بی‌پایان ودهشت طوفان بحر بی‌کران خود را بقلعهٔ تبرك رسانیده ، آن حصار استور را پناه وامان خودگردانیده ، موکب جاه وجلال واردوی سپهر تمثال درروز دوازدهم شهر شوال جنت اشتمال وارد دارالسلطنه وبدولت وسعادت‌در باغ سعادت آباد نزول وطرفین این خطهٔ جنت قرین را بلوازم عواطف خاطر معدلت آئین مشمول فرمودند و در روز ورود موکب نصرة کوکب دلاوران پولادین سلب وتفنك چیان بهرامی لقب بفرمان حضرت ظل‌الله گیتی پناه اطراف اربعهٔ قلعه‌رافروگرفتند وبگرداگرد آن حصن حصین محیط گشته ، آن حصار را نقطهٔ پرگار نمودند . قلعهٔ تبرك حصاری بود که طایر تیز پرواز وهم برفراز خاك ریز آن صعود نتواند نمود وهمای همایون بال خیال بر کنگرهٔ شیرازهٔ آن بال پرواز نتواند گشود . بحکم خدیو کشور اقبال دو عراده توپ جهان آشوب اساس نهاده ، گرداز بنیاد قلعگیان می‌انگیختند . خالی از اغراق درین مرتبه وجود ثعبانان آتشباراتفاق نیافتاد واحدی ایشان را نشان نمی‌داد. از صدمت گلوله وآواز رعد انباز زلزله درمیان قلعه وولوله درارکان شهر افتاد . از بیرون ودرون قلعه فتیلها گرم وگلولهٔ توپ وتفنك در تردد آمد . مدت سه ماه و کسری آن رستخیز ممتد و بساط آن حادثه ممهد وباقر خان با وجود آنکه از اعانت آقا محمد خان که بقیهٔ احوالش بعد نگاشته خواهد شد مأیوس بود باز درمراسم‌خودداری باقصی الغایه‌اجتهاد می‌نمود . دو سه دفعه خواهشمند نامهٔ امان گردیده ، حضرت ظل اللهی بنا بر مروت ذات محامد صفات و اتمام حجت اورا بایمان وپیمان مرفق ومستوثق فرمود . یاران نادان را دست‌اجل گریبان گیرو بان همه عهود امان منع پذیرنگردیده ، تا درشب بیست ویکم محرم الحرام هزارو دویست که لشکر انجم واختر بجهة تسخیر

قلعهٔ محکم اساس سپهر اخضر بر شرفات این حصار مدور بر آمده ، فوجی از بهادران لشکر فتح برور که در کمین فرصت بودند بر برجی از بروج قلعهٔ محکم صعود وعروج ، بی دربی تاآغاز طلوع صبح صادق جمعی دیگر ازسپاه نصرة پناه بایشان لاحق گشته ، القصه : قلعه را تسخیر و باقر خان را دستگیر و در حالی که اردوی جهان پوی بعزم حرکت بجانب قلمرو انتظـام مهام آن حدود در انوشیروان نیم فرسنگی نزول عزوشأن داشت باقرخان را بحضورفیض گنجور رسانیده، بحکم اقدس روانهٔ قلعهٔ محکم بنای عدم گردانیدند . نقود و اموال واسباب او بسرکار دیوان اعلی عدالت ارکان تعلق گرفت . ولد اکبر وپسر اوسط اورا آقا محمد خان همراه برده ، ولد اصغر او با خانه کوچ مشارالیه وبرادرانش حسب‌الامر روانهٔ دارالعلم شیراز و در آنجا اقامت نمودند . کیفیت بقیهٔ احوال آقا محمد خان آنکه : بعد ازتسلط واستیلای برجماعت جزایری وبختیاری از قراری که سابق نگاشتهٔ کلك بلاغت شد بمماندت اجتماع نموده بودند و بمتفرق گردیدن آنها موکب آقا محمد خان متوجه صوب توابع عراق وجانب قلمرو وجعفرقلی‌خان برادر خود را با لشکری مستعد جدال جماعت مافی که بنحو مسطور مأمور مازندران ودر عرض راه طریق را منحرف نموده ، عنان توجه بجانب کرمانشاهان واوطان خودگشوده بودند وبعضی از ایلات متمردین آن حدود روانهٔ توابع کرمانشاهان نمود. جماعت مزبور اتفاق کرده ، بر لشکر آقا محمد خان غلبه ، او را شکست داده ، مراجعت کردند. از مردم عراق و جزایریان عراق وجماعت اتراك وغیره گروه مختلفه لشکری کثیر در اردوی آقا محمد خان جمعیت کرده ، روی بدربار آورده بودند . در حالی که توابع شراه محل نزول سپاه و مضرب سرادق وخرگـاه مشارالیه بود خبر ورود موکب مسعود این برگزیدهٔ حضرت معبود باردوی آقا محمد خان رسیده ، یکی از سرکردگـان قراگوزلو را که باهزار سوار باعانت باقر خان دراصفهان فرو گذاشته بود فرارا در رسیده ، درحال انقلابی در لشکرگـاه حادث گردید .

قشونهای عراق و لشکر متفرقهٔ مجتمعه روی بتفرقه نهاده ، هرکس بر اسب خود سوار و اکثر شرفیاب عتبه بوسی دربار عرش وقار و برخی عنان گشای شهر و دیار شدند . علی خان خمسه نیز با جمعیت خود متوجه صوب خمسه و آقا محمد خان چون کار را چنان و احوال را بریشان دیده ، باهمان جمعیت خود که از مازندران همراه آورده بود وچندان کثرتی نداشتند روی بصوب طهران و شروع بحفر خندق پیرامون قلعهٔ طهران کرده ، در بلدهٔ مزبوره توقف نموده ، خانواری ایلات که بطریق مسطور متفرق گردیده ، روی بکرمانشاهان و سایر اوطان خود آورده بودند با خانه و کوچ و اموال و اثقال روی عجز بدرگاه ملك تمثال آورده ودست‌تشبث دیگر باره بحبل المتین دولت ابد قرین که امیدگاه خلق عالم وبلاد عرب و عجمست محکم کرده ، حسب‌الفرمان قضا جریان روانهٔ الکای فارس و هرطایفه ای در موضعی که بجهة نشیمن آنها مقرر شد مسکن و سواران ایشان درسلك ملتزمان موکب منصور منتظم گشتند .

ذیل میرزا عبدالکریم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

سبب تالیف کتاب

بر رأی مشکل گشای شهریاران دارالملک عبارت آرائی وتاجداران کشور فصاحت پیرائی مخفی ومستور نماناد که : این مستعین بعنایت الله الملك اللطیف **عبدالکریم بن علی رضاالشریف** را در عنفوان جوانی وهنگام ریعان دوحهٔ کامرانی که قدم بربلهٔ عشرثانی سلم زندگانی نهاده بود در دارالعلم شیراز جنت طراز شرف صحبت وفیض خدمت خسرو شیرین کلام کشور سخندانی ، مجموعهٔ کمالات انسانی ، خلاق المعانی **میرزا محمد صادق موسوی متخلص بنامی** که منشی طبع سخن پرورش در میدان بلاغت گستری از چوگان خامه گوی برتری از عطارد ربودی و بنان معجزاثرش از عصای قلم بر رقم شیم ید بیضای موسوی و ازدم کلك روح پرور اعجاز عیسوی نمودی و هریك از طفلان سبق خوان دارالافاضهٔ فکرش معلم هزار حسان و هر فردی از شاگردان نوآموز دبستان دانشش استاد صد هزار سحبان بودی روی داد . مدت سه عام تمام درخدمت ذی سعادت آن دبیرعطارد احترام از جام استعلام علم انشاء می آشام واز صنعت خوشگوار استفادهٔ صنعت تحریر شیرین کام ، در دبیرستان استفاده سخن نیوش و از ساغر استکمال جرعه نوش می بود . آن جنابت نیز چمن تربیت این بی بضاعت را از ماء معین عاطفت بقدر قابلیت سیراب می فرمودند . تااینکه حضرتش ازجانب خاقان مغفوربنحوی که دردیباچه مسطورست بضبط وقایع دولت فیض مطالع مامور گردیدند و برو دوش شاهدان واقعات وگزارشات را ازآغاز دولت علیه الی مقدمات افتتاح قلعهٔ طبرك اصفهان بمشاطهٔ کلك سحرکار وآرایشگری خامهٔ معجزنگار بپیرایهٔ کلام وزیور انتظام پوشیدند ودر سال هزارو دویست وچهار از دست ساقی

اجل شربت ناگوار هلاك نوشیدند. چون گوهر مطلوب ناسفته و غنچهٔ مدعا در گلبن مقصود نیم شکفته ماند نواب مستطاب فلك احتشام، حضرت مشتری رای عطارد احترام، قطب فلك جاه وجلال و محور آسمان عزو اقبال، مرکز دایرهٔ فضل و کمال، بهین نتیجهٔ دومان آدم وحوا، مهین سلالهٔ خاندان سید بطحا، جامع شرایط و ضوابط وزارت باسرها ومعین ومبین احق بها واهلها، وزیر معظم مکرم ودستور مقتدر مفخم، نظام بخش ملك عالم و انتظام ده مهام جمهور امم، اعتضاد السلطنة البهیة السلطانیه، اعتماد الدولة العلیة العالیه، میرزای **میرزا محمد حسین فراهانی**، خلدالله تعالی ظلاله علی رؤس الاقاصی والادانی این حقیر را باتمام سفینهٔ نگارین که هرصفحه اش شاهدیست هرهفت کرده وهرورقش عروسیست درحجله‌خانهٔ لطافت پرورده مامور فرمودند، درجواب ایشان بمنقب لسان دراین مطلب سفتم وچنین گفتم:

باز کجا صعوهٔ لاغر کجا؟ ذره کجاخسرو خاور کجا؟
پرتو خورشید کجا وسها؟ مسند جمشید کجا و گدا؟

بلبل طبع این حقیر در چمن نکته سازی هنوز نوپروازست و طوطی ناطقه در شکرستان عبارت پردازیش همان تازه آواز. از آن گذشته مگس رادرمضمار سیمرغ زرین بال چه مقدار وصعوهٔ لاغر رابمصید عقاب چه سروکار ودراج را دربازار شاهباز چه رواج و خزف بی بهارا باگوهر ثمین چه امتزاجست وجلوهٔ کلاغ را باخرامش کبك دری چه مشابهت و خروش زاغ را با نوای عندلیب چه مناسبت؟ حد خود شناسی نیست که در آن مقام عالی که عروج باسفل ترین پایه‌اش از حوصلهٔ عقاب زرین جناح فکروهمای تیز پرواز خیال بیرونست قدم گذارد وبحریم حرمتی وسراپردهٔ عزتی که شهریاران بلاغت گستر وتاجداران فصاحت پرور را در پیرامون آن راه نیست راه جوید. باغیست که بر اغصان هر سطرش بلبلان خوش الحان معانی در عین نغمه سازی و ریاضیست که در دوحهٔ ازهار مشکبارش عندلیبان چمن پیرای غوانی بصوب داودی مشغول نکته پردازی، هر غنچهٔ نقطه‌اش

بکردار طوطیان شکرشکن بصد زبان‌معنی پیرا و هر برك حرفش مانند طاوسان خوش خط وخال بهزار رنك جلوه نما ،
هر طرف اندر فضای آن چمن سارك و طوطی بهم گرم سخن
هر نگارین نکته‌اش شاخ گلی بر گل از هر لفظ ومعنی بلبلی
پری چهر گهان الفاظش که بر تخت مرصع مسطر «کامثال اللؤلؤ المکنون » مصدرند اصحاب حال‌را بغنج و دلال سودائی زلف و خال ونقاط نموده وحوراوشان نکات ابکارش « کانهن الیاقوت والمرجان » برسریر موضونهٔ موضوعهٔ صفحه نشسته‌اند . بغمزهٔ غماز خون از چشم ارباب نیاز گشوده ، سلمای هر حرفش بهزار شیرین کاری دلربا و لیلای دلارای هرلفظش بصد هزار رعنائی روح افزا . انهارجداولش نمونهٔ « جنات تجری من تحتها الانهار » وعیون کلمات آبدارش‌نشانهٔ «فیها عینان تجریان » . هر یك از لئالی شاهوار استعاراتش که از دریای طبع وقاد برکناره افتاده لایق تاج شهریاریست و هرفردی از افراد عباراتش که از کان ذهن نقاد بیرون آمده قابل گوش عذرا عذاران . درجیست مملو ازجواهر رنگین بلاغت و برجیست مشحون از کواکب ثواقب براعت . آن حضرت نیز فرمودند که : اندیشه‌بخاطر راه نداده وقدم برشاهراه مطلب نهاده ، که همت ما ترا دربن راه دور رفیق ومددگار وناخدای التفات ما وجودت رادربن دریای‌پرشور شفیق ونگاهدارست ، زورق امیدت را بکنار خواهد رسانید . هرچهٔ چندان که بدست تعلل بردامن معاذیرآویخت وبپای تأمل بجانب کوی تعذر گریخت فایده نبخشودو کمنداصرارم از گردن نگشود . آخر الامر باستظهار واعتماد الطاف و یاری آن حضرت ارسطو فطرت فریفته و وبخط‌وخال عروسان نکات وعبارات دلنشین که درحجله خانهٔ طبع نهان داشتم شیفته شده ، قدم در وادی این مطلب نهادم و بمفتاح قلم قفل از درگنجینهٔ عبارت آرائی و بانامل خامه بند از مخزن بلاغت‌سرائی گشودم وبجناح افکار در مطار شاهباز بلند پرواز طایر وبقدم خیالات معابر این راه پر خطر را سایر گردیدم ودروگوهر چند که درصندوق

خاطر ومخزن ضمیر داشتم در گنج خانهٔ روزگار بودیعت گذاشتم و باتمام واختتام این درج گران بها پرداختم ومسمی **بتاریخ گیتی گشایش** ساختم . امید که مقبول خاطر ارجمند و مطبوع طبع مشکل پسند آن حضرت گردیده وچنانچه سهوئی وخطائی واقع شده باشد بطریق معهود چشم محاسن بین از عیوب آن بپوشند و بخامهٔ اعجاز نمود باصلاح آن بکوشند . انشاء الله تعالی لئالی سایر وقایع را بهنج دلخواه در جلد دیگر برشتهٔ تحریر خواهد کشید و موسوم **بجلوس ثانی** خواهد ساخت .

بیان اختتام دولت زندیه من کلام زبدة المنشیان میرزا عبدالکریم بن علی رضای منشی رحمه الله

طوطی شیرین زبان قلم فصاحت رقم وبلبل ملیح البیان خامهٔ بلاغت شیم در قلمرو صفحه وورق بدین نسق نغمه سرا می گردد که : حضرت سکندر شان بعد از ورود بدارالسلطنهٔ اصفهان اسمعیل خان برادرزادهٔ محمد خان زند را بافوجی از بهادران شهاب رمح مجره کمند بجهة انتظام مهام عراق مامور بجانب قلمرو علیشکر وروانهٔ آن بوم وبر فرمودند. مشارالیه در ورود بقصبهٔ بروجرد دست یغما وتاراج بمال واموال هر غنی ومحتاج که بعلت اغتشاش مسالك از جمیع ممالك در آن دیار جمع گردیده بودند گشاده وزر قلب مردم آزاری و خوانخواری را در بازار آن ولایت رواج داد . ابواب جورواعتساف برچهرهٔ احوال اهالی آن سامان باز نموده ، معادل دویست هزار تومان نقد وجنس بجبر وعنف درحوزهٔ تملك وتصرف درآورد و بنای سست بنیاد فتنه وفساد آغاز نهاد ولوای خودسری واشتداد بر افراخت وببذل درم و دینار جمعی از اشرار نابکار وفتنه جویان غدار را باخویش متفق ساخت . ودر اندك زمان سرطوق عظمتش سر بعیوق کشید وآوای کوس بحر خروشش در فلك آبنوس و چرخ سندروس بپیچید . در هنگامی که بمفتاح رماح مجاهدین فتاح موکب نصرة کوکب باب قلعهٔ طبرك را قرین افتتاح واز تفضلات فالق الاصباح امور دارالسلطنهٔ مزبور بر

وفق مرام دارای کسری غـلام صورت انتظام ودرجهٔ انجام یافته بود مراتب عصیان و طغیان آن خذلان نشان بانهای منهیان بسمع محرمان آستان کروبیان مکان و بعرض حجاب بارگـاه سپهر نشان رسید و بصراحت انجامید . حضرت گیتی پناهی چون از حقیقت امر آگـاهی یافتند قلع مواد استعدادش را پیشنهاد خاطرمرحمت گستر وتخریب بنای سست بنیاد استعدادش را مکنون ضمیر معدلت برور ساختند . باوجود آنکه در آن دوران سورت سرما و شدت سردی هوا بمرتبه‌ای بود که شهسوار خیال را دو اسبه مرور وعبور بان صفحات میسور وبلند برواز وهم واندیشه را باهمه تیزبری طیران برآن مسالك مقدور نبود آن حضرت که برد وحرق درنظر همتشان یکی وطی مراحل غرب وشرق درزیرسم سمند بادمانندشان اندکی می نمود متوکـلاعلی‌المعبود سپاه نصرة نمودرا بتدارك یساق عراق مامور ومقرر فرمودند که بیش خانه کشان معسکر همایون بیش خانهٔ مبارکـه را بجانب انوشیروان برده ، قباب خرگـاه را با قرص آفتاب و ماه برابر نمایند . فراشان با احتشام وخیامان چابك دست کیوان مقام خیام گردون نظام را در منزل مزبور همشان ماه و هور ساختند . علی الصباح چهاردهم شهر صفر المظفر که سلطان اقلیم خاور وشهریار ممالك باختر یعنی مهرانور بر سمند تیزگـام چرخ اخضر وخنك خوش خرام فلك مدور برآمد حضرت جهانشاهی بای دولت بررکاب‌اشقر گیتی گشای نهاده ، با شوکت خاقان و فغفور محرك سپاه نصرة منظور گردیدند و مهچهٔ رایت فتح آیت را چون مهر برسپهر اخضر رسانیدند . لوای تندر آوای نـای ظفر قرین موکب جلالت قرین درفلك سندروس بپیچید ونعرهٔ روئین کوس برده درگوش سکان روم وروس گردید . خـروش آلـت هوش خم هفت جوش بسمع سکان چین رسید . فارسان میدان جنك و رایضان مضمار نام و ننك برزین رعنا غزالان شبرنك نشستند و ازتهاجم دخان وتصاعد گرد وغبار راه آمد شدبرخیل ملایك بسته ،وازازدحام دلاوران ضیغم شکار غنضفر چنك وغلبهٔافواج هاله سپهرشهاب خدنك عرصهٔ دشت

ودر وساحت کوه و کمر را بکلی تنك کردند. لشکری سیل موج بحر شکوه ثابت و پایدار همچون کوه ، همه بهرام طبع و کیوان جوش ، فولاد ترك وآهن پوش . القصه : بدین نهج قطع منازل و طی مراحل می نمود . چون اسمعیل خان را گمان نبود بخاطرش این مطلب رسوخ می نمود که نظر بشدت سرما و سردی هوا و انبوهی برف در طرق و شوارع آن طرف حضرت سکندر عنان را حرکت از اصفهان و نهضت از آن ملك بهشت نشان میسور وخدیو آفاق را توجه بجانب عراق مقدور گردد . باطمینان خاطر بقبض و بسط امور آن بوم و بر اشتغال داشت . در خلال آن حال بمشارالیه خبر رسید که : موکب ظفر طراز مانند سیل خانه بر انداز نشیب و فراز راه آن ناحیه را قاطع و عما قریب مهچهٔ علم میمنت برچم دارا حشم از افق ساحت بروجرد طالع خواهد گردید . آن صحرا نورد وادی بی سر و سامانی را از استماع خبر وحشت مبانی مهرهٔ خاطر درششدر حیرانی افتاده ، تاب لطمات افواج بحر امواج سپاه نصرة امتزاج در قوهٔ خود ندیده ، ارکان صبر و قرارش بکلی متزلزل وگونه طاقت و توانش بغایت متبدل گردیده ، چارهٔ کار و بهبود روزگار خویش را در آن دید که یك نفر از معاونین خویش را پیشرو سپاه خذلان اندیش که باجیوش بحر خروش جلادت کیش کر وفری نموده ، بلکه خود فرصتی یافته ، تخته پارهٔ وجود را از تلاطم دریای ذخار و تموج بحر خونخوار ، یعنی اردوی انجم شمار ، بر کنار کشد . غافل از اینکه چون اقبال بادبار بدل شد و سعادت بنحوست عوض گشت نهال اینگونه تدبیرات را در جویبار روزگار ثمری و دوحهٔ این قسم نیر نجات را اصلا در ریاض دهر بار وبری نخواهد بود . بهر صورت بنا برآن خیالات فاسد قربان خان نامی باجلان را مقدمة‌الجیش لشکرخذلان طیش نمود . مومی الیه با جمعی موفور لشکر منصور را استقبال و در صحرای سیلاخور نوایر جدال وقتال را باقراولان اردوی گردون مثال اشتعال داده ، در کرت اول و حملهٔ نخست بکمند دلیران آرش کمان بهمن

دوال و سرپنجهٔ هزبران پلنك صولت شیر چنگال گرفتار و بحکم خسرو معدلت شعار گردنش بوسه‌گاه لب شمشیر آبدار گردید . از ظهور این امر اسمعیل خان را کشتی صبر وثبات درگرداب اضطراب افتاد ، برسبیل استعجال بکران عزیمت بجانب بلدهٔ همدان عنان داد . حضرت کسری شأن خارج قصبهٔ بروجرد را مخیم خیام سپهر نشان ساختند . اهالی عراق از صغیر وکبیر و برنا و پیر درکمال اشتیاق بدربار ملك روان شهریار آفاق اجتماع نمودند . آنان که دستار استکبار بدست اعراض وانکار برنهاده ، درگشایش ابواب فتنه و فساد و افتتاح دروب جور وبیداد باآن بدکیش سرا پا نفاق اتفاق ورزیده بودند دست سیاست آن حضرت تاج زندگانی از تارکشان ربود و اشخاصی که بطوع و اختیار بی اکراه و اجبار در تعیین بندگی این دولت جاوید مدت‌را درگوش امیدگوشوار وبا اشرار غدار ومفسدین نابکار اتصال و الحاق نجسته بودند گردنشان را باطواق اعناق مزین و قامتشان را بحلیهٔ اشفاق مهر اشراق مطرز ساختند .

بیان فرار اسمعیل خان بجانب همدان و رفتن حضرت جهانبانی ببلدهٔ مزبوره ومجادلهٔ خسروخان

بنحوی که سابق نگاشتهٔ کلك دررسلك گردید اسمعیل خان از اندیشهٔ تیغ بی دریغ حضرت والامرتبت باصدگونه ذلت وخواری بجانب الکای بلدهٔ همدان فراری شد . در آن اوان محمد حسین‌خان قراگوزلو ازجانب وکلای سرکار آقا محمد خان درآن ولایت حاکم و حکمران بود . درب قلعه را بر روی آن مردود مسدود و اسباب قلعه داری و ادوات ضروریهٔ مردم حصاری را بقدر امکان موجود و در نهایت استظهار چشم براه وصول طلیعهٔ لشکر برخاشخر غنود . چون روز چند خدیو دشمن گداز عدو سوز بجهة تعمیر شکستگی و مداوای خستگی اهل بروجرد در قصبهٔ مزبور متوقف وبا نزدیك و دور بنیاد تلطف نهاده ، محرك سپاه جلادت دستگاه و شقه گشای رایات نصرة همراه نگردیدند اسمعیل خان فرصت یافته ، کار را بر

محصورین تنك ودست قلعگین را ازدامن ثبات و درنك کوتاه نموده ، بالاخره قلعه را متصرف و عنان توسن بی مروتی را سوی هیاهوی بی انصافی منعطف ساخته ، نهب و سفك دماء ایشان ورجال و نوامیس قلعگیان پریشان حال و زار و بعادت دیرینه بسرانگشت عناد وکینه ابواب انواع ستم بر چهرهٔ عجزه و مساکین باز وشیمهٔ ذمیمهٔ ضعیف آزاری و خصلت دیرینهٔ خون خواری را آغاز نمود . محمدحسین خان چون دست چاره‌اش از ذیل خودداری گسیخت بقلعهٔ مصلی که احکم قلاع آن ولا بود و از غایت ارتفاع ملاصق ثریا و از کمال استعلاء ملاحق چرخ مینا و صورت حصول تملیکش بغلبه درنظر بینا از جملهٔ محالات و مقولهٔ خوارق عاداتست گریخت . عاقبت فی مابین ایشان مبانی موافقت و اتفاق و اساس مرافقت و وفق بعمود عهود و استوانهٔ میثاق مشید وسلك یمین ازجانبین بدر ثمین کلام رب المشرقین منتظم گردیده ، مشارالیه درب قلعه را گشاده ، شمشیر مخالف‌را در غلاف نهاده ؛ چون مقدمات مزبور معروض رای جهانگیران دربار معدلت بروز وپریشانی همدان مسموع سمع خدیو فریدون سیر گردید آتش قهر جهانسوزش زبانه کشید و شعلهٔ نوایر غضبش بذروهٔ چرخ پیروکرهٔ اثیر رسیده ، قطع مادهٔ ظلم وبیدادرا بپیشنهاد خاطرمهرمظاهر فرموده ، قرار دادند که تا خاك وجود آن مردود را از صدمهٔ سم باد پایان عربی و شرارهٔ آتشبازی را باب سیوف هندی و رماح مغربی منطفی نسازند عنان عزم باز نکشیده ، بامور دیگر نپردازند . بناء علی هذا از خارج قصبهٔ مزبور اعلای اعلام منصور و بهادران پیل توان شیر زور هژبر غروررا بحرکت مأمور فرمودند . موکب جلالت بنیان مرحله پیمای طریق همدان و هیونان همایون مبارزان زمین فرسای بوادی و مسالك مقصود خاطر معدلت نشان کشید . تا قصبهٔ نهاوند بپای سمند عزیمت پیمودند . چون قصبهٔ مزبور خیول منصور را جولانگاه توسن عزم وساحت آن ولایت مخیم خیام گردون نظم دلاوران رستم نبرد اسفندیار رزم گردید باعیان لشکر و سران

عسکر اسمعیل خان خبر رسید و از توجه حضرت جم مرتبت مخبر و مستحضر گردیده ، از مؤاخذات خدیو دوست نواز اندیشمند و از تلاطم بحر ذخار سخط شهریار دشمن گداز عدو بند ناخرسند گشته ، نخست در شبی محمد حسین خان قراگوزلو بر هم زن بنیاد عهد و میثاق و مخرب اساس مرافقت و اتفاق گردیده ، باسایر خوانین طایفهٔ خویش طریق خلاف پیش گرفته ، رو از متابعتش برتافتند و بجانب اوطان و مساکن خود شتافتند . بعد از وقوع مقدمهٔ مزبور جمهور جنود متجنده بجمعیت و اتفاق چه از ایلات و چه از اهل عراق درنهایت اشتیاق روی نیازبدربار گردون رواق آوردند، ودرسلك مستظلان ظلال رایت فتح آیت منسلك واز خزانهٔ سخا ونعم آن سرور اهل کرم وناسخ کرمهای معن وحاتم عطایای آمال بریك ران بار وجیب و کنار امیدشان از زرافشانی دست همت آن‌حضرت نمونهٔ «جنات تجری من‌تحتهاالانهار» گردید . اسمعیل خان چون آثار انکسار و علامات ادبار از ناصیهٔ احوال خود ملاحظه واوضاع چرخ را دگرگون وقصر اجلال واقبال را سرنگون مشاهده نمود لوای اقتدار که بقوت بازوی اشرار غدار بفلك تجبر و استکبار افراشته بود بر خاك انکسار نگونسار و نقوش توهمات لا طایل را که بر لوح خاطر نگاشته بود از عرق حیرت و سرشك حسرت محو گشته دید . جریدهٔ ره سای زمین فرسای فضای فرار و مرحله پیمای بادیهٔ ادبار ، بجانب گروس با بختی تیره تر از آبنوس و چهره ای مانند سندروس روان گردیده ، بمصداق «الغریق یتشبث بکل حشیش » دست توسل بدامان محمد حسین خان حاکم آن ولایت زده ، در زاویهٔ گمنامی پا بدامن تواری کشید . حضرت کسری مرتبت درقصبهٔ نهاوند سلسله جنبان سپاه جلادت پیوند وبجانب همدان عنان گشای سمند بری پیکر دیو مانند گشتند . چون خارج بلدهٔ مزبور خیول منصور را محل نزول و قباب بارگاه فلك دستگاه بذروهٔ مهر و ماه موصول شد عرایض ضراعت آمیز ذرایع انگیز از خسرو خان بیگلربیگی کردستان بنظر ایستادگان آستان کروبیان مکان رسید.

مشعر بر اینکه : چون این اخلاصمند از جملهٔ چاکران قدیم دولت ابد پیوند و نمك پروردهٔ آن سلسلهٔ جلیلهٔ سعادتمند می باشد استدعا چنان دارد که خدیو سلیمان شأن عزیمت ولایت کردستان نمایند و این مور ناتوان را پایمال اقدام اسبان کره مانند نفرمایند . ولد اکبر خود را با پیشکش و مالیات دو سالهٔ کردستان و هر قدر سوار که در سرکار ضرور ودرکار باشد روانهٔ دربار معدلت مدار و من بعد نیز طریق مصادقت‌را پیوسته ، بقدم مخالصت شعار خواهد پیمود . حضرت سکندر حشمت مسئول او را بعز قبول موصول و مأمولش را مقرون بحصول نفرموده ، ارقام قضا نظام و احکام قدر انجام بسر افرازی مشارالیه نگاشتهٔ اقلام زیبا خرام منشیان عطارد احترام گردید که: هر گاه آن عالی جاه مراسم بندگی را متکفل وشرایط حق گزاری را متقبل و پا از سرحد سرافکندگی افزون و قدم از جادهٔ بندگی بیرون نخواهد نهاد و نطاق خدمت گزاری و فرمان برداری را از میان نخواهد گشاد باید بزودی محرم کعبهٔ حضور و بتقبیل عتبهٔ مرحمت دستور وبتلثیم بساط معدلت مفطور محبور ومسرور شود و الا ساحت کردستان سپاه پیل توان‌را مخیم خیام وجنود نصرة نمودرا جولانگاه اسبان سپهر خرام خواهد گردید و آنچه در پردهٔ غیب مستورست بظهور خواهد رسید . مشار الیه چون سهام مأمول را برهدف قبول خاطر معدلت شمول موصول و آب این گونه نیرنجات را مسکن آتش غضب قیامت لهب ندیده ، از دیدهٔ بصیرت خاك آن ولایت را برباد حوادث داده دید لاجرم باستجماع لشکر واحضارعسکر پرداخته ، از علی خان خمسه و خوانین قراگوزلو وگروس از متجندهٔ آن صفحه و حوالی و حواشی خود استمداد جسته و چهرهٔ حق شناسی را باب کافر نعمتی ونمك ناشناسی شسته ، در اندك زمانی سپاهی انبوه پلنك گزاف و لشکری دریا شکوه ضیغم مصاف که عارضان اوهام و محاسبان افهام را از تعدادش شمشیر خامه در غلاف و از حد و حصرش بعجز و قصور خویشتن اعتراف داشتند عرض داد و روی

بمقابله و مجادلهٔ سپاه جلادت همراه نهاد . حضرت گیتی پناهی چون ازدلیری اوآگاهی یافتند بنهٔ همایون‌را درخارج بلدهٔ همدان گذاشته ، بجانب میدان حرب شتافتند . دریك فرسنگی شهرتلاقی آن دودریای تیغ وخنجر وتقارب آن دوبحربهناور اتفاق افتاد . یلان پرخاشجوی طرفین و شیر دلان هژبر خوی جانبین دست باستعمال سیف و سنان و بازو باجرای بلارك جان ستان گشادند . علمداران کیوان تمکین الویه را بمرك تازه جوانان دشت وغا گشودند و کوسهای روئین و کورکهای آهنین بسوك زیبا قدان نازنین صحرای غزا شیون وفغان آغاز نمودند . پلنگان پرخاشجو یعنی بهادران دو لشکر بزخم زوبین و خنجر بریختن خون یکدیگر دلیر وهژبران اژدردر از خونخواری سیر نمیگردیدند . شهباز تیز پر تیر ازنشیمن کمان دور تر درهوای میدان بصید تذروان روانها مطیر وغزالان صحرای چرخ اخضر اعنی مهر انور از صلابت شیران آدمی چهر در پردهٔ دخان و غبار مستتر گردید . برق تیغ یمانی خرمن سوز زندگانی برنا وپیر وسهام شهاب نظر قاصد ارواح مامور و امیر وسیاه حسام با انتقام بر مجاری رؤس دلیران بهادر جاری و خناجر برحناجر بهادران کاری آمد . القصه : در آن وحشت سرا هنگامهٔ قیامت وفتنهٔ رستاخیز برپا ودر آن دشت قضا هنجار آثار فزع هویدا و علامات شور نشور مشاهد دیده های بینا گردید . بسی هیاکل مردان مبارز و اشخاص دلیران جنك آور محارب که در آن صحرای پر بـلا رخ بنقاب تراب و جلباب تیرهٔ مغاك نهفتند .

ببارید چندان نم خون ز تیغ	که باران ببارد لیالی ز میغ
شد ازکشته پرپشته بالا و پست	بتاراج جان مرك بگشاد دست
همه تن چو پرویزن اززخم تیر	همه رخ ز انده برنك زریر
یکی خورده برفرق گرز گران	یکی خسته از خنجر جان ستان

از تهاجم دخان توپهای صاعقه بار و تراکم گرد و غبار روز روشن چون شب تیره و تار و از شرار ریزی تفنك عرصهٔ میدان

جنك مزاج كرهٔ نار گرفت .

ز گرد سواران فضای جهان   چنان شد که پیدا نبود آسمان

آخرالامر چرخ سفله پرور بی‌آزرمی آغاز و سپهر دون نواز درهای بی شرمی را باز نموده ، نسایم فتح ونصرة بر ساحت احوال سپاه مخالف ازمهب مشیت مرسل‌الریاح دراهتزاز آمد . چون‌ملتزمان رکاب جلالت تأثیر اغلب اهل گرمسیر و پروردهٔ امکنهٔ محرق الهواء و حو کردهٔ بحرارت و سمیت گرما و در آن روز سورت سرما و شدت برودت هوا از حد اعتدال بیرون واز قوهٔ توانائی ایشان افزون بود بهر جهت آن جمع پریشان‌را حرارت غریزی درصمیم قلب مانند نطفه در مشیمه منعقد و آب دیده درعین چشم چون قطره درجوف صدف منجمد گردیده ، پای ثبات و قرارشان از دست رفته ، سلك جمعیتشان گسسته گشته ، بی سپر وادی هزیمت وفوجی ازترکیه نیز در بین ستیز و آویز ترك محاربه نموده ، روی از جنك برتافته ، بجانب بیت دشمن شتافتند. حضرت جهان پناهی چون لشکررا متفرق و سفینهٔ وجود مقدس را در آن دریای پر انقلاب و آن سهمگین گرداب مستغرق دیدند با قلیلی از خواص که در موکب خاص‌شرف اختصاص داشتند خود را بمیان توپچانهٔ مبارکه کشیدند . توپچیان شراره فشان با توپهای رعد افغان بامرهمایون بنیادآتش ریزی نموده ، فضای میدان و عرصهٔ هامون را بکیفیت آتش متبدل و آتش هستی سوز حیات افروز ملتهب مشتعل و وجود جمعی از آن طایفهٔ غدار هدف گلولهٔ توپ جهان آشوب آتش بار و از معرکهٔ کارزار « فی الدرك الاسفل من النار » واصل و فوجی سیار از صواعق نائرهٔ بلا که خرمن سوز وجود شیخ و شاب و گلولهٔ توپ بنیاد کن آباد و خراب میبود نجات یافتند ، هنگام شام که توپچیان قضا و قدر گلولهٔ مهر را در دهان توپ افق انداختند و پرده دار ظلام پردهٔ فیروز فام ظلمت را در پیش چشم اولو الابصار بر کشید و خسرو متهاجم سپاه انجم از میدان این نیلی طارم روی بر تافته ، عازم

دار السلطنهٔ باختر گردید حضرت جهان پناهی زیاده بر آن مکث و درنگ را در میدان جنگ مغایر ضوابط عقل و فرهنگ دیده ، عنان تاب توسن رزم و جانب دار السلطنه را از قدم فرخنده مقدم رشك بهار عالم‌افروز فرمودند ومانند روح درکالبدآن ولایت غنودند . شکستهٔ سپاه فوج فوج و دسته بدسته بدرگاه فلك دستگاه مجتمع شدند . حضرت کسری معدلت درآن مملکت فسیح المساحت بتدارك اسباب حرب و تهیهٔ آلات طعن و ضرب از شمشیر و خنجر و نیزه و سپر و زوبین و مغفر و تفنگهای ثعبان مثال دوزخ شرر و اسبان دیو هیکل پری منظر پرداخته و ابواب خزاین احسان را بمفاتیح جود وکرم و مقالید سخا و نعم وببذل درم ودینار جیب وکنار قواد حشم و روس خدم را غیرت باغ ارم و رشك بیت‌الصنم ساختند .

بیان مراجعت خدیو جهان باصفهان و مجادله بامحمد حسین خان و اسمعیل خان و فرار حاج علیقلی خان بفارس

علم میمنت پرچم قلم در میدان صفحه شقه گشای این مطلب می‌گردد که : در هنگامی که خدیو آفاق عرصه طراز ساحت عراق بودند محمد حسین خان عرب و اسمعیل خان عرب عامری که در جندق توطن دارند ساحت اصفهان را خالی از مخل و تهی از وجود شیران ستبر بازوی قوی‌دل آهن گسل ، یعنی بهادران هزبر کین پلنك دل شرحی بامیر محمد خان طبسی نگاشتهٔ خامهٔ حق‌ناشناسی نمودند . مشعر بر اینکه : اگر وکلای آن سرکار راه این ساحات را بپای بی مضایقگی بپیمایند این‌جانبان نیز جمعیتی درآن صفحه فراهم و بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان عازم گردیده ، آن مملکت را تصرف ومبلغ بیست هزار تومان نقد و جنس وکلای سرکار برسم تکلف تسلیم خواهیم نمود . آن ساده لوح خام طمع بقدر چهارصدنفر سوار بسرکردگی یك‌نفر از اقوام خویش بمظاهرت آن فتنه انگیزان بدکیش روانه و

ایشان نیز تقریباً سه چهار هزار نفر تفنگچی از نائین و قهپایه واردستان و نطنز مهیا و آماده ساختند. روی بجانب دارالسلطنهٔ مزبور نهادند. در بین راه خبر شکست جنود مسعود و ورود موکب سعادت نمود بان حدود مسموع آن دونابکار مردود گردیده، آتش عزمشان تیز تر و باین خیال خام و فکر بد انجام که سهای بی ضیای وجود نابود خود را در برابر انوار آفتاب جهان تاب معدلت ماب جلوه گر سازند و صعوهٔ لاغر خویش را باشهباز بلند برواز همت آن داور گردن فراز هم برواز نمایند در مسارعت و استعجال هم گام شمال و دبور وبصوب دارالسلطنهٔ مزبور اعلای اعلام نخوت و غرور نمودند. مراتب عصیان آن طاغیان بعرض محرمان آستان کروبیان مکان رسید ومسموع سموع قرب یافتگان بارگاه ملایك پاسبان گردید. با اینکه هنوز غازیان فیروز از کوفتگی راه بر خطر و صدمات جانکاه سفر بیرون نیامده بودند و بسیاری از جنود مسعود تا آن هنگام بار راحت در دارالامان کنف مرحمت آن برگزیدهٔ حضرت معبود نگشوده بودند حضرت جهان پناهی قلیلی از غازیان مجتمعه را ابواب جمع عبدالله خان که بشرف اخوت آن جناب مشرف بود فرمودند و حاج علیقلی خان کازرونی را با مابقی تعیین و مامور بقلع و قمع آن جمع پریشان نمودند. در بلوك براهان تلاقی فریقین وتقارب عسکرین اتفاق افتاد. غبار گیر و دار شعلهٔ نوایر کار زار از طبقات این نه رواق درگذشت. بهادران شیر گیر باب شمشیر برق نظیر نقش حیات بسیاری از آن قوم را از صفحهٔ هستی شسته و جمعی از آن فرقهٔ نابکار طعمهٔ ثعبان سنان و لقمهٔ ضرغام حسام خون خوار گشته، طریق سفر آخرت را جسته، عاقبت آن طایفهٔ بی عاقبت بی آزرم منهدم وگروهی ازبخت برگشتگان بقید اسار منتظم گردیدند. از آن جمله چهارصد نفر سوار امیرمحمد خان بالکلیه قلعهٔ مختصری را پناه خود ساخته، بلوازم قلعه داری پرداختند لشکر فتح اثر چون هاله دراطراف قمر و مانند اوراق پیرامون شجر جوانب اربعهٔ قلعه را تنگ فروگرفتند. آن جماعت چون خودرا غریق

بحار فنا وحریق نارعنا دیدند از در امان وطریق استیمان درآمده ، از قـلعه بیرون و روی امید باستان مروت نمودن آوردند . حضرت گیتی ستان بنا بر مرحمت جبلی آنها را امان و برفتن بصوب شیراز فرمان دادند . بعد از آن امر همایون شرف نفاذ یافت که حاج علینقی خان با جنود ابواب جمعی عبدالله خان در خارج شهر نصب خیام اقامت نماید . حاجی مزبور حسب الامر خدیو منصور در حریم رودخانهٔ مبارکهٔ زاینده رود بار توقف کشود . عاقبت بوسوسهٔ شیطان نفس بدفرجام وتحریك خیالات‌فاسدهٔ خام هوای مخالفت خسرو دارا غلام‌را درسر گرفته ، بعضی از تفنگچیان فارسی وغازیان کازرونی را که بعلت امتداد مدت مسافرت بتنك آمده بودند با خود متفق و سر از ربقهٔ مطاوعت و گردن از طوق متابعت پیچیده ، پای از حد بندگی و قدم از دایرهٔ سرافگندگی بیرون کشید . هنگام شام کـه سواد ظلام و سیاهی لیل قیر فام کحل دیدهٔ اولو الابصار گردید با متفقین ومعاونین خود راه نورد جنوب فارس و مرحله پیمای آن ملك فردوس اساس شد . سحرگاهان که دست تقدیرحی قدیر پردهٔ‌نیلگون ظلمت را از چهرهٔ شاهد صبیح الوجه جهان گشاد و خسرو خاوری از خلوتخانهٔ باختر قدم بر تخت زبرجدی فلك نهاده ، دهقان قضاگل جعفری صد برك آفتاب را درطبق لاجوردی افق شرقی عرض داد حضرت گیتی پناهی ازخلوتخانهٔ خاص بدیوانخانهٔ گردون مناص جلوس فرمودند . قهرمانان کریاس بهرام اساس حرکت دوشینهٔ حاجی نسناس را بعرض خدیو حق شناس رسانیدند. نایرهٔ غضب قیامت لهب قهاری ملتهب وجمرات خشم وسخط جباری مشتعل گردیده ، بمنشیان عطارد نشان مقرر شد که احکام مطاعه بجمیع حکام و ضابطان ولایت فارس نگاشتهٔ کلك قدر اساس گردد که : ازاطراف راه عبور آن مردود را مسدود و نگذارند که بصوب مقصود عنان عزیمت گشاید . حکام مزبور طریق امتثال فرمان واجب الاذعان خدیو بی همال را پیموده ، سد شوارع و معابر را نمودند . چون همراهان و معاونانش زورق

وجود خود را گرفتار چهار موجهٔ فتور و فتن و بجهات غریق گرداب بلا و محن دیدند از همراهیش کناره گزیدند و منهاج غدر وطریق نقض عهد سپرده ، هریك راه نورد دیار خویش و حاجی مزبور بادل ریش و خاطر بر تشویش بجانب قصبهٔ کازرون شد .

ذکر سال فرخنده فال یونت ئیل خجسته تحویل مطابق سنهٔ هزار و دویست هجری

باز چون رخسار خوبان گشت طرف بوستان
باز چون گیسوی دلبر شـد هوا عنبر فشان

یوم دو شنبهٔ شهر جمادی الاولی سنهٔ ۱۲۰۰ نوروز فیروز بمبارکی وفرخندگی دررسید . خسرو خاور وشهریار دارالملك حمل بپای تخت سلطان. باختر آمد ، یعنی مهر انور از دار السلطنهٔ حوت بعلت ترکتازی بیابی سپاه دی بجانب دارالملك حمل که پای تخت سلطان نافذالفرمان ربیع ومحکمهٔمحکمهٔ سپاه‌لاله‌وسمنست خرامید . مسند نشین صاحب تمکین فروردین با لشکرگران ازهار و ریاحین و جنود مسعود گـلهای عنبرین ازشرف ورود بهجت نمود واز آن فصل بوستان و چمن را رشك فردوس برین و غیرت نگارخانهٔ چین فرمود . غوغا طلبان زمستان و فساد پیشگان مهرگان که در مخالفت سلطان ذیشان اردی‌بهشت با نفاق کیشان ثلوج و امطار اتفاق و با بهمن نژادان برف و باران عهد ومیثاق داشتند بامر قهار بهار و فرمان سلطان نسیم آذار بابن قلعهٔ گمنامی و زاویهٔ ناکامی مقید و محبوس گردیدند و دیدهٔ گل ونرگس را که از نوباوگان خاندان بهمن و بیوسته منظور ومفطور نظرش تهدیم بنای گلزار وگلشن وعین مطلبش تفریق شیرازهٔ اوراق یاسمین و نسترن بود فراشان قوای نامیه بحکم خدیو بهار از گزلك سه برگه از لباس بینائی عور و مهجور ساختند . خیامان قوی بازوی قوهٔ مولده سرادقات زنگار وخیام گلناری سلطان گل را بفضای هامون کشیدند و فروش ملون لاله و سنبل را در عرصهٔ دشت ودر ساحت کوه و کمر گستریدند و قهرمان ربیع بعزم تمشیت کوه گیلویهٔ باغ

و انتظام گرمسیرات صحرا و راغ براشهب تیز گام نسیم آذاری و جواد خوش خرام باد بهاری برآمد. ساحت هامون از جوش شقایق گلگون و عرصهٔ ارض اغبر از هجوم شکوفهای صحرا همرنك چرخ بوقلمون گردید. مجلس نوروزی درعمارات مبارکات‌شاهی دردارالسلطنهٔ اصفهان از نگار بندی صنایع کاران بیشه ور و طراحی چابك دستان صنعت‌گر زیب و زینت گرفت. برو دوش خاصان درگاه و جیب و کنار سران سپاه از بوارق خلاع زرتار واثواب بوته دار غیرت بخش بهار و رشك افزای باغ و گلزار شد. قبل ازین نگاشتهٔ خامهٔ صدق ختامه گردید که: جناب آقا محمد خان ازبلدهٔ همدان روانهٔ طهران و پیوسته درکمین وقت ومنتظر فرصت می‌بودند. درین اوان که بنحو قصه پردازی قلم خجسته رقم امور شوکت و مهام سلطنت مشوش و طرهٔ عروس مملکت مانند زلف و گیسوی خوبان قمر طلعت پریشان گردید جنابش را هنگام فرصت در رسیده، لشکری جرار و سپاهی تیغ زن خنجرگزار عرض دیده، از بلدهٔ طهران خلد نشان سلسله جنبان سپاه پیل توان و رافع رایات عز و شان والی محال گروس را از صدمهٔ سم ستوران قوایم درشت و ضربهٔ اقدام هیونان کوه توان پشته پشت خستند و چشم براه قتال با شیران پلنك خصال نشستند. مراتب مسطور وتموج آن دریای پرشور بعرض خدیو معدلت دستور رسید. آن حضرت بعلت وقوع بعضی از قضایائی که در آن اوان حادث و در حقیقت دل شکستگی را باعث بود بکلی آزرده خاطر می‌بودند. صلاح را در جنگ و فلاح را در درنگ ندیده، الویهٔ گردون مماس را بجانب الکای دلگشای فارس شقه گشای و شبدیز سبك خیز خسروی را برآن سامان گرم عنان فرمودند و ساحت آن کشور را از ورود فرخنده نمود رشك گلشن و دیدهٔ دولت خواهان از نور آفتاب عنایتش روشن گردید. امنای دولت آقا محمد خان چون اصفهان را از مخل خالی یافتند بجانب دارالسلطنه شتافتند و چند یوم در آنجا توقف نمودند و جعفر قلی خان را با جمعی از

سپاه جلالت‌کیش خویش بماندن در دارالسلطنهٔ مزبور مامور و خود بجانب ولایات عراق روانه‌گردیدند .

بیان توجه آقا محمدخان بجانب عراق ومجادلهٔ خسرو خان وشکست‌او وماموررشدن علیقلی‌خان بسرداری عراق وکشته شدن هدایت‌الله‌خان والی گیلان

باغبان قلم میمنت رقم و دهقان کلك موافقت توام گلزار صفحه را بدین نهج آرایش می‌نماید وبدست خامهٔ صنعت طراز فسانه پرداز پرده از رخسار عروسان صبیح‌الوجه مدعا میگشاید که : بنحوی که سابق تقریر یافت اسمعیل خان از دم صمصام خون آشام شرزه شیران آجام دلیری و صدمهٔ چنگال پلنگان کنام جهانگیری روی برتافت و بسوی الکای گروس شتافت و در زوایای آن ولایت زاویه نشین ودر ظل حمایت محمد حسین خان حاکم آنجا راحت‌گزین شد ، تا اینکه خسرو خان اردلانی بطریق قصه پردازی قلم صدق مبانی محرك سلسلهٔ فتن و فتور و مؤسس اساس شر و شور گردید . از صاحبان اختیار ولایات نزدیك و دور استمداد خواست ، از آن جمله اسمعیل خان را نیز بطفیل محمد حسین خان در مضیف آن ستیز و آویز دعوت نموده ، برسر خوان آن غوغا صله داد . مشار الیه نام طفیلی برخویش نهاده ، باتفاق محمد حسین خان قدم بدان طرفه انجمن گشاد و بعد از آنکه خدیو آفاق کوکب اقبال را قرین احتراق یافتند و روی از سفر عراق برتافتند و بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان شتافتند خسروخان و علی خان مشارالیه را مخل امور دولت و وجودش را مضر استمداد شوکت خود دیده ، صلاح کار را درین دیدند که قامتش را ازلباس جلادت عاری و زاویه نشین گوشهٔ مذلت و خواریش سازند . بنابرین با یك‌دیگر معهد در نهضت ، اورا دستگیر و در مکانی محبوس وبعد از دو روز روزانهٔ الکای گروس ساختند . علی خان نیز بعد از چند یوم اساس عهد وپیمان را برچیده ، بساط نقض ایمان گسترید ومراجعت بسوب خمسه ومحل ایالت خود نمود . خسرو خان بی نزاع منازع

و تعرض معارض بقبض وبسط امور آن صفحه برداخت ودست تعدی از آستین دراز و ابواب جور و بیداد بر روی ساکن وسایر ومسافر و مجاور باز و شعلهٔ نوایر اعمالش با کرهٔ اثیر و ذروهٔ چرخ بیر دمساز گردید. سوء رفتار ناهنجار او بعرض وکلای دولت آقا محمد خان رسید. تکسیر شان و تمهید اساس شوکتش بیشنهاد خاطر و از دارالسلطنهٔ اصفهان محرك لشکرانجم حشرو بجانب بلدهٔ همدان بطریق استعجال بی سپر گردیدند. خسرو خان را بمحض استماع قوهٔ ماسکهٔ سکون از دست رفت، سر خود گرفته، پـای عزیمت بجانب اردلان گشاده، در ورود بالکای مزبور اسمعیل خان را که در گروس مقید و محبوس می‌بود بـکردستان طلب داشته، بعد ازتمهید عهد و بیمان تدارك جزوی باوداده، مطلق‌العنانش ساخت. مشارالیه تاورود موکب جـلالت نمود آقا محمد خان در قصبهٔ بروجرد و محال سـیلاخور جمعیتی وافر فراهم و طریق مقاتله را با اولیای دولت آقا محمدخان عازم گردید. جناب آقا محمد خان چون سیل خانه برانداز نشیب و فراز را بیموده و خودرا برسر او رسانیدند. مشارالیه خودرا در جنك میدان با آن جناب حریف و در مطاف نبرد بارایضان جهان نورد ردیف ندیده، رو از معرکهٔ رزم برتافت و شیرازهٔ جمعیتش از هم ریخته، هریك بجانب وطن و مساکن خود شتافتند. وکلای آن سرکار نظر بصلاح وقت باخسرو خان از درمعارضه و بیکار درنیامده، آن ولارا ضمیمهٔ ولایات متصرف سرکار ساخته وبشکستگی مشار الیه اکتفا، چون تخلیهٔ دار الملك گیلان را از ید تصرف هدایت‌الله‌خان والی آنجا منظور نظر همتشان می بود تدمیر اورا مرکوز خاطر جلالت مظاهر ساخته، ازقصبهٔ بروجرد شقه‌گشای الویهٔاقبال گردیدند. نظر باینکه علیخان حاکم خمسه سودای مخالفت آن دولت‌را دردماغ نخوت جا داده، آخر الامر اندك سرکشی می نمود بجههٔ گوشمال او رو بجانب خمسه آورده و در ورود آن صوب هوائی که دردماغ او گرفته بود بگرز البرز نظیر تدمیر ومنقمع وبنیان اساس مخالفش را

باب شمشیر تدمیر منقطع ودر چمن گوران دشت بعزم یورش رشت نزول اجـلال نمودند . بعد از ورود بچمن مزبور معروض رای او ساختند که : اسمعیل خان مجدداً جمعیتی موفور و سپاهی نا محصور جمع ساخته ، در عرصهٔ آن ولایت لوای فتن و فتور و الویهٔ شر و شور برافراخته است . جناب آقا محمد خان باستماع این خبر علیقلی خان را با فوجی کثیر از بهادران دلیر و توپهای قلعه‌گیر و خمپاره های رعد نظیر بدفع مـادهٔ استعداد مشار الیه و انهدام بنیان قلعجات سمت عراق مامور و علی‌خان حاکم خمسه را نیز در موکبش روان ساخته ، جناب علیقلی خـان وقتی آن ساحت را محل نزول خیول جلادت شمول نمودند که خسروخان دست سبقت گشوده ، طریق نقض عهد را بااسمعیل خان بپای استعجال بیموده ، درمحال سربند موکبش را استقبال و بنوایر اخداع ومکیدت خرمن سور قیل و قال مشارالیه و مـراجعت بصوب اردلان نموده بود . پس جناب سردار بنحو مقرر بضرب توپ قلعه‌کوب وخمپاره های دوزخ شرر جهاب‌آشوب بتخریب و انهدام قلاع متین و حصون حصین آن سرزمین پرداخته و جمیع اعزه و اعیان آن صفحه‌را که دم از دولت خواهی سلسلهٔ علیهٔ زندیه می‌زدند قرین هزارگونه مذلت و خواری و در گوشهٔ گمنامی وزاویهٔ ناکامی منزوی و متواری ساخته ، اسمعیل خان کرت دیـگر اجتماع سپاه و لشکر نموده ، ابواب جنگ و جدال با سردار مزبورگشاده ، امری از بیش برده ، طریق لرستان را بیمود . چون هنگام زمستان و اوان برودت جهان گردید و سپهدار نسیم آذار از تمشیت مهام گلزار وگلشن و انتظام امور باغ و چمن عنان عزیمت معطوف نمود سردار مزبور دست از ترکتازی کشید . پای مراجعت ببلدهٔ طهران گشودند . وقایعی که دربن سال بمشیت ملك ذوالجلال روی داد از آن جمله مقتول شدن هدایت‌الله خان والی گیلان و مفصل این مجمل آنست که جناب آقا محمد خان از چمن گوران دشت فوجی را بهمراهی مصطفی خان دولو بر سر رشت فرستادند . مدتی مدید نوایر جدال

و قتال فی‌مابین مصطفی خان و والی مزبور اشتعال داشت . روزی در جزیرهٔ انزلی هنگامهٔ جنگ گرم بود که خان مزبور هدف گلولهٔ یکنفر ازغلامان خود گردیده ، پای عزیمت بجانب صحرای عدم گشود .

در بیان حرکت حضرت ظل‌اللهی از دارالملك شیراز بجانب الکای کوه گیلویه

نسیم عنبرشمیم خامه در گلگشت‌نامه برین نهج غنچه گشای مطلب می گردد که : بنحوی که سابق نگاشتهٔ قلم میمنت تقریر گردید حضرت جهـان پناهی ساحت شیراز فردوس طراز را مطلع مهچهٔ رایت فتح آیت فرمودند . نخست صرصر قهر قهرمـانی را بر کندن ریشهٔ شجرهٔ خبیثه و بنیان اساس رذیلهٔ حاج علیقلی خان گماشته ، ارقام قضا طراز قدر نظیر مشعر برعفوتقصیر بافتخار مشار الیه رقم زد قلم بلاغت تحریر منشیان گردیده ، اورا بحضور معدلت دستور طلب داشتند . عبدالرزاق خان حاکم دارالمؤمنین کاشان را که در آن وقت شرف اندوز آستان ملایك مطاف خاقانی ومستظیل ظلال کاخ سپهر اتصاف قاآنی می بود باوردن او مامور فرمودند . حاجی مزبور چون ابواب چـاره را از شش جهة بسته و دست امید را از همه طـرف گسسته و راه نجات را مسدود و بجز درب آستان این برگزیدهٔ حضرت معبود که ملجا هر مقبول و مردودست پناهی و گریز گاهی ندید روی امید بدرگاه فلك دستگاه آورید و بتلثیم سدهٔ سنیه و تقبیل آستان زکیهٔ حضرت فریدون مرتبت مشرف و آن حضرت نیز رقم « احسن‌العفو عندالقدرة » بر صحیفهٔ جرایم او کشیدند و از تلطفات خسروانه آنچه لازمهٔ شان ودر خور احسان این دارای زمان بود دربارهٔ مشارالیه مبذول داشتند و در حقیقت تخم در شوره زار کاشتند . از آنجا که آتش شرارت ذاتیش بباد بی انصافی انگیخته وخاك وجودش باب کافر نعمتی سرشته وآمیخته بود مجدداً دیگر بار در مقابلهٔ آن‌همه نعمت کفران ورزیده ، صورت بعضی خیالات فـاسده در ضمیر کاسدش مصور و غراب فتنه و زاغ فساد در آشیان دمـاغش بیضه نهاده ، خار عصیان در مغیلان

خارزار خاطر فاسدش سربرزد . بزرگان گفته اند که : نفس خبیث و ذات لئیم پروردن و از سفلهٔ دون و بدگوهر زبون چشم وفا داشتن سررشتهٔ کار خود گم کردنست و بمثقب مژگان صخرهٔ صما سفتنست

درخاک ریختن زروگوهردریغ نیست ‌‌ ‌ با ناکسان دریغ بود لطف ومردمی

گر از دشت چین باغبان صبا ‌ ‌ برد تخم خاری بباغ ختا
بخاکی ز دیبای چین بیخته ‌ ‌ برو مشك و عنبر بر آمیخته
زمین را نمایند در وقت کار ‌ ‌ بشاخ آهوان ختائی شیار
نگاری ز سنبل فروشان چین ‌ ‌ مه ازخرمن حسن اوخوشه‌چین
بدستی که افشانده خوی‌ازجبین ‌ ‌ بیفشاند آن تخم را بر زمین
گه آبیاری بتان ختن ‌ ‌ ز گیسو ببافند مشکین رسن
ببندند بر دلو غنچه طناب ‌ ‌ ز چاه زنخدان بر آرند آب
ز گلزار رخسار آبش دهند ‌ ‌ که هم‌آب وهم آفتابش دهند
کنندش زهرسوی خدمت گری ‌ ‌ مه و مهر با زهره و مشتری
دهندش ز هرسوی نشو ونما ‌ ‌ شمال وجنوب و دبور و صبا
نماید چو هنگام نیرو ظهور ‌ ‌ شود برزخش را زمان نشور
شود جامه‌را عیب پوشیش چاك ‌ ‌ سرآرد برون از گریبان خاك
کند خاریش گل بناچار وچار ‌ ‌ نهالش برون آورد خار خار
ازو پای گلشن خرامان فکار ‌ ‌ دل ودست گلچین ازو داغدار
دلا تا توانی درین خاکدان ‌ ‌ امید نکوئی مدار از بدان

بهرجهة سودای دماغش جوش گرفت و جانش مهر ازعقل و هوش برداشته ، دیگربار علم مخالفت آن حضرت برافراشته ، چشم از حقوق آن جناب پوشیده ، با جمعی بدکیش شیوه را پیش گرفته ، پیمانهٔ پیمان نوشیده ، عهد گردانیده بودند که بیخ نهال این دولت خداداد را بباد بی‌شرمی وصرصر بی آزرمی درآورند . مراتب کنکاش آن فرقهٔ خذلان تلاش بانهای منهیان بعرض رای جهان آرا و شعلهٔ آتش قهر قهرمانی بذروهٔ چرخ والا رسیده ، امربگرفتن اوفرمودند . باز نظر همتشان بمرحمت ذاتی و رافت فطری ازخون او درگذشت

در برجی از بروج ارگ مقید و شیخ ویس خان و صید مراد خان و پسران علی مراد خان را نیز مکفوف‌البصر وبهمسایگی حاجی دربند فرمودند.

ذکر ابتدای زمستان وحرکت موکب عزوشان بجانب کوه گیلویه

چون هنگام دی در رسید و فراش نامیه فروش منقوش رنگا رنگ لاله و گل و خیام ملون یاسمن و سنبل را از فضای دشت و در و ساحت کوه و کمر درنوردید، غنهٔ چکاوک و لحن هزار و صوت بلبل ونغمهٔ سار در صحن چمن وعرصهٔ گلزاردرگلو پیچیده، خیامان شتا سرادق کرباسی برف را درساحت هامون کشیدند حضرت گیتی پناهی یساق الکای کوه گیلویه و انتظام آن ولایت را وجههٔ همت والا نهمت فرمودند.

در ساعتی مسعود و طالعی محمود اعلام ظفر فرجام‌را بجانب الکای مزبور شقه گشا و رایات نصرة آیات را فلك فرسا ساختند. شاهین شوکتان بشکار تسخیر آن مملکت از دنبال طایران مبارك بال الویهٔ ظفر فرجام نصرة اشتمال جناح اقبال گشودند والی قصبهٔ‌کازرون را با قدام رعنا غزالان مشکین کاکل عنبرین ذوائب پیمودند. چون طایفهٔ ممسنی پیوسته باب عصیان تخم نافرمانی بر خاك قلوب خود می کاشتند و باتش طغیان خرمن خدمت‌گزاری را سوختند، بباد ناخدمتی می‌دادند آن حضرت خان فیروزمند محمد خان زند را که فامتش بتشریف شریف اخوت جنابش مطرز بود برتبهٔ سرداری جیوش دریا خروش معزز و بتنبیه آن طایفه مامور و مقرر فرمودند. سردارمزبور شمشیر جلادت از غلاف کشیده، بر سر آن فرقه پیچیده، از گلبن خاطر هر یك که استشمام رایحهٔ اخلاص می نمودند بابیاری رافت و مهربانی بتخضیر نهال احوالش می پرداختند و از نخل ضمیر هر- مردی که آثار ثمر خدمت گزاری و خلوصیت مشاهده نمی نمودند از تیشهٔ مناصب برگ و بار هستی آنرا درهم می تراشیدند. مختصر

کلام : جماعت مزبور را تنبیه کامل نموده ، بحضور سعادت دستور شرفیابی حاصل ساخت . خدیو آفاق مدت سه ماه در قصبهٔ کازرون قشلاق فرموده ، از آنجا روانهٔ قصبهٔ بهبهان گردیدند و ورود بقصبهٔ مزبور دور و نزدیك از ترك و تاجیك روی نیاز باستان سپهر طراز آوردند . از تعمیر مبانی عدلش عرصهٔ آن ولایت معمور و از پرتو آفتاب جهان تاب مروتش ساحت آن مملکت پر نور وباران سیاستش نوایر فتن و فتور را منطفی و صرصر قهرش خس و خار شر و شور را ازگلستان آن مرز و بوم بالکلیه پرداخت . چون‌شیخ غضبان بنی‌کعب پیوسته در مصطبهٔ مخالفت ساغر نافرمانی می کشید و گونهٔ شاهد بندگی را بناخن بغی و عصیان می خراشید حضرت جهان‌پناهی محمد خان وعبدالله خان را با فوجی از دلاوران منصور ازدوطرف بتاخت و تاراج کمین مشار الیه و چپاول اعراب بنی کعب مامور فرمودند . ماموربن حسب المقرر بر سر آن طایفه چپاول انداخته ، گوسفند و مادیان بسیار بدست ،آورده بپایهٔ سریر خلافت مسیرخاقانی مراجعت نمودند و بعضی از طوایف بختیاری نیز از طریق فرمان‌بری و مسالك خدمت گزاری بیرون رفته ، بشوامخ جبال رفیعه و شواهق قلاع منیعه و انسداد مسالك خدمت گزاری را بر آن مضیقه مستظهر گردیده ، سر بسر کشی برآورده بودند بسرپنجهٔ شهامت شیران آجام نبرد و چنگال جلادت پلنگان کوه نورد گوشمال کاملی یافته ، حلقهٔ اطاعت درگوش کشیدند .

وقایع سال فرخنده فال‌قوی‌ئیل‌خیریت دلیل‌مطابق سنهٔ هزار و دویست ویك هجری و کیفیت‌آن

یوم چهارشنبهٔ غرهٔ جمادی الآخره موسم بهار و فصل شکفتگی شکوفه و ازهار در رسید و شاطر قوهٔ نامیه گردن و گوش عروسان گلزار و بر و دوش شاهدان شاخسار را بزیور های زهرا و حلهای خضرا آرایش نمود . عروس زیبا روی مهر خاوری و شاهد صبیح‌- الوجه کاخ نیلوفری از حجله سرای مشتری قدم برتخت فیروز بخت

همسری حمل نهاده و دهقان نسیم آذار بامر مولده دیگر بار دست صنعت آثار بزینت گـری رخسار دلارای بنات و بنین گلزار بر گشاد. نوباوگان غنچه و ازهار از مشیمهٔ شاخسار تولـد نمودار و از دست قابلهٔ قومت نامیه لباس نشو و نما پوشیدند و طفلان رضیع بوستان و شیر خوارگان گلستان از پستان مصنعهٔ سحاب بنان شیرهستی نوشیدند. خیام صنع قادر یکتا خیمهای والای گلهای بهار را بر فراز کوه و صحرا بر کشید وفراش قضا فروش زمردگون سبزه وسوسن را برفرق بسیط اغبر گستریـد. خسرو اردی بهشت با افواج گلهای آذاری بعزم دارالعبادهٔ چمن بر اشهب گردون خرام و ابرش صرصر گـام باد بهاری عنان داده، قلعهٔ محکم بنیان طاغیان زمستان وحصن مشید ارکان عاصیان مهرگان بیك حملهٔ سپاه فروردین وبورش، جنود لاله و نسرین بتصرف قهرمان ربیع در آمد.

دگر ره مقدم نوروز فیروز	شبستان جهان را کرد چون روز
زمان ز آسیب دی گردید آزاد	بگیتی از سر نو تازگی داد

جشن عید با بخت سعید در ظاهر قصبهٔ بهبهان اتفاق افتاد. پنج یوم بعد ازعید این وارث تخت فریدون وجمشید بجانب دارالملك شیراز جنت طراز روانه گردید. چون تقی خان حاکم یزد بنحوی که مورخ تاریخ قبل پیش ازین شمه ای از احوال خدیعت اشتمال او را ضبط فرموده انـد درین اوان نیز بنای حیلت نهاده و دکان زرق و شید گشاده، بعادت دیرین و راه و رسم پیشین با امنای دولت ابـد قرین درمقام مکر وغدر ایستاده بود حضرت کسری معدلت تکسیرشان و انهدام دولت اورا مکنون ضمیر انور و قرارداد خاطر مرحمت پرور فرموده، باحضار لشکر انجم دستگاه فرمان دادند و خود بفرخی و فیروزی دارالملك را مضرب سرادقات سپهر مثال وبجهة رسیدن ابطال رجال وتجندهٔ هزبر خصال روزی چند در آنجا توقف فرمودند، تا اینکه از اطراف وجوانب عساکر نصرة ماثر متعاطف ومتواتر بموکب

گردون مراکب حاضر گردیدند. رایات جلال پس از اجتماع جنود جلادت اشتمال بفیروزی و اقبال بجانب دارالعباد مزبور فلك فرسا و هیونان همایون بهادران سعادت نمون بسوی خطهٔ مذکور مرحله پیما شدند. چون محال ابرقوه مخیم خیام فلك شکوه و عرصهٔ آن‌ولایت مطرح اشعهٔ انوار ماهچهٔ رایت نصرة پژوه گردید خدیو ارجمند محمد خان زند را با فوجی از دلاوران فیروزمند پیشرو جیوش بحر خروش و روانهٔ دارالعباد مزبور فرمودند. مشار الیه حسب‌المقرر وارد ظاهر یزد و اطراف شهر را مرکز وار در میان گرفته، سد های متین استوار و سنگر های رزین پایدار نهاده، آرمیدند. تقی خان چون غازیان جنگجو و بهادران پلنگ خو را درامر محاصره رضا وساعی دید خود را با کوچ و بنه بنارین قلعه کشید و از امیر محمد خان طبسی مستدعی اعانت و استمداد گردید. حضرت کسری معدلت نیز بعد از چند روز بنهٔ فیروز را در برابر ابرقوه گذارده، الویهٔ جلال بمعاونت محمد خان شقهٔ میمنت گشودند. بعد از ورود بان حدود طریق چاره را از شش جهة بر روی تقی خان مسدود و راه آمد و شد بالمره مفقود فرمودند. چون در نواحی یزد محل زراعت و مکان فلاحت ندارد و آذوقهٔ آن ولایت از سمت فارس و کرمان و اصفهان نقل می‌شود و در اطراف شهر بقدر پر کاه گیاه نمی روید حضرت جهان پناهی مقرر فرمودند که سیورسات غازیان از سامان فارس حمل و نقل اردوی گردون مماثل گردد و ضابطان و کلانتر بوانات و ابرقوه حسب الامر خدیو سکندر شکوه سیورسات مقرر را بقدر امکان باردوی معلی می رسانیدند. لیکن کفاف نمی‌نمود. باین جهة آذوقه در معسکر والا نقصان گرفت. بتخصیص فقدان علیق‌الدواب بجائی رسید که ستوران بی‌نوا کاه را جز در انبار کاه‌کشان مشاهده نمی‌نمودند و چار پایان بی دست و پا بوی جورا جز ازخرمن سنبله نمی شنودند. باین‌علت اهل اردو راکار بجان‌رسید. در خلال آن‌حال امیر محمدخان نیز بمعاونت یزدیان وارد قلعه‌گردید. خدیو معدلت‌پرور

جیوش برخاشخر را از اطراف اربعهٔ قلعه بیورش مامور ساختند. از آن جانب امیر محمد خان درپشت حصار با تفنگچیان آتشبار هنگامهٔ رزم را گرم نموده ، بازوی جلادت گشوده، بهرجهة گردان طرفین بباد حملهای متواتر و ضرب گلولهای شهاب مانند بی در بی آتش حرب و بیکار تیز کردند. بهادران جانبین بفغان وشیون آواز کرنای و فریاد روئین درای نمودار روز رستاخیز را آشکار ساختند. سفیر گلوله و تیر از شش جهة بیغام مرگ بگوش برنا و پیر می‌رسانید. سنان زبان طعن بسوی مردان لشکرشکن دراز می گردانید و زمین از اشتعال نوایر گیر و دار درگداز آمد. محمد خان ولد نصیرخان لاری که حسب‌الامر آن زیبندهٔ مسند جهانداری مامور بحراست سپه و سنگر بود عمداً مرکز خود را خالی ساخته، با تفنگچیان لاری بجانب لار فراری شدند. سپاه جلادت بناه فرارآن روسیاه را حمل برشکست دارای‌اسکندرحشمت نموده واین معنی علاوهٔ تنگی آذوقه و فقدان و فقر گردیده، بیك بار روی از میدان گیر و دار برتافته، سلك آن جمعیت و سپاه پریشانی یافته، هریك رخ بجانبی نهادند. خدیو ارجمند وقتی خبردار گردیدند که احدی ازسپاهیان‌بجزمعدودی از غلامان خاصه در موکب جلال و رکاب سعادت منوال باقی نمانده بود. پس لاعلاج عنان گشای سمند صبا رفتار و بجانب دارالملك راه نورد بوادی وفقار شدند.

بیان محاربهٔ امیر محمد خان با جعفر قلی قاجار در براهان من‌اعمال دارالسلطنه اصفهان ووقایع آن

هزار دستان خوش بیان گلستان حکایت و طوطی شیرین زبان شکرستان روایت بدین گونه آغاز قصه پردازی و بدین شیوه بنیاد فسانه سازی می‌سازد که: امیر محمد خان‌را ازشکست لشکر برخاشخر اسباب شوکت و اثاثهٔ دولت درست گردید ودر آن فتح عظیم ابواب کامرانی بر رویش مفتوح و صیت جلالتش در اطراف واقطار منتشر گردید و از وقوع اتفاق بغایت مقتدر و کلاه گوشهٔ عظمتش بذروهٔ

سپهر رسید . باغـوای بعضی هنگامه طلبان حوالی و حواشی اصفهان و تحریك اسمعیل خان عرب عامری که پیوسته با سر های پر غرور جبهه سای زانوی ناکامی و زمین سای جبین بی سرانجامی و همیشه عزلت گزین زوایای خمول و از غایت پریشانی ازجای خویشتن ماول و چنین هنگامه را طلب‌کار و متاع فتنه را در بلوای شورش بجان خریدار می‌باشند بفکر تسخیر دارالسلطنهٔ اصفهان و تصرف آن خطه بهشت بنیان افتاده و دکان خورش سودائی گشاده و با هزار سوار و پیاده الی بلوك براهان سه فرسنگی شهر را بقدم مسارعت پیموده ، در آن وقت جعفر قلی خان قاجار از جانب جناب آقا محمد خان والی و صاحب اختیار دار السلطنهٔ مزبور بود هفت هشت هزار نفر سواره ابواب جمعی خود را برداشته ، در بلوك مزبور هنگامه آرای معركهٔ نبرد گردید . یك هفته آن دو لشکر در مقابل یك دیگر بباد حمله های متواتر شعله افروز آتش شور و شر بودند . نزدیك بان رسید که سلك جمعیت سپاه قاجار پریشان گردد که اسمعیل خان بعادت قدیم و خوی و خلق وخیم از صراط مستقیم عدو پیمان انحراف و تجاوز ورزیده ، روی از میدان مرافقت خان مزبور برتافت . این معنی باعث شکستگی دل و رنجش خاطر مشارالیه گردیده ، جمعیت خویش را برداشته ، روانهٔ یزد شد .

ذکر مأمور شدن نواب جهانبانی از جانب حضرت جهان‌ستان بجانب خطه لار و فتح آن‌دیار

چون خطهٔ شیراز رایت گردون طراز را مضرب و خیام گردون احتشام را مخیم شد شهریار نامدار بامداد فرزند مهین و قرة العین گـزین لطفعلی خان را مامور بصفحهٔ لار فرمودند . نواب جهانبانی برحسب فرمودهٔ خاقانی محرك لشکر جلادت مبانی گردیده ، نره شیران خصم افگن خطـهٔ لار را مقر اردو و مسکن گردانیدند . اهل لار مقاومت در برابر آن سیل بی زنهار و مصادمت آن بحر خون خوار را افزون از قدر و مقدار خود دیدند . پا بدامن قلعه داری کشیدند

و در حصن عافیت خواری آرمیدند. نواب جهان پناه و خدیو فلک دستگاه هر دسته را برابر دروازه ای معین و هر فرقه را درمحاذات رکنی مشخص جا داده، بلوازم محاصره اشتغال و راه عبور وطریق مرور بر جاسوسان صبا و دبور مجال نماند. ماموربن معسکر ظفر پرور بنحو مقرر اطراف شهر بند و محیط آهن قلعهٔ گردون مانند سنگر های متین و سیبه های رفیع پایه اساس نهاده بنوعی دراوازم محاصره بازوی مجاهده گشادندکه بیك نهان گرد اندیشه را ازهیچ طرف راه دخول مقدور و جلادت شیم جاسوس جهان نورد فکر را از هیچ مدخل ممر مرور میسور نبود. مختصر کلام: بعرض دارای جم غلام رسیده که محمد خان و عبدالله خان ولدان نصیرخان قبل از دخول مواکب مسعود قلعهٔ لار را بدرود و بمحمد علی‌خان نامی از اقوام خود سپرده، بجهة جمع آوری سپاه و لشکر روی بجانب دشت و در نهادند. چون چند یوم از نزول معسکر نصرة شمول گذشت هر دو برادر از دو جانب با سپاه بی کران روی بمعسکر همایون و اردوی سپهر نهادند.

نواب جهانبانی فوجی را باستقبال محمد خان و دسته ای را بمقابلهٔ عبدالله خان مامور فرمودند. ماموربن بنحو مقرر سر راه برآن دو برادر گرفته، هر دو را منکوب و مخذول و مراجعت باردوی خیول نمودند. محمد علی خان چون کار صاحبان قلعه را چنان دید از در فرمان بری درآمده، روی نیاز باستان سپهر طراز آورید و مقالید قلعه را بخدام آستان والا مقام سپرد و نواب جهانبانی با فتح وکامرانی مراجعت بارض فیض مبانی و از عتبه بوسی پدر والا گهر قرین شادمانی گردیدند.

سال فرخنده فال پیچی‌ئیل خیریت دلیل مطابق سنهٔ هزار و دویست و دو هجری

باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار
ابر آذاری علم افراخت باز از کوهسار

شد معطر خاك دشت ازباد کافوری نسیم
شد مرصع کوه ودشت از ابر مروارید بار
قمریان چون مقریان گشتند بر سرو بلند
بلبلان چون مطربان گشتند برشاخ چنار
روی خاك از نرگس وسوسن چومشك تبتی
روی باغ ازلاله ونسرین چونقش قندهار
فرشهای عبقری افگنده شد در بوستان
جامهای ششتری گسترده شد درکوهسار

روزپنجشنبهٔ پانزدهم شهر جمادی‌الاخره ایام دی‌را بساط انبساط برچیده شد . سلطان خاوری ازدارالملك حوت بعزم تسخیر دارالسلطنهٔ حمل بر اشهب تیز گام گردون و خنك خوش خرام سپهر نیلوفری فرمان داد تا فراشان صبا فروش ملون قهرمان گل وخیام ملمع شکوفه و سنبل را بفضای کوه وهامون گستریدند . قلعه نشینان برف وباران که ازجانب سپهدارمهرگان مامور بمحافظت شهربند گلستان ومحارست حصارین باغ و بوستان بودند در برابر حملات کوه فرسای دلاوران بهاری تاب مقاومت نیاورده ، بجانب زوایای تواری متواری گردیدند . سپهسالار اسفندار بمحض استماع آوازهٔ وصول کوکبهٔ سلطان بهار و استیلای لشکر آذار بر قلعه نشینان ثلوج و امطار پای تخت گلزار را خالی کرده ، بی سپر وادی هزیمت گردید . سعادت آباد چمن که چندی محل نشیمن غارتگران شباط وبهمن بود از نزول دارای اردی بهشت رشك افزای هشت بهشت و ساحت گلشن ازقدوم مسرت لزوم تازه رویان سوری وسمن ونازك نهالان ارغوان ونسترن نمودار چمن هشتم آسمان و کنارهٔ جویبار وطرف گلزار از ورود فرخنده نمود لیلی وشان شور انگیز و شیرین صورتان شکر انگیز گلهای عنبرین و نسرین و یاسمن غیرت فزای باغ جنان شد . زیبا قدان اشجار با حلهای سبز زمرد رنگ بوته دار واثواب ملمع زرتار بعرصهٔ گلزار گشادند . رعنا قامتان جویبار ازشکوفه و ازهار تاجهای گوهر

نگار بر سر ، مانند معشوقان طناز و مشابه دلبران سراپا ناز دلربائی آغاز نهاده ، از اشارات چشمان فتنه انگیز از چشم نظر بازان خونریز و سنبل تر مانند زلف دلفریب خوبان بنفشه مو و جعد مشکین و شاقان عنبرین گیسو عطر بیز و هوای باغ و فضای صحرا و راغ بسان طبلهٔ عطار عبیر آمیز گردید . تازه جوانان عرعر و شمشاد و سرو قدان صنوبر و آزاد در طرف جویبار و ساحت گلزار قد بدلبری و دلربائی برافراختند . مرغان گلستان و طایران بوستان از نغمهای هوش ربا غلغله در صحن چمن و ولوله در جان تماشائیان گلشن درانداختند . ارض غبرا و ساحت صحرا از بهار ازهار زهرا چون قبهٔ سپهر خضرا و عرصهٔ این طاق مینا پر کوکب و فضای دشت و در از هجوم نجوم گلهای آذر رشك چرخ مکوکب شد . مجلس نوروزی در دارالملك شیراز جنت طراز انعقاد پذیرفت . چهل روز بعد از نوروز فیروز آقا محمد خان بخار هوس وهوای تسخیر ولایت فارس درکانون دماغ متراکم ولشکر افکار باطل و خیالات بی‌حاصل مرکوز خاطرش و متهاجم گردیده ، با لشکری انبوه و عسکری دریا شکوه از بلدهٔ طهران حرکت وبجانب چمن گندمان نهضت نمودند . در ورود بچمن مزبور چپاول ایلات قشقائی و غیره را که در چمن خسرو شیرین مرتع داشتند نصب العین خمیر ساختند و بنه را در چمن مزبور نهاده ، سوار و سپاه را برداشت ، تاخت بر سر آنها بردند : وقتی بمقصد رسیدند که ایلات مزبور از حرکت و عزم خیالش مطلع گردیده و اغنام و سپاه و مال وکوچ و عیال خود را بشوامخ جبال وشواهق تلال کشیده ، درطریق مبارزت آرمیده بودند . آن جناب چون وصال شاهد آرزو را میسر و عروس حصول مامول را در بر ندیدند توسن عزم را بعنان داری سرپنجهٔ حزم ازآن طمع منع نموده ، بجانب کوشك رزاز محرك لشکر برخاشخر گردیده ، کس باحضار بنه و پیادهٔ سپاه روانهٔ چمن گندمان ساختند وعلم توقف در محل مزبور برافراخته ، چون مدت یکماه کشید سپاه غلا برمعسکر

جلادت بناه زور آور و آتش تفنگی در اردی سپهر دستگاه شعله‌ور گردیده ، نزدیك بان رسید که جمعی از غنی و فقیر ازشدت جوع باصل خویش رجوع نمایند و بجائی انجامید که شیرازهٔ آن جمعیت از صرصر قحط و تنگی پریشان و گسیخته و کنگرهٔ قصر شوکت از تندباد گرسنگی ریخته گردد . عاقبت باغوای بعضی از فتنه انگیزان و راهنمائی بعضی از فساد پیشگان از محل مزبور محرك لشکر و سلسله جنبان حشم و حشر ، در مشهد امالنبی بار توقف گشودند . القصه اخبار آن گران وقایع دردارالملك شیراز معروض رای خورشید لوامع گردید . سران لشکر و کفاة کشور از برنا و پیر و ماءمور و امیر بدربار فلك نظیر مجتمع و استدعا نمودند که خدیو بافرهنگ آنها را ماذون بجنگ و مرخص بستیز وآهنگ فرمایند . ازآنجاکه بر ضمیر الهام تخمیر که آئینهٔ جهان نمای عاقبت اندیشیست صورت این مطلب عکس پذیر گردیده بود که چند روز اندك خود داری نمایند ، بلکه خصم جری شده ، قدم بیشتر نهاده ، در ظاهر شهر از دست حزم عنان گیری او فرمایند و باتمام کارش پردازند ' باین جهة شیران آجام دلیری را قلادهٔ رخصت از گردن نگشودند واذن مقاتله و مجادله ندادند . جناب آقا محمد خان چند یوم در مشهد امالنبی توقف و با دور ونزدیك اظهار تلطف نموده ، لیکن بهیچ وجه غنچه از شاخسار آمالش بنسیم این گونه تدابیر نشکفت . بناچار سینه را از خارخار آن اندیشه بجاروب آن ناامیدی رفت ومراجعت بصوب اصفهان را اهم و انصراف بجانب عراق را الزم دانسته ، عطف عنان بجانب دارالسلطنهٔ مزبور نمودند وچند روز درباغ سعادت آباد نزول اجلال و جناب علیقلی خان را بافوجی از غازیان جلادت نشان دردارالسلطنه گذاشته ، خود راه نورد صوب طهران شدند . وقایعی که درآن اوان واقع شد گرفتاری اسمعیل‌خان عرب‌است . تبیین این‌مقال آنکه : اسمعیل خان بنحوی که سابق خوش خامه خرام درشاهراه ذکراحوال او راه نورد طریق تحریر گردید در عراق چندین دفعه جمعیتی فراهم و

محاربه با اولیای دولت قاجار را عازم و هر دفعه بجهات چند سلسلهٔ جمعیتش گسیخته و بنیان قصر استعدادش ریخته میشد. بجائی رسید که دل وجانش ازسروری سیری یافته، قامت را بلباس فقیری آراسته، شیوهٔ تجرید پیش و با چند تن درویش وارد اصفهان ودرگوشه ای مدت پنج ماه پنهان می‌بود. تا اینکه آقا محمد خان از سفر فارس مراجعت باصفهان نمود. شخصی که از امور مشارالیه اطلاع داشت پرده از چهرهٔ آن راز مخفی گشوده، آشکار نمود. جناب آقا محمدخان جمعی را بگرفتن او مامور ساخت. ماموربن اطراف خانه ای را که مسکن او بود فروگرفته، مشارالیه خودرا ازآن خانه بیرون انداخته، علم توجه بجانب خارج شهر برافراخت. تعاقب کردگان هرچند کوشش نمودند و بپای طلب جمیع قراء و مزارع حوالی و حواشی شهررا پیمودند آن صید از دام رسته و آن نخجیر بند گسسته را بدست نیاوردند. بعد از آنکه جناب آقا محمد خان روانهٔ طهران گردید مشار الیه‌را دست قضا گریبان گیرگردید واورا بجانب شهر کشید و در کمال بی پروائی خویشتن‌را بمیان قلعهٔ طبرك انداخته، درخرابهای قلعهٔ مزبور خزید وشخصی نزد علیقلی خان فرستاده، مستدعی عفوتقصیرات ماضیه شد. چون منهی مزبور چنین خاطر نشان نمود که او درجبال گندمان می‌باشد بنا برآن جناب علیقلی خان با فرستادهٔ او مبنی برعفو تقصیرات ظهر کلام‌الله مجیدرا بخاتم عهد و پیمان موکد بایمان مختوم و مصحوب یك نفر از غلامان خود فرستاده، مشارالیه را روانهٔ نزد او ساختند. مشارالیه نیز بعد از زیارت کلام ملك علام بدون مضایقه روانهٔ حضور سردار عالی تبار و از جانب آن جناب آنچه لازمهٔ محبت و مهربانی بود نسبت باو بعمل آمد. مراتب مذکور را بجناب آقا محمد خان معروض داشت. آقا محمد خان درحال اورا بحضور طلب فرمودند. علیقلی خان حسب الامر برادر مشار الیه را با تدارك نمایان روانهٔ طهران نمودند. درورود ببلدهٔ مزبوره دیده اش ازگزلك سوء اعمال از نور بینائی مهجور وقامتش ازلباس روشنائی عورگردید.

در بیان حرکت موکب ظفرشعار بعزم اصفهان وهزیمت علیقلی خان قاجار بجانب کاشان

چون کیفیت مراجعت آقا محمد خان از مشهد ام النبی بجانب الکای عراق بعرض حجاب بارگاه گردون رواق خدیو آفاق رسید و صید بدام آمده را از بند جسته دیدند چنگال عقاب همتش را در اضطرار تیز و پیش خـانه کشان اردوی نصرة ستیز را امر و مقرر کردند کـه بارگاه سپهر دستگاه و سرادق آسمان جاه را در خارج دارالملك برده پوش رخسار مهر و ماه سازند . روز دیگر شاهبـاز زرین بال الویهٔ جلال بطریق استعجال از دنبال مرغ از دام جسته در پرواز و سر طوق اعلام ظفر فرجام باقبهٔ افلاك دمساز گردید . جناب علیقلی خان از حرکت آن سیل سرکش و استعجال آن دریای آتش مخبر وموازی یك هزار نفر سوار وپیاده بجهة محافظت قلعه تعیین و روانه و خود از عمارات مبارکات شاهی بباغ سعادت آباد نزول اجلال نمودند . حضرت گیتی پناهی در ورود بقریهٔ اسفرجان قـدری سوار بسرکردگی محمدخان زند بر سرقلعهٔ قمشه مامور فرمودند. از آنطرف غازیان از حصار پای جلادت بیرون نهادند و ابواب مجادله گشادند . عاقبت خاشاك وجود آن لشکر تاب لطمات آن بحر بهناور و تلاطم آن دریای تیغ وخنجر را نیاورده ، شیرازهٔ جمعیتشان کلی اوراق وبسیاری ازیشان از آتش افشانی برق شمشیر دلاوران عدوگیر قرین احتراق و بقیة السیف گرفتار کمند بهادران فیروزی اتفاق گردیدند. مختصر کلام : از یك هزار سوار وپیاده بجز سه چهار نفر که زورق وجودشان از آن گرداب هایل نجاة حاصل نموده ، بجانب دارالسلطنه واصل شدنـد همگی مقید اسار گردیدند . این شمع انجمن عدالت توابین ایشان را پروانهٔ آزادی و سران وسرکردگان آنها را مامور بدارالملك شیراز فرمودند . جناب علیقلی خان چون احوال را بدان منوال مشاهده و تکاور تطاول چرخ را با بخت خویش درمعارضه دیدند واز جانب برادر نیزماذون بمحاربه نبودند لاعلاج وناچارمرحله پیمای طریق دارالمومنین

کاهان گردیدند . دو یوم بعد از حرکت سردار حضرت معدلت مدار درظالمی قرین سعادت باغ سعادت آباد را از قدوم معدلت بنیاد نمونهٔ ارم ذات العماد « الذی لم یخلق مثلها فی البلاد » ساخت . سایهٔ عاطفت و ظل مرحمت برسر ستمدیدگان آنولایت انداختند . فراش عدلشان غبار ملال از ساحت خاطرهای پریشان پرداخت و سکندر پاس‌وهیبتش سکنهٔ آن مرز و بوم را از شر یاجوج فتن بسد سدید مروت ایمن ساخت . چون‌این اخباروحشت‌آثار دربلدهٔ طهران مسموع سمع امنای دولت و وکلای حضرت آقا محمدخان گردید از تند باد خبر مزبور نخل خاطرشان بریك دگر لرزید و مرغ دل ایشان از وقوع این حادثه درسینه طپیدن گرفت و بدون تامل با لشکری جرارو سپاهی خون خوار خنجرگزار عزیمت دارالسلطنهٔ اصفهان را تصمیم خاطرنمودند . چون مقدمات حرکت ونهضت جناب آقا محمدخان مسموع سمع‌دارای فریدون سیرگردید سران سپاه وخاصان درگاه را در مجلس شورطلب داشتند و پرده از روی شاهد مطلب برداشتند و درخصوص جنك و پیکار آن فساد اندیشان مصلحت خواستند . آنان صلاح را درجنك و فلاح را در درنك ندیدند . حضرت جم رتبت چون از گلستان پرخار خاطرشان رنك و بوی صدق و صفا و از گلشن ضمیرشان جز خس وخار نقض عهد وفا ملاحظه نفرمودند پس بناچار از دارالسلطنه مزبور اعلای الویهٔ شوکت و اقتدار ، بجانب دارالملك شیراز مراجعت فرمودند . وکلای جناب آقا محمد خان چون خانه را خالی از مخل و تهی از بهادران قوی دل و کام خویشتن را حاصل دیدند توسن ترکتازی را بسوی شهر عنان گشا ساختند و چند یوم در دار السلطنه توقف نموده ، بجانب طهران و دار الملك خویش لوای عظمت بر افراختند .

دربیان مامور شدن نواب جهانبانی بجانب بندر علویه و وفات خاقان مغفور و جلوس صید مراد خان در فارس

اول فصل شباط که فراشان قضا وقدر بساط انبساط سبزهٔ تر

و فروش لعل رنك لالهٔ احمر را ازساخت چمن وعرصهٔ باغ و گلشن برچیدند ناظمان قوای نامیه دست از شغل و عمل خویش کشیدند و فساد جویان زمستان واراذل منشان مهرگان اززوایای خمول پای جلادت بیرون نهاده ، دست تاراج بمال واموال اردی‌بهشت و گلستان گشادند . سلطان گل بیك صدمهٔ صرصر بهمن از تخت زمردی گلشن و بساط زبرجدی چمن بربستر خاك و فرش تیرهٔ مغاك در افتاده ، شیرازهٔ جمعیت سنبل چون طرهٔ دلارای وشاقان عنبرین کاکل که از اهتزاز باد صبا پریشان گردد و از تندباد خزانی پریشانی گرفته ، از یکدیگر گسیخته ، سپهدار ربیع که بامر مولده و فرمان سلطان نافذ الفرمان قوهٔ نامیه مامور بانتظام مهام سوا حلیان کنار جویبار بود از وصول آوازهٔ قهرمان دی تاب مقاومت نیاورده ، بجانب بندرگاه ناکامی گریخت . افغان قمری وهزار و فریاد چکاوك وسار بنواحی شهر و دیار و آواز تعزیت سرای گلزار بذروهٔ سپهر غدار پیچید . ابر بهمن را بسوك نازك نهالان سوری و سمن و تازه جوانان صنوبر و نارون اشك حسرت از دیده بردامن کوه و کمر می‌چکید . زاغ ترانه سنج باغ وبوم شوم نغمه پرداز صحرا وراغ گردید .

بنگر که پر زجنجر الماس و جوشنست
طرف چمن که بود پر از حله و حلی
بستان شد ازحریف خریف آن‌چنان خرف
کش خار گلبنی کند و زاغ بلبلی

بهر جهة خدیو سعادتمند بعد از ورود بان ارض جنت پیوند فرزند ارجمند و قرة العین فیروزمند لطفعلی خان زند را که در آن اوان انوارجهانگیری از صورت حالش ظاهر وهویدا وآثار دلاوری از ناصیهٔ احوالش آشکار وپیدا و آتش شمشیر عالم گیرش شراره افگن خرمن هستی دشمنان و آب حسام با انتقامش مسکن نوایر بغی وطغیان و تند باد باس وهیبتش برك و بار اهل غدر را برخاك مذلت ریختی و و بروبزن قهر وسطوتش خاك مسکنت بر مفارق معاندان بیختی ، نهال

سرافرازش که از چمن جلادت سر کشیده ، بمیوه های گوناگون بذل و کرم بارور و دوحهٔ حدیقه طرازش که در سرا بستان فلادت پروریده باثمار سخا و همم مثمر و لعـل و گوهر در نظر همتش با خاشاك برابر و سیم و زر با وجود کف باذلش هم وزن کفی خاکستر و در درخشنده در پیش فواید جودش هم سنك صدف و یاقوت ارزنده در چشم سخایش هم بهای خزف و لعل فروزنده در بر عطای شاملش سنك بر کفست .

آنکه بیرون برد تیغش چین ز رخسار سپهر
وانکه دور افگند تیرش خم ز ابروی کمان

خوانده تیغش بر خلایق خطبهٔ فتح و ظفر
داده عدلش در ممالـك مژدهٔ امن و امان

ملك نادیده چو او لشکر کش وکشور گشا
دهر نازاده چو او فرمانده و گیـتی ستان

بر در ایوان قدرش چون قمرصد پرده دار
بر سر بام جلالش چون زحل صد پاسبان

بافوجی از بهادران جنگجو و شیران هزبرخو بانتظام بندرعلویه مأمور فرمودند . آن جناب نیزارتکاب مسافرت و اختیار رنج وزحمت نموده ، حسب الامر پدر والا گهر از دارالفضل شیراز محرك لشکر ظفر طرازگردیدند . بعد از حرکت نواب جهانبانی ناخوشی مهلکی بر مزاج آن حضرت ساری و عارضهٔ ضعفی برذات همایون طاری گردید . تکیه بر بستر بیماری نمودند . حکمای حذاقت پیشه و اطبای فلاطون اندیشه مشغول بمداوا و معالجه گردیدند . بهیچ وجه از معالجات ایشان وجود مقدس را سودی و از مداوای آنها مزاج اقـدس را بهبودی حاصل نمیشد . روز بروز ضعف قوی و نقاهت بر ذات مبارك مستولی می‌شد ، تا اینکه در شبی صید مراد خان زند و حاجی علیقلی خان که بحکم خدیو جمشید شان در برجی از بروج ارك محبوس می بودند بر سر آنحضرت ریخته ، سلسلهٔ حیات آن یکتا گوهرصدف مکرمت

وجود و احسان را بتیغ ظلم و بیداد از یك دیگر گسیخته ، زاغ سیاه پوش قلم در ماتم سرائی صفحه بدین گونه در تبیین این واقعهٔ هایله نوحه گر می گردد که : دارای سکندر حشمت بعد از معاودت از سفر کوه گیلویه صید مراد خان و چهار نفر از برادران او را با ابراهیم خان ولد اسمعیل خان زند بعلت بعضی از تقصیرات معاند پیوند امر بحبس وبند فرموده ، در برجی از بروج ارگ که درآن هنگام حرم سرای آن حضرت بود هم سلسلهٔ حاج علیقلی خان که قبل ازین کیفیت حبس مشارالیه نگاشتهٔ خامهٔ تاریخ نگار گردید نمودند . تا اینکه سوء مزاج معدلت امتزاج بطول انجامید . بانهای غلام بچه ای از غلامان درب حرم محترم از ضعف مزاج آن حضرت قوی دل و بدستیاری غلام بچهٔ مزبور از پای خویش بندگسل گردیده ، شاه مراد خان و جهانگیر خان برادران صید مراد خان و ابراهیم خان در وقت طلوع آفتاب که هنگام غروب ماه جهان تاب آن شهریار عدالت مآب بود خود را بدرون محوطهٔ ارگ انداخته ، با شمشیر های آخته بپای بی‌شرمی بخوابگاه آن حضرت تاختند . شهریار تاجدار وقتی از آن جسارت خبر دار و از نشائهٔ بادهٔ بیخودی وضعف هشیار گردیدند که آن جماعت سراپا نفاق باتفاق نزدیك اوطاق آن یگانهٔ آفاق رسیدند : حضرت فریدون شعار با وجود استیلای لشکر ضعف و انکسار بر دارالملك وجود مبارکش از فرط غیرت ازبستر ناتوانی حرکت و رو بجانب آن قوم بی آبرو نهادند . شاه مراد خان پای جلادت پیش گذاشته ، بضرب دست آن حضرت صورتش مجروح و جهانگیر خان نیز از تندباد سطوتش متزازل و بر یك طرف مانند قالب بی‌روح افتاد . ابراهیم خان اگرچه طفلی بود خردسال و هنوز بمرتبهٔ مردی نرسیده بود واین گونه حرکت ازقوهٔ او دور می‌نمود ، نهایت از آنجا که کلك تقدیر حی قدیر منشور زندگانی آن‌حضرت را بطغرای « کل شیئی هالك کطی‌السجل لکتب » درهم پیچیده بود ازعقب سر آن حضرت درآمده ، بچوب جاروب باتمام کارش پرداخته ،

سر مبارکش را از تن جدا ساخت . در هنگامی که دست قضا سر بریدهٔ مهر را از کنگرهٔ ارک افق بمیدان لاجوردی سپهر انداخت سر آن سرور را از بالای جدار قلعه بزیر انداختند و مشهود دیدهٔ اولوالابصار نمودند واز زور بازوی جور وطغیان گلبن جمعیت خاطر مردم نامراد را بتیشهٔ بیداد از بیخ بر کندند و بجهة درست نمودن اسباب دولت خویش شیشهٔ دل هرغنی ودرویش را بسنگ جفا درهم شکستند و بدست تعدی گونهٔ احوال ضعفای پریشان حال را بناخن ستم خستند . شبان عدلی را که گرگ و میش از هیبتش در یك آبخور آب خوردی بچوب دستی بیداد از پای درانداختند و دست امنی را که شیر و آهو از سطوتش در یك مرتع چریدی از سر اهل زمان کوتاه ساختند . آه از جفای تند باد خزانی که آن نهال حدیقهٔ خسروانی را که در چمن روزگار باب مروت پرورش یافته بود از پای درانداخت و فریاد از ستم صرصر بیداد عالم فانی که برگ آن دوحهٔ ریاض خاقانی را که در گلشن رافت نشو و نما پذیرفته بود بر خاك هلاکت افشاند . افسوس که آن نخل برومند دولت بارهٔ « کل من علیها فان » بگل در افتاد . آه از گردش چرخ غدار و تاثیر کواکب سیار که شیرازهٔ دولتی چنان را بباد بی مروتی برداده . حیف و صد حیف که ساقی قضا در مصطبهٔ جهان بی‌مدار زهر « کل نفس ذائقة الموت » بحوض زندگانیش ریخت و شرنگ جان گزای مرگ را بشهد کامرانی آمیخت . مختصر کلام : صید مراد خان قلعهٔ قوی بنیان و حصن مشید ارکان شیراز را بالاستقلال جانشین سریر دولت گردیده ، لوای فرماندهی در آن خطهٔ فردوس طراز برافراخت و وجوه درم را در دارالضرب کم عیاری بنام خود سکه برزر ساخت و باطمینان خاطر بتکسیرشان نواب امیر زادهٔ اعظم پرداخت . نظر باینکه ملتزمان رکاب آن جناب اکثر خانه شهری می بودند صید مراد خان شرحی بتمامی سرکردگان و سرخیلان ایلات و غیره مشعر بر وعده و وعید و محتوی بر آزار و تهدید قلمی

نمود که : چنانکه دور گرد بساط خدمت گزاری امیرزادهٔ اعظم گردیده، روانهٔ صوب شیراز نشوند خانه و مال و منال دیوان و اطفال همگی در معرض تلف خواهد بود ونوشتجات ضلالت آیات آن مضل گمراه مورث طغیان آن قوم ضلالت همراه شد . دیگ طمعشان از پختن خیال خام بـآتش نمك نشناسی در غلیان آمده و سراپردهٔ جلال و اطراف سرادقات اجلال را در میان گرفته ، وقتی آن جناب مخبراز حرکت ایشان و مستحضر گردید که خودرا نقطه وار در مرکزآن دایرهٔ خونخوار و محیط آن سیل بی زنهار دیدند . پس آن جناب از تدبیر بی‌ریا میرزای وزیر خود را باصطبل خاصه رسانیده ، هریك اسبی بزیر ران کشیده ، جریده وار زورق وجود را ازین گرداب نجات داده ، روی ببندر ابوشهر نهادند . چون آن طایفهٔ غدر پیشه گلبن جمعیت آن شاهزادهٔ والاتبار را بتیشهٔ بیداد از بیخ بر کندند و اوراق شوکتش را بصرصر بی‌آزرمی بباد دادند جمیع بنه و اثاثهٔ دولت را غارت نموده ، فوج فوج رو بدارالملك شیراز نهادند .

ذکر سال فرخنده فال تخاقوی‌ئیل فرخنده دلیل مطابق سنهٔ ۱۲۰۳

بهار جان‌فزا آمد جهان شد خرم وزیبا
بباغ و راغ گستردند فرش حله و دیبا
همه اطراف صحرا گشت پریاقوت وبربسد
همه اکناف بستان گشت برمرجان وبرمینا
هوا شد تیره وگریان بسان دیدهٔ وامق
زمین شد تازه وخندان بسان چهرهٔ عذرا

روز جمعهٔ بیست و دوم شهر جمادی‌الاخره موسم دی‌را زمان کامرانی وایام زندگانی طی‌شد وفصل شباطرا بساط انبساط درنوردیدند و اول سرسبزی چمن و آغاز شکفتن لاله و یاسمن گردید . خسرو منوچهر چهر مهر پای سعادت بر رکاب اشقر سبك سیر سپهرنهاده ، از بندرگاه حوت بجـانب دارالملك حمل عنان داد . شهر بند گلشن

و دارالفضل چمن که چندی نشیمن تیره رویان زاغ و زغن و قرار گاه جغد و بوم بیگانه و دشمن و سفله طبعان اسفندار و بهمن بود از قدوم فرخنده لزوم نوباوهٔ سلطان فریدون فر فروردین و از ورود مسعود قهرمان سلیمان امین و از قدوم فرخنده لزوم نو باوهٔ سلطان نگین اردی بهشت رشك بهشت عنبرین گردید. فراشان چابك دست قضا وقدر تخت جمشیدی گلبن را از خار وخس افسردگان مهرگان برداختند قوت وخیامان صنع قدریکتا بارگاه گلزار در کنار جویبار برافراختند. علمداران نامیه علم کاویانی سنبل را در عرصهٔ میدان گلستان شقه گشا ساختند. کوس کیقبادی رعد بهاری و سنج کیومرثی برق آذاری از کوههٔ بختیان کوهسار در خروشیدن آمد و لالهای احمر در ساحت ارض اغبر چون خون سیاوش جوشیدن گرفت. سپاهیان جویبار که هریك خودرا هم آورد سام سوار می دانستند وسر و روی را بدرع و مغفر فولادی برف و یخ آراسته بودند از آتش افروزی برق بهاری بجای خویش آب شدند. اسفندیار گل نرگس چشم را که چشم از حقوق بهمن و آذار پوشیده، در ساحت گلزار و عرصهٔ مرغزار با بهمن نژادان خس و خار قد بشورش برافراخته بود بیك اشارهٔ ابروی زال چرخ و سرپنجهٔ دلاوران آرش کمان قضا و قدر بتیر لهراسبی لالهٔ پیکانی و خنجر طهمورثی سوسن حدقهٔ دیدنش از حدیقه برآوردند. یاجوج سیرتان برف و باران که بعلت اختلال اوضاع زمان روی تسخیر بجانب دارالملك باغ وچمن آورده بودند رخنه گر سد سکندری گلشن نگردیده، مراجعت باوطان و مساکن خود نمودند.

ز اعتدال هوا و ز دور چرخ اثیر
چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر

چهل روز بعد ازنوروز فیروز:

شاه سیاوش هوش، خان منوچهر چهر
خسرو هوشنك هنك، داور دارا نشان

گیو فریبرز گرز ، کسری کاوس کوس
بهمن دستان خود ، سام تهمتن توان
نیرم فیروز جنگ ، قارن آرش خدنگ
نوذر هوشنگ جنگ ، آرش قارن کمان
شاه فریدون حشم ، میر سکندر شیم
داور دارا خدم ، کسری کشور ستان

تسخیر دارالملک شیراز فردوس طراز را بپیشنهاد خاطر فیض‌بنیان فرموده ، در آن وقت شیخ ناصر عرب ابوشهری حاکم بندر ابوشهر نیز بندای « یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیة » لبیك « سمعنا و اطعنا » گفته ، بمفاد « کل شیئی هالك » طریق سفر آخرت را سالك گردیده ، حضرت جهانبانی هفت روز بعد از وفات جناب شیخ مذکور بتدارك اسباب حرب و تهیهٔ آلات طعن و ضرب پرداخته ، جناب شیخ نصر و امیر علی خان حیات داودی حاکم بندر ریگ را با فوجی از دریاکشان قلزم آشام اعراب ببنادر و سواحل و گروهی از شرزه شیران دشتستانی و زنگنه جمع آوری و بجانب ظاهر بندر ابوشهر متحرك و محل مزبور را مخیم خیام خورشید قباب و مضرب سرادقات مجره طناب فرمودند . خبر عزم امیر زادهٔ اسفندیار رزم چون مسموع صید مرادخان گردید فوجی از بهادران هوشنگ جنگ نریمان آهنگ را بسر کردگی شاه مراد خان زند مأمور بمقابلهٔ خدیو فیروزمند گردانید . سردار مزبور مانند صیدی که بجانب صیاد رود الی حدود دالکی ده فرسنگی بندر ابوشهر را بقدوم اکراه پیموده ، در هنگامی که منزل خوشاب جولانگاه اشهب گیتی نورد و سمند عالم گرد غازیان نصرة مآب بود ورود نا مسعود سردار پریشان روزگار بحدود دالکی بعرض محرمان حضور سعادت دستور رسید . بمحض استماع آن خبر محرك سپاه نصرة پرورد گردیدند . در بین راه جمعی سوار دولت خواه از اردوی آن غدار نابکار شرفیاب حضور معدلت آثار و بعرض رسانیدند که : صبح همان روز ایلات نصرة آیات ابواب

جمعی او بالهام خداوند یگانه وسروش بخت فرزانه وارشاد تدبیرعاقلانه با فضلعلی خان و نقد علیخان ولدان مرحوم نظر علی خان زند سردار مزبور را گرفته ، در بندگی آن خسرو فیروز مند می باشند . نواب جهانبانی بمحض استماع خبر بهجت مبانی بر استعجال و ایلغارافزوده ، شام آن روز منزل مزبور راکه صیدگاه آن صید بدام افتاده بوداز قدوم فیروز رشك روز نوروز وغیرت بخش بهارعالم افروز و ساحت هستی‌را ازلوث وجود سردار مزبورکه صیدی خجسته بود پاك ودست آن حضرت او را از چار سوی دارائی و سروری بجانب تیره مغاك خار و خاشاك کشید و جمع اثاثهٔ شوکتش و اصل کار گزاران دولت ابد بنیان گردید و از آنجا بعزم دارالملك شیراز علم میمنت پرچم‌ظفر طراز در اهتزاز و شاهین شهامتش بجانب خطهٔ ارم تمثال بال پرواز گشود . بعد از ورود موکب مسعود بقصبهٔ کازرون چاپاری ازجانب جناب میرزا محمد حسین وزیر اعظم و اعاظم اعیان شیراز وارد معسکر سپهر انباز گردیده ، بعرض رسانیدکه : تمامی ایلات بهم پیوسته و عقد موافقت بسته ، شیشهٔ دولت و مینای شوکت صید مرادخان را بسنك دولت خواهی این دولت شکسته ، او را با اتباعش در حصار مبارکهٔ ارك محصور وراه عبور ومرور را برروی او مسدود و دو چشم در راه وصول طلیعهٔ لشکر پرخاشخر غنوده اند . حقیقت ایـن مقال آنست که : در وقتی که صید مراد خان شاه مراد خان را مأمور بجنك این شاهسوار میدان نام و ننك می‌نمود ایلات مأمورهٔ سفر بـا ایلات خضری بسعی و اهتمام و صواب جوئی میرزا محمد حسین بعهد وپیمان بسته قرارداد نموده بودندکه ایشان شاه مراد خان را گرفته ، ایشان را مخبر و آنها نیز باصید مراد خان درآویخته ، اورادستگیر نمایند . بعد ازآنکه ایلات سفری بمقتضای معهود قامت سردارمزبور را ازلباس سروری عورساختند و فراش عزمشان ساحت زندگانی اورا از شکوفهای کامرانی پرداخت چاپاری نزد معهدین خویش فرستاده ، آنها را از وقوع واقعهٔ مزبور مطلع ساختند . آن قوم وفاکیش وفا

بعهد خویش و در میدان درب ارک بانداختن تفنگ هنگامه را گرم نموده ، صید مراد خان چون چاره را مسدود دید دروازهٔ ارک را بر روی خویش بسته ، در کنج مذلت نشست . اخلاص کیشان مراتب مزبور را معروض رای عالم آرای نواب جهانبانی ساختند . مختصر کلام: دارای سکندر غلام درهمان شب بالشکر قیامت لهب و سپاه آهنین سلب چون راه نوردان ثوابت و سیار روانهٔ آن دیار سعادت یار گردیده ، در یك شبانه روز مسافت آن راه را پیموده ، خود را بدان خطهٔ بهجت اندوز رسانیده ، لشکر سیل شتاب کوه درنك و جانبازان میدان نام و ننك بامر خدیو بافر هنك اطراف ارك را فرو گرفته ، بانداختن توپ و تفنك کاررا بر آن برگشته بخت سخت نمودند . صواعق بلا بخرمن هستی آن قوم بی بروا آتش افروز وبضرب گلولهٔ جان سوز بعد از دوروز خاك ثبات و قرارشان بباد بی قراری داده شد وآن قلعهٔ گردون مثال مسخر شیران بیشهٔ جدال و صید مراد خان با اعوان و انصار گرفتار کمند اژدها مانند دلاوران پلنك خصال گردیده ، باشارهٔ سرانگشت گزلك خون زیر چشم جهان بینش عبرة للناظرین و سزای اعمال را بچشم خود معاینه دید و نقشی که بقلم قضا در لوحهٔ روزگار نگاشته و سرنوشتی که حضرت خلاق خیر و شر و قسام نفع و ضرربجههٔ اومقرر داشته بود صورت پذیرفت .

روزی اگر زد رقم دیو بر اورنگ جم
بر سر خیل و حشم شد زقضا حکمران
شاه سلیمان نگین راند بر و رخش کین
کرد بخاکش قرین داد بمرگش قران
از فلك کینه ور یك دو سه روزی اگر
منبر خیر البشر گشت عمر را مکان
خسرو حیدر نژاد راند برو همچو باد
توسن دلدل نهاد دلدل آتش عنان

جست چو با او ستیز بست رهش از گریز
ز آتش شمشیر تیز دود بر آورد از آن

القصه : این برگزیدهٔ جناب پروردگار بوسریر دولت موروثی برجای والد بزرگوار نشستند وبمراهم مراحم جراحات ستمدیدگان را بستند وبمومیائی دلجوئی درستی بخش دلهای شکستهٔ ستم رسیدگان و بتریاق اشفاق سموم هموم ازعروق خستهٔ غمدیدگان بیرون‌نمودند . ابر مطیر دست بحر نظیر وقلزم مواج طبع فیض تاثیر شروع بریزش سیم و زر وبخشش دروگوهر و تقسیم شمشیر وخنجر مجوهر وسویت اسبان کوه پیکر و بذل استران فیل منظر و انعام طرایف دیگـر از نفایس بحر و بر کرده ، بتبذیل کف درپاش گوهرفشان و تبذیردست قطره بار نیسان سان گرد از بنیاد بحر و بر ودود از ارکان کان بر آوردند . درمیدان کرم گوی از معن و حاتم ربوده ، درقوانین همم قواعد آل برمك را احیا فرموده ، احدی از آشنا و بیگانه از موايد گوناگون خوان انعامش محرومی ندید وفردی از عاقل و دیوانـه از فوايد از حد افزون جود لا کلامش مرارت نچشید . از آبیاری سحاب اشفاقش ساحت آن مملکت رشك فردوس برین و از نگار بند دست الطافش آباد و خراب وصحرا و سراب آن کشور سعادت انبساط غیرت نگارستان چین گشت و مفارق اقتدار ارباب افتخار و تارك اصحاب افتقار آن دیار از ذروهٔ سپهر دوار بر گذشت . رای ملك آرای و ضمیر معدلت پیرای متوجه تنظیم امور مملکت و بسط بساط عدالت و انتظام مهام سپاهی و رعیت و انجام اسباب دولت گردیده ، قاطبهٔ متوطنین و سکان‌وجمهور اعزه واعیان و جمیع وضیع وشریف آن عرصهٔ بهشت نشان در کمال آرام و امان در ظل رایت امنای دولت ومقربان آن حضرت آرمیدند .

الغرض : آن شهریار از پس آن کارزار
با کف گوهر نثار با لب گوهر فشان

کرد بجای پدر جای بصد زیت و فر | شاد ز چون او پسر روح پدر در جنان
جان عدو کاسته کین پدر خواسته | مملکت آراسته کرد جهان را جوان
نوبت نوشیروان کوفت بدولت که باد | نوبت او تا ابد دولت او جاودان
رسم عدالت چو کرد زنده ، بتاریخ او | گفت صبا: کو بود ثانی نوشیروان (۱)

ذکر بیان مجادلهٔ سپاه نصرة شعار آقا محمد خان و سایر وقایع آن زمان بحکم خداوند جهان

همای فرخنده فال خامهٔ میمنت اشتمال در فضای صفحه بدین منوال بال‌گشا می‌گردد که : چون امنای دولت آقامحمد خان از کیفیت جلوس صید مراد خان بروسادهٔ فرماندهی الکای فارس مخبر ومطلع گردیدند بانك عزمشان چنگال خونریزی تیز و بهوای اصطیاد آن صید لاغر نامراد درجست وخیز درآمده ، مرحله پیمای طریق دار الملك شیراز شدند . درچمن خسرو شیرین کیفیت استیلای این خسرو جم نگین بسمعشان رسید . از حنظل خبر مزبور بغایت تلخ کام وازساغر دل مایل خون آشام گردیدند . چون انصراف عنان عزمشان مغایر رویهٔ دولت داری و مخالف ضوابط سروری و سالاری بود لاجرم راه نورد صوب مقصود و درمحل بیضا بار توقف گشودند . مقدمات ورود موکب جلال آقا محمدخان بان حدود بعرض این برگزیدهٔ حضرت معبود رسید . باستماع آن خبر باجتماع سپاه و عسکر پرداختند و متوکلا علی الله در دو فرسنگی شهر لوای حرب وجدال والویهٔ ضرب وقتال برافراختند . دلاوران طرفین و مبارزان جانبین آتش گیر ودار بباد شمشیر وصرصر خنجر وتیر شعله ور ساختند و آب حسام بهادران با انتقام عسکرین نام بسیاری ازجوانان مبارز را ازصفحهٔ روزگار محو ساخت و موج تیغ جان ستان بردلان خاشاك وجود جمعی را از قلزم هستی بر کنار انداخت و بقوهٔ سرپنجهٔ مردانگی نخل بلند حیات یك دیگر را از

---

(۱) این اشعار که درسه موردِ این فصل آمده از فتحعلی خان ملك الشعراء صبای کاشانیست وجملهٔ « او بود ثانی نوشیروان » که بحساب ابجد ۱۲۰۳ می‌شود مادهٔ تاریخ جلوس لطفعلی خانست

ریشه بر می کندند و بزور بازوی خصم افگنی سرو برومند هم را بر روی خاک هلاک می افگندند . بسا خرمن زندگانی دلاوران که از آتش جان سوز بـلارك برق افروز محروق و اجزای وجودشان از صدمهٔ گرز مغز کوب مدقوق شده ، کرهٔ زمین از تصادم سم هیونان معرکهٔ قتال بمرتبه‌ای تزلزل یافت که شیر فلك را رعشه براعضا افتاد وروی از میدان سپهر اخضر برتافت . بسا طایر جان و مرغ روان که از قفس کالبد های مردان مرد درآن دشت تیره سوی آشیان فلك بال پرواز گشادند واز محنت سرای عالم فانی رو بجانب امن جهان جاویدان نهادند .

قیامت گشت وبانك صور برخاست | زبانك صورهرجا شور و شرخاست
ز گرد آفاق پر شد از سیه میغ | درآن تا زنده پیکان برق زن تیغ
دلیران دل بمردن بر نهادند | بخون یك دگـر بازو گشادنـد
زخون شد خاك رشك لعل رخشان | فضای دشت شد کان بدخشان
چنان گرد از زمین برشد برافلاك | چنان برخاست از جا مرکز خاك
که ثور وحوت درآن کینه خواهی | زمین را شد بجای گـاو و ماهی

عاقبت نهال اقبال آقا محمد خان درگلشن ظفر بارور و نخل آمالش درجویبار فتح و نصرة مثمر گردیده . محمد خان عموی این جهانبان کشور معدلت گستری که پیوسته هوس سروری در سر ولباس مخالفت این حضرت را در برداشت و چنین می پنداشت که هر گاه شکست بر ارکان شوکت این جناب افتد اساس او درست خواهدشد روی‌ازمیدان برتافته ، بجانب الوس ممسنی که ازطرف مادر قرابتی با ایشان داشت شتافت . حضرت کسری شان چون انجام امور را چنان دیدند عنان توسن‌زرین لگام را منصرف و خودرا بقلعهٔ‌شیراز کشیدند . هرکرا هوشیست داندکه این شیر بیشهٔ پردلی با وجود خرد سالی که هنوزش سن شریف ازعشر ثانی تجاوز ننموده بعد از وفات پدر والا گهر کاری کردندکه نخل آوازهٔ رستم و اسفندیار برخاك گمنامی در افتاد ونام کیخسرو وافراسیاب از صفحهٔ روزگـار محو شد . زیرا که

بنحوی که خامهٔ وقایع نگار بذکر آن پرداخت حضرتش یکه و تنها بی جریده و سپاهی از بندر علویه روی بجانب بندر ابوشهر نهاد و از آنجا درکمال دلیری ادهم عزم را بسوی دار الملك شیراز عنان گشادند وشیرازهٔ شوکت صید مراد خان را از آتش شمشیر برق‌نظیر تودهٔ خاکستر ساخته ، بباد دادند و یك ماه بیش نبود که جانشین سریر دولت موروثی گردیده بودند و هنوز بمیدان نظر امتیاز دوست از دشمن ننموده که جناب آقا محمد خان که در حقیقت سلطان خطهٔ ذیجاهی و پادشاه ملك تدبیرو آگاهیست باستعداد تمام وارد آن‌حدود و ابواب جنك وجدال را بدست غرور گشادند . مختصر کلام : حضرت ملایك خدام بعد از واقعهٔ شکست مراجعت بشهر نمودند . از روی تیقظ و بیداری و کمال حزم وهشیاری شروع بتدارك ادوات قلعه داری فرموده ، زیاده بریك صد اراده توپ جهان آشوب که در آن خطهٔ مرغوب موجود بود باوج بروج کشیدند . تفنگچیا ن آتش ریـز و جزایریان شعله انگیز بفرمان آن خسرو تهمتن ستیز درعروش باره و خاکریز آرمیدند . وکلای دولت آقا محمد خان وارد خارج دارالملك و صحاری اطراف و اراضی اکناف شهر را بنظر دوربین درآورده ، موضعی موسوم بکوشن را بجهة توقف اردوی خویش معین وسنگری متین وغوغائی حصین اساس نهاده ، آرمیدند . حضرت جهانبانی‌نیز اطراف و جوانب قلعه را بپلنگان کوهسار مردی و دلیری وشیران آجام جهان گیری سویت و قسمت فرموده ؛ هردسته را بموضعی فرستادنده مأمورین با دلهای خالی از شوایب بیم و هراس بلزوم کشیك و پاس قیام می‌نمودند . هر روزه گروهی انبوه از مبارزان با شکوه از قلعه پای جلادت بیرون نهاده ، در مضمار مردانگی بازوی حریف افگنی می گشودند . توپچیان شراره فشان با توپهای برق عنان بنیاد آتش انگیزی و آغاز اخگر باشی وشراره ریزی می نمودند . عاقبت کار بر لشکربیرونی‌تنك ونام‌را برایشان تنك وآن طایفه را ازثبات‌ودرنك خسته ساختند . القصه : آذوقه‌شان نقصان گرفت وذخیره شان فقدان‌پذیرفت ،

تاا وان توقف موکب جلالشان بدو ماه هلالی کشید ، دیدهٔ آرزویشان روی شاهد مطلب ندید و دست آمالشان بدامن آن امر خطیر نرسید . چون مقصودشان بحصول نپیوست و کمند عزمشان از تسخیر آن قلعه کوتاه گشت و کعبتین مرادشان بد نقشی آغاز و دری برچهرهٔ خاطرشان باز نشد ، مراجعت بطهران نمودند .

ذکر سال فرخنده فال ایت ئیل خجسته تحویل سنه ۱۲۰٤

بهشت گشت ز اردی بهشت و فروردین
زلطف روی هوا و ز سبزه روی زمین
زمین ز سبزهٔ تر چون صحیفهٔ گردون
چمن ز شاخ سمن چون طویلهٔ پروین
ندیم و مطرب مستان ز بلبل و قمری
بساط و بستر مستان ز نرگس و نسرین
براغ آهو و سبز چو عاشق و معشوق
بباغ بلبل و گلبن چو خسرو و شیرین
سریر سبزه چمن شد شکوفه را بستر
کنار برگ سمن شد بنفشه را بالین

یوم چهارشنبهٔ شهر رجب المرجب میمونشان حمل از فروجود شهریار اقلیم خاور و مربع نشین اریکهٔ سپهر اخضر اعنی مهر انور زیب و زینت و رونق بزم کیخسرو گرفت . گلهای آذاری و سبزه های طرب چهرهٔ دلبری از تتق خفا وجلباب اختفا آشکار ساختند . فراش باد بهاری خیمهٔ ابررا بفضای هامون برافراخت . مشاطگان صنع حضرت قادر ذوالمنن رخسار زیبای نو عروسان چمن وچهرهٔ دلارای شاهدان گلشن اعنی سوری وسمن را بغازهٔ صنعت و گلگونهٔ قدرت بیاراستند . صباغ بهار بامر مولده گردن وگوش پری رخان گلزار و برودوش خوبرویان جویبار را بزیور های شکوفه وازهار زینت فرموده وخیاط ربیع قامت نازك نهالان عذرا عذار و رعنا قدان شیرین رخسار صنوبر و سرو آزاد را بحلهٔ سبز رنگ دلارا و ثیاب زمرد فام خضرا

آرایش نمود . درعشرت خانهٔ گلشن اقداح راح ریحانی وکاس صهبای ارغوانی شقایق و لاله از دست ساقیان مشکین کلالهٔ نامیه بدور افتاد و خنیا گران بلبل و هزار و مغنیان چکاوك و سار در محافل گلزار بنغمات دلکش شور انگیز دلهای عشاق جگرسوز وبنوای مسرت‌اندوز رونق بازار باربد و نـکیسا را شکستند . سپه‌کش اردی بهشت بعزم تسخیر دارالامان گلشن و تصرف مملکت چمن برابرش گردون‌خرام نسیم بهاری عنان آرا وعلمدار قوای نامیه اعلام میمنت فرجام نرگس و سنبل را در عرصهٔ کوه و کمر شقه‌گشا و نوبت زن ابر بهاری بر پشت قلل جبال غریو کوس رعد آذاری را بنام نامی خدیو فروردین بلند آوا و زنبورکچیان سحاب خردادی در موکب شهریار ربیع از کوههٔ بختیان کوهسار بانداختن زنبورك برق پنبه درگوش سکان ممالك غرب و شرق کردند . بزم نوروزی در عمارات مبارکات شیراز انعقاد یافته ، جیب و کنار سران سپاه و خاصان درگاه‌آسمان جاه از گـلهای بی خار درم و دینار چون جیب و دامن تماشائیان گلزار گران بار و سریر اعتبارشان مانند باغ ریاحین و اشجار زیب اندوز ثیاب مشجر بوته دار گردید . چون مدت دوماه ازنوروز فیروز گذشت بعرض‌خدیو جم مرتبت رسید که : موکب جلال جناب آ قا محمد خان وارد چمن گندمان و عزیمت توجه بجانب الکای فارس را تصمیم خاطرساخته اند . حضرت سکندرحشمت سفر عراق‌را پیشنهاد خاطر و استقبال موکب او را قرارداد خاطر انور فرمودند . باحضار عساکر نصرة مآثر و اجتماع جنود فیروزی ذخایر فرمان دادند وامر قضا نمون بعهدهٔ کار گزاران دولت ابد مقرون بعز نفاذ مشحون شد که : خیام همایون و سراپرده‌ های سپهر نمون را بفضای هامون بر پا و همدوش چـرخ والا نمایند و خود بدولت و اقبال در ساعتی قرین سعادت و طالعی خالی از شوایب نحوست بظاهر شهر نقل مکان فرمودند . در اندك زمانی سرخیلان و سرکردگـان سپاه بجمعیت و اتفاق در کمال آراستگی اسباب و انتظام یـراق باستان سپهر رواق

خدیو آفاق جمع گردیدند. درآن وقت که خارج شهر مطار عقابان زرین بال و مسیر اعلام ظفر پرور وآشیان‌همای فرخنده سیر رایات نصرة همسر بود بعرض رسید که: موکب جلال آقا محمد خان از چمن گندمان بجانب دارالملك طهران نهضت وبسوی مقر دولت رجعت نموده، آن حضرت را غنچهٔ تسخیر مملکت کرمان ازشاخسار خاطر شکفته، سفر عراق را مبدل بیساق کرمان نموده، عنان اشهب عزیمت را بدان جانب مصروف داشتند. در هنگامی که موکب عظمت مشرف بر حرکت بود رضا قلی خان قاجار برادر جناب آقا محمد خان از دولت برادر روگردان و دست توسل بدامان مرحمت وسرپنجهٔ تشبث بذیل مروت و حمیت این داور دارا شکوه زده، روی امید بسوی‌آن درگاه که پناه عرب و عجم و ملجأ ترك و دیلمست نهاده، در سفر مزبور بشرف همراهی موکب منصور تباهی یافته. القصه چون نواحی کرمان معسکر کواکب حشر را مقر و حوالی آنکشور روح پرور مضرب خیام غازیان جلالت اثر ومحل نزول خیول دارای جم چاکر گردید اعزه و اعیان قراء و امصار و کلانتران و کدخدایان اطراف و اقطار آن ملك جنت آثار ازغایت اشتیاق باکتحال غبار سم‌سمند گردون مانند از هرطرف و هر سوی از خانه و کوی بیرون شتافته و فیض زیارت آستان سعادت پاسبان دریافته، پیر و برنا بنده آسای با روی نیاز جبهه سای ساحت عبودیت و بندگـی و ماشی طریق خدمت و سر افکندگی گردیدند. همگی مورد انواع عنایت دارای خورشید رایت شدند. لیکن اهل قلعهٔ کرمـان بسبب بعضی خیالات باطل و اندیشهای لاطایل ابواب شهر را مانند درهای بخت و سعادت بر روی خود بسته، تکیه بند بدیوار حصار نهاده، باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت جستند. نواب جهانبانی سپاه نصرة مبانی را بمحاصرهٔ قلعگیان مامور وراه عبور و مرور را بروی حصاریان مسدود فرمودند. اهالی کرمان چون غازیان نصرة هم عنان را در امر محاصره و سد معابر ساعی دیدند شیخ‌الاسلام و قاضی شهر را بر کاب نواب فیروزی ماب

فرستاده ، استدعا نمودند کـه : چنانچه حضرت سکندر حشمت ترك مخاصمت و رفع مناقشت فرمایند و طریق مروت و مرحمت را کـه شیوهٔ این سلسلهٔ علیهٔ معدلت خصلتست نسبت باین بیچارگان عذرخواه ومشتی حقیر بی گناه باز نمایند مبلغ بیست هزار تومـان برسم پیشکش ایفاد حضور مرحمت برور و من بعد اولیای دولت ابد مدت را بنده و چاکر و امنای سـرکار را از دل و جان فرمان بر خواهیم بود . خدیو منصور از غایت غرور بسخنان ایشان التفات نفرمـود . مسئول آنها را بسمع قبول نشنود . فرمودند که : تا میرزا ابوالحسن بیگلر بیگی و عمال و کدخدایان شهر قدم فرسای سرای اعتذار نگردند و طریق آستان مروت بنیان را بپای استغفار نپیمایند شیران قلعه گیر و پلنگان هزبر نظیر را از امر محاصره ممنوع و غبار فتنه وآشوب را مرفوع نخواهیم فرمود ، بهرجهة چون ایام محاصره بطول انجامید هنگام زمستان وتراوش برف وباران در رسید وشدت سرما و برودت هوا بجائی کشید که چنانچه لحاف سنجابی خاکستر از دوش اخگر افتادی از تاب سرما انگشت سیاه گشتی و اگر شراری از شعله ای جدائی نمودی در دم دانهٔ ژاله گردیدی . آتش از بیم سرما دردرون حصار سنگ و آهن متواری و پنجهٔ خورشید عـالم سوز از شدت شتا چون ید مفلوج از حرکت عاری شد . شب وروز پرویزن سحاب آردمی بیخت وعلی الدوام سوهان موج هوابراده برزمین می ریخت .

سطح زمین تخته ای ازعاج شد روی هوا دکهٔ حلاج شد

بهرجهة نه مرغ هوارا دراغبر زمین یارای پریدن ونه وحشی صحرا را مجـال آرمیدن و توانائی چریدن بود . چون سیورسات غازیان از سمت الکای فارس حمل و نقل اردوی گردون اساس می گردید درآن وقت ازباب انبوهی برف درطرق وشوارع دیگرسیورسات ممکن حمل نبود و بدان جهة آذوقهٔ اهل اردو روی بنقصان نهاده ، بنا بر آن حضرت گیتی ستان مراجعت بصوب شیراز را بر توقف آن حدود رجحان دادند و فوجی از بهادران پلنگ ستیز را باتفاق امیر

شرف‌الدین خان ولد محمد حسین خان سیستانی درقلعهٔ شهر نهادند و عنان یکران‌عزیمت را بسوی دارالملك شیراز گشادند . سوانحی که دربن سال بتقدیر قادرذوالجلال‌سانح گردید از آن‌جمله کشته شدن‌جعفرقلیخان قاجارست . توضیح این مقال آنست‌که : قبل از آنکه اولیای دولت آقا محمد خان را دست تصرف بدامان مملکت عراق برسد سمنان را بجناب علیقلی خان و بسطام را بجعفر قلی خان برادران خویش‌بطریق اقطاع واگذاردند . مشارالیهما نیزهریك ولایت متعلقهٔ‌خوددرامان‌نموده ، کوچ و بنه و خانوار عملجات خود را در آنجا سکنی داده ، چون سفری اتفاق افتادی یاآنکه دشمنی بجانب ایشان عنان دادی وگشادی هر یك از مسکن خویش حرکت و در موکب برادر اکبر حاضر می گردیدند و با یکدیگرباکمال صداقت طریق اخوت و راه و رسم فتوت‌مسلوك می‌داشتند ، تا آنکه بدستیاری ومددگاری برادران‌ساحت دلگشای عراق‌ضمیمهٔ متصرفات اوگردید . جناب علیقلی‌خان را سرداری عراق و جعفر قلی خان را ایالت اصفهان دادند . جعفر قلی‌خان مدت دو سال لوای حکمرانی و فرمانروائی در دارالسلطنهٔ مزبور برافراشت . بعد از آنکه اساس دولت آقا محمد خـان استحکام کلی پذیـرفت و گلزارش درشاخسار حصول امانی و آمال شکفت جعفرقلی‌خان ازایالت اصفهان و امارت آن خطهٔ بهشت نشان معزول و انواع بی التفاتـی نسبت بمشارالیه معمول داشتند . او را نازشی بخاطر رسید و خویشتن را بقصبهٔ بسطام‌کشید و راستی ازهمراهی موکب برادر تقاعد ورزید . این مسئله را حوصلهٔ سلطنت و غرور دولت بر نتافته ، در اوقاتی که درچمن گندمان بودند علیقلی خان را مامور بلـرستان فیلی و تمشیت مهام‌خوزستان ساخت وخود بجانب مقردولت شتافته و در آنجا بتدبیرات و مواعید چند جعفر قلی خان را بطهران آوردند و درخت وجودش را بتیشهٔ غرور و دهرهٔ غیرت از پای انداختـه و بعد بچارهٔ کار جناب علیقلی خان پرداخته ، او را بحضور طلب داشته ، در هنگامی محال جاپدرمن بمحال لرستان مضرب‌خیام جلالت آستانش بود ازوقوع

واقعهٔ برادر مستحضر گردید . از آنجا که خان معظم له خداوند عقل و فرهنك و در هیچ گاه از گلشن خاطرش نهال مخالفت برادر سر نزد و در گلبن ضمیرش غنچهٔ نفاق نشکفته بود بی مضایقه با وجود استعداد کلی رخ بجانب دار الملك طهران نموده ، بعد از ورود بان حدود و دیدن برادر فی مابین عهود چند بسوگند موکد گردیده ، روانهٔ الکای سمنان شدند .

در بیان سال میمنت اشتمال تنگوز ئیل مطابق سنه هزار ودویست و پنج هجری

در عشر وسط شهر رجب المرجب خورشید عالم سوزو قهرمان این کاخ فیروز پس از هلاك جدی فلك و کباب نمودن سمك بمحنت سرای حمل خرامیده ونوروز غم‌اندوز چون شب فراق و شام عاشقان مشتاق در رسیده ، و هنگام جوش وخروش طایران بوستان و ناله و افغان بی نوایان گلستان گردید . چگونه بهاری که از شکوفه و ازهارش رنك وبوی بی‌وفائی پیدا وچه نوروزی که از گل رعنایش شیوهٔ دروئی‌هویدا ؟ شقایقش‌را خنجر برك خلاف بکندن چشم‌نرگس تیزو نرگسش‌مانند چشم فتان ترکان‌خونریز فتنه انگیز . سبوی غنچه‌اش مملو بادهٔ پرخمار ناشادی و پیالهٔ لاله اش لبریز شراب ناخوش گوار نا مرادی . بنفشه را جامهٔ کبود سوگواری در بر وزنبقش را دشنهٔ برهنهٔ بی رحمی بر کمر . سوسنش را زبان تنك خوئی بازردن دل سوختگان بازو چنارش را دست تطاول بتاراج اسباب تجمل نوباوگان خاندان بستان دراز . گیسوی سنبلش مانند اوضاع اهل زمانه پریشان و نغمهٔ بلبلش چون فریاد بوم شوم کاهندهٔ دل و جان . سرو گردن فرازش چو بالا بلندان بی رحم دل بعاشق کشی دلیر و نسیمش مانند صرصر عناد بنیاد کن اساس هستی برنا و پیر و هوایش نمونه ای از درکات باس المسیر . نهالش را بجز میوهٔ تلخ کامی ثمری و شجرش را سوای ثمر ناکامی بار و بری نه . در زیر هر گل برگش هزار خار حسرت نهفته و بر روی هر برك سبزش صد مار جعفری خفته .

صباحش چون شام هجران سیاه و شامش مانند صبح ناامیدی جانکاه. بهارش گل نا آشنائی را گلشن و رنگ و بوی بی وفائی را نشیمن. فضایش ناسخ آئین یاری و هوایش خصم جان دوستاری. از چشمهٔ چشم سحابش بعوض قطرهٔ باران خون می چکید و از پستان دایهٔ ابر بهاری ومرضعهٔ سحاب بهاریش طفلان رضیع گلستان و شیرخوارگان خاندان بستان بجای شیر نیسان جزخونابهٔ الم نمی مکید. بلبل بی نوا چون ماتمیان سوخته دل روز وشب در فغان وشیون و چکاوك بی برك و نوا مانند نوحه گران تعزیت سرای ماتم هم آواز زاغ و زغن. گوئیا که گلشن ازمستوری عالم غیب خبر داشت که یك روز لبش بخندهٔ شادمانی نشکفت و همانا که بلبلش از ظهور حوادث زمانهٔ غدارمطلع بود که بقانون کامرانی دمی سرود نگفت.

درین بهار گلی بر مراد کس نشکفت بهای های نشستند تا بهار دگر

نواب جهانبانی درعمارات مبارکات فیض مبانی بسط بساط کامرانی فرموده، قفل از درگنجینه و بند از ابواب مخازن سخا و نعم بدست احسان گشوده، جیب وکنار خاصان درگاه را از نقود کامل عبارت غیرت گلزار نعیم و برو دوش سران سپاه را از بوارق خلعت های فاخر رشك گلزار ابراهیم فرمودند. بعد از انقضای جشن نوروزی این جهانبان کشور فیروزی بفکر بساق عراق و بقلع مواد فتنه جویان سراپا نفاق افتاده، بتهیهٔ اسباب سفر و سر انجام سرابرده و چادر و و تدارك گرز و مغفر و تیغ وخنجر واجتماع سپاه ولشکربرداختند.

در بیان اعراض مرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان از جانب آقا محمد وخان توجه بجناب شیخ ویس خان ومراجعت آنها ثانیا

بلبل خوش بیان قلم بدایع نگار درگلزار اوراق بدین گونه نغمه سرامی گردد که: مرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان برادران جناب آقا محمد خان در هنگامی که الکای مازندران مضرب خیام تسلط شیخ ویس خان می بود ازسوء رفتار برادر بتنك و از دار المؤمنین استراباد بجانب اردوی شیخ ویس خان عزیمت وآهنك نموده، دست تشبث

بذیل دولت علی مراد خان زدند . وکـلای آن دولت مقدمشان را گرامی و خاطرشان را از انواع نوازشات قرین شادکامی ساختند ، تا آنکه بنحو قصه پردازی قلم اعجاز رقم مورخ تاریخ شیخ ویس خان را شکست افتاده ، از بلدهٔ ساری بجانب دار الملك طهران که در آن هنگام دار السلطنهٔ پدرش بود عنان ادهم عزیمت بگشاد . مشار الیهما نیز متعاقب شیخ ویس‌خان روی باردوی علی مراد خان نهادند . بعد از آنکه علی مراد خان را دست اجل گریبان وقضای مستعجل او را از بلدهٔ طهران بجانب دار السلطنهٔ اصفهان کشید آن دو برادر عازم گیلان و مصطفی قلی خان بعد از چندی حسب الصـلاح برادر روی نیاز بدولت جناب آقا محمد خان آورید و ابواب مسکنت و ضراعت و دروب عجز و استکانت را بمقالید اظهار عبودیت و بندگی ومفاتیح ابراز فروتنی و سر افکندگی گشاده ، باعتقاد خویش درظل حمایت برادر جفا اندیش غنوده ، عاقبت نهال تضرعش درجویبار خاطر برادر ثمری و دوحهٔ تخضیع وتخشیعش در سرا بوستان دل جور مایلش بار و بری نداد . دیده اش از نشتر ستم آن‌جفا جو و جهان بینش از گزلك عناد آن تند خو بی‌نور وازوصال شاهد بینائی مهجورگردید . مرتضی قلی خان چون برادر بی مهر را درعین ناخوشی قاصد جان و در ظاهر وباطن از خود بدگمان دید خویشتن را بکنف حمـایت هدایت الله خان والی گیلان کشید و درساحت آن کشور باطمینان خاطر آرمید . بعد از آنکه دست قضای مستعجل باسترهٔ اجل نقش وجود هدایت‌الله‌خان‌را ازصفحهٔ هستی‌سترد وتند باد فنا اوراق دفترزندگانیش را بسوی نزهت سرای عدم برد دارالمرز رشت و حوالی و حواشی آن ملك مینو سرشت ضمیمهٔ ولایات محروسهٔ جناب آقـا محمد خان گردید مرتضی قلی خان خود را بمیان طوالش انداخته ، علم مخالفت درآن ولایت برافراخت و هرساله جمعی‌را با خود متفق وخرمن زندگانی رشتیان بی نوا را ازشعلهٔ خانمان‌سوزنهب وغارت محترق وامنای‌دولت آقا محمدخان هرحاکمی که با لشکر و سپاه بان ولایت می فرستادند

متفرق می ساخت . وکلای آن سرکار درین سال تفریق شیرازهٔ جمعیت و افساد وتحریق اوراق خود سری و استبداد اورا مکنون ضمیرخویش کرده ، ایکن ازجانب این جهانبان معدلت کیش خاطرشان درتشویش می بود و از طرف دارای جم اساس بیوسته درهراس وضمیرشان در وسواس و دمی بارام دل درهیچ مجلس و محفل نمی غنودند . بنا بر آن بابا خان برادرزادهٔ خودرا با فوجی ازدلاوران رستم قتال وبهادران سنتبر بازوی قوی چنگال و اسباب جاه وجلال مامور بمحافظت ومحارست در دار السلطنهٔ اصفهان و خود از دارالملك طهران رافع رایات عزو شان وچمن گوران دشت را مخیم خیام جلالت بنیان ساختند و چهار پنج یوم درچمن مزبور بجهة اجماع لشکر و فراهم آمدن حشم وحشر لنگرافگن زورق توقف گردیدند . چون اهالی ماسوله با مرتضی قلی خان در باطن سازگار وجنابش را ازجان و دل خریدار و بان جهت در آن سرکار تنبیه و تأدیب را سزاوار و شایستهٔ هزار گونه ایذاء و آزار بودند وکلای آن دولت گوشمال آن جماعت را مرکوزخاطر و بعلت ضیق معابر و تنگی راه بردن سوار متعذر بود سوارهٔ سپاه و بنه واسباب اردوی جلالت دستگاه درموکب جناب علیقلی خان ازطریق خمسه روانهٔ دار الارشاد اردبیل و تفنگچیان مازندرانی راکه در کوه گردی وجنگل نوردی بی بدیل می باشند برداشته ، شوامخ کوه و کتل و معابر مشحون بدرخت و جنگل و شوارع پر خلاب و وحل را بپای عاجل پیموده ، آنها را تنبیه کامل ، از راه طارم روانهٔ خلخال و باردوی جناب علیقلی خان الحاق و اتصال یافتند .

در بیان تسخیر نمودن آقامحمدخان ولایات این جانب رود ارس را و مراجعت بطهران

علم میمنت برچم قلم درفضای آذربایجان صفحه و اوراق بدین سیاق شقه گشا می گردد که : ایل شقاقی ازجملهٔ ایلات مشهور آذربایجان و نشیمن ایشان در سراب و گرمرود من توابع دارالسلطنهٔ تبریز و بعد از وفات خاقان علیین مکان وکیل تا این زمان طوق فرمانبرداری

احدی از ارباب شوکت و استیلاء را برگردن ننهاده و اکثر اوقات اذیت و اضرار آن طایفه بمترددین آن دیار می رسید . درین وقت صادق خان شقاقی سرکردهٔ آنها نیز بدار السلطنهٔ تبریز استیلا یافته ، خداوردی خان ولد نجفقلی خان دنبلی بیگلر بیگی آن ولایت را مقتول و انواع ظلم و بیداد و اصناف جور و عناد در بارهٔ اهالی آنجا معمول می داشت وهمگی بیگلر بیگیان وحکام ولایات آذربایجان که هریك درظاهر صاحب اساسی ملوکانه و خداوند دستگاه خسروانه بودند از بیدادش بجان و از فتنه و فسادش بامان آمده ، از آنجا که با یکدیگر بپمایندهٔ طریق نفاق و مشام خاطرشان از هم استشمام رایحهٔ اتفاق ننموده ، هیچ یك از آن امرای با وقار در صدد چارهٔ کار و در مقام رفع اذیت و اضرار او بر نمی آمدند درین هنگام وکلای دولت آقا محمدخان چنگال شاهین همت را باصطیاد مشارالیه تیز و توسن عزیمت را بجانب الوس او سبك خیز ساخته . صادق‌خان چون از ورود مواکب جلال آقا محمد خان بنواحی طارم وخلخال اطلاع حاصل و آن جناب را بتخریب بنیان جلال وهدم اساس قیل وقال خود بکای مایل و از اهالی تبریز نیز بنا بر سوء رفتار خود بسیار متوحش و متزلزل بود از دارالسلطنهٔ مزبور با جمعی که داشت روی عزیمت بجانب سراب نهاد . جناب آقامحمد خان بانهای منهیان از ورود مشارالیه بمحل مزبور مطلع گردید . با سوارهٔ سپاه پانزده فرسنگ راه را در یك شب و روز پیموده ، وقتی بمقصد رسیدند که آن جماعت از تلاطم آن بحر پهناور مخبر و با خانوار خود بولایت آذربایجان منتشر گردیده بودند . پس آنجناب قلعهٔ سراب را موج سراب و نقش بر آب ساخته ، از آنجا روانهٔ دارالارشاد اردبیل و چند یوم توقف و بجانب طوالش نقل و تحویل و منزلی موسوم بدریغ مضرب خیام غازیان فولاد خنجر الماس تیغ گردید . یك روز بعد ازورود بان‌حدود تمامی تفنگچیان عراقی ومازندرانی بسرکردگی جان محمد خان دولوی قاجار یوخاری باش بتنبیه طوالش مامور و

ده دوازده یوم در منزل مزبور متوقف . لیکن مامورین با شاهد فتح متالف نگردیده ، بی نحج مرام مراجعت باردوی با احتشام نمودند .
در خلال آن حال عرایض متواتر از مصطفی قلی خان ولـد کاظم خان قراجه داغی رسید ، مشعر بر آنکه : هرگاه موکب والا مرحله پیمای صوب قراجه داغ و اعلام جلالت انتما بجانب این دیار فلك سا گردد این دولت خواه متعهدست که فتح ممالك آذربایجان با سهل وجهی میسر وعروس این مملکت اولیای دولت را بنیکو ترین صورتی در برابر آید . امنای آن سرکار چون مینای وجود امرای آن کشور را از صهبای پر خمار نفاق لبریز و جملگی را با یك دیگر در مقام ستیز و آویز دیدند شمشیر جلادت را بافتتاح ابواب آن مملکت تیز و بجانب محال قراجه داغ تکاور انگیز و از راه اهر ومشکین غربو کوس عزیمت را بسوی چمن اشکیز بجهة ستیز بذروهٔ سپهر هفتمین رسانیدند . چون چمن مزبور اردوی جلالت را مقر وخیام عظمت را مخیم گردید ارقام متعدده ببیگلر بیگیان و حکام و ارباب آن دیـار قلمی وهمگی را بحضور احضار نمودند . امرای آنطرف رود ارس ماشی طریق فرمانبری گردیدند . از آن جمله حسینقلی خـان دنبلی ولد محمدخان حاکم خوی و سلیمانخان وکلبعلی خان حاکم نخجوان و قاسم خان برادر محمد قلی خان افشار بیگلر بیگی ارومی واحمد خان حاکم مراغه وعظما و رؤسا و اعیان دارالسلطنهٔ تبریز در چمن مزبور وارد حضور و خدمتش را طوعاً وکرهاً مایل و بار ناهموار ایصال خراج و تمغاو باج را حامل گردیدند . چون محمد قلی‌خان بیگلر بیگی ارومی را وکلای سرکار احضار و مشارالیه برادر را بعوض خویش روانهٔ معسکر جلالت کیش ساخته بود بنا بر آن قاسم خان را که با برادر راه نورد طریق عناد می‌بود بیگلر بیگی ارومی و یکی از رؤسای قاجار را بجهة استقلال مشار الیه در اشغال محمد قلی خان با دو هزار سوار همراه نمودند . محمد قلی خان مقاومت در برابر سپاه قاجار را بعلت نفاق ایل افشار در قوهٔ خود ندیده ،

خویش را بقلعه ای که راس‌الحد خاك ارومی و طایفهٔ بلباس وحکاری و ساوچبلاغ مکریست کشیده ، بعد از چند یوم بی آنکه از جانب اخوی زوری ودرامر خود قصوری وفتوری مشاهده نماید سرمخالفت را بر کنار انداخته ، روی‌مطاوعت باردوی کیوان شکوه نهاده . مختصر کلام : وکلای دولت با احتشام تبریزرا بعلاوهٔ خوی وسلماس بحسین قلی خان دنبلی وا گذاشتند و مهام کوچك و بزرگ تاجیك و ترك چه مخالف و چه موالف را بقدر امکان انتظام داده ، بنا بر صلاح وقت بولایات آنطرف رود ارس نپرداخته ، بعد از اول میزان قانون حرکت و نهضت را ساز و لوای منصوری را باوج فلك ونوای نای عزیمت را بگوش ملك دمساز و شقهای زرتار اعلام همایون را بهزاز باد صبا مانند عشاق بر سوز وگداز بناله خیزی و شورانگیزی آغاز و خروش کوس روئین پرده در گوش ساکنین اصفهان و حجاز و نعرهٔ گورکهٔ آهنین زلزله افگن بنیان طاقت وتوان متوطنین نیشابور و شیراز گردیده ، از راه راست اعنی بنجگاه خمسهٔ عراق روانهٔ دارالملك طهران شدند .

دربیان سوانح غم فزای محنت پیرای و سایر وقایعی که در آن زمان حادث گردید

اول فصل خزان و آغاز برگ ریزی رزان و هنگام سردی هوا و زمان تهاجم لشکر سرما واوان برودت کوه و صحرا ورسیدن بهمن و سریان زاغ و زغن که از جانب شهریار ربیع مستحفظ قلعهٔ گلشن و مامور بحراست نوباوگان خاندان چمن بودند عهد سلطان گل و پیمانهٔ پیمان قهرمان سنبل را شکسته و ابواب حصن حصین بوستان و دروب قلعهٔ متین گلستان را بروی عندلیبان کهین آشیان بستند . در صحن چمن اندام بربر خان سوری و سمن و در ساحت گلزار قامت زیبا قدان شقایق و گلنار که برورد گان سلطان نامیه بودند در خون کشیدند و بساط با انبساط جلالت لشکر آرای اردی‌بهشت را که در عرصهٔ بستان و کشت چیده بود برچیدند . شیرازهٔ جمعیت

اوراق گلهای باغ و ورقهای رنگا رنگ لالهای دشت وراغ از تندباد خزانی از یکدیگر گسیخت. باغبان سفله خوی حصاربند گلستان با سپهدار زمستان همداستان گردید. آشیان بلبل بی نوا را از اوج شاخسار گلزار بدست بی شرمی فرو ریخته، لشکر بی پا وسر شباط دست تطاول باسباب تجمل لاله وگل و ورقهای تمول نرگس وسنبل دراز و یغما گران ثلوج و امطار پیرایهٔ شوکت شهریار فریدون فر فروردین را تاراج و عرصهٔ گلستان و فضای باغ و بستان را ببرگی محتاج ساخته، بنفشه بسوك نازك نهالان بستان لباس سوکواری در بر و گلبن کلاه شکوفه از سر بینداخت. لاله را داغ حسرت در دل ماند و سرو را پای حیرت در گل. بوم شوم و جغد میشوم در آشیان مرغان بستان نغمه سرا و زاغ و زغن در عرصهٔ گلشن چمن پیرا گشتند.

در آمد باد غارتگر بتاراج گلستان را ببرگی کرد محتاج
ز بسکه خیل خزان در چمن همی تازند
بماند چهرهٔ آبی نهان بزیر غبار
ز گیسوئی که چمن را بهار بافته بود
نه رنگ ماند ونه بوی ونه پود ماند ونه تار

القصه: نواب جهانبانی یساق عراق را عازم و سفر اصفهان را جازم گردیدند و در دارالملك شیراز شقه گشای الویهٔ ظفر طراز و با دبدبهٔ خاقانی ودستگاه سلیمانی محال سمیرم‌را بپای تکاوران مشکین کاکل عنبرین دم و اقدام آهوان خیزران قلم آهنین سم پیمودند و در آن محال قبهٔ بارگاه با قرص آفتاب و ماه برابر نمودند و مهچهٔ علم را چون مهر بر سپهر اخضر سودند. درآنوقت بابا خان درچمن گندمان نصب خیام اقامت داشت. بمحض استماع اعلام نهضت‌را بجانب قصبهٔ قمشه برافراشته، حضرت جهانبانی دو یوم درمنزل مزبور توقف ومکنون‌ضمیر خیر اندیش این بود که فردای آنروز حرکت کرده روانهٔ قمشه گردند. هنگام شام که زمانه لباس سیاه سوکواری دربر و

فلك کلاه خورشید از سر انداخت و سرشك انجم بر دامن این نیلی طارم ریخت وسپاه اختران سرابردهٔ سپهر مزور از گلولهٔ پرشرر بنیاد آتش بازی و شراره ریزی و تیر اندازی نهادند جماعت وخیم العاقبة فارسی و شیرازی و طایفهٔ شومیهٔ نانکلی و مافی در آن شب تارچشم ازحقوق دیرینه ودیده ازنعمتهای بیشنیهٔ این خسرو جم اقتدارپوشیده ، چون هاله در اطراف ماه دور سرابرده وخرگاه را محیط وبانداختن وتفنك ورمی‌سهام جانسوز گلوله هزیمت و آهنك و بسیط خاك وبساط این تیره مغاك را از اشتعال نوایر جنك هم‌گون و همرنگ اطلس گلنار فرنگ ساخته ، عرصهٔ جهان مظلم از شعله افروزی شهاب پرتاب گلولهٔ آتش فشان مانند روز روشن و فضای دشت و در و ساحت اغبر از لالهای احمر شراره و شرر رشك گلزار و گلشن گردید . و ابر آتش بار دود ودخان بنیاد باریدن ژالهٔ بلا و آغاز طراوش قطرات امطار وغابر مزرع ثبات امیر و وزیر و کشت زار قرار برنا پیر نهاد . نواب جهانبانی هرچند جهد نمودند که باب تدبیر یاآتش دم شمشیر مسکن نوایر فتن و فتور و منطفی شعلهٔ شر و شور یا خرمن سوز اشرار شرارت اندوز گردد مفید نیفتاد و از آنجا که تدبیر مخالف تقدیر حضرت قادر و مغایر مشیت خالق افلاك و عناصر بود بسرانگشت سعی و اهتمام این شهریار جم غلام عقده از رشتهٔ انعقاد این گیر ودار نتوانست گشاد . بالاخره جمعی کثیر و فوجی غفیر با تیغهای تیز و خنجر های خونریز روی بی شرمی بجانب سرابردهٔ خسرو اسفندیار رزم رستم ستیز نهادند . حضرت کسری معدلت چون اوضاع را دگرگون و بخت را واژگون و آن قوم ملعون را تشنهٔ خون دیدند پای جلادت برکاب اشقرعزیمت نهاده ، سفینهٔ وجود مسعود را ببادبانی حفظ حضرت معبود از آن دریای پرآتش بساحل نجات کشیدند . اهل اردو در آن شب داج مال و اموال یکدیگررا تاراج و دست بنهب وغارت باسباب هرغنی و محتاج گشاده ، بعضی سوار و برخی پیاده تخته پارهٔ وجود خویش را از آن قلزم موج برکنار

رساندند . هر یك بطرفی روی نهادند و عنان عزیمت بجانب مامنی گشادند . این حضرت ازخارج اردوعنان کش رخش عزیمت گردیده غلامان درگاه و خاصان آستان آسمان جاه و بعضی از سر کردگان سپاه که درین واقعه بی گناه بودند مانند پروانه پیرامن این شمع انجمن خسروانه جمع وروی عزیمت بجانب دارالملك شیراز نهاده . برآگاه دلان عالم صورت واضح و برخرده گیران جهان معانی لایح خواهد بودکه : شغل خطیر سلطنت و فرمانروائی و منصب جلیل خسروی و دارائی بمفاد « تؤتی الملك من تشاء » دریدِ قدرت « یفعل الله مایشاء » و تغییر و تبدیل آن بمضمون « تنزع الملك ممن تشاء » بمشیت خالق ارضی و سما موقوفست . بسر پنجهٔ سعی مخلوق امری که تعلق خالق جزو و کل بوقوع آن قرار گرفت بموجب « تحکم مایرید » ازبردهٔ خفا وجلباب اختفا ظهور وبرحسب « اذا اراد الله شیئا هیئی اسبابه » اسباب آن بدستیاری کارکنان قضاوقدر مهیا و میسور می گردد . تدابیرمدبران دهر وافکار صایبهٔ عقلای هر شهر و کشور بمنع تیغ و رفع تیرتقدیر حی قدیر توانا نمی توانند بود و انامل اجتهاد و سرانگشت بشر گره از رشتهٔ خیر وشر وعقده ازسلك نفع و ضرر نمی تواند گشود . « العبد یدبر والله یقدر » . وقوع این واقعه و سنوح این سانحه را برخردی سال وکم تجربگی این هزبر بی همال محول نباید داشت ، زیرا که تا چرخ جفاکار بر حسب تقدیر کردگار بر مرادش گردش می نمود قانون مملکت داری و رعیت پروریش سرمشق جمیع سلاطین صاحب تمکین و از رزانت فکر و اصابت رای ناسخ تدبیر مدبران وازاشاعت گفتار و اذاقت کردار محسود حکمای یونان زمین بود و انامل فیض شامل افکار صایبش گره از رشتهٔ روز وشب می توانست گشود واز سهم اسهام قهرش نسر طایر را پیوسته درآشیان چرخ شتابنده دل پراز بیم و از بیم سنان جان ستانش سماك رامح را درجولانگاه گردون گردنده بر کف سر تسلیم . ازهیبت شیرعلمش شیر سپهر درهراس وازصولت شمشیرش دلهای پادشاهان دروسواس . شرفات قصر جلالش برغرفات

ایوان فلك مشرف و کنگرهٔ کاخ عظمتش با کنگرهٔ چرخ متالف . حاتم و معن را درپیش گدایان درش دست دریوزه دراز و فضل و جعفر را بر آستان دریوزه گران آستانش سرنیاز . وقتی که چرخ فتنه جو کج روی آغاز و سپهر سفله خو قانون مخالفت ساز نماید از مشتی خاك چه بر می آید ؟.

عنان اختیار مملکتی که پایتخت دولت و مقر جلالت باندك غفلتی بدست حرامزادهٔ لولی حسب یهودی نسبی می‌دهند که با ولی نعمت خود این گونه رفتار نماید . بیان اعتبار این حادثهٔ کبری و سنوح این سانحهٔ عظمی اینست که : حاجی ابراهیم شیرازی والـد حاجی هاشم یهودی الاصل جدید الاسلام که در عهد دولت خاقان گیتی ستان وکیل در میان امثال و اقران ذلیل و مشغول پاکاری محله ای ازمحلات حیدری خانهٔ شیراز و در ایام تسلط نواب غفران ماب بیگلربیگی نظر بصدور بعضی خدمات جزوی کد خدائی کل حیدری خانه باو تعلق یافته و بان جهت بر سایر امثال و اقران تفوق بهم رسانید . بعد از آنکه علی مراد خان زند بنحوی که مورخ تاریخ چگونگی آنرا مدون و بذکر آن پرداخت قلعهٔ شیراز را مسخر ودست شوکتش بنیاد کن معمورهٔ آن بوم و برگردید بعضی اشرار آن کشور و فساد پیشگان ازصلاح بی خبر را که وجود نابودشان مضر ملك و دیار و دولت موجودشان شور انگیز روزگار بود بخروج از قلعهٔ شیراز فرمان داد ، از آن جمله حاجی یهودی طینت نمرود طبیعت را نظر بشرارت ذاتی و خباثت جبلی که در آب وگلش مخمر بود هم سلك سایر مخرجین و باکوچ و خانه و برادران دیوانه اش مأمور بدارالسلطنهٔ اصفهان نموده ، درمدت حیات علی مراد خان چون سال خورده ای پرده نشین جلباب خفا وخلوت گزین پردهٔ اختفا می بود ، لیکن موراتش بعادت دیرینه رسوم ایام شنبه را پیشه ساخته وچادر عصمت را از سر انداخته ، علم بی عفتی را بر فراز بام خانهٔ آن نمرود برافراختند و غریو کوس بی ناموسی را بفلك آبنوس و آواز طبل بی عصمتی را بذروهٔ چرخ سندروس

و خروش نفیر بی حیائی را بمسامع سکان روم و روس رسانیده ، درب خانهٔ آن دیوث را بر روی اقاصی وادانی و الواط شراب خوارمیدانی گشاده ، صلای عام و ندای شرب مدام باشاهدان گل اندام در داده ، بدان مایحتاج حاجی مشارالیه مهیا وآماده می ساختند . بازار فیوج از کثرت مشتری رواج و او را بدان رفع احتیاج می شد . دیگر از اوصاف حمیدهٔ سلسلهٔ علیه اینست که : بعد از آنکه امنای دولت آقا محمد خان قلعهٔ شیرازرا تصرف نمودند همشیره زادهٔ حاجی که بقول ایشان باکره بود از خانهٔ آن مردود مفقود ، بعد از ده یوم اورادر خانهٔ جان محمد خان قاجار پیدا نمودند . مشخص گردید که بخانهٔ مشارالیه رفته . چنان نموده بود که : من دختری هستم بی پدر و مادر و بغایت محتاج شوهر . مشار الیه اورا بعقد منقطعه در آورده ، متصرف گردیده · چون وکلای سرکار آقا محمد خان از کیفیت آن امر مطلع شدند اورا گرفته ، بدست حاجی مزبور سپردند . حاجی بیچاره از وقوع آن واقعه بکلی پریشان دل و از سنوح آن سانحه بغایت متزلزل و از اندیشهٔ ننگ وناموس بفکر پردگیان عصمت مانوس حرم سرای جلال و ماهرویان حریم عصمت و اقبال افتاده ، ابواب مصلحت و مشورت باصلاح اندیشان قدیم بدست غیرت وحمیت گشاده ، از ایشان صلاح جو گردید و بزبان درپاش لئالی این کلمات غیرت انگیز را برشتهٔ بیان کشیدند که : الحمد لله این مقدمه باحسن وجهی گذشت و ننگ آن دامن گیر ما نگشت و کارمان برسوائی و بد نامی نکشید . باید چاره اندیشید و بمحافظت سایرپوشیده رویان قصرعزوشان کوشید ، که مبادا امری حادث ورسوائی این سلسلهٔ جلیله را باعث گردد . صلاح اندیشان مصلحت درآن دیدند که در مدت توقف اردو که اندك ننگ و عاری ضرورست باید همگی را در بند نموده و خودرا از بند بد نامی و قید رسوائی گشود . حاجی صاحب ناموس حسب الصلاح امنای دولت خواه پریچهرگان سرو قد و صنوبر قامتان گلنار خدرا محبوس وعرصهٔ بند خانه را از مقدمشان رشك حجلهٔ عروس و رندان قدح

بیما را از وصال آن دلبران ماه سیما مایوس نمودند . لیلی و شانی که هریك را هزار مجنون دربند جعد مشکین بودی سلسلهٔ جفایشان بربا بستند . گل عذارانی که هر روز درچمنی با چو ملی چمان و از غایت جود وکرم کام ده پیر و جوان و دستگیر هر فقیر وناتوان می نمودند درکنج زندان ستم نشانیده وساقها و ساعد های بلورینشان را که پیوسته طراز دوش ودو شاخهٔ گردن داهد بازان جرعه نوش بودی از زنجیر جور وبیداد خسته . بلبلان گلستان آرائی که هرروز از اطراف شاخی آشیانهٔ تازه ساختنی و در آن آشیانه طرح آشنائی با گلرخی انداختی بال و برشان را بسنك بی‌مروتی درهم شکستی . شواهق این طائفهٔ عفت انصاف نه آنقدر ارتفاع دارد که سیمرغ قوی بال فکر وخیال بذروهٔ اظهار و اشعار یکی از هزاران تواند برید و با دیدهٔ وهم تیز بین قلهٔ قاف توضیح وتبیین آنرا بنور یقین تواند دید. شاهین خیال بجناح افکار صادقه و بقوت شهپر سرعت انتقال درهوای مقال عشری از اعشار بی پرو بال وزبان قلم درتقریر اندکی از بسیار آن ابکم ولالست . هرچند طایران آفاق گرد اوهام درفضای بیان آن بال پرواز می گشایند درمطار مختصری ازطول آن نمی توانند رسید . پای کمیت قلم و قدم ادهم خامهٔ صدق رقم از مشی مرحلی از مراحل آن بغایت لنك و سطوح این نه رواق چنانچه صفحه و اوراق گردد بجهة تحریر آن یکی لنگست .

گر سیاهی شب ظلمت فزا ... در دوات آسمان ریزد قضا
پس بفرمان خداوند فلق ... یك ورق کاغذ شود این نه طبق
حاصل روح نباتی بیش و کم ... صرف گردد یك قلم اندر قلم
وز پی تحریر سازد . چرخ پیر ... چون عطارد جمله انجم را دبیر
کی توانند از هزاران یکی ... درهمه عمری نوشتن بی‌شکی

مختصر کلام : چون منشی دیوان قضا و طغرا کش « یفعل الله ما یشاء» بدایع بدیع جهانداری و توقیع وقیع کشور گیری وگیتی گشائی علی مراد خان را که بایهٔ کریمهٔ « تؤتی الملك من تشاء و تعز من

نشاء » موشح بود برقم « تنزع الملك ممن تشاء و تنزل من تشاء » مرقوم نموده و نیر اقبالش قرین احتراق و ماه جلالش درمحاق افتاد و ترکیب کاخ عظمتش از تند باد اجل افتراق یافته و آفتاب جهانتاب خاقان مغفور از افق دولت طالع و انوار عاطفتش بر عرصهٔ اصفهان لامع گردید حاجی مزبور را در سلك ملازمان رکاب منسلك فرمودند . بعد از شکست احمدخان افغان آن حضرت محرك خانوار فارسی و شیرازی از دارالسلطنهٔ مذکور گردیده ، دارالملك شیراز را مطلع مهچهٔ رایت ظفر طراز ساختند . چون جناب میرزا محمد کلانتر سابق الکای فارس نوه زادهٔ مرحوم میر سید شریف علامه فی الحقیقه بزیور کمالات صوری ومعنوی آراسته و قامت قابلیتش بحلیهٔ گران بهای مردی و مردمی بیراسته ، مشارالیه نیز حسب الامر علی مراد خان با خانه و کوچ مامور توقف اصفهان ، در سلك مستوفیان دیوان او منسلك می بود درهنگام حرکت موکب همایون بعلت کثرت عیال و اطفال ارسال اصفهان را در قوهٔ خود ندید رفتن بجانب وطن مالوف را موقوف و عنان ادهم عزم را از همراهی مواکب جلال معطوف نمود . چون حاجی مزبور در ایام دولت خاقان گیتی ستان من جملهٔ محرران میرزا محمد مشار الیه و سر رشته ای از داد وستد ولایت فارس بهم رسانیده بود بنا بر آن خاقان مغفور شغل خطیر کلانتری الکای فارس و منصب جلیل شهرداری آن ملك فردوس اساس وتمشیت مهام جمهور ناس را بان نسناس بد کیش که قابلیت کلانتری خانهٔ خویش را نداشت مرجوع و مواد استعداد دولت علیهٔ زند را باندك غفلتی مقلوع فرمودند . نواب جهانبانی بعد از وفات پدر والا گهر نظربصلاح وقت شغل مزبور را کماکان باو درگذاشته و در آن اوان نیز میرزا محمد حسین وزیر دیوان اعلی که عمدهٔ اعمدهٔ سرادق دولت و رکن رکین کاخ شوکت بود محرم بیت‌الله الحرام و زیارت عتبات عرش درجات ائمه علیهم السلام گردیدند حاجی مزبور درغیاب نواب معظم الیه اقتدار کلی بهم رسانید ، رتق وفتق امور رعیت و سپاهی درحیطهٔ اختیار او

قرار یافته ، در هنگامی که رایت منصور بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان شقه گشا و اعلام میمنت منظور بعزم پیکار آقا محمد خان قاجار فلك فرسا می شد قلعهٔ شیراز ومحارست بردگیان عظمت و اعزازرا بمردود شقاوت انباز محول ، بل امورملك و دولت را یك باره مختل فرمودند . حاجی مزبور در غرور دولت و کفران نعمت اقدام نمود . آنچه مذکور می شد اینست که : آن یهودی زادهٔ نمك بحرام مدتی از حرکت و نهضت این بر گزیدهٔ ملك علام شجرهٔ خبیثهٔ نفاق و اصول رذیلهٔ شقاق را در مغیلان زار خاطر کاشته و بوساوس شیطانی طباع جمعی از فارسیان خذلان تلاش وسفله طبعان اجامر و اوباش و ناپاکان اراذل منش قلاش از طریقهٔ صدق و صواب تحریف وقلوبشان را بجانب حق ناشناسی و نمك بحرامی تالیف و ممهد کرده بودند که دست تصرف این شهریار رستم حریف را از دامان قلعهٔ شیراز کوتاه و شهرازهٔ دولت چهل سالهٔ زند را پریشان و تباه ساخته ، لوای خودرائی در عرصهٔ آن مملکت بر افراخته ، من بعد قلادهٔ خدمت وفرمان بری و طوق مطاوعت و خدمت گزاری هیچ یك از فرماندهان با تمکین و خسروان صاحب تاج ونگین مملکت ایران زمین را برگردن ننهند . چون این امر خطیر باوجود بودن این امیر کشور تدبیر درآن ملك بهشت نظیر صورت پذیر نمی شد ووقوع این خیال فزون ازحوصله آن قوم ثعالب منش ارنب خصال می نمود آن حرکت را موقوف بنهضت خسرونوشیروان معدلت بجانبی داشتند . تااینکه این یکه تاز معرکهٔ بردلی حاجی روباه صفت لاابالی را در دارالملك شیراز والی و بیشهای آن شهر و کنام آن کشوررا ازوجود شیران آجام دلیری و پلنگان کوهسار شیرگیری خالی ساختند و علم شهامت وجلالت را بجانب الکای عراق برافراختند . حاجی مردود شرارت باطن را ظاهر و یك نفر از خوانین زند را که ازجانب خدیو سعادتمند مامور بکوتوالی قلعهٔ شیراز بود بتدبیری دستگیر و صیت مخالفت وکافر نعمتی را گوشزد دور و نزدیك و ترك وتاجیك گردانید . دروازه های شهررا خاکریز و بابهای فضای چالاك

سبك خیز معهدین خویش و هم عهدان بدکیش خودرا که درموکب همایون بودند مطلع ساخت . راه مخالفت گشاده و درب موافقت بسته در طریق معاندت نشسته و در پس دیوار مخاصمت ایستاده بودند و وحصانت قلعهٔ شیراز و استحکام آن حصار گردون طراز را احتیاج بتعریف و توصیف نیست ، زیرا که کنگرهٔ حصارش درعقول وحواس مماس محدب فلك ذات البروج وطایران اوهام و متخیله را براوج بروج آن یارای عروج نه و دست هیچ گونه تدبیر پیرامن تسخیر آن حصن حصین که قرین کنگرهٔ اثیرست نمی رسید و نخواهد رسید . پس آن حضرت لاعلاج درمسجد بردی یك فرسنگی شهر بی بنه و چادر نزول وجماعات فارسی ورهروان طریق نسناسی معهدین حاجی عاصی نیزاز طریق غیرمعمول آمده ، داخل شهر بند شدند . حاجی نسناس وآن مردود خناس بروج را بتفنگچیان فارسی ورفقای پروسواس تقسیم ودر نهایت بیم وهراس بلوازم کشیك وپاس قیام نمودند .

مراجعت نواب جهانبانی بخارج دار الملك شیراز و رفتن ببندر ریك

خامهٔ قصه نگار از نسایم عبارت فصاحت پیرا غنچه گشای ازهار اظهار مدعا می گردد که : جمیع خوانین وسرخیلان جلیل زند وسایر ایلات که در آن شب باطراف وجهات پراکنده ومنتشر و پیمایندهٔ دشت و در وراه نورد کوه و کمر گردیده ، ازموکب جلالت نمود که مقصد ومقصود هرمقبول و مردودست قعود نموده بودند دسته دسته ازخارج شیراز بحضور معدلت طراز سرافراز و قانون قلعه گیری را ساز و ابواب چاره را برروی قلعگیان فراز ساخته ، حاجی شیطان خیال چون کاررا بر وفق آمال ندید و دلاوران بهادر را در امر محاصره ساعی و جاهد دید حیله ومکر برانگیخت و طرح شعبدهٔ تازه ای ریخته ، درجزو بدلیران سپاه شرحی مشعر برانذار و تهدید بسیار نگاشتهٔ خامهٔ حیلت نگار ساخت که : کوچ و بنهٔ همگی درقلعهٔ شیراز وابواب هر گونه تصرف بروی ما بازست . هرگاه ازموافقت واهمراهی آن‌دوحهٔ

سرا بوستان کناره نجویند و طریق مخالفتش را بپای رضا جوئی ما نپویند نسوان وعیال همگی درمعرض تلف و من بعد خائیدن انگشت افسوس و اسف فایده نخواهد داد و چنانچه ترك معاونت را نموده ، روی بشهر آورند لازمهٔ محبت ومهربانی بهریك معمول و وصال شاهدان آرزو وکامرانی هرمحفل را باحسن وجهی بحصول موصول خواهدشد. آن ساده لوحان بی‌مایه و احمق و شان فرومایه از خوف ایذاء وآزار منسوبان و اندیشهٔ تاسف بدون توقف از خدمت آن‌حضرت تخلف و بتسویلات آن مردود فریفته وبخط وخال مواعید دروغش شیفته گردیده، روی بشهر نهادند. حضرت جم مرتبت چون سلسلهٔ جمعیت را از تند باد قضا و قدر گسسته و ابواب چاره را از شش جهة بسته و عدورا درپهلو نشسته دیدند توقف در آن حدود را دون صلاح و مغایرفوز و فلاح دانسته ، زمام سمند تیز گام عزم را بجانب بنادر مصروف و عنان توجه را بسوی دشتستان معطوف و در مرحله پیمائی باریح عاصف و درطی مراحل با برق خاطف مالوف و از اعوان و انصارش در رکاب سعادت آثار بجز محمدخان عم و زال خان خشتی که در طریق حق‌شناسی ثبات قدم ورزیده و سوابق خدمت واخلاص خویش را بلواحق اختصاص موکد ساخته احدی باقی نمانده بود . حاجی مردود فوجی از مبارزان را بتعاقب آن حضرت از شهربیرون فرستاده ، امر بفسونگری نموده ، حضرت معدلت مدار با آن دوسه سوار اندك کروفری نموده ، جمعیت آن قوم را پریشان نمودند . القصه : نواب جوزا رکاب از خود قطع آرام و خواب فرموده ، بتوسل خالق جزو وکل و میامن الطاف های خیر السبل دریك روز و شب خودرا بدامان کوهی فلك شکوه که در استحکام وسختی چون‌عهد عاشق و دل معشوق و در استعلاء و ارتفاع هم شان عیوق و درمابین خشت و کازرون واقعست رسانیده . جماعت کازرونی از عبور خدیو منصورمستحضر گردیدند. قریب بهزارنفر تفنگچی وسوار مجتمع ودر عقب آن حضرت آواز گیر و دار مرتفع ساخته ، باذوی آتش‌فشانی

و شراره ریزی گشادند . شهریار کشور ظفر بان قوم اراذب سیرحمله ور و در آن دریای آتش شناور گردیدند . باب شمشیر منطقی نوایر شر وضرر و بباد حملهای بی حد و مر نهال جمعی را بر خاك هلاك انداختند . نهایت آن جماعت درمیدان خودداری پای تهور افشرده ، دست از انداختن تفنك و استعمال آلات جنك نمی کشیدند . فرزین چاره جوئی آن شاه بی سپاه درآن دشت جانگاه مات و متحیر واسب فیل پیکر نیز از کروفر متواتر از رفتار باز مانده ، بیاده رخ بجانب کوه نهادند و بجنك گریز مانند پلنگان کوه گرد و شیران نبرد بر شوامخ آن کوه صعود و بشرفات آن راه پر خطر وقله های آنجبل پر حجر را بپای سعی بپمودند . در خلال آن حال تفنگچیان خشتی بامداد رسیده ، مظفر و منصور روانهٔ خشت و ساحت آن ملك نیکو سرشت را ازقدوم فرخنده لزوم رشك بهشت و از آنجا روی عزیمت بسوی بندر ریك نهادند . امیر علی خان حیات داودی حاکم بندرریك بشرف پا بوس رسیده ، سر افتخار باوج سپهر سندروس سود و در نهایت اخلاص بمراسم مهمانداری قیام و اقدام نمود .

بیان محاربهٔ نواب جهانبانی بالشکر شیرازجنت طراز وسایر وقایع غم پرداز بتقدیر ملك کارساز

سمند سعادت پیوند قلم در شبستان صفحه بدین نهج گرم‌جولان وبلارك بران خامه درمیدان ورق بدین نسق سر افشان می گردد که : حاجی بیدادگر بدگهر چون مدار سپهر ستم شعار وگردش چرخ جفا گاروا وسیر نجوم سیار وکواکب خون خوار را بر وفق مرام وتوسن بخت و دولت را رام خود دید تیغ بی‌آزرمی را از نیام بی شرمی و شمشیر عاجز کشی را از غلاف بی‌انصافی بر کشیده ، هر یك از حاجیان و غلامان دولت علیهٔ زند را بجرم حق‌شناسی درمعرض‌مصادره و اخذ سیم و زر بلکه جان و سر در آورده ، محصلان شدید العمل بجهة وصول و ایصال اسباب و اموال آنها بر گماشته و بان هم اکتفا ننموده ، لوای عمل را برفراز خانهای سلسلهٔ زند بر افراشت وحقوق

نمك اشخاصی که خود وبرادرانش مدت چهل سال پرورش یافتهٔ آن دلیران و دخترانش پرورد گان باب ایشان بودند منظور نداشت و مبلغ های کلی معدنیات متنوعه و سبائك مختلفه ازاسب ویراق و آلات یساق و اسباب طمطراق آنچه درظاهر و پنهان و آشکار و نهان داشتند ضبط و کسانی که تن بپرنیان و حریر باکراه پوشیدند بپلاس محتاج ساخت و آنانی که بر بستر اطلس و کم خاب بناز تکیه می فرمودند بجائی رسیدند که بوریا و حصیر بخواب نمی دیدند . بسا خانمانها که از تند باد عنادش بازمین یکسان شد . سموم سهمش خرمن افروز پیروجوان و آتش قهرش خانمان سوز بیچارگان ناتوان گردید . آتشی افروخت که چرخ جفا پیشه را باهمه قساوت از شعله اش دل بسوخت وآنقدر خون ناحق بتیغ بی باکی برزمین بی مروتی ریخت که بهرام خون آشام سرخود گرفته ، بزوایای فلك گریخت . خلاصهٔ کلام : ازخزاین و دفاین و دراهم وزراین وجواهر آلات وظروف و اوانی سیم و زر و امتعه و اقمشه و اسب و اسلحه از مال خاصهٔ شاهی و سایر اعیان سلسلهٔ زند و غلامان وقورچیان خدیو سعادتمند درحوزهٔ اکتساب آن یهودی زادهٔ بی کتاب درآمد که محاسبان اوهام از حساب آن بعجزو و تقصیر اعتراف نمودند . جمعی ازالواط بی پا وسروپا برهنگان بی پدر ومادر که در عرصهٔ مردمی کمتر از زالی که از خنجرشان کار خلالی برنمی آمد جمیع سروبرشان بدرع و مغفر وتیغ وخنجر بر آراسته هریك را بپال وکوپال هم آورد زال ساخته ، اسباب جلالت و تجبر وبساط بسالت و تکبر فروچیده و بعضی ازایلات راکه محل اطمینان نبودند ، وجودشان را در شهر مخل امورخود می دانست بعد ازضبط مال و تاراج اموال با زن وفرزند ازقلعه بیرون و بجانب هامون سرداد وکوچ و بنهٔ اعیان وکدخدایان بلوکات فارس راکوچانیده ، بشهر آورد و در خانهای ایلات اخراجی سکنی داد . بعد از فراغ از اخراج و ادخال دشمن و دوست مانند کرم بپوست آن ولایت افتاد و بی تنازع منازع بر مسند فرماندهی مملکت فارس قرارگرفت . چون حل وعقد

امور جمهورش در قبضهٔ اختیار و اقتدار خود دید موازی دوسه هزار سوار و پیاده از ابطال رجال بسرکردگی رضا قلی‌خان شاهسون بجنگ آن شهریار لشکر شکن نامزد نمود . در آن وقت نیز نوشته ای از شیخ نصر حاکم بندر ابوشهر رسید مشعر بورود وارث مملکت کیقباد ببندر ریگ و خواهشمند کومك گردیده بود . از آنجا که شیخ‌نصر مزبور در طریق بی وفائی و نا سپاسی با سایر جماعت فارس رفیق و در گرداب بغی وطغیان با آن قوم عاصی غریق و با امیرعلی خان نیز در مقام ستیز و آویز ایستاده و ازورود حضرت جهانبانی ببندر ریک بعلت قرب مکان زورق خاطرش را لطمه خورچهار موجهٔ حیرانی و تخته پارهٔ وجودش گرفتار امواج بی سر و سامانی می بود بنابر آن سه چهار هزار نفر تدارك دیده ، درکومك شیراز آرمید . از آن جانب بنحوی که مرقوم گردید حاجی مزبور رضا قلی خان را با تدارك نا محصور روانهٔ دشتستان وخان مذکور از دارالملك شیراز لوای‌نخوت و غرور را بجانب مقصود بر افراخته ، الی قریهٔ برازجان من توابع دشتستان را بپای سرعت بپیموده ، در آنجا توسن عزمش لنك و زیاده بر آن بمیدان گستاخی آهنك ننموده شیخ نصر ورود آنرا به آن حدود فوز عظیم دانسته ، با جمعیت خویش بمعسکر خذلان کیش ملحق و بان گروه متفق گردیده ، شهریار ملایك حشم وقتی از ورود آن قوم بکیف وکم آگاهی یافتند که زیاده بر دو سه هزار نفر سوار نداشتند . در آنوقت سلطانعلی خان زند هزاره با هفتاد نفر از طایفهٔ خود از شیراز فرار نموده و شرفیاب حضرت معدلت‌شعار گردید . مختصر کلام : حضرت کسری غلام از آنجا که فتح ونصرة را موقوف بمشیت جناب کردگار و تائید داور دادار می دانستند ، نه بکثرت اعوان و انصار ، معاونین خویشتن راکه بقلت متصف وبکثرت معاندین عارف بودند دلجوئی‌فرموده ، برجنگشان دلیر ساختند وبجای جوشن کفن در گردن انداختند . متوکلا علی الله ازبندر ریگ نهضت فرمودند . امیرعلی خان نیز با قلیل جمعیت خود مستظل ظلال رایت فتح آیت گردید . حضرت جمشید وقار با نفرات اندك و امید بسیار

پای جلادت در میدان رزم و پیکار نهاده ، دست مبارزت گشادند . نخستین بار شهریار عدو بند رخش جهان پیمای دیو مانند را بمیـدان بر انگیخته ، بضرب سنان جان ستان خون جمعی از آن قوم خذلان نشان را با خاك معرکه بیامیختند . آن هفتاد نفر سوار نیز فدائی‌وار دنباله دار آن شهریار منوچهر اقتدار گردیده ، داد مردی ومردانگی دادند و بهر حمله گروهی از آن قوم دغا را درمیدان می انداختند و بهر یورش ترکیب کاخ هستی بسیاری را از صدمهٔ عمود خاراشکن متفرق و بصرصر تیغ بی دریغ زورق وجود جمعی را بگـرداب فنا مستغرق می ساختند . متاع جانها از تهاجم مشتری کاسد و کالبد های مردان مرد در آن دشت نبرد فاسد کردند . در آن هنگام دویست‌و پنجاه سوار عبد الملکی که بتهور و مردانگی و دلیری و فرزانگی از سایر ایلات برتری داشتند و هر فردی از آنها درمیدان بسالت پلنگی و در دریای جلادت نهنگی بودند بدلالت بخت روی امید باستان ایـن وارث تاج وتخت نهاده ، خدمات پیش را شفیع گناهان خویش ساخته ، زبان بکلمهٔ اعتذار و استغفار گشودند . نواب سپهر رکاب که مرحمت وعاجز نوازی مجبول ذات همایونشان می باشد آنهارا بنوازشات شایان مشمول و از تقصیرات گذشته شان گذشته ، در مسلك مستظلان علم میمنت برچم منسلك . القصه بیاری جناب کردگار مدلول کریمهٔ « کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله » آشکار وآن طایفهٔ غدارسیاه روزگار از دم صمصام خون آشام دلیران ظفر شعار با همه عدت پی سپر وادی هزیمت و فرار و بجانب دیار ادبار شتافتند .

ذکر خبر شدن حاجی ازشکست لشکر شیراز ومتوسل شدن او بدولت آقا محمد خان

چون سپاه شـکسته بحاجی مردود پیوست و از کماهی احوال سپاهی و دستبرد نواب سلیمان شان آگاهی یافت دیو غرور و پندار که در کشور دماغش راه یافته بود بجانب قاف فروتنی و افتقار شتافت و عنـان تمالك و تماسك از دست بداد و سپاه وحشت و لشکر خوف و دهشت روی بشهر ضمیرش نهاد . کجا

برصفحهٔ خاطر قاصرش این صورت نقش می بست که حضرت کسری شان باوجود قصوری چنان که در بنیان قصر جلالت و ارکان کاخ عظمت آن راه یابد توانند یك روز در الکای فارس درنگ نمایند؟ چه جای اینکه بمقلاد عناد شمشیر ومفتاح رماح فتاح ابواب ستیز و جنگ گشایند؟ چون درهنگامی که آن نمك ناشناس بااعیان فارس طرح الفت و استیناس انداخته ، علم بغی و طغیان می افراختند عهد و پیمان را بشرایط چند مشید ساخته بودند که: همگی بایك دیگر در استحکام اساس مصادقت ومخالصت کوشند و از جام موافقت پیوسته صهبای فرح افزای موالفت نوشند ودیده ازاسترضای خاطر هم پوشیده وهیچ ذی‌شوکتی‌را درالکای فارس دست تسلط ندهند و زمام اختیار آن ولایت‌را بقبضهٔ اقتدار احدی از فرماندهان اورنگ نشین ننهند. بدین جهة نقض عهد و میثاق و انقطاع رشتهٔ پیمان و وفاق در ظاهر باجماعت فارسی ومهدی عاصی او را مشکل بلکه اساسی که چیده بود مختل می‌شد و چنانچه بی‌رضای ایشان قدم براه اطاعت و انقیاد احدی ازصاحبان دولت می‌نهاد البته موجب مفاسد عظیمه ومورث تنفر و توحش معاندین خذلان قرینش می‌بود. بنا برآن سرکردگان عصیان تلاش و بابایان رنود و اوباش را بمجلس کنکاش طلب داشتند. پرده از رخسار ما فی الضمیر خویش برداشته ، زبان غدر بیان حیات ترجمان را بزمزمهٔ این مطلب مترنم ساخت که: در وقتی که ما نقش امر خطیر را ازقلم پندار برلوح خاطر نگاشتیم و کوس عصیان وطغیان را بلند آواز وعلم خلاف‌را باوج نفاق افراشتیم مظنون خاطر همگی این بود که‌نواب جهاندار پابکمند اجل گرفتار یابجانب هند وروم عنان گشای سمند فرار خواهد شد. نظر باینکه جمهور اهل فارس در اظهار کلمهٔ عصیان باما هم زبان و در تاسیس اساس مخالفت هم بیان می بودند مظنه نمی رفت وبخاطر نمی‌رسید که آن حضرت درولایتی از ولایات فارس دقیقه‌ای پابدامن خود داری توانند کشید. حال آمال نتیجهٔ برعکس بخشیده ، در صورتی که با قلیل

جمعیتی شش هزار سوار نامدار که ما هریک‌را ثانی رستم و اسفندیار می‌دانستیم مغلوب ومنکوب سازد چگونه باجنابش دیگر بار در جنگ وجدال بر می توانیم آمد ؟ امروز غیر از آقا محمد خان کسی که تواند در برابر لطمات قلزم مواج آن وارث تخت وتاج زیست نماید کیست ؟ و ما جز اینکه دست توسل بذیل معاضدت و مظاهرت آقا محمد خان زده ، طریق مطاوعت را با امنای دولتش بوئیم و در هدم بنیان کاخ استعداد آن حضرت که چون قضای مبرم و اجل حتم بقبض ارواح ما خواهد رسید از ایشان استمداد جوئیم چاره نیست . حاجی مزبوررا مرکوز خاطر این و مکنوز ضمیر این چنین بود که درظاهر باامنای دولت آقا محمد خان سازش و اثاثهٔ سلطنت ومستوران ستر عظمت وبرادران صغیر نواب ثریا منزلت و جواهر آلات قیمتی‌را بوکلای آن سرکار داده وتقبل باج ومتعهد ایصال قلیل خراجی شده ، بی تعرض مشارکت احدی متکفل امور سروری ومتصدی مهام برتری الکای فارس گردد . بهرجهة بعد از گفت و شنود قلب زر اندود سخنان آن مردود بمحك ضمیر بعضی ازآن جماعت تمام عیار نموده ، دردارالضرب قبولشان سکه برزر شد ودرتشیید ارکان موافقت وتمهید اساس موالفت اولیای دولت قاجار با حاجی شقاوت آثار همداستان گردیدند . آن نمرود غدار عریضه‌ای رقم‌زد خامهٔ حلیت نگار ساخت مشروح بر اینکه : این دولت وجمیع اعیان فارس در امان اطاعت و انقیاد مستقیم و نسبت باولیای قویم دور از مخالفت و بعواطف شاهانه امیدوار وخاطر برآن قرار داده‌ایم ودل برین مطلب نهاده که مدت‌العمر جز راه متابعت وخدمت گزاری آن دولت نسپریم و از مقتضای رای جهان آرا سرموئی تجاوز ننمائیم و بعد ازین شرایط جان سپاری را بجای آوریم . این دولت خواه وهمگی اعیان این سامان که موسس هدم اساس شوکت دولت علیهٔ زند گردیدیم باستظهار اولیای آن سرکار بوده والا ازین یك‌مشت خارو خس چه بر می‌آید ؟ نظر باین سزاوار هست که مراحم خسروانه ازسرجرایم گذشتهٔ ما بندگان بگذرد و از اهالی این ولایت کوچ نخواهند و وکلای سرکار وسعت مدار

هرساله بوصول قلیل مال وخراجی اکتفا نمایند ویك‌نفر ازسرکردگان موکب جلال را بافوجی ازجنود جلادت استعجال بمظاهرت و معاونت این ولایت گسیل وچند تن ازامنای درگاه عزو جاه را وکیل فرمایند که آمده ، این بندهٔ اخلاص آئین بردگیان استار سلطنت و مخدرات خدر عظمت را بااسباب واثاثهٔ دولت بایشان سپارد و عریضهٔ مزبور را بصحابت رسولی سخندان و پیام‌گزاری چرب زبان روانه وموازی دو سه هزار راس مادیان از ایلخی همایون که در حوالی شیراز مرتع داشتند برسم پیشکش ارسال نمود . در هنگـامی که مواکب جلال آقا محمد خان از آذربایجان مراجعت و عازم مقر دولت بودند در محال خمسه عریضهٔ مرسله رسید واز هبوب صورت مضامینش که درعالم معنی ازمهب عنایت حضرت وهاب اهتزاز گرفته بود شکوفهٔ شکفتگی از رخسار ضمیرشان شکفیدن آغاز نهاد . گویا که زبانشان بشکرانهٔ این بیت باز گردید :

آن دولتی که می‌طلبیدیم ازخدا　　　برسیده راه خانه‌وخودبردرآمده

اگرچه خیالات آن مفسد شریر برضمیر جناب آقا محمد خان که فی‌الحقیقه مرآت جهان نمای عقل وتدبیرست عکس پذیر گردیده ومی دانستند که چنانچه از صدمهٔ گرز البرز مثال این شهریار کشور جلال نبود حاجی مردود چگونه بدست اعتذار و استغفاز صفه کوب در متابعت گردیده ، ابواب مطاوعت وفرمان برداری بر روی امنای آن دولت می گشود . راقم حروف‌را این دو بیت شاهانه ازشاهنامهٔ مرحوم فردوسی طوسی علیه الرحمه بخاطر رسید ، بجهة متابعت در رشتهٔ تحریر کشید :

چنین گفت رستم : که‌ای شهریار　　　مکن آشتی جنگ را ساز دار
کزیشان نبـو داشتـی رایشان　　　بدین روز گرز من آورد شان

القصه : وکلای این دولت بنا بر صلاح کار مسئولات حاجی مجهول‌را بدرجهٔ انجاح قبول موصول و عهدو پیمان را بایمان موکد ومشید ساختند وارقام شفقت آئین و احکام ملاطفت قرین باستمالت هر یك ازاعیان فارس مرقوم وهمگی را بحکومت حاجی نسناس مامور و

اورا بیگلربیگی بالاستقلال فرموده ، رسول‌را با حصول مرام مشمول انعام رخصت انصراف ارزانی ودو سه نفر ازامنای دولت را بجهة ضبط اثاثهٔ دولت فیض مبانی و کوچانیدن پرده نشینان جلباب عظمت نواب جهانبانی باتفاق فرستادهٔ حاجی‌روانهٔ شیراز و بابا خان قاجار که در آن وقت در دار السلطنهٔ اصفهان می بود ارقام موکـده نگاشتهٔ خامهٔ منشیان کرده که : موازی چهار هزار نفر سوار زبده ازسپاه ابواب جمعی خود را بسرکردگـی مصطفی خان قاجار دولو یوخاری باش بمعاونت آن طایفهٔ خذلان تلاش روانه نماید . بابا خان حسب الامر معمول داشت . انشاء الله تعالی منکوب ومخذول شدن سردار بعدازین رقمزد خامهٔ بلاغت نگار خواهد شد .

بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز مرتبه دوم و شکست یافتن ایشان

قبل ازین مشاطهٔ خامهٔ وقایع نگار رخسار عرایس صفحه‌را بخال وخط مشکین عبارات ومعانی آرایش داده ، در حجله سرای اوراق نشانید که : چون سپاه شیراز از دم شمشیر برق نظیر غازیان گردن فراز فراری و بجانب شیراز متواری گردیدند حاجی مردود را مهرهٔ خاطر در ششدر حیرانی افتاده ، مساوی هفت هزارنفر سوار و پیادهٔ طوایف متفرقه که‌هریك درمیدان جنگ پلنگ‌را درشمار نمی گرفتندی وزخم گرز البرز مثالشان رعشه بربدن کوه دماوند انداختی و نهیب عمود خاراشکن آتش آهنگشان اجزای جبل الوندرا تودهٔ خاکستر ساختی تدارك دیده ، بسرکردگی رضا قلی خان شاهسون ورضاقلی خان برادر حاجی علیقلی خان کازرونی ورئیس‌قاسم کوهمره‌ای وغیره سرکردگان ایلات فارس‌روانهٔ قصبهٔ کازرون . بخیال آنکه بمشتی گل راه برسیلاب و بشاخص گذر برآفتاب می تواند بست و بان یاجوج منشان سد اسکندری‌اعنی سپاه نصرة‌پناه‌را می‌توان شکست . بهرجهة نواب جهانبانی چون از جسارت ایشان آگاهـی یافته بان قلیل جمعیت که داشتند بجـانب رزم و پیکار آن طایفـهٔ غدار شتافتند . چون سپاه شیراز ازوصول آن سیل خانه برانداز مطلع گردیدند قلعهٔ کازرون را

مامن عافیت خود ساخته ، آرمیدند . نواب جوزا رکاب با شوکت کیخسرو وافراسیاب در خارج قصبه قباب بارگاه توقف را بذروهٔ ماه وآفتاب برافراشتند ومرکز آن قلعه‌را دایره‌آسا محیط شدند . هرچند دلاوران بهرام کین در کمین نشستند که بلکه قلعگیان پای جلادت ازحصار بیرون ودست مبارزت گشایند میسر نگردید . بعد ازیك دو روز خدیو جهان پناه بهادران قلعه گشا را بیورش مامور ساختند . رایضان مضمار نام وننگ مانند نجوم رجوم که ازکرهٔ افلاك بمرکز خاك آهنگ مینمایند روی بشهر نهادند و در یورش اول قلعهٔ مزبور مسخر شیران بیشهٔ جدل گردید . شمشیر انتقام ازنیام کشیده ، روی زمین را از خون معاندین لعل فام ساختند . آنان که دل باستظهار حصار بسته ، درپس دیوار معارضه نشسته بودند از نهیب رماح فتاح مجاهدان این موکب جلال‌شعال‌آسا درکنج زوایا وبیغولهای شهر متواری میگردیدند . مبارزان رکاب ظفر قرین هرکرا یافتند از دست اجل امان نیافت وهرکرا که پیدا کردند درزیر خاك پنهان شد . ازبسیاری خستگان وافتادگان پشت گاو زمین خم شد وازخون کشتگان تاثری نم گرفت . در آن شهر هنگامه‌ای روی داد که یاد از روز محشر ونشان از فزع اکبر میداد . چون خورشید جهان نورد قرین غروب وافول وتاریکی شب نور بصررا از مشاهدهٔ محسوسات معزول ساخت بقیةالسیف که متواری زوایای خمول بودند حصار شب‌را مامن عافیت ساخته ، بجانب شیراز راه نورد نشیب و فراز شدند . نهایت قریب بدو سه هزار نفر اسیر واسب وشمشیرشان نصیب غازیان دلیر گردید. رضا قلی خان کازرونی برهنمونی کفران نعمت در قید خسار وبوار گرفتار و بگزلك حکم جهانبان منصور دیده‌اش از لباس بینائی عور گردید . ولدش نیز ازجام انتقام همان زهر نوشیده ، چشم امید از مشاهدهٔ بینائی پوشیده ، نواب جوزارکاب از قصبهٔ کازرون بطالعی میمون وبختی همایون نهضت و بیك حرکت خود را بقریهٔ جویم سه فرسنگی شیراز رسانیده ، ده یوم درقریهٔ مزبور توقف وازآنجا وارد مسجد بردی گردیدند ومسجد مزبوررا از قدوم فرخنده لزوم مسجود

خاص و عام و قبلهٔ آمال اهل انام ساختند . حاجی مردود چون از کیفیت ورود مسعود وقوف یافت سپاه وقار و سکون از شهر بند خاطرش روی برتافت . حیران و سراسیمه وار بدهشت تمام و دفع قضای مبرم قیام نموده ، دروازه های شهررا خاکریز و بارو وبروج را باعوان خود که کمتر از فیوج بودند قسمت نموده ، ازروی کمال حزم و هشیاری و غایت تیقظ و بیداری و نهایت احتیاط ممهد بساط قلعه داری واجتماع مردان دلیر کاری گردیده ، توپهای شهر آشوب را باوج بروج و فراز فیصل منصوب ساخته ، تفنگچیان آتش ریز و جزایربان شعله انگیز در بروج حصار آرمیدند . هر روز گروهی انبوه از مبارزان باشکوه ازقلعه پای جلادت بیرون نهاده ، فوجی از مستظلان ظلال رایت فتح آیت باصولت شیر و حملهٔ پلنگ بدفع و رفع آن اذناب سیرتان بی‌نام وننگ آهنگ می نمودند . چون چند یوم از توقف شیران آجام مردی در مسجد بردی گذشت کوچ و خانوار اعوان و انصار آن شهریار که حاجی غدرا بعد از اخذ مال قبل ازین ازشهر بیرون کرده ودر حوالی وحواشی آن خطهٔ میمون در بیابان سر گردانی ماشی بودند باردوی همایون وسایهٔ رایت سعادت نمون جمع گردیدند و ازدحام مردم تزاید پذیرفت . خدیو فلک بارگاه و داور جهان پناه قلعهٔ زرقان را که در پنج فرسنگی شهر واقعست بجههٔ سکنی فرزند وزن بهادران شیر اوژن وبنهٔ همایون معین فرمودند وجنود مسعود را از محاصرهٔ قلعه منع نموده ، محرك سلسلهٔ آن جمع گردیده ، روانهٔ زرقان شدند . مردم زرقان درمقامات بستهٔ راه ممانعت گشودند وچشمه سار فرمان بری را بخاروخس نافرمانی مکدر نموده ، حضرت قمر رکاب لشکر سعادت مابرا بیورش مامور فرموده ، ماموربن بنحو مقرر سپه و سنگر پیش برده ، بربروج آن قلعه عروج ودروازه را گشودند . حضرت کسری معدلت نظر برحمت و مروت نگذاشتند که از جانب ملتزمان رکاب ظلمی و ستمی نسبت بقلعگیان واقع شود ومعمار همت را بتعمیر قلعه واحداث بروج متعدده در اطراف حصار مزبور گماشتند و در آنجا چند یوم بدولت واقبال

علم توقف افراشتند . از آن طرف حاجی مزبور چون از حرکت موکب منصور بجانب قلعهٔ زرقان مستحضر گردیدند موازی پانصد نفر تفنگچی فارسی بسرکردگی باقر خان نامی کلهداری بمعاونت زرقانیان روانه نمود . در دو فرسنگی قلعهٔ مزبور از استیلای خدیو منصور بر قلعهٔ زرقان مستحضر گردیدند و در میان دره آرمیدند . نواب جهانبانی از ورود آنها قرین اطلاع و فوجی‌را بپریشان ساختن آن جمع تعیین فرموده ، آن طایفهٔ غدار وقتی از نشائهٔ بادهٔ بیخودی هشیار گردیدند که خود را بستهٔ کمند دلیران فیروز مند دیدند . خدیو سعادت پیوند سرکردگان ایشان‌را مامور بحبس وبند وتوابین را مرخص باوطان و مسکن خود فرمودند . چون سعی و اهتمام این ناظم مناظم دولت قلعهٔ مزبور انتظام پذیرفت کوچ و بنه را گذاشتند و مراجعت بمسجد بردی وملتزمان رکاب‌را مامور بمحاصره وسد شوارع نمودند . مامورین طریق مرور ودخول شهررا بنوعی مسدود ساختند که پیك نهان گرد وهم و خیال را راه دخول بدرون حصار مسدود و جاسوس سبك پای دبور و شمال را طریق مرور بجانب شهر مفقود بود . مختصر کلام : حضرت والا مقام را نظر بمروت و فتوت که فطری ذات شریف وجبلی وجود الطیفشان بود بخاطر مبارك رسید که برای اتمام حجت احدی‌را روانهٔ شهر وبمفاد « ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظه » حاجی مزبوررا ازارتکاب حرکات ناصواب ممنوع نماید وغبار طغیان وعصیان که بر حاشیهٔ ضمیرش نشسته است بنسایم نصایح مرفوع نماید ووثیقهٔ خاطرش‌را بکریمهٔ « یاابراهیم اعرض عن هذا » موشح سازند ، بلکه از بادیهٔ ضلالت بشاهراه هدایتش کشانند وازمقام تکبر وتجبر بموقف اعتذار واستغفار آرند . چنانچه توسن خاطرش رام گردد فهو المراد والا بعلت سفك دماء مسلمانان مواخذ درگاه ملك علام نباشند . اگر چه بر ضمیر حقانیت تاثیر که مرآت جهان نمای صور قضا و تقدیرست واضح و لایح بود که آئینهٔ خاطر آن ناکس را زنگ اعمال‌قبیحه نه چندان تیره وتار ساخته است که بصیقل نصیحت توان زدود و مادهٔ سودایش نه چنان بجوش و غلیان

آمده که بسکنجبین ارشاد و انتیمون موعظت ساکن توان نمود . چون ازدیدهٔ بصیرت نفوس بسیاری از مسلمانان طریق را غریق بحر حوادث دوران وذوات جمعی کثیر ازاهل توحید و عرفان جانبین را پایمال جنود مکاره زمان می دیدند و اتمام حجت صاحبان عدالت و مروت‌را درچنین اوقات لازم افتاده‌است آن خیال بی‌مال‌را ازدست نداده و گوش بر مضمون این بیت گلستان سخندانی یعنی جناب صباحی که می فرماید :

از بارگین بهرزه زلال خضر مخواه　　　وزخاربن بخیره امید رطب مدار

ننهادند . از خارا امید نرمی و از یخ توقع گرمی و گوهر ناسفتهٔ مطلب را بمثقب معدلت سفته ، آویزهٔ گوش ضلالت نیوش آن نمرود طبیعت نمودند که : خاقان عرش آشیان و کیل وجد عالی‌مقدار و والد والاتبارم انار الله برهانهم و سایر اعیان سلسلهٔ جلیلهٔ زند مدت چهل سال معمار همت بلند را برآبادی این شهر ویران خراب که بمرورایام حکم نقش برآب یافته بود گماشته و اوقات ارجمند رامصروف عمارات رفیع مقدار وسراهای زرنگار و آئینه خانهای گردون آثار و احداث قلعه و حصار و مساجد وحمامات و خانات و بازار های دلگشا و تکایا و باغات روح افزا داشتند . هیچ یك را احتیاج بتعریف و توصیف نیست ، زیراکه : « آثار پدیدست صنادید عجم را » واین بلدهٔ فردوس مثال را مرکز رایت دولت و اقبال فرموده ، پرتو التفات بتدارك خللها که باین کشور راه یافته بود انداختند و صغیر و کبیر و منعم و فقیر این بلد درین مدت درسایهٔ قصر جلالشان راحت گزین و در ظل کاخ حمایتشان محسود اهالی کل مملکت ایران زمین بوده ، جان ومال وعیال و اطفال‌همگی را از تطرق حوادث دوران وتطاول فتن و فتور زمان محارست و محافظت فرمودند . بتصور اینکه طایفهٔ فارسی‌حقوقشان را فراموش و از مینای هوش ربای نمك نا شناسی جرعه نوش نخواهند گردید . بهرجهة ترا دوکار باید کرد : اول آنکه درب منازعت را بسته ، قدم بشاهراه متابعت گشاده وچشم ازحقوق‌دیرین

نپوشی و بتاسیس اساس حق ناشناسی و ناسپاسی نکوشی . دوم آنکه مخدرات سرابردهٔ دولت و کوچ و بنهٔ اعیان سلسلهٔ زند وملتزمان رکاب نصرة پیوند را از شهر بیرون نموده ، بدست و کلای ما بسپار و ما نیز مضایقه از ترك وطن و دل بر گرفتن از کوی ومسکن نخواهیم‌داشت . البته روی توجه بجانبی خواهیم گذاشت . چنانچه پنبهٔ غفلت را از گوش و جامهٔ پندار را از دوش انداخته ، سالك منهج احدی الامرین گردد رستگار کونین خواهد شد و هر گاه بمضمون « ماینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم » طبع مفلول را شربت نصایح قبول و خاطرمفاسد منوال بپذیرفتن پند موصول نشود دست انتقام درهای سیاست بر روی تو و هریك از اعوان و انصارت خواهد گشود و چنانچه در مراسم تمرد و استکبار اصرار ورزد و بحال ضعفا ومساکین که ودایع بدایع خلاق آسمان و زمین اند رحم ننماید ، و صیانت قلعه و حصار و حصانت بروج و جدار را سرمایهٔ استظهار خود شمارد و از سر راه معاندت برنخیزد الحمدالله الملك المبین مقالید سیوف مسلول مجاهدین موکب نصرة قرین و مفاتیح تیغهای مصقول مبارزین معسکر ظفرآئین باشارهٔ دست بسالت گشایندهٔ بسی درهاست و بلارك فولاد پیکرجان بازان معارك اخلاص را آیت « و انزلناه الحدید فیه باس شدید » وشمشیر کج یکه تازان مضمار ارادت را درمنع یاجوج فتن خاصیت سد سدید و رمح خطیشان درهای حصون حصین و قلاع متین را آهنین کلیدست و تا بحال دو دفعه زر قلب خود را بمحك شمشیر بهادران دلیر زده و قدر ومقدار خویش را شناخته و ضرب دست دلاوران را درمیدان مشاهده و نهیب نیزهٔ خطیشان را درجولان ملاحظه کرده ، زیاده برین بسفك دماء مسلمین پریشان اصرار ننمایند و طریق ناهنجار و مرحلهٔ ناسزاوار غرور و استکبار را بیش از ین بپای بی پروائی نپیمایند ، که عاقبت کار برسوائی خواهد کشید و درد پر درد وخامت کفران نعمت را خواهد چشید .

گر بر سر چرخ کاه خواهی بستن   از پنجهٔ قهرمان نخواهی رستن

« ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم » . بهرجهة پیغام گزارسخندان دلپذیر این امیرکشور تدبیر را بان مفسد شریر رسانید . چون شقاوت ازلی دامن گیرش شده بود گوش هوش را بر نصایح مشکین روایح نواب جهانبانی نداده ، کمر مخالفت نگشاد و جوشن منازعت از بر ننهاد و از شنیدن پند و مواعظ متعظ و از خواب گران غفلت متنبه و متیقظ نگردید .

در بیان محاربهٔ لشکر نصرة شعار با مصطفی خان قاجار و ظفر یافتن آن جناب بتوفیق مسبب الاسباب

سمند خوش خرام کلك سعادت فرجام در میدان بلاغت چنین جولان می نماید که : قبل ازین کیفیت روانه ساختن باباخان مصطفی خان را بمدد ومعاونت فارسیان خذلان نشان رقمزد خامهٔ مصادقت بنیان ساخت . مشارالیه بنحو مقرر از بیراهه وارد کنار قلعهٔ شیراز گردید . حاجی مزبور نظر ببعضی خیالات که منظورش بود اورا بقلعه راه نداد. در باغات مبارکات احداثی خاقان گیتی ستان که در جنب حافظیه جا داده و اشخاصی که ازجانب وکلای سرکار آقا محمد خان رقم وخلعت آورده ، مامور بضبط اثاثهٔ سلطنت وحرکت دادن خادمان حریم عظمت بودند اذن دخول بشهر داد . بعضی از اعیان فارس از مشاهدهٔ خلعت و مطالعهٔ ارقام از مستی غرور هشیار و از خواب گران غفلت بیدار گردیدند . ولیکن درهای چاره را مسدود وطریق اندیشه را درآن خصوص مفقود دیدند . بهرجهت نواب جهانبانی چند یوم قبل ازورود مصطفی خان رایت توجه بجانب زرقان افراشته بود . چون دو سه یوم از ورود مشار الیه گذشت بعضی اشخاص از درون شهر عریضه بخاکپای مبارك قلمی و متعهد گردیده بودند که : چنانچه در فلان شب موکب نصرة کوکب بجانب ظاهر شهر توجه فرماید این اخلاص کیشان یکی از دروازهای حصار را که محافظت آن در عهدهٔ این جانبازانست بتصرف اولیای دولت قاهره خواهیم داد . حضرت جمشید فر در شب معهود با دولت سیصد سواره روی عزیمت بسوی شهرنهادند .

بعد از ورود بخارج شهر مشخص گردید که حاجی نسناس را تدبیری بخاطر رسیده که باین حیلت خدیو با فرهنگ را بظاهر شهر کشد . بلکه ذات مقدسش را هدف گلولهٔ تفنگ سازند . این حضرت بمحض رسیدن بدور شهر از کید آن جماعت مکار استحضار حاصل و مراجعت بمقر دولت فرمودند . مصطفی خان چون از آمدن حضرت جم رتبت بدر قلعه وقلت جمعیتشان آگاهی یافت از بادهٔ غرور دلاوری درسرو پندار بهادری در دماغ جا داده ، سه چهارهزار سوارخودرا برداشته ، از راه کوشك ابو اسحق بعزم جلوگیری خدیو آفاق روانه . درعرض راه بسلطانعلی خان برخورده ، ابواب گیر و دار گشادند و نایرهٔ جدال و قتال رادرصحرای باجگاه اشتعال دادند . در آن وقت حضرت جمجاه بجهت ادای فریضهٔ صبح در نیم فرسنگی باجگاه توقف داشتند که بانهای منهیان ازمقدمهٔ مزبور مستحضر واشقر جهان نورد گران رکاب را سبك عنان فرموده ، اعلام شهامت را بجانب آن صحرای خونخوار بر افراشته ، دربین اشتعال آتش جنك آن شهریار فریدون فرهنك مانند باد از عقب رسیده ، بضرب تیغ صاعقه کردار آتش برخرمن تمکین و وقار دشمنان خاکسار زدند . مصطفی خان وقتی خبردار گردید که خودرا مرکز وار نقطهٔ وسیط آن دایرهٔ خونخوار دید . سپاه قاجار چون توجه خسرو نامدار را در آن عرصهٔ پیکار شنفته ، یکباره ترك جان وسر گفتند وراه فرار می‌جستند . غازیان نصرة نشان هریك چون شاهباز شکاری درصید تیهو و مانند شیر عرین در شکار آهو بمیان آن طایفه افتاده ، بچنگ و چنگال دلیری پوست از تن و سر از بدن دشمن می کندند . بسواری که می رسیدند ازاسبش پیاده می ساختند وبپیاده‌ای که رخ می نهادند در دم در خاك هلاکش می انداختند . گرد فتنه پرده پوش رخسار چرخ والا و غبار آشوب سرمه کش دیدهٔ دیده بان بام فیروزه فام فلك اعلا ونعرهٔ کوس و ناله و خروش گورگه و فغان روئین درای پرده در گوش ساکنان این طاق مینا و باد دامن دلیری شیران آهن خا فروزندهٔ آتش شور و غوغا و فتنهٔ قیامت و آشوب

رستاخیز بر پاشد . عاقبت گل ثبات و قرارشان در شاخسار بیچارگی پژمرده وچراغ امیدشان مانند چراغ سحری افسرده گردیده ، روی‌از میدان جنك بر تافته ، بجانب شیراز شتافتند . دلاوران ضیغم شکار تا پیش خندق پشت حصار از آن قوم نکبت شعار می گرفتند ومی‌بستند و می‌شکستند و می خستند . چند دفعه مصطفی خان مطعون طعن‌سنان بهادران جان ستان گردیده ، کاری نیفتاد . بهر جهة قریب بدوهزار نفر سر کردگان نامی و لشکریان جزو و کل اسیر چنگل شاهین مجاهدین میدان توکل گردیده ، بیست نفر از سر کردگان که اسم و رسمی داشتند بحبس و قید مامور و سایر را توشه و خرجی داده ، روانهٔ عراق فرمودند وبعد ازچند یوم نعه را در زرقان نهادند وبمسجد بردی مراجعت فرمودند . تیر سهم دلاوران برهدف ضمیر حـاجی و اعوانش تا بر نشسته ، و قارش بتیغ بهادران گسسته گردید . مصطفی خان را با بقیة السیف خیول نصرة شمول که تا آن زمان در باغات مبارکات خارج شهر نزول داشتند ماذون بدخول شهر نموده ، بفکر چارهٔ کار افتاد .

در بیان جنك لشکر شیر آهنك جان محمد خان قاجار و رضا قلی خان قاجار و انهزام شدن سپاه مخالف

قبل ازین مرقوم قلم خجسته رقم گردید که : وکلای سرکار آقا محمد خان حسب المسئول حاجی مجهول چند نفر از معتمدین‌دولت خویش را بجهة ضبط اموال و اسباب و اثاثهٔ سلطنت روانهٔ شیرازساخته بودند . تا این زمان مراجعت آنها بعلت انسداد طرق و اصرار غازیان نصرة شعاردر امر محاصره وبعضی خیالات فاسدهٔ حاجی که درسرداشت در حیز تاخیر مانده ، درین اثناء شکستگی بر قوایم استعدادشان راه یافت . ابلاغ خطر بامنای دولت آقا محمد خان لازم گردید . لاجرم مراتب را عرضه داشت و قدری اسباب مرصع آلات از قبیل صندوق مروارید نگار و خنجر الماس آبدار و جواهر سواره و پیـاده بوزن سبك وبقیمت سنگین درخورجین نهاده ، بفتراك یك نفر ازفرستادگان

مزبور بسته ، از راه غیر معمول روانهٔ دارالملك طهران نمود . چون وکلای آن سرکار از شکست قشون مستحضر گردیدند هفت هزار نفر سوارجرار ابواجمع جانمحمد خان و رضا قلی‌خان دولو قاجاربوخاری باش ساخته ، امر فرمودند که از راه هراه و مروست و ارسنجان بپمایندهٔ مسلك مقصود گردند . چون محصلین نواب جهانبانی بجهة وصول و ایصال حقوق دیوانی بهمه جهات الکای فارس متفرق می بودند از آمدن سرداران مزبور مطلع گردیده ، معروض رای مرحمت پرور گردانیدند ، بعد از آنکه خبر مزبور در اردوی سپهر آثار انتشار یافت سرکردگان سپاه جلادت دستگاه چنگال شاهباز عزم را باصطیاد طایران ارواح ایشان تیز چنك و بهیئت مجموعی شرفیاب حضورخدیو با فرهنك گردیده ، بعرض رسانیدندکه : ما را مرخص فرمایند که بشیراز نارسیده سر راه آنها را گیریم و با تمام کارشان بپردازیم . نواب سپهر رکاب فرمودند که : چنانچه مرتکب این فعل گردید دور و نزدیك حمل برعجز و انکسار ما خواهند نمود . بحمدالله والمنه سد ممالك خاطر جلادت مظاهر ما را در فساد آن قوم یاجوج نهاد قصوری و بوستان جلالت تخمیر را ازخزان طعن سنان دشمنان فتوری نیست . ان شاء الله الرحمن بعد از ورود آنها بقلعه بتدمیر و تدبیرشان خواهیم برداخت . القصه : سرداران مزبور از طریق مقرر وارد شهر و استظهار قلعگیان بر پذیرفت خود دیدند . مصطفی خان وحاجی کبك بعد از رسیدن کمك قشونهای برهنهٔ خودرا که ازدم شمشیر برق‌نظیر شیران ژیان دلیرگریخته بودند مجدداً تدارك دیده ، علاوهٔ سپاه جان محمد خان و رضاقلی خان گردانیده ، درنهایت استعداد در میان قلعه و حصار آرمیدند . چون یك روز ازورود سرداران گذشت واستحمام و استرواح کلی بجهة ایشان حاصل گشت هنگام صبح روز سیم که خسرو فلك چهارم از خطوط شعاعی پنجهٔ قلعه گیری را شکفته ، شش جهة حصن حصین عالم را فرو گرفت شهریار هفت کشور که در روزجنك ازبرای نام وننك پنجه درپنجهٔ پلنك وکام درکام نهنك نهادی پا دررکاب

اشقر رزم جوئی در آورد و سپاه پیل زور شیر غرور را بسواری مامور و با دبدبهٔ خاقان و فغفور روی عزم بمیدان رزم نهادند . از آن طرف نیز مصطفی خان وجان محمد خان ورضاقلی خان سرداران مثلثه اگر چه خودرا درهم آوردی این خدیو کشورگیر مردی لایق و امر عظیم مقاتله را درشان خویشتن موافق و در رخسار وجودخود آن نور را نمی دیدند که با آفتاب عالم تاب ذات شریف آن شهریار کامیاب برابری توانند کرد و خاشاك شخص خویش را در برابر سیل بی زینهار لشکر نصرة آثار توانند درآورد لیکن نظر فرمودهٔ ولی نعمت خویش پای تهور پیش گذارده ، با پانزده هزار پیاده وسوار و ابهت بسیار بعزم پیکار از شهر ببیرون دشت پشت بحصار و رو بجانب قول‌ظفر شعار آورده ، صفها بیاراستند و ترتیب صفوف درست گردیده ، نایرهٔ حرب زبانه بچرخ اثیر کشید .

در آن روز نو کافتاب بلند ‌‌ ‌ براوگند برحصن گردون کمند
سپاه شب تیرهٔ دیو چهر ‌ ‌ ‌ گریزان شد از بیم تابنده مهر
خدیو سکندر وش جم شکوه ‌ ‌ ‌ بدل همچو دریا بتمکین چو کوه
منوچهر چهر و فریدون نظیر ‌ ‌ ‌ انوشیروان عدل خسرو سریر
سیاوش بدیدار و رستم بجنگ ‌ ‌ ‌ بدشت اژدها و بدریا نهنگ
ببخشش چو بحر و بریزش چو ابر ‌ ‌ ‌ گه حمله شیر و گه کین هزبر
بفرمود تا اسب زرینه زین ‌ ‌ ‌ کشیدند بر ساحت دشت کین
چو بر پشت زین تکاور نشست ‌ ‌ ‌ کمرگاه گاو زمین بر شکست
همائی بر آمد بپشت عقاب ‌ ‌ ‌ بچرخ برین شد بلند آفتاب
ز فولاد پوشان آهن کلاه ‌ ‌ ‌ بباد صبا بسته گردید راه
بپیرامن داور نامدار ‌ ‌ ‌ کشیدند ز آهن دلیران حصار
ز بیم خروشیدن کوس و نای ‌ ‌ ‌ زمین را بشد پای تمکین زجای
ز برق سنانهای خورشید رنگ ‌ ‌ ‌ ز آواز شیر و خروش پلنگ
زحل چشم بگرفت مریخ گوش ‌ ‌ ‌ فلک رفت از خویش و گردون زهوش
چو آن بحر جوشان تلاطم گرفت ‌ ‌ ‌ نم خون گذرگاه انجم گرفت

ستوران آهو تك تيز گام — غزالان خوش‌منظر خوش‌خرام
بميدان كين بر گرفتند تك — شد از گرد دربرده روی فلك
ز بس ریخت از تیغها خون بدشت — همه سنگها لعل و یاقوت گشت
ز تیغ جهان داور چیره دست — بر و بوم شیراز درهم شكست
شد از بازوی مملكت گیر او — كلید در فتح شمشیر او

القصه : هردو لشكر مانند بحر اخضر جوشان وخروشان بیك دیگر ریختند وبدست دلیری در گریبان هم آویختند . بهادرانی كه در میدان جنگ رواز بلنگ نمی گردانیدند مانند شیر خشم آلود چنگال خونریزی بكندن پوست دشمنان گشودند ویلانی كه از مهابت تیغ فولاد پیكرشان كوه آهن آب می شد خاك میدان را از خون معاندان لعل مذاب نمودند . از خروش كورگه و كوس و جوشن بهادران صاحب ناموس و صهیل اسبان شموس زلزله در اركان چرخ آبنوس و ولوله در گنبد سپهر سند روس افتاد . چون فوجی از بهادران فیروز جنگ حسب الامر جهانبان بافرهنگ بجانب كوه مغربی شیراز عزیمت و آهنگ نمودند سپاه مخالف را بتصور اینكه شیران لشكر منصوررا ضعف وقصوری وبیم وفتوری روی‌داده بان جهة طبل ارتحال بجانب جبال كوفتند . شیر گیر شده ، بجانب قول همایون اسب تاختند . جهانبان كشور مردی پا در ركاب مردانگی افشرده ، دست همگی از آستین بردلی بیرون و كوشش و كشش را بجائی رسانیدند كه داستان رستم و اسفندیار را از صفحهٔ روزگار محو كردند وخونریزی بجائی كشید كه چرخ خون آشام انگشت حیرت بدندان گزیده ، ناگاه خورشید فیروزی از مطلع سعادت و بهروزی طلوع وسروش غیبی ندای بهجت انتمای « انا فتحنا لك فتحا مبینا » درداد . طنطنهٔ « و ینصرك الله نصرا عزیزا » بلند آواز شد . آن قوم نابكار مبارزت پلنگان كوهسار دلیری‌را در میدان دیدند و ضرب دست شیران كنام جهان گیری را در جولان چشیدند عنان ادهم فراررا بسوی قلعه وحصار كشیدند . یكه تازان میدان جنگ درعقب

آن طایفهٔ بی نام و ننگ شتافتند . بسیاری از آنها در پنجهٔ تقدیر اسیر ودستگیر گردیدند ورضا قلی خان قاجار که اعتقاد و استظهار آن طایفهٔ غدار می بود گرفتار کمند سپاه فیروز مند گردیده ، مبارزین عرصهٔ کین ومجاهدین نصرة قرین تاکنار خندق آنهارا تعاقب نموده ، بهر کس بر می خوردند ازعمر برنمی‌خورد و روی تخته پل از ازدحامی که روی نمود هیچ یك‌را مجال عبور نبود . از غایت خوف وهراس چندان خلق بخندق ریختند وبر بالای یك دیگر جان دادند که خندق بازمین سمت تساوی یافت . حضرت جهانبانی بافتح وکامرانی مراجعت بسنگر فیض مبانی فرموده ، غازیان جان نثار اسب ویراق بی‌شمار واسیر بسیار بمعرض عرض در آوردند . سرکردگان آنها را محبوس وسایرین‌را داغ آزادی برپیشانی نهاده ، مطلق‌العنان ساختند . مختصر کلام : اهل قلعه ازخوف وبیم آن دستبرد اندیشناك شده ، دیگر احدی‌را یارای آن نبود که از روزن قلعه وسوراخهای حصار نگاه کند . چه‌جای بیرون آمدن از حصار ؟ چون مدت سه چهار سال بود که غلات و حبوبات الکای فارس بعلت ملخ خواری تعسر کلی یافته ، بلکه در بعضی ولایات دانه‌ای یافت نمی‌شد وغله‌ای که در شیراز موجود بود انحصار بانبار های دیوانی داشت خانوار سلسلهٔ جلیلهٔ زند و جماعت ایلات از آنجا که پیوسته جیره خوار سفرهٔ‌نعم نواب سکندر حشم می‌بودند بهیچ وجه احتیاطی درخصوص آذوقه ننموده بودند وبعضی فقرای شهر نیز از بی‌بضاعتی بهمین درد گرفتار بودند درین وقت که صرصرجور واعتساف حاجی بی‌انصاف فروزندهٔ آتش لاف وگزاف گردید چنانچه درجائی هم سراغ مشتی آذوقه می نمود بدست حرص گرفته و ابواب تصرف آنرا بر روی اعوان خود می گشود . بهر جهة چون مدت محاصره بطول انجامید و سه چهار ماه هلالی متوالی کشید ضیق محاصره علاوهٔ علت قحط وغلا گردید . آذوقهٔ قلعه نقصان کلی پذیرفت و بجز از اعوان و انصار حاجی که بانبار های دیوانی مدار می نمودند سایر فقـرا و مساکین بتخصیص کوچ وخانوار زند و ایلاتی که در موکب خدیو

فیروزی کوکب بودند از نان بجز قرص آفتاب نشان و از حبوبات اثر بجز در انبار کاه کشان نمی دیدند و بارزوی گندم مزرع سبز فلك‌را بداس قیاس می درودند و بامید جو خوشهٔ سنبله را از خرمن چرخ بدست وهم می ربودند و بجای آرام از صبح و شام لقمه را بخون جگر می اندودند ویا از روی پالوده خون دل فرسوده را از دیده می پالودند . جانها بیاد برنج برنج گرفتار وخاطر از یاد طعام پیمانه کش زهر ناگوار • درویش ومحتشم وذلیل ومحترم آن طایفه از الم جوع و گرسنگی در آزار بودند . دندانشان از فراق شیرینی بجز تلخ کامی نمی دیدند و از غم حلوا سوای زهـر جان فرسای حسرت نمی چشیدند . کسانی که بلوز و مغزینه کام نمی آلودند در عوض گوشت بپوست یك دیگر افتاده ، خون هم میخوردند و از یاد لبی نان آه حسرت بلب می آوردند . از غایت اشتیاق می مردند . یادنان ازخاطرشان بیرون و از آزار خوردنی دلهاشان درسینه‌خون . بهرجهة آتش جوع خرمن ثبات و قرار بی نوایان پریشان و پریشانان بی نوا را بکلی سوخت و شعلهٔ گرسنگی مزرع صبر و شکیبائی آن بی دست وپایان‌را برمی افروخت . از زحمت پریشانی بجان واز وصمت بی سرو سامانی بامان آمده ، راضی ترك وطن و دل بر گرفتن از کوی و مسکن گردیدند . حاجی مزبور بعضی از ایشان را بخروج از شهر مامور واز کوی وبرزن مهجور و آن جمع پریشان فوج فوج بظلال رافت ملتزمان موکب غرور اقبال وبسایهٔ عاطفت مستظلان آشیان فلك تمثال اجتماع واستظلال جسته وقاطبهٔ آنها از صغیر و کبیر مهمان خوان کرم و جیرهٔ همم والا گردیدند . در آن هنگام نیز مصطفی خان با جمعیت خود بعلت تنگی ازشهر ارتحال بجانب کربال نمود و ترفیه حال عباد و محصوران بی گناه قلعـه نیز مکنون ضمیر مرحمت گستر می بود . از خارج شهر حرکت و بسوی قلعـهٔ زرقان نهضت فرمودند . مصطفی خان مدتی در کربال توقف نمود . لیکـن از دستبرد دلاوران پیوسته پریشان حال و قرین تاسف می بود و بعلت سد طریق آذوقه که در اردوش، تنك گردیده‌بود بجانب شهر آهنك

نمود و در باغات مبارکات خاقانی غنود . چون چند یوم از ورودش بگذشت درشبی سیاه تر اززلف مشکین خوبان وتیره‌تر ازشام هجران نواب جهانبانی قــدری سواد بر داشته ، بنفس نفیس باردوش یورش برده ، سلك جمعیتش را پریشان فرمودند . در اثنای آن حال جمعی ازایلات مافی ونانـکلی که از روز نخست با حاجی مزبور ساغر کش نمك ناشناسی گردیده بودند با یك دیگر معهد شدند که حاجی را مقتول وخدمت مزبوررا شفیع گناهان خود ساخته ، روی نیاز باستان خدیو دشمن گداز دوست نواز که ملجأ وپناه هر مردود و مقبولست آورند . حاجی از ارادهٔ ایشان مطلع و همگی را مامور ببلوك بیضا نمود وجماعت مزبور روی باردوی نصرة دستور نهادند .

ذکر ورود آقا محمد خان قاجار ببلوك ابرج و شبیخون زدن لشکر پرخاشگر باردوی وی

جواد خوش خرام خامهٔ خجسته فرجام در میدان صفحه بدین نهج تیزگام می گردد که : چون حاجی غدار و سرداران سپاه قاجار خویشتن را در تنگنای قلعه و حصار گرفتار و از بستن در و نشستن در شهری دری بر روی خود باز و آمدی بکار ندیدند و بعضی از قلعگیان را نیز در مقام شقاق و ضمیرشان را مایل نفاق یافتند بگرد چاره جوئـی شتافتند . آخر الامر چنین قرار دادند کـه احدی را باستدعای موکب جلالت کوکب آقا محمد خان بجانب عراق روانه و جنابش را بسوی الکای فارس دعوت نمایند . بنا بر آن عرایض چند بوکلای آن سرکار نگاشتهٔ خامهٔ تاکید و مذیل برین مطلب ساختند که : رعیت و سپاه در تنگنای قلعه پریشان و تباه و در هوس شاهراه امید جویای وصول موکب جلالت پناه می باشند . چنانچه طایر عزم‌جناح استعجال بجانب این ملك ارم تمثال نگشاید و سمند جهان نورد همت بطریق سرعت مراحل صوب فارس‌را نپیماید اساسی که چیده شد بدست سعی و اجتهاد اهل عناد بر چیده خواهد شد . چون عرایض مزبور معروض رای وکلای دولت آقا محمد خان گردید و در آن هنگام

هوا نیز باعتدال مایل و آفتاب جهانتاب بیت الشرف خویش داخل گردیده بود باحضار لشکر و تدارك عسکر و سر انجام اسباب سفر برداخته ، بیست هزار نفر بیاده و سوار در رکاب جلالت شعار جمع ساخته ، از دار الملك طهران محرك سپاه انجم دستگاه و بابهت تمام وحشمت مالا کلام بپای استعجال راه نورد صوب شیراز وبجناح سرعت انتقال مرحله بیمای آن خطهٔ ارم طرازنوالی بلوك ابرج پیمایندهٔ نشیب و فرازگردیدند. چون خبر ورودش بانهای منهیان بعرض این نقاوهٔ خاندان کرم وبرازندهٔ و سادهٔ کسری وجم رسید نامداران جنك جو و شیر دلان هزبر خو را بمجلس شور و کنکاش طلب داشتند ، نهفته را آشکار وصلاح کار و قرار جنك و پیکار را از اینها استفسار فرمودند . همگی متفق القول معروض داشتند که : مقابله با سپاه آقا محمد خان مخالف آئین سپاه داری و از لباس تدبیر عاریست . زیرا که جمعیت ما قلیل و ایشان جمعی کثیرند ، صواب آنست که حضرت سپهر رکاب کوچ و بنهٔ ملتزمان اردوی سعادت ماب را از قلعهٔ زرقان که قریب بشهر و میان دو دشمن واقعست ماوور بحرکت و در یکی از قلعه جات مرو دشت سکنی دهند وخود اعتماد برملك بیچون کرده ، بر ایشان شبیخون بریم . هرگاه کلید فتح وظفر بدست آید پای مراد بر سر گردون نهیم و چنانچه از شبیخون نعمت فتح روزی نشود توقف درین حدود را موقوف و عنان توسن عزیمت را بجانب دارالامان کرمان معطوف سازیم . سخنان از خرد دور ایشان در مقیاس عقل ومیزان خرد آن حضرت بس ناسنجیده و نا پسند افتاده ، فرمودند که : این رای بسی ناصوابست و مغایر راه و رسم مردان جلادت مابست . بحمد الله الملك شاهین عزم غازیان نصرة انگیز را چنگال جلادت تیز و تیغ برق نظیر مبارزان رکاب سعادت نشان درمیدان مجاهدت از نهال امید معاندین بیوسته برگ ریزست . درین صورت باعمال اجامر مبادرت نمودن و طریق مسکنت با دشمن پیمودن بی صورت و ابواب خدیعت وحیلت بـر رویشان گشودن بی ضرورتست . جنك رو برو بصلاح اقرب و بضوابط فتوت ومردانگی

اولی وانسبست . خلاصه : مادهٔ مستولی برشخص وجودشان بجلالهای سخنان الهام بیان وحی ترجمان حضرت کسری شان مقلوع نگشته و گفتگوی های جنابش را بگوش هوش مسموع نداشته ، امر را درامر شبیخون از اعتدال گذرانیدند و خاطر مهر مظاهر را ازجنك روبرو ممنوع داشتند . چون عزمشان بر شبیخون جزم گردید حضرت کسری معدلت لاعلاج کوچ و خانوار سپاه جلادت امتزاج را از قلعهٔ زرقان مامور باخراج و در یکی ازقلاع مرو دشت سکنی دادند و باسه هزار سوار کینه توز دیده دوز وخصم سوز وجنك ساز و شیر خروش و درع پوش و سخت کوش ،

با فزع شیر سیاه از تیغشان در مرغزار

با جزع باز سفید از تیرشان در آشیان

عنان اشقر صبا رفتار را بجانب اردوی جناب آقا محمد خان گشادند و پانزده فرسنك مسافت را درهفت ساعت پیمودند . قراولان سپاه مخالف عصرآن روز سیاهی لشکر و گرد عسکر فیروز را دیده، بعرض وکلای جناب آقا محمد خان رسانیدند . ایشان هشتصد نفر تفنگچی دامغانی که در شیوهٔ آتش فشانی بی نظیرند بمحافظت تنگی که مابین مرو دشت و ابرج واقعست مامور کردند ، که بلکه جنود مسعود را ممانعت از عبور ومرور نمایند . حضرت فیروز جنك نیمی از شب گذشته خودرا بتنك مزبور رسانیدند . تفنگچیان مستحفظ از ورود شیران آدمی خوار وهزبران خنجر گزار مطلع و مستحضر گردیده ، از در منع درآمدند و بازوی تفنك اندازی و آتش بازی گشودند . یکه تازان میدان جنك وجان بازان دریا دل نهنك آهنك بجانب ایشان یورش آوردند . باب تیغ بیدریغ منطفی آتش شر وشور ' ابراهیم‌خان نام سر کردهٔ ایشان را ازلباس زندگی مهجور و بسر انگشت شمشیر انگشت خموشیش برلب نهاده ، ازتنك عبور و غازیان جلادت مفطور را بسه تیپ ترتیب فرموده ، دو تیپ را بمحمد خان و عبد الله خان اعمام خویش‌داده ، از دوسمت روانه وخود بنفس نفیس بسمت‌اردوی

بازارشقه گشای لوای اقتدار گردیدند . طلایه داران معسکر قاجار بانهای یك نفر از تفنگچیان بقیة السیف از رسیدن قضای مبرم مخبر گردیده ، آوازهٔ توجه موکب همایون را بعزم شبیخون در اردو منتشر ساختند . جناب آقا محمد خان نیز تفنگچیان اردوی خویش را بمحارست بروج و سنگر اردو فرستاده ، بقدر مقدور اطراف سنگرها را استحکام دادند . مامورین و مستحفظین شروع بانداختن تفنگ و هنگامه آرای معرکهٔ جنك گردیدند . خسرو شیر دل هزبران آهن گسل را قلادهٔ رخصت از گردن گشاده ، مامور بیورش فرمودند .

شهسوار عرصهٔ میدان جنك ... با یلان تند خوی چون پلنك
روی شوکت جانب دشمن نهاد ... بند از شیران پیل افگن گشاد
در فضای جنك و در دشت وغا ... آهنین پوشان فولادین قبا
سد آهن در ره دشمن کشید ... در ره دشمن سد آهن کشید
نای تندر نعره آمد درخروش ... خون زتنهای یلان بگرفت جوش
زآتش کین سوخت خرمنهای مهر ... شعلهٔ بیداد بر شد بر سپهر
سیل فتنه از زمین بالا گرفت ... موج خون تا طارم اعلا گرفت
از شعاع تیغهای بی حساب ... سرزد ازهر سو هزاران آفتاب

از اتفاقات در آن شب قندیل فروزان ماه بمرتبه ای عکس نور و ضیا بر عرصهٔ خاك و ساحت آن تیره مغاك انداخته و بمثابه ای فضای جهان را پرنور ساخته بود که چنانچه موری درحوالی سنگری پای مرور می گشود قدر اندازان چابك دست از نشانهٔ کمان داری سر مست دیده اش را بپیلك خارا شکاف بیك دیگر می دوختند و هرگاه پشه ای از جای خویش بال پرواز می گشاد تفنگچیان آتش بار بصاعقهٔ گلوله در دم بال وپرش را درهم می سوختند . بهر جهت در آن شب روشن تر از روز بهادران عدو سوز داد مردانگی دادند . حضرت سکندر شان در خارج اردو چون سد پا برجای ایستاده ، غازیان جلادت نشان بنحو مقرر اطراف سنگر را محیط و اهل اردو آن دایرهٔ خونخوار را نقطهٔ وسیط گشته ، سی چهل نفر سوارجرار

از جانب اردو بازار سپر مردانگی بر سر کشیده ، داخل آن دریای هایل گردیدند . آن خیل فزون از انجم چون بحر قلزم از تحریك صرصر مبارزت دلاوران پلنك کین نهنك آئین شورش پذیرفت وهرفردی ترك جان وسرخود گفت . القصه ، ازهجوم بهادران و دستبرد دلاوران خللی فاحش باردوی سپاه قاجار راه یافته ، پای ثبات و قرارشان از دست رفته ، سلك جمعیتشان پراکنده گردیده ، قریب بچهارهزارسوار بی سپر وادی فرار گشتند . درهنگام اشتغال گیر و دار شخصی ازاهل اردوی قاجار خودرا برکاب معدلت شعار رسانیده ، معروض‌داشت که : جناب آقا محمد خان عنان مراجعت بصوب عراق معطوف و تفنگچیان سنگر ها بعلت عدم اطلاع از چگونگی احوال صاحب اردو انداختن تفنك را موقوف نخواهند نمود . صلاح درآنست که حضرت جهانبانی لشکر جلادت مبانی را مقرر دارند که دست از اشتغال آلات حرب و قتال و اجرای ادوات ضرب و جدال کشیده داشته ، در جای خویش توقف نمایند . هنگام صبح که بفرمان فالق الاصباح خورشید خاوری قدم بعرصهٔ چرخ نیلوفری خواهدگذاشت و جهان لباس عباسی شب را از بر افگنده و فلك کلاه مهررا بر سر خواهد نهاد آنها نیزازمراجعت خداوند اردو مطلع گردیده ، غبار جنك مرتفع خواهد شد . بنا بر عرض شخص مزبور که فی الحقیقه بی غرض و رفتن آن سه چهار هزار نفر را بهزیمت آقا محمد خان فرض نموده بود خدیو صاحب غرور پلنگان شیر زور را از یورش ممنوع و باطمینان خاطر علم توقف در خارج اردوی مخالف مرفوع فرمودند . ملتزمان‌موکب سعادت کوکب چون احوال را بدان منوال مشاهده نمودند پنجهٔ حرص وآز گریبانشان گرفته ، هریك غنیمتی که بدست‌آورده بودند برداشته ، پای عزیمت بجانب مرو دشت گشودند . زیاده بر یك هزار سوار در رکاب آن تاجدار باقی‌نماند . علی الصباح که فراش قضا شموع وقنادیل کواکب را از فضای سپهر برچید و مشعل فروزان مهر را در پیش طاق افق برافروخت مشخص گردید که و کلای دولت آقا محمد خان

دست کشیدن بهادران را از جنگ برجعت خدیو با فرهنگ محمول داشته ، پای ثبات و قرار افشردند . بهرصورت جناب آقا محمد خان چون از کیفیت احوال و توقف حضرت جمشید خصال در کنار اردو و قلت جمعیت آن حضرت اطلاع یافته ، هفت هشت هزار سوار که باقی‌مانده بودند برداشته ، بعزم مجادله ازاردو بیرون آمدند . حضرت کسری مرتبت چون از امور وقوف یافتند نظر بپریشانی جمعیت‌خویش توقف را موقوف وعطف عنان عزیمت بجانب مرو دشت فرمودند . بعد از ورود بمحل مزبور ماندن در آن حدود را اصلاح ندیده ، کوچ و اموال و بنه و اثقال سپاه جلادت اشتمال را برداشته ، روانهٔ کرمان شدند . راقم حروف چون در آن اوان در سلك ملتزمان آقا محمدخان منسلك و منتظم بود درشب مزبور حضور داشت . بعزت‌الله الملك آلافاق آنچه نگاشتهٔ خامهٔ صداقت اتفاق گردیده خالی از اغراقست . در وقتی که جناب آقا محمد خان از توقف آن‌حضرت با هزار سوار اطلاع حاصل و بعزم مقابلهٔ این شهسوار دریا دل سوار می گردیدند خسرو باذل در کنار اردو بر پشت بارگی سبك پوی ایستاده بودند و مسافت نیم فرسنگ نمی نموده احدی را یارای آن نبود که تواند از حد خویش پای فراتر نهد . مختصر کلام : جناب آقا محمد خان تا کنار اردوی خویش اشهب سبك سیر را عنان و زباده بر آن قدم عزیمت نگشادند . حضرت کسری معدلت در نهایت آرام و کمال وقار روانهٔ مقصود گردیدند . اگرچه در شبیخون حضرت کاوس فر روح کیخسرو را شاد و رستم دستان را دور از نهاد بر آوردند ، اما جناب آقا محمد خان نیز باداری و ثبات قدم را بجائی رسانیدند که نام افراسیاب از صفحهٔ عالم محو شد . بهر جهت جناب آقا محمد خان یك روز در منزل مزبور توقف نمودند و اسبابی و دوابی که در شب اهل اردو از یك دیگر غارت ونهب نموده بودند استرداد وبصاحبانش رسانیده ، از آنجا روانهٔ دارالملك شیراز و بتاریخ هجدهم شهر شوال المکرم وارد آن خطهٔ ارم نظم

شده ، در عمارات مبارکات شاهی نزول و حاجی مزبور را بنوازشات غیر منتهی مشمول و بردگیان استار دولت و کوچ وخانوار اعیان سلسلهٔ زند و ایلات عراقی راکوچانیده ، روانهٔ عراق و خود مدت سه ماه در دارالملك شیراز باسط بساط طمطراق می بودند و عمارات و آئینه خانهای خاقان علیین مکان راکه هریك نمونهٔ باغ جنان و نشانهٔ بهشت جاودان بود و تعریف و توصیف هر یك را مفصلا مشروحا طوطی شکرستان سخن پردازی و بلبل گلستان بلاغت سازی میرزا ابوالحسن غفاری در تاریخی که وقایع ایام دولت سلسلهٔ علیهٔ زند را قلمی‌نموده اند مدون ساخته بتیشهٔ بی انصافی ویران و سنگهای مرمر منبت منقش و در های خاتم وپرده های مصور دلکش و آئینه های عریض‌طویل که خاقان گیتی ستان در ایام دولت از جمیع ممالك روم و روس جمع نموده درعمارات مبارکات نصب فرموده بودند باآنچه ممکن‌الحمل و سهل النقل می بود تمام را نقل بطهران و در عماراتی که خاقان گیتی ستان در دار الملك مزبور بمعماری همت بلند ساخته بودند منصوب و کار گذاشت .

ذیل آقا محمد رضا

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر تتمه احوال خیر مال لطفعلی خان زند سعادتمند تالیف مرحوم آقا محمد رضای شیرازی

آقا محمد خان در پانزدهم محرم علم شهامت بجانب طهران برافراخت و بگرم کردن آرایش بزم آسایش در فصل خریف و شتا پرداخت . حاجی غدار را چون بعد از مراجعت اردو بصوب شیراز از آقا محمد خان رعبی در دل حاصل شده بود ثانیا ادراك حضور او را مایل نبود . لاجرم صورت عزم فرار در لوح ضمیرش نقش پذیر و با اصدقای سفهای خود در مقام مشاوره و تدبیر بر آمده ، فرار از آقا محمد خان را متفق الرای گردیدند . چون زوجهٔ آن نادان از اهالی دشتی و دشتستان و عبور از آن سامان در نظر خیالش اقرب بامان می‌بود قرار داد چنین نمود که بمعاونت ومعاضدت اهالی آن حدود کسان و منسوبان خویش را با دولت و مکنتی که فراهم آورده بود برداشته وخود را بکنار دریا بار رسانیده ، بملك هندوستان شتابند . فارسیانی که با آن خباثت مبانی درخیانت بحضرت جهانبانی اتفاق ورزیده بودند ازین معنی آگاهی رسانیده ، مضطرب حال گردیدند که در صورت وقوع این مطلب از مؤاخذهٔ آقا محمد خانی چگونه بر آئیم وبا وجود حضرت جهانبانی و عدم قلعه‌ای چنان آسایش نمائیم ؟ بعد از مشاوره با یك دیگر صلاح حال و مصلحت احوال را در فسخ عزیمت حاجی غدار دیدند . از جمله میرزا جانی فسائی که از کبر سن الف قامتش دال گشته و در السنه و افواه مشهور بفسادی و کنکاش فساد وفتنه را مبادی بود نقش تزویر را بر لوح ضمیر چنین تصویر نمود که : چون حاجی‌را استعداد واحتشامی

شایانست جمعی از خویش و بیگانه با او متفق الرای و همداستان ، ممانعت ایشان و فسخ عزیمتشان در حیز امکان نیست . مگر آنکه اعوان وانصار اورا انحراف رای حاصل ، که باعث اختلاف فی مابین و موجب اختلال اوضاع جانبیـن شود و بدین واسطه اساس فرارش مختل وبنای حرکتش معطل ماند . بناء علیه اخوان حاج مزبور را بفسون وحیل راهزن گشته ، درهنگامی که تفنگچیان دشتی ودشتستان مسلح مکمل و در اطـراف عمارات مبارکات شاهی که کوچ و بنهٔ او متوقف بودند سلك جمعیت خود را منسلك ساخته کـه بالاتفاق راه نورد بوادی فرار و شقاق گردیده ، بصوب مقصود شتابند بقدر دو سه هزار تفنگچی شیرازی را غفلة محمد حسین خان برادر حاج مزبور گماشته که اطراف میدانهای درب خانه را گرفته و بربامها بالا رفته ، چنانچه اهالی دستشتان از جای خود حرکت و اظهـار حیات نمایند ایشان را هدف تیر بلا سازند . اهالی دشتستان بعد از ملاحظهٔ این داستان مضطرب الخاطر گشته ، مشوشانه وبی اختیار در حرکت آمده ، که از اطراف بامها تفنگچیان دست در آورده ، بیك مرتبه سنگ برآن قوم گمراه باریده وروز روشن را بر ایشان مانند شب سیاه ساخته ، اجامر و اوباشی که در آن حول و حوش می بودند نیز دست تطاول گشاده ، جماعت مزبور چون عرصـه را تنگ یافته دریافت نمودند که چنانچه دست از پا خطا نمایند صغیرا و کبیرا هدف تیر بلا خواهند بود . بنائا علیه تسلیم‌را بردفاع ترجیح داده ، تا آنکه اجامر واوباشی که حضور بهم رسانیده بودند برو دوش آن جماعت را از لباس و سلاح عاری ساختند . حاج مشار الیه چون باین مطلب راضی نبود وبدون اختیار این رفتار از برادرانش سرزده بود ناچار خود را تسلیم نموده ، تا آنکه معرکـهٔ کار زار و فساد گیرودار فرونشسته، بنا بتلبیساتی که ازلوازم ذات او بود سرگردگان آن گروه را احضار و باظهار عذر خواهی و عدم اطلاع ازین معنی، برائت ذمه حاصل نموده ، تسلی بخش قلوب آن جراحت رسیدگان

گشته و فوج فوج ایشان را مرخص و مطلق العنان و روانهٔ مسکن و اوطان خودساخته وچندانکه بخفای نیت فاسد خویش برداخت بمضمون « کل امر جاوز الاثنین شاع » مکنون خاطر خباثت تاثیرش بسرحد شیاع رسید . بحدی که سامعه افروز امنـای دولت آقا محمد خان گشته ، بنا بر فساد اعمالی که سابقا در باب دولت علیهٔ زند از حاج مشار الیه ملاحظه نموده بودند این معنی باعث سوء ظن ایشان شده ، موجب حرکت اردو بصوب شیراز گردید .

بیان وقایع سال فتنه اشتمال شورش مال سیچقان ئیل مطابق سنه ۱۲۰۷

صبح روز چهار شنبهٔ هفتم ماه شعبان المعظم که سلطان سیارگان از تختگاه حوت ببیت الشرف حمل خرامید بعد از انقضای جشن نوروزی از طهران رقم بحاج مشار الیه سمت ترقیم پذیرفت که : در بیست و نهم ماه فرخنده فرجام صیام در چمن اسپاس که از جملهٔ سرحـدات فارست اردوی ما نزول خواهد نمود. باید با اعاظم واعیان وعمال آن سامان در اردو حضور داشته باشی وبچاپاری رقم را بحاج مشار الیه رسانیدند . هر چند وصول این خبر باعث تزلزل و توحش حاجی غدار و اعوان وانصار او گردید لیکن از آنجا که بر مخـالفت او اقتدار نداشتند ناچار سر بربقهٔ اطاعت نهاده ، با هزار گونه تشویش بتهیه و تدارك سفر اردو مشغول گشته و در میعاد مقرره و میعادگاه مزبوره باردوی آقا محمد خان بیوسته ، فورا حکم بانهدام و تدمیر قلعهٔ شیراز که از جملهٔ قلاع محصنهٔ روی زمین وابنیهٔ مشیدهٔ محکم آئین بود و کوچانیدن یك نفر از زوجات او و آقا اسدالله خلفش بصوب قزوین بعهدهٔ جان محمد خان که از امرای قاجار بود صورت جریان پذیرفت . در عرض سه ماه که چمن قصرزرد واسپاس محل توقف اردو بود شیرازهٔ اجزای شیرازرا از هم ریخته ، خاکریز و خندق وبرج وبارو مستحکم آن دیار را که با حصار وبروج سپهر همسان بود باسطح زمین یکسان نمودند .

هان ای دل عبرت بین ازدیده نظر کن هان
ایوان مداین را آئینهٔ عبرت دان
گه گه بزبان اشك آواز ده ایوان را
تا بو بگوش دل پاسخ شنوی از جان
دندانهٔ هر قصری پندی دهدت نو نو
پند سر دندانه بشنو ز سر دندان
گوید که تو ازخاکی ما خاك توایم اکنون
گامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم بفشان
از نوحهٔ جغد الحق مائیم بدرد سر
از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان
آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
جغدست پی بلبل نوحه است پی الحان
ما بارگه دادیم این رفته ستم بر ما
برقصر ستمکاران گوئی چه رسد خذلان؟
گوئی که نگون کرده است ایوان فلك وش را
حکم فلك گردون یا حکم فلك گردان
بردیدهٔ من خندی کاینجا زچه می گریم ؟
گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

و کوچ و آقا اسدالله ولد او را روانه بصوب قزوین ساختند . در چهاردهم محرم‌الحرام سنهٔ ۱۲۰۸ که از تقدیم و تنظیم مهام مسطوره فراغ حاصل گردید حاجی مردودرا باسایر عمال فارس مرخص بصوب شیراز وخود عطف عنان بجانب طهران نمود .

بیان توجه موکب جهانبانی ازطبس بصوب فارس ووقایع آن سال محنت اساس بتقدیر خالق ناس

چون خبر انهدام قلعهٔ شیراز باطراف انتشار و حرکت اردوی آقا محمد خان باکناف اشتهار یافت حضرت جهانبانی که بعد از شب شبیخون وجلوه نکردن شاهد مقصود از نواحی ابرج با معدودی از

بنی اعمام وقلیلی ازایلات واقوام عنان عزیمت را بصوب کرمان تافته و از آنجا بارض اقدس خراسان شتافته ، قلعهٔ طبس را بنا بر مراسم ارادت کیشی میرحسن خان بجهة مأمن ومسکن اختیار و چند گاهی بود که محل ومکان در آنجا برقرار داشتند . از تخریب قلعهٔ مزبور و سایر وقایع کماهی آگاهی بهم رسانیده ، وقت را مقتضی و مناسب وبخت را موافق ومراقب شمرده ، با جمعیت خود بانضمام فوجی از سواران طبسی توسن عزم بجانب شیراز سبك عنان و گـرم جولان ساخته ، در هنگام ورود بخارج شهر یزد که من جمله منازل عرض راه بود علینقی خان ولد محمد تقی خان یزدی بـا جمعیت شایان بجهة انسداد طریق برسر راه آمده ، فی‌مابین محاربه واقع وشکست وانهزام کامل اورا روی داده ، باجمعی کثیر از اتباعش عرضهٔ تیغ آبدار و جمی غفیر بقید اسار گرفتار آمده ، بقیة السیف « کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره » مرحله پیمای وادی فرار و دلاوران زند سمند جلادت را سبك عنان ساخته ، تا سه فرسنك بتعاقب آنها ایلغار نموده ، اموال و اسباب بسیـار کسب آن هزبران عرصهٔ بیکار گشته ، مظفر و منصور بجانب مقصود روان و در اواسط ماه صفر وارد سامان فارس شده ، ابر قوه‌را تصرف وباصدار ارقام مطاعه هواخواهان دولت‌را خصوصاواهالی بلوکات‌را عموما ازورود بدارالسعادهٔ ابر قوه اخبار نموده ، ایلاتی که تا آن زمان منزوی هر گوشه و کنار ومختفی زوایای بلاد وامصار می بودند بنا برآوازهٔ توجه‌موکب منصور هریك فارس فرس جلادت ومظهر آثار شجاعت گشته ، فوج فوج وارد ابر قوه و بمراسم خدمت گزاری قـیام می نمودند . در عرض مدت‌بیست یوم جمعیتی فراهم آمده ، حضرت جهانبانی نصرالله خان عم خودرا بمحافظت قلعهٔ ابرقوه مامور ودر اوایل ماه ربیع‌الاول بصوب بوانات عنان عزیمت‌را معطوف داشته وازآنجا بجانب اصطهبانات وخیر شتافته و قلعجات آن سامان را بدون نزاع وجدال بتصرف در آورده ، بجز اهالی قصبهٔ نیریز که از در مخالفت در آمده ، باشارهٔ

انگشت سبابهٔ حضرت جهانبانی دلیران خراسانی یورش برسر قلعهٔ مزبور برداشته ، بمفاد :

نظم

گر باره کشد راعی حزمش نبود راه

جز خارج آن نیز ردیف سرطان را

قلعه را متصرف ومدت ده دوازده روز بجهة تهیهٔ بعضی تدارکات در محل مزبور متوقف و از آنجا عطف عنان بصوب دارابجرد فرموده ، جعفرخان حاکم داراب باب اطاعت را مسدود و در مخالفت را گشوده ، ملتزمان رکاب آن حضرت ازچهار جانب قلعهٔ مزبور را محصور ساخته ، چون دربدو حال خبر ورود موکب مسعود بحدود فارس سامعه افروز حاجی مردود شده بود بکارگزاران دولت آقا محمد خان اظهار داشته و محمد حسین خان دوداغ بافوجی بمقابله ومحاربه مامور شده بودند . در آن اثناء و اوان مامورین وارد آن سامان و توجه بصوب فسا و اردوی همایون نموده ، چون ازین معنی ملتزمان رکاب نصرة ماب را استحضار حاصل گردید از دارابجرد حرکت و قلعهٔ رونیز را سنگر عافیت ساخته ، آن نواحی را مضمار میدان ستیز و آویز قرار دادند . محمد حسین خان مزبور با جمعیت خود باتفاق محمد حسین خان برادر حاج مشارالیه وارد آن حدود گردیده ، سنگری ترتیب داده ، بار نزول گشودند . چنانکه بعد بین الفریقین زیاده از یك فرسنك نبودو هر روز قراولان لشکرین بیك دیگر برخورده ، با هم درمقام جنك و جدال برآمده ، ازطرفین جمعی قتیل و زخم دارگردیده ، ملتزمین رکاب و فدویان آن جناب مصلحت را درآن دیدند که غفلة شبیخونی بر معسکر اردوی محمد حسین خان زده ، بر هم زن سلك جمعیت ایشان شوند . در شب معهود باعلام یك نفر از ایلات محمد حسین خان باین معنی پی برده ، درصدد محافظت سنگر و محارست لشکر بر آمد و از آن جانب بتصور عدم استحضار خصم در ظلمت لیل بطریق شبیخون جمعی کثیر از سپاهیان بر سنگر محمد حسین خان ریخته

وباستظهار تمام یورش برداشته ، از هرطرف که رو باردو می‌آوردند مستحفظین سنگر را بیدار وهوشیار دیده ، رخسار شاهد مقصود را دربردهٔ خفا مستور می یافتند . ناچار بی نیل مقصود بسنگرمراجعت ، علی الصباح محمد حسین خان عازم بیکار ، با سوار و پیاده که همراه داشت از سنگر بر آمده و ازین جانب هم مهیای کار زار گردیدند . از طرفین با فروختن نایره حرب و گرم کردن هنگامهٔ طعن و ضرب اشتغال ورزیدند . جنگ جویان هردو لشکر با هم در آویخته ، در کشش و کوشش سعی مالاکلام وجد تمام بعمل آورده ، در اثنائی که هنگامهٔ غزا گرم می بود عبد الله خان عم آن حضرت که حقیقة در میدان کار زار ثانی اسفندیار می بود از آنجا که تیغ برنده را در نیام و شیر شرزه را درکنام آرام نیست عرق عصبیتش بجوش آمده ، با پنجاه نفر از دلاوران جرار جلو ریز خودرا بر قلب لشکر محمد حسین خان زده و آنها را از پیش برداشته ، متوجه گرفتن و بستن تفنگچیان بیاده ومنهزمان سواره گردیدند . قریب بان بود که چهرهٔ شاهد مقصود فتح و ظفر از بردهٔ غیب آشکارا گردد که ازیك سمت بنا بر تقدیرات اله که تدبیر را درآن راه نیست سواران کردستان که درمعسکر محمد حسین خان می بودند بر سر عالیجاه مشار الیه تاخته ، بواسطهٔ این معنی مقدمهٔ ظفر صورت تکمیل نپذیرفت ولشکریان فریقین بعد از قتل و کشش بسیار بجانب سنگر های خود معاودت نموده ، سواران خراسانی که ازطبس ملتزم رکاب بودند بنا بر مشاهدهٔ صورت حال تزلزل درارکان احوالشان راه یافته ، از وجنات احوالشان تقاضای « العود ثم العود » معاین ومشهود گردید .

بیان حرکت از رونیز و معطوف ساختن عنان شبدیز عزیمت موکب جهانبانی کرة بعد اخری بصوب طبس

منشی وقایع نگار قلم چهره برداز عرایس عبارات این رقم چنین می گردد که : چون آن حضرت مراتب دانش را وحید و مراحل بینش را فرید بود توقف در آن مکان را بصلاح مقرون ندانسته ،

اول همان شب بنا بر قواعد ولوازم لشکرکشی حرکت را بر سکون ترجیح داده ، روانهٔ نیریز واز آنجا هنگام طلیعهٔ صبح عنان عزیمت بصوب ابرقوه معطوف داشته ، یك شب درآنجا اطراق و مقارن طلوع آفتاب بارهٔ دریا گذار را بصوب خراسان سبك عنان فرموده ، ازراه یزد با سواران خراسانی و معدودی ازایلات و بنی اعمام و اقوام مرحله پیمای مقصود گردیدند ودر منزل چهارده من اعمال طبس میرحسن‌خان با استعداد و احتشام کامل باستقبال آمده ، باعزاز و اکرام تمام آن حضرت را داخل‌شهر طبس وچند روز آنجا را محل‌توقف قرار داده . میر حسن خان بنا بر بعضی توهمات و تخیلات نفسانی بودن آن حضرت را در طبس منافی و مباین صلاح خود دانسته ، اظهار نمود که : تیمور شاه افغان در هرات و قندهار مقتدر و نافذ الفرمانست و ملاقات و امداد آن جناب را طالب و انتزاع ملك موروثی را از ید متصرفین بغایت راغبست . چنانکه در دفعهٔ سابق‌که موکب مسعود وارد این حدود گردید بعد از انعطاف عنان بصوب فارس‌که تیمور شاه ازین معنی مستحضر گشته ، در مقام جستجوی این مطلب بر آمده ، اعلام داشت‌که : بایست ایشان مرحله پیمای این سامان گردند . لهذا اصلح باحوال آن جناب اینست‌که عطف عنان بصوب قندهار فرمایند . چون صورت توهمات و تخیلات باطنی میر حسن خان در آئینهٔ وجدان آن جناب منطبع ومشهود بود ناچار قرار برفتن قندهار داده ، از طبس عازم آن دیار گشته ، بعد از ورود بحدود قاین خبر رسید‌که تیمورشاه دار فانی را بدرود کرده ، بعالم بقا شتافت . حضرت جهانبان ازاستماع این خبر فسخ عزیمت قندهار و چند روز درقاین اقامت اختیار نموده ، میر علی خان قاینی و میر علم خان ولد مشار الیه لازمهٔ خدمت‌گزاری بعمل می آوردند .

بیان توجه موکب جهانبانی بصوب کرمان حسب الاستدعای طوایف سیستانی و افغان بمشیت خالق انس وجان

در اثنای این حال فرستادگان محمد خان ولد اعظم خان افغان و جهانگیرخان ولد محمد حسین خان سیستانی ساکن نرماشیر وبم من اعمال کرمان که از قدیمی خدمتان این‌دودمان و هریك صاحب جمعیت

و استعداد شایان بودند وارد و عرایض مبسوط مفصله که مبنی براظهار انقیاد و خدمت گزاری و ابراز صداقت و اخلاص شعاری از آنها بود رسانیده و عطف عنان از ارض فیض نشان خـراسان را بصوب آن سامان مستدعی گشته ، متعهد تسخیر مملکت کرمان گشته بودند . حضرت جهانبانی بعد از وصول عرایض مزبور مستدعیات ایشان را ملتقی بقبول و با دویست سیصد نفر سوار که ملتزم رکاب آن جناب بودند بدون تامل و درنك از قاین حرکت و مرحله پیمای بوادی مقصود گردیدند . قبل از وصول بنرماشیر در عرض راه جماعت افغان بـواسطهٔ ارسال سیورسات و پیشکش مراتب خدمت گزاری خود را جلوه نمای ساحت ظهورساخته وآن جناب را باکمال اعزاز و اکرام واردنرماشیر نموده ، کمرخدمت گزاری برمیان بستند و محمد خان ولد اعظم خان موازی پانصد نفر سوار افغان در نهایت آراستگی در رکاب آن جناب حاضر ساخته و از آنجا بصوب بم شتابان گردیدند . جهانگیرخان ولد محمد حسین خان نیز بائین تمام باستقبال اقدام نموده ، موکب فیروزی کوکب را داخل بم و پانصد نفر سوار سیستانی مکمل و مسلح ترتیب داده ، در رکاب ظفر آیت مصمم تسخیر کرمان و رایت افراز توجه بصوب آن سامان گردیدند . بعد از ورود بجوپا که قرب جوار بان دیار داشت اساس قلعه گیری مرتب داشته ، در اوایل ماه شعبان شبا هنگام باتخته پل و نردبان از آن مکان حرکت و در عرض راه حضرت جهانبانی عبد الله خان عم خودرا با فوجی از سواران گزین و دلیران عرصهٔ کین مقدمة الجیش لشکر برخاشجوی برطیش ساخته ، مقرر فرمودند که : بورود درخارج کرمان بلا تامل از یك سمت یورش برداشته ، مستحفظین قلعه را مضطرب و بدانجانب مشغول سازند . تا مفتاح افتتاح بامر مالك الملك فتاح از جانب دیگر حضرت مفتح را بدست آید . مامورین بنهج معمول از یك سمت قلعه یورش برده ، تمامی مستحفظین و نگهبانان آن حصن حصین متوجه آن سمت گشته ، بانداختن تفنك و گرم کردن هنگامهٔ جنك و منع لشکریان از عروج بر معارج باره و

دخول بقلعه و دروازه اشتغال ورزیدند . که درآن ظلمت لیل باسپاهی بسان سیل افسیستانی و افغان و سایر غازیان و دلاوران از سمت دیگر با تخته پل‌ونردبان بپای حصار وارد و دامن مردمی را بکمرهمت استوار نموده ، بپای عزم متین عروج بر معارج شرفات آن حصار و صعود بر مصاعد درجات آن دیار نموده ، هر قدر مستحفظین بشلیك تفنك و انداختن سنك راه دخول بر آن فوج برق نزول تنك می نمودند ایشان قطره ریزی دهان تفنك را قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب آذاری انکاشته ، روبر نمی تافتند . تا بزور باذوی دلیری و قوت سعی سرپنجهٔ شیرگیری بروج وباروی آن دیار را بتصرف درآورده ، نظارگیان فلك از مشاهدهٔ آن حال گویان باین مقال بودند :

ابیات

عزمش گره کمان گشاید حزمش رصد زمان گشاید
با قوت عزم اوعجب نیست گر چنبر آسمان گشاید
هرعقدهٔ جوزهر که مه داشت رمحش بسر سنان گشاید
بندد دم کژدم فلك را زآن نیزهٔ ما رسان گشاید
هرعقده که روزگار بندد دست شه کامران گشاید
خضرالهامی که چون سکندر لشکر کشد و جهان گشاید
حصنیست فلك دوازده برج کاقبال خدایکان گشاید
درگرد مصاف روی نصرة شاهنشه جم نشان گشاید

ابراهیم خان آقای قاجار و محمد حسین خان قرا گوزلو و عبد الرحیم خان ولد محمد تقی خان یزدی که حسب الاشارهٔ امنای دولت آقا محمد خان در دار الامان کرمان بودند از ملاحظهٔ صورت این حال بقلعهٔ ارك که یك سمت آن بخارج شهر اتصال داشت تحصن جسته ، آن‌شب وروز را خودداری و شب دیگر کلا فراری ومتواری گردیده ، عبد الله خان عم آن جناب که در مراسم سپه داری ثانی افراسیاب بود بتعاقب فراریان مامور و تا ده دوازده فرسنك عقب‌ایشان ایلغار نموده ، تمامی اسباب وبنهٔ آن جماعت خذلان آثارکسب غازیان

ظفر شمار گشته ، آن گروه شقاوت پژوه جریده و سبای بجانب طهران گریزان شدند و آن حضرت با نیل مرام وحصول کام بر سریر دارائی وفرمان روائی موروث جلوس کرده ، سکه وخطبه بنام نامیش جریان یافت.

نظم

دشمن آتش پرست باد پیما را بگو :
خاك بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو

وقایع سال مسرت آغاز اندوه انجام اود ئیل سنه مطابق سنه ۱۲۰۸

عصر روز پنجشنبهٔ هفدهم شهر شعبان المعظم خسرو فلك سریر انجم حشم یعنی نیر اعظم بتنبیه سرکشان دی و بهمن مصمم ، ازدارالملك حوت بتختگاه حمل رخش سعادت وشرف تاخت و سپهدار ابرآذاری بشقه گشائی نسیم بهاری در ساحت گلشن رایت اقتدار بر افراخت وفراش قوهٔ نامیهٔ نفس نباتی بحکم مالك الملك قضا منهزمان صولت سرما را بپایهٔ سریر خدیو بهار حاضر ساخت و شهسوار کشور اعتدال بلشکرکشی جنود شهریار فرمان‌فرمای اقلیم شتارا که بدستیاری جنود برف ویخ بشهرستان گلشن استیلا یافته از ملك هستی اخراج بشعلهٔ آتش فنا گداخت و بامر سلطان نافذ الفرمان قوای ربیعی یغماگر باد صبا بنهب واسر شهر بهمن دست تطاول گشوده ، حاکم شهر دی‌راکه درممالك گلزار وبوستان مبسوط الید ونافذالفرمان وبانی مبانی طغیان و باعث اختلال اوضاع گلستان بود بامر قهرمان طبیعت باتمام کارش پرداخت . اهتزاز ریاح بهاری ورشحات سحاب آذاری بملاحظهٔ قابلیت مادهٔ اشجار را خلاع مشجر بوته دار در برو غاشیهٔ بندگی خسرو فریدون فر فروردین بردوش انداخت . مجلس جشن وعیش درسرا بوستان گلشن فراهم آمده ومطربان خوش الحان هزار دستان وعکه وسار بنوای موسیقار سرایان ونواخوان گشته ، اوقات را بعشرت و شادمانی بسر می بردند ، در خلال این حال خبر ورود موکب حضرت جهانبانی بدار الامان کرمان و حکمرانی آن ثغور و

سامان ساعده افروز کارگزاران دولت آقامحمدخان گشته ، روز یکشنبهٔ سیم ماه شوال با سپاهی سیل اساس از طهران بصوب فارس حرکت وحاجی بدسگال وسایر عمال را که قبل از وصول این خبر بطهران احضارداشته بودند بجهة وفور نزول امطار وطغیان آب عیون وانهار و عدم امکان عبور از رود خانهٔ دار الایمان قم توقف در اصفهان و کاشان نموده بودند وبدین جهة تعویقی در پیوستن باردودست داده ، روز سه شنبهٔ ششم ماه مزبور در عرض راه منزل حوض سلطان دو منزلی طهران که اردو بادیه پیمای منزل پـل دلاك بود باردو ملحق گشته و بمتابعت معاودت راه پیموده را برخود قرار داده ، بعد از طی مراحل وقطع منازل روز پنجشنبهٔ بیست‌و دویم ماه مزبور چمن قصر زرد فارس مقر اردو گشته ، سه روز جهة آسایش لشکریان ودواب در آنجا مکث و روز یکشنبهٔ بیست‌و چهارم از راه بوانـات بصوب کرمان شتافتند . بعد از ورود بسامان کرمان حسینقلی خان قاجار را بافوجی افلشکریان مقدمة الجیش ساخته ، مأمور بدور کرمان نمودند ؛ که تا ورود اردو گرمی ده هنگامهٔ جنك وجدال باشند . در اواسط ماه ذیقعده حسینقلی خان مزبور وارد خارج قلعهٔ کرمان و حضرت جهانبانی بافوجی ازملتزمان رکاب ظفر مبانی بعزم محاربه در شهر بند درآمده . فی مابین محاربه واقع وتا دو ساعت از طرفین نوایر جدال اشتعال داشته ، بالاخره حسینقلی‌خان مغلوب ومنکوب وشکست فاحش وانهزام کامل یافته ، بسنگر خود فرار وآن حضرت مظفر و کامران بجانب کرمان عطف عنان و بتدارك و تهیهٔ اسباب قلعه داری اشتغال نموده ، بفاصلهٔ سه روز حول وحوش آن بلده محل نزول و وقوف اردوی آقا محمد خان گشته ، سپاه ولشکریانش محیط قلعه‌را احاطه و در اطراف سنگر وبروج متین مرتب داشته ، از چهار جانب بکار محاصره پرداختند . اکثر اوقات قراولان فریقین مشعله افروز معرکهٔ شورو شین وخرمن سوز هستی خشك و ترجانبین می گردیدند و هر روزه توپچیان آتش فشان حسب‌الفرمان آقا محمدخان توپ قلعه‌کوب

برآن حصن حصین بسته ، ابر مطیر خمپاره ها بر فرق ساکنین قلعه صاعقه بار وروز روشن را برآنها چون شب تار می ساختند . نقابان فرهاد کیش خاراشکن وتفنگچیان بهرام طبش روئینه تن بنبش زدن نقب وسنگر کاررا برقلعگیان تنگ می نمودند . از عجایب اموراتیکه در اثنای این حال بمنصهٔ ظهور رسید آنست که : زرمسکوکی در کرمان سکه بنـام آن حضرت شده بود بدست اهالی اردو افتاده ، دست بدست بنظر آقا محمد خان رسیده ، این معنـی باعث اشتعال نایرهٔ غضب او گشته ، مقرر داشت که : فتح الله خان خلف ارجمند آن جناب را که خرد سال بود و باکوچ و بنه از شیراز بمازندران برده بودند او را خصی نمایند . بالجمله امتـداد ایام محاصره بچهار ماه کشید وامر محصورین قلعه باضطرار انجامید .

ذکر سازش مستحفظین قلعهٔ کرمان با سپاه آقا محمد خان وازدست دادن قلعه وواپس گرفتن حضرت جهانبانی قلعه‌را و از دست دادن آنها کرة بعداخری

در هنگامی که خسرو اقلیم روز یعنی عالم افروز سیار دایرهٔ نصف‌النهار بود جماعت ماهانی وچوپاری که بروج وحصار شهر را از یك سمت مستحفظ بودند قلعـه را بتصرف جنود آقا محمد خان داده ، بقدر دو سه هزار نفر پیاده داخل شهر بنـد شدند . چون آن حضرت ازوقوع آن واقعه مستحضر گردید بامعدودی از فدویان که واقف حضور بودند طریق محاربه را بی سپر و نایرهٔ مجادله را شعله‌ور گشته ، برسر آنها یورش برده ودر مضمار گیرو دار قـدم کشش و کوشش فشرده ، دست دلاوری گشاده ، گرم کار پیکار و باهم در آویخته ، دلیرانه مصاف می نمودند . تاهنگام عصر که آن حضرت مظفر و بپایمردی تهـور بمعارج حصار قلعه عروج و تمامی بروج‌را از تصرف ایشان استرداد وجمعی از آن جماعت را دستگیر وگردن آنهارا عرضهٔ شمشیر وروانهٔ بئس المصیر ساخته وبقیة السیف بجنگ گریز خودرا بسنگر رسانیده ، چون عموم قلعگیان و قاطبـهٔ

قطان وتمامی اهل کرمان مال امر خودرا نا پایدار و عزم آقا محمد خان‌را در تسخیر قلعه ثابت و برقرار می دیدند و کار برایشان تنگ و ما بین آرام و ایشان هزار فرسنگ می بود بفکر تدبیر کار خود افتاده ، نجفقلی خان خراسانی که از سکنهٔ کرمان و معتمد حضرت جهانبان بود با پانصد نفر باستحفاظ قلعهٔ ارگ که یك سمت آن بخارج شهر اتصال داشت مأمور بود ، درجزو ازاندرون باسپاه بیرون بیرون همداستان شده ، عصر روز جمعهٔ بیست‌و نهم ماه ربیع الاول سنهٔ ۱۲۰۹ از همان سمت ارگ قلعه را بتصرف داده ، مساوی ده دوازده‌هزارنفر سوار وپیاده داخل شهرشدند . سوی بروجی که‌بتصرف ملتزمان رکاب حضرت جهانبان می بود تمامی بروج‌را متصرف شده ، آن حضرت با وجود این قسم که اتفاق افتاده بود بامعدودی که در رکابش بود سعی و کوشش‌را بحدی نمود که از حیز تقریر و عهدهٔ تحریر بیرونست ، ولیکن از آنجا که «التقدیر یضحك علی‌التدبیر» بجای خودست شاهد مقصود جلوه نما نگشته ، ملتزمین رکاب را ازین معنی یاسی رخ نموده ، بدان جهة متفرق گردیدند

بیان حرکت موکب جهانبانی از کرمان بصوب بم

لاجرم یکه تاز معرکهٔ دلاوری باتفاق جهانگیر خان و بعضی از جماعت سیستانی و معدودی ازاقوام و خواص بنی اعمام خود را بدروازهٔ سلطانیه رسانیده وقریب بسه ساعت بمجادله و محاربه مشغول بوده ، تا اینکه دروازه را تصرف نمودند . با وجود اینکه قبل از تسخیر شهر که کار برقلعگیان تنگ شده بود وبنای سازش گذارده بودند آقا محمد خان بتصور این مطلب که مبادا حضرت جهانبانی رخش عزیمت‌را از شهر بیرون تاخته و بطرفی از اطراف عنان تاب گشته و دست تسلط او بدامان شاهد مقصود نرسد در چهار جانب شهر خندق عمیق حفر نموده ومحاذات هر دروازه برجی‌متین احداث کرده ومستحفظان ساعی تعیین نموده که‌سد باب خروج آن جناب‌را نمایند و غافل ازین معنی که بحفر خندق و احداث برج راه پرواز

بر شاهین وباز چگونه می توان بست ؟ حضرت جهانبان بنا بر کثرت سپاه مخالف و قلت موالف و ناچار بودن در عبور از میان لشکر بمدت ملخ ومور سبك سیر نمودن یکران عزیمت را بجانب بم در تاریك شدن شب اولی وانسب شمرده ، پای ثبات و قرار فشرده ، تا اینکه نور نهار بظلمت لیل مبدل وتشخیص دوست و دشمن بفروغ نیر اعظم محول گشته ، ملتزمین رکاب با شار آن جناب فورا تخته پل را بخندق استوار نموده و بی باکانه خودرا برقاب آن لشکر زده ، سمند روش دربحر آتش غوطه‌ور ونهنگ‌آسا درآن لجهٔ برشوروشر شناور گردیده ، در عین اشتداد هنگامهٔ گیرو دار که مصدوقهٔ « یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه و صاحبه و بنیه » آشکار بود و آواز شلیك زنبورك وتفنگ بگوش فلك سبز رنك می رسید وبعضی غریق خندق بلا وبرخی حریق آتش فنا وفوجی گرفتار کمند رنج وعنا وجمعی در آن ورطه و وادی هولناك مایل طلب راهنما بودند سلسلهٔ انعقاد ملتزمان رکاب آن حضرت بجهة تار بودن هوا از هم گسسته وبی‌خبر از یك دیگر متفرق وپریشان وهر یك بسمتی شتابان گردیدند . از جمله جهانگیر خان سیستانی نیز سر رشتهٔ جادهٔ مقصودرا از دست داده ، بطرف دیگر شتافت وآن حضرت باسه نفر سوار که دررکاب بودند بصوب بم ایلغار نمود .

ذکر مقدمات قتل واسر و نهب کرمان بعد از رفتن بندگان جهانبان بصوب سیستان

هنگام طلوع صبح که قهرمان قهر آلود مهر بقصد انتقام از کنار طارم مینا فام تیغ از نیام کشیده ، بتابش تیغ آتش فروغ‌دامن افق را از خون شفق گلگون ساخت حضرت آقا محمد خان تمامی سپاه را از خرد و بزرك و تاجیك و ترك بنهب واسر شهر کرمان رخصت داد . هنگامهٔ شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان خلق پدید آمده ، مردان ایشان عرضهٔ شمشیر آبدار و طفلان و نسوان ایشان بقید اسار گرفتار و اموال و اسباب بسیار بحیطهٔ یغما در آمده ،

بر احدی ابقا نکردند و ابنیهٔ رفیعه که طعنه بر قصور جنت می زد در دم از صدمهٔ کنجکاوی لشکریان نقش عالیها سافلها پذیرفته و آه و نالهٔ مجرم و بی گناه چون شعله و دود خشك وتر سر بر فلك کشیده، از ملتزمین رکاب آن حضرت هرچه در آن شب گرفتار نشده بود و آنچه نیز در کرمان مانده ، فرصت فرار نیافته بودند جمعی کثیر را از چشم نابینا و جمعی غفیر را ازعالم هستی روانهٔ دیار فنا ساختند. در اثنای این حال از قراری که بوضوح پیوست باوجود اشتعال نایرهٔ غضب بنا بر ظهور مراسم بلند همتی و دلاوری و بروز افعال اعجاز مانند از آن حضرت آقا محمد خان بکرات غیر عدیده اعتراف بشایستگیشان نموده . بلی « الفضل ماشهد به الاعداء » . بالجمله حکم بتخریب بنیان قلعهٔ کرمان وسایر قلاع آن سامان جاری گشته ، مامورین بانجام آن اقدام جستند .

بیان عطف عنان حضرت جهانبان از کرمان بصوب بم و سیستان

حضرت جهانبانی که در آن شب تار بمددگاری و راهنمائی لطف پروردگار از میان لشکر بی شمار بنحوی که مرقوم قلم صدق رقم گردید بیرون رفته و باسه نفراز سوار بصوب بم ایلغار نموده بودند در عرض راه معدودی از ایلات با ایشان پیوسته ، ازشهر کرمان الی قلعهٔ بم که سی چهل فرسخ مسافتست در یك شبانه روز طی نموده ، هنگام عصر وارد دروازهٔ قلعهٔ بم گردیده ، محمد علی خان برادر کهتر جهانگیرخان سیستانی باستقبال اقدام جسته ، جویای احوال برادر مهتر خود گردید . ملتزمین رکاب در جواب مذکور ساختند که : از عقب وارد میشود . محمد علیخان و سایر اقوام و اقارب سلاطین سیستانی توهم نمودند که شاید در کرمان در زمرهٔ گرفتاران گیر آمده باشد و مورد سخط وغضب آقا محمدخان شود . بنا بر آن آن حضرت رادر همان درب دروازه جای داده ، داخل قلعه ننمودند و بجهت ملتزمین رکاب خارج از دروازه مسکن معین نموده و تا سه روز بانتظار خبر

ورود جهانگیر خان مماشاتی می نمودند .

بیان وقایع جانگزای گرفتاری حضرت جهانبان وحادثه عمای آن حضرت

روز چهارم چهار شنبهٔ بنجم شهر ربیع الثانی هزار و بیست و بیست ونه هجری که از مراجعت اواثری بظهور نرسید درگرفتاری او یقین کرده و خیانت با آن حضرت را راه نجات جهانگیرخان فرض کرده ، بهیئت مجموعی متوجه جانب آن جناب گردیدند . معدودی از ایلات و اقوام که در رکاب بودند این معنی را تفرس نموده ، بعرض رسانیدند که : از آنجا که « التقدیر یضحك علی التدبیر » برجای خودست جز فرار چاره نیست . این معنی مقبول طبعش نیفتاده ، متعرض سخنان ایشان نگشته ، آنها فرار را بر قرار اختیار نموده ، سیستانیان مکنون ضمیر خودرا بروز داده ، اطراف آن حضرت را احاطه نموده ، ارادهٔ خیانت نمودند . آن جناب باتن تنها و تیغ آخته بجانب آن قوم حق ناشناس تاخته وچند نفر را زخمی کرده ، سلك جمعیت ایشان را متفرق وخودرا بمرکب رسانیده ، خواست که برمرکب سوار شود . روباه فطرتی ازآن گروه شقاوت سیر مرکب آن جناب را بی نموده ، بسر درغلطیده ، از پا درآمد . حضرت بی همال از مشاهدهٔ این حال مانند شیرخشمناك برآن گروه نا پاك حمله ورگردیده وچند نفر از ایشان را زخمی نموده ، چون جمعیت و استعداد ایشان کامل بود از اطراف هجوم آور شده ، دو زخم شمشیر بر سرودست راست آن حضرت زده ، اورا دستگیر نمودند .

نظم

گرفتار قومی و قومی عجاب ‌‌ بریشان جمعی وجمعی بریشان

بعد حقیقت را باقا محمد خان عرض نموده ، بکرمان آدم روانه ساختند . بفاصلهٔ یك روز جهانگیرخان وارد گشته ، از وقوع این واقعه جماعت سیستانی کلا نادم و بشیمان شده ، لیکن بجهة اینکه چنین خیانتی از ایشان نسبت بان حضرت سرزده بود و حقیقت را هم فورا

بجناب آقا محمد خان عرض نموده بودند از چارهٔ آن عاجز آمده، متحیر ماندند . بعد از وصول این خبر بکرمان و اطلاع سرکار آقا محمد خان فورا محمد ولی خان قاجار را با هزار وپانصد سوارجرار تعیین و روانهٔ بم نموده ، که آن جناب را آورده باشد . مشارالیه حسب المقرر روانهٔ بم گردید . آن جناب را مقید و محبوس در سنگر خارج شهر کرمان درحالتی که این فردرا متذکر بودند :

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله

آورده ، از آنجاکه جوهر ذاتی او کالشمس فی رابعة النهار بود در نظر اولوالابصار هویدا و آشکار و سکان بلاد و امصار را بان حضرت ارادتی خاص بی اختیار بود . امنای دولت آقا محمد خان مصلحت وقت را در آن یافتند که بدون قصوری در اعضاء بهیئت صحیح اورا بهمراه اردو بطهران برده باشند . بناء علیه دیدهٔ جهان بین او را از حلیهٔ بصرعاری و بفاصلهٔ چند روز بصوب طهران روانه ساختند و بعد از روانه ساختن آن حضرت و انهدام قلعهٔ کرمان و قتل اهالی آن سامان که ابتدای قوس و مبداء اشتداد برودت هوا بود دراواخر شهر ربیع الاخر اردوی آقا محمد خان بصوب شیراز نهضت یافته ، مدت سه ماه در بلدهٔ مزبور اردوی او متوقف بود .

بیان حادثه قتل آن حضرت باغوای حاجی مردود بد سرشت

در هنگام توقف در بلدهٔ مزبور صورت رجحان عدم و وجود آن حضرت باغوای حاجی یزید فطرت ابلیس سیرت در مرآت خاطر آقامحمد خان عکس پذیر گشته ، بعهدهٔ میرزا محمد خان قاجارحاکم طهران مقرر داشت که : آن حضرت را مقتول سازد . حسب المقرر معمول و در بقعهٔ امامزاده زید مدفونش ساختند . « انا لله و انا الیه راجعون » . العهدة علی الراوی ، آنچه مشهورست آنست که : نعش آن حضرت را نهانی نقل بنجف اشرف نمودند .

ساقی دوران از اینها پر کند پر کند خالی و خالی پر کند

ابیات

چراغ کیان کشته ، ای کاش من
بمرگش چراغ سخن کشتمی
گرم قوتستی چراغ فلك
باسیب یك دم زدن کشتمی
گرم دست رفتی بشمشیر صبح
اجل را بدست زمن کشتمی
سلیمان چو شد کشتهٔ اهرمن
مدد بایدم اهرمن کشتمی
بما زند را نم ظفر بایدی
که دیوانش را تن بتن کشتمی
چوشیرین همی خویشتن را بتیغ
پس ازخسرو تیغ زن کشتمی
اگر با حقوقش وفا کردمی
بهجران او خویشتن کشتمی
اگر حق مهرش بجا آرمی
طرب را چوگل درچمن کشتمی
عروسان خاطر دهندم رضای
که شمع بیان درلگن کشتمی
دل و دیده بر دست بنهادمی
چوسیماب زآب دهن کشتمی
هم اورا از آن حاصلی نیستی
وگر خویشتن درحزن کشتمی

چون کیفیت ایام دولت سلسلهٔ علیهٔ زند و حقیقت احوال آن فرقهٔ سعادتمند بتحریر وقایع احوال آن حضرت سعید شهید سمت اختتام پذیرفت لازم نمود که بنگارش برخی ازاحوال آنان که درخیانت با این دودمان همداستان بودند پردازد و ختم کتاب را بخاتمهٔ احوال ایشان محول سازد ، که در نظر اولوالابصار ظاهر و آشکار گردد که دار دار مکافات و عالم محل تغییراتست .

خاتمه در بیان وقایع احوال آنان که با وجود دیدن احسان ازین خاندان و عدم عرضه و اسم ورسم و برتری یافتن در دولت این دودمان طریق خیانت پیموده و باندك زمانی سزای اعمال بر ایشان معاین و مشهود گردیده

مورخ خامهٔ ضمیر صداقت ختامه و محرر کلك طبع وقایع نگار این نامه که شرح وقایع را من الفاتحة الی الخاتمه بعینها مشاهده و بر لوح ضمیر نقش پذیر نموده ، حقیقت آنرا بدون زیاده و نقصان از دیوان عیان بدفتر بیان نقل وتحویل می‌نماید که : چون بمقتضای عدالت

ازلی مکافات همه جا در کارنگاه کن مقابل عمل ایستاده ودهر کرده را قصاصی داده اند چاچی عام کالا متعلم ناپایدار وسایر اشراری که درمراسم مخالفت بااین خاندان طریق موافقت پیموده ، چنین تصور نمودند که‌چند صباحی بکام دل در مرتع گاه کون بعلف چری اشتغال خواهند نمود . روزگار چند برایشان برنیامده بود که‌بمفاد «عسی آن تحبوا شیأ وهو شر لکم» هریك از جسم وجان وفرزند ومال وعیال بی نصیب آمده ، آنچه کشته بودند درویده وثمر آن‌را چشیده ، باشد مراتب واقبح وجوه عبرة‌الناظرین گردیدند . ملخص کلام آنکه : چون بمصداق « سنستدرجهم من‌حیث لایعلمون و املی لهم ان کیدی متین (چند گاهی که‌بطریق استدراج دهر تمکینش نمود بمفاد) ان الانسان لیطغی ان رأه استغنا (از نشانهٔ بادهٔ خود بینی مخمور و از هوای خود بیری سرش پرشور گردیده، باعادت دیرینه خیانت بادولت قاجار را پیشنهاد خاطر نمود . بمدلول (از کوزه همان برون تراود که دروست) درلیل ونهار ونهفته وآشکار زبان بطعن اسنای دولت گشوده واندك اندك این‌معنی اورا ملکهٔ راسخه گشته ، ازایشان بطمع سلطانی پرداخته ، بلی :

چو خواهد فلك سرنگونش کند   بکردار بد رهنمونش کند

رفته رفته این معنی گوشزد اولیای دولت شده . از ایشان تجاوز نمود . بحضیات سلطان رسیده . محو نقش خاندان او از لوح زمامو گوز خاطر سلطان گشته . چون متعلقان و منسوبان او از قبیل برادر و پسر و اقوام و اقارب در اطراف و اکناف ممالکت ایران همگی صاحب بسط ید و حکومت بودند چند گاهی بنا بر مصلحت استی آن دولت با او بمدارا بسر برده . تابنای بر طرفی اورا مستحکم ساخته . ارقام چند در خفیه بسرداران و حکام اطراف سمت ترقیم پذیرفت که در تمام منسوبان‌او را در روز معینی دستگیر نمایند و چاپار باطراف ممالك روانه گردیده . بحکم تقدیر که‌تبدیل

و متعلقان اورا در هرسامان که بودند مأمورین باتمام کارشان پرداخته و باوجود کمال استعداد و تسلط یك نفر ازایشان نتوانستند که دست از پاخطا نمایند . بعداز آنکه خبر گرفتاری همگی و برطرفی بعضی از ایشان بامنای دولت قاجار رسید حاجی مرد ودارا مورد سخط و سیاست نموده : بعداز عتاب سیار چشم صورت اورا مانند دیده معنی کور وسزای کافر نعمتی‌را بچشم خود معاین ومشهود دید ودر قریه‌ای از قراء طهران اورا مکان داده وبگذشتن اندك زمانی اورا از قید حیات وخلق را ازفتنه و فساد آن‌فراغت بخشیدند .

بیت

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو زجو

عبدالرحیم خان برادر اورا که حاکم اصفهان بود و حسینعلی خان ولد آن بعداز اخذ اموال ایشان را نیز نابینا ساخته ، بنان شب محتاج ساختند و میرزا محمد خان پسر اورا که در شیراز مبسوط الید بود نیز مانند پدر دیدهٔ بینای اورا نابینا نموده باندك روزی‌بپدر ملحق ساختند و محمد علی خان برادر دیگر اورا که‌در طهران‌بود نیز بنهج سایر بااو معمول داشتند ، ع :« که تا نباشد زدیگران رشکش » وآقا اسدالله ولد دیگر اورا که‌در برو جرد حاکم بود هم چشمی باپدر واعمام اورا بخشیدند و محمد حسین خان برادرش که در کوه گیلویه حاکم بود علی خان آقای قاجار اورا کشته ، آقا محمد زمان برادر دیگرش را که باتفاق ربیع خان مرد دشتی حسینقلی خان برادر زادهٔ جناب آقا محمد خان در حینی که بنای طغیان با حضرت سلطان گذاشته ، از شیراز رایت استبداد بصوب اصفهان برافراخت اورا کور ساخته و ازجماعت ایلات کلیائی کسانی که‌باآن مردود متحدو درمخالفت بااین دوستان موافق بودنداز جمله علی‌همت خان‌کلیائی بود که‌بحسب اقل وظایفه و دولت از سایر ایلات بیش و بعزت واعتبار ازهمه بیش‌بود ولدان اورا امر نموده که‌سرهای

عاری ساخته . تمامی را بصدمهٔ گذاشتن دم خمپاره و انداختن طناب فراغت بخشیدند وطهماسب خان فیلی را کهلب تشنهٔ شربت حیات بود بواسطهٔ سر در آب فرو بردن از نوشیدن شربت مرگ سیراب گردانیدند وخان باباخان تالکلی را از نظارهٔ مناظر اولاد واحفاد نابینا ومحروم نمودند ورئیس قاسم خان کوهمره ای و لطفعلی خان فیروز آبادی و حاجی سلیمان بیك جهرمی و بعضی از فارسیان دیگر که هریك صاحب ثروت کلی بودند بفاصلهٔ دو سه سال تمام را مستاصل و پریشان ساخته . که بنان شب قادر نبودند . ببدترین وضعی هریك جان را بمالکان دوزخ تسلیم نمودند ، که اثری از آثار ایشان در صفحهٔ روزگار باقی نیست و جهانگیر خان وحیدر خان ولدان محمد حسین خان سیستانی را با برادران دیگر نیزبعد از چند گاهی کور نموده و نهال اقتدار ایشان راکه در مرغزار کرمان زمین ریشه قوی ساخته از زمین کنده واز خاك بر کنده، کوچ وبنهٔ ایشان را طهران حرکت داده(۱) ؛ کهاز ایشان نیزدر صفحهٔ روزگار اسم و رسمی باقی نیست «فاعتبروا یااولی الابصار» .

---

(۱) پایان کار خاندان: حاج محمد ابراهیم شیرازی کهدرین خاتمه بان اشاره رفته درغرهٔ ذیحجهٔ ۱۲۱۵است و آخرین واقعه‌ای که ذکر می کنددرشوال سال۱۲۱۹رخ داده‌است ازاین قرار این خاتمهٔ کتاب پس از سال۱۲۱۹قمری نوشته شده است .

فهرست نامهای کسان و خاندانها و نژادها

خ

دوز

ر

ز

ص و ض

ط

ك

گ

ل

فهرست نامهای جاها

ب

پ

ت

ج

چ

ح

خ

ر

ن

فهرست نامهای کتابها

غلطنامه

صحیفه	سطر	نادرست	درست
۹۳	۲۱	پاشت	باشت
۱۰۴	۱۳	شهرابر	شهربار
۱۰۸	۱۹	قراو	قرار
۱۰۹	۸	مسیل	میل
۱۰۹	۲۳	مرحص	مرخص
۱۱۰	۳	کار	نابکار
۱۱۲	۱۹	گشنه	گشته
۱۱۵	٦	سماخ	شماخ
۱۱٦	۷	سیار	بسیار
۱۱۷	۷	وی	دی
۱۱۹	۲	و رفعت	در رفعت
۱۲۰	٦	بدل	بذل
۱۲۲	۱	تبر کهٔ	متبر کهٔ
۱۲۹	۹	نام و	نام وننگ
۱۳۰	٦	سر اوقات	سرادقات
۱۳٦	۲۲	شماد	شمار
۱۴۳	۱۷	حضور	خطور
۱۵٦	۵	الامثال	الامتثال
۱۵۷	٦	حفیضی	حضیضی
۱۵۷	۱۸	مشمون	مشحون
۱٦۵	۵	خاك	خارك
۱٦٦	۱٦	خاك	خارك
۱۷۵	۱۳	قیر	قیر

صحیفه	سطر	نادرست	درست
۱۷۷	۲٦	آگاه واز	آگاه از
۱۷۹	۸	برار	براه
۱۷۹	۲۴	البلاد	ام البلاد
۱۷۸	۱۷	مفتح	منقح
۱۸۷	۲۴	طلاطم	تلاطم
۱۸۷	۲۷	جهای	جهان
۱۹۱	۲۳	گردگان	کردگان
۲۰۴	۳	غالب غوك	غالب خوك
۲۰۴	۲٦	ایسان	ایشان
۲۰۴	۲۷	بسنگر مقر قعر	بسنگر مظفر ظفر مقر
۲۰۵	۲۳	مخالفت	مخالف
۲۰۷	۱۳	بدین	بدین گونه
۲۰۷	۱۵	متوقف	موقف
۲۰۹	۱۴	بذل	بذیل
۲۱۲	۱۲	قرستاده	فرستاده
۲۱۲	۱۷	بی عش	بی غش
۲۱۴	۱۹	تقونم	تقویم
۲۱۵	۱۳	منتظم	بتنظیم
۲۱۸	۲۲	متوقف	موقف
۲۲۱	۱۲	براکیان	بردگیان
۲۲۲	٦	بنار	بنابر
۲۲۲	۲۷	باباثی	باباثی در سر
۲۲۳	۲٤	بهست	بهشت
۲۲٦	٤	ضروریاث	ضروریات
۲۲۷	٦	بر سر	براسر
۲۲۷	۱۵	کنید	کید

صحیفه	سطر	نادرست	درست
۲۳۰	۲٦	و امتداد	ودست رد
۲۳۱	۲۳	زماتی	زمانی
۲۳۲	۱۳	بی هوش است	بی هوشی است
۲۳۳	۱۸	برستی	برمنی
۲۳۴	۱	خراستکانی	خراسکانی
۲۳۵	۲۷	جنب	جنت
۲۳٦	۵	از شیران	از شرآن
۲۳٦	۱۳	انحا میدد	انجامید
۲۳۸	۳	قبر	خفر
۲۵۰	۲٦	جرو ثیقهٔ	جرو تنقیهٔ
۲۵۱	۱۷	رسانیدن	رسانیده
۲۵۱	۲۱	خراستکانی	خراسکانی
۲۵۱	۲۱	ساق	ساق
۲۵۳	۱۷	چهار باش	چهار بالش
۲۵٦	۲	فواعد	قواعد
۲٦۲	۵	اصفهان خلد	اصفهان زینت خلد
۲٦۷	۲۳	زفرط	ازفرط
۲۷۲	۱۲	بیشهٔ	بیشهٔ
۲۷٦	۱۰	متخلخص	متخلص
۲۷۷	۲۷	بصوب	بصوت
۲۷۹	۴	سهوئی	سهوی
۲۸۳	۵	شمیمهٔ	شیمهٔ
۲۸۷	۳	آعاز	آغاز
۲۸۷	۷	حوکردهٔ	خوکردهٔ
۲۸۸	۹	هیکل	هیکل
۲۹۰	۵	علینقی	علیقلی

صحیفه	سطر	نادرست	درست
۲۹۰	۷	کشور	گشود
۲۹۵	۱۲	سور	سوز
۲۹۵	۱۴	جهاب	جهان
۳۰۰	۲۵	تجندهٔ	متجندهٔ
۳۰۳	٤	عرلت	عزلت
۳۰۴	۲	براثر	برابر
۳۰۴	۱۵	سپهر	سپهر نمون
۳۰۵	۲۶	زرتار	زرتارقدم
۳۰۶	۱۸	خمیر	ضمیر
۳۰۶	۲۵	کوشك رزاز	کوشك زر
۳۰۷	۱	اردی	اردوی
۳۰۷	۲۶	ساق	سابق
۳۱۰	۱۷	جر	جز
۳۱۶	۷	پرداختندقوت و	پرداختند و
۳۱۶	۸	علمداران نامیه	علمداران قوت نامیه
۳۱۸	۲۱	خضری	حضری
۳۲۱	۲۵	فیصل	فصل
۳۲۴	۱۳	سبز	سبزه
۳۲۴	۱۵	سبزه	سبز
۳۲۸	۲۷	محال	که محال
۳۳۰	۴	یاران	باران
۳۳۰	۹	گلشن	گلش
۳۳۱	۱۴	یار	بار
۳۳۵	۲۳	کهین	کهن
۳۳۷	۷	و تفنگ	تفنگ
۳۳۷	۲۷	موج	مواج

صحیفه	سطر	نادرست	درست
۳۳۸	۱۰	ارضی	ارض
۳۴۱	۶	داهد	شاهد
۳۴۵	۲۲	های	هادی
۳۴۶	۹	بشرفات	شرفات
۳۴۹	۱۷	مسلك	سلك
۳۵۱	۱۳	تقبل	متقبل
۳۵۱	۱۸	حلیت	جبلات
۳۵۵	۱۴	غدرا	غدار
۳۶۵	۱۳	بارای	یارای
۳۶۶	۱۶	وصمت	و صمت
۳۷۰	۱۲	دشمن کشید	دشمن کشند
۳۷۰	۱۲	آهن کشید	آهن کشند
۳۷۲	۸	اصلاح	صلاح
۳۸٤	۸	سنه مطابق	مطابق
۳۸۷	۲۶	خروخ	خروج
۳۸۸	۱۰	یفقر	یفر
۳۹۰	۲۳	جمعی	جمعی
۳۹۳	۱	کارنگاه کن	کارگاه کون
۳۹۳	۲	حاجی عام کالامتعلم	حاجی عام کالانعام
۳۹۳	۵	روزگار	روز کی
۳۹۳	۵	آن	ان
۳۹۳	۶	وحو	وهو
۳۹۳	۶	جصم	جسم
۳۹۳	۸	وجوه عبرة الناظرین	وجوه عبرة للناظرین
۳۹۳	۹	الا	لا
۳۹۳	۱۰	آن	ان
۳۹۳	۱۱	الاتسان لبطفی	الانسان لیطفی

صحیفه	سطر	نادرست	درست
۳۹۳	۱۲	خود ببری	خود سری
۳۹۳	۱۴	اسنای	امنای
۳۹۳	۱۶	سلطانی	سلطان
۳۹۳	۱۸	گوشزر	گوشزد
۳۹۳	۱۹	بحصنیات	بحضرت
۳۹۳	۲۰	زمامو کوز	زمان‌مرکوز
۳۹۳	۲۰	منسویان	منسوبان
۳۹۳	۲۱	اقارت	اقارب
۳ ۳	۲۲	بران	ایران
۳۹۳	۲۳	استی	امنای
۳۹۳	۲۴	بردارن	بسرداران
۳۹۳	۲۵	درتمام منسویان	تماما منسوبان
۳۹۳	۲۶	ممالك	مملکت
۳۹۳	۲۷	تمیز	تغییر
۳۹۴	۴	مردودارامورد سحیط	مردود را مورد سخط
۳۹۴	۵	سیار	بسیار
۳۹۴	۱۴	بدر	پدر
۳۹۴	۱۷	اووا	اورا
۳۹۴	۲۰	مرددشتی	مرودشتی
۳۹۴	۲۳	وار	واز
۳۹۴	۲۴	دوستان	دودمان
۳۹۴	۲۵	اقل وظایفه	ایل وطایفه
۳۹۴	۲۷	دامنه‌بدرگزارده	دامان پدر گذارده
۳۹۵	۴	تاکای	نانکلی
۳۹۵	۷	درسه‌سال	دوسه‌سالی
۳۹۵	۱۲	اقترار	اقتدار
۳۹۵	۱۳	طهران	بطهران